**به روشنی آفتاب**

**ازواج امیر الـمؤمنین عمر**س **با أم کلثوم**ل

**تأليف:**

**ابوبكر بن حسين**

**این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.**

**www.aqeedeh.com**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** |  | book@aqeedeh.com | | |
| **سايت‌هاى مفيد** | | | | | |
| www.nourtv.net  www.sadaislam.com  www.islamhouse.com  www.bidary.net  www.tabesh.net  www.farsi.sunnionline.us  www.sunni-news.net www.mohtadeen.com  www.ijtehadat.com  www.islam411.com  www.videofarsi.com | | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.ahlesonnat.com  www.isl.org.uk  www.islamtape.com  www.blestfamily.com  www.islamworldnews.com  www.islamage.com  www.islamwebpedia.com  www.islampp.com  www.videofarda.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمه 5](#_Toc325886957)

[بررسي شبهات 9](#_Toc325886958)

[شبهه: دختری به نام ام كلثوم بنت فاطمه وجود نداشته است؟ 13](#_Toc325886959)

[آيا حضرت عبدالله بن جعفرب از سيدة زينبس فرزندي داشته‌اند؟؟ 16](#_Toc325886960)

[شبهه: كلام عالمان شيعه در تاييد اين که فاطمه دختري به نام ام‌کلثوم نداشته! 21](#_Toc325886961)

[شبهه:شواهد اين ديدگاه که فاطمه فرزندي به اسم ام کلثوم کبري نداشته! 30](#_Toc325886962)

[شبهه: عبد الله بن جعفر با چه كسي ازدواج كرده است: 35](#_Toc325886963)

[شبهه: يک خطبه با نام دو نفر: 37](#_Toc325886964)

[شبهه: عزاداري و نوحه خواني ام كلثوم براي حضرت زهرا سلام الله عليها: 42](#_Toc325886965)

[شبهه: امير مؤمنان ÷ در شب ضربت خوردن، مهمان چه كسي بود؟ 47](#_Toc325886966)

[شبهه: ام كلثوم بهترين دختر امير مؤمنان ÷: 54](#_Toc325886967)

[شبهه: معاويه، از دختر چه كسي خواستگاري كرد؟ 55](#_Toc325886968)

[شبهه: در شام چه كسي دفن شده است: 59](#_Toc325886969)

[شبهه: چه كساني از زنان اهل بيت، در كربلا اسير شدند 67](#_Toc325886970)

[شبهه: ميراث فاطمه، فقط به ام كلثوم رسيد: 68](#_Toc325886971)

[شبهه: ازدواج عمر با حضرت زينب سلام الله عليها!!! 70](#_Toc325886972)

[شبهه: ام كلثوم در كربلا حضور داشت: 71](#_Toc325886973)

[شبهه: منكرين ازدواج در اهل بيت به اقرار علماي اهل سنت: 74](#_Toc325886974)

[بخش دوم از شبهات 79](#_Toc325886975)

[ام كلثوم دختر ابوبكر، يا ام كلثوم دختر امير مؤمنان ÷؟ 79](#_Toc325886976)

[شبهه: اعتراف مهم‌ترين شارح صحيح مسلم: عمر داماد أبو بكر 81](#_Toc325886977)

[شبهه: تحليل روايت جعلي رد خواستگاري عمر از دختر أبو بكر س توسط عايشهل: 86](#_Toc325886978)

[شبهه: يك روايت از دو ام كلثوم: 94](#_Toc325886979)

[شبهه: محور سوم: تعارض‌های موجود در نقل قضيه: 96](#_Toc325886980)

[شبهه: ام كلثوم پس از عمر با چه كسي ازدواج كرد؟ 103](#_Toc325886981)

[شبهه: سن ام كلثوم هنگام ازدواج 112](#_Toc325886982)

[شبهه: مقدار مهريه ام كلثومل 123](#_Toc325886983)

[شبهه: آيا عمر از ام كلثوم فرزندي داشته است؟ 128](#_Toc325886984)

[شبهه: زيد اصغر بزرگتر از زيد اكبر!!! 136](#_Toc325886985)

[شبهه: عمر، دخترش رقيه را به ازدواج ابراهيم بن نعيم آورد: 145](#_Toc325886986)

[شبهه: 5. تاريخ وفات ام كلثوم و زيد و نحوه وفات آنها: 147](#_Toc325886987)

[شبهه: آيا زيد، فرزند داشت؟ 149](#_Toc325886988)

[شبهه: چه كسي بر جنازه زيد و ام كلثوم نماز خواند؟ 154](#_Toc325886989)

[شبهه: ازدواج عمرس با ام كلثوم يا با حضرت زينبب 162](#_Toc325886990)

[شبهه: عمر در مقابل اهانت مغيره به ام كلثوم، سكوت كرد: 171](#_Toc325886991)

[شبهه: محور پنجم: بررسي و تحليل بهانه عمر براي ازدواج: 175](#_Toc325886992)

[شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خداص: 178](#_Toc325886993)

[رد خواستگاري أبو بكر و عمر ب توسط رسول خدا ص: 178](#_Toc325886994)

[شبهه: احياء سنت جاهلي توسط عمر 183](#_Toc325886995)

[شبهه: جمع بين دختر رسول خداص و دختر دشمن خدا حرام است!: 187](#_Toc325886996)

[شبهه: محور هفتم: عمر با ام كلثوم «كفو» نبود: 198](#_Toc325886997)

[شبهه: عدم كفائت سني عمرس با ام كلثومل: 208](#_Toc325886998)

[شبهه: عدم صلاحيت اخلاقي عمر براي ازدواج با ام كلثوم: 215](#_Toc325886999)

[شبهه: امتناع دختر ابو بكر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او: 218](#_Toc325887000)

[شبهه: عمر همسرش را كتك می‌زد: 219](#_Toc325887001)

[جواب: 219](#_Toc325887002)

[شبهه: عدم كفائت ديني عمر با ام كلثوم: 222](#_Toc325887003)

[شبهه: امير مؤمنان÷، خليفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خيانتكار و... می‌داند 224](#_Toc325887004)

[شبهه: شراب خواري خليفه، دليل بر عدم كفائت: 233](#_Toc325887005)

[شبهه: بدعت‌گذار با دختر عفيفه، كفو نيست 239](#_Toc325887006)

[شبهه:محور هشتم: ازدواج با تهديد و زورگويي: 248](#_Toc325887007)

[شبهه: كلينی در كتاب كافی اين روايات را نقل می‌كند: 250](#_Toc325887008)

[شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با كافر نيز جايز است: 273](#_Toc325887009)

[شبهه: ازدواج اجباري عمر با عاتكه: 282](#_Toc325887010)

[شبهه: ازدواج اجباري حجاج بن يوسف با دختر حضرت زينبل 286](#_Toc325887011)

[شبهه: ازدواج اجباري مصعب بن زبير با سكينه بنت الحسين عليهما السلام 289](#_Toc325887012)

[شبهه: روايت جنيه در كتاب‌هاي سني: 292](#_Toc325887013)

[آخرين شبهه: 298](#_Toc325887014)

[مهم‌ترين مآخذ کتاب 305](#_Toc325887015)

[منابع اهل تشيع 307](#_Toc325887016)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

|  |  |
| --- | --- |
| فهل يصح في الآذهان شیء | إذا احتاج النهار إلى دليل؟ |

اگر روز نياز به دليل داشته باشد آيا می‌توان چيزي را اثبات و صحت آنرا براي ذهنها روشن كرد؟

الحمدلله وحده والصلاة والسلام علی من لا نبی بعده..

در چند سال اخير علماي اهل تشيع پشت پا بر همه قواعد زده و واضحات تاريخ اسلام را منکر ميشوند چنانکه به وقت مباحثه بارها ديده‌ايم، يار غار بودن حضرت ابوبکر صديقس و ازدواج سيدنا عثمانس با دو دختر حضرت رسولص را منکر ميشوند و جديداً کارشان بالا گرفته تا جايي که ازدواج حضرت عمرس با ام کلثومل، دختر و عزيزه حضرت عليس را نيزمنکر ميشوند! نه تنها اين ازدواج را، بلکه وجود ام کلثومل را انکار ميکنند!.

اين دکاندارن مغرض چون دکانهاي خود را در معرض خطر و خود را نزديک به ور شکستگي ديدند مصمم شده تا به هر نحوي اين ازدواج را مردود اعلام کرده تا به اين ترفند سائلان و حقيقت جويان را دست به سر کرده و چند صباحي بر عمر ولايت فقيهشان (بخوانيد قبيحشان) بيافزايند.

براي نابود کردن حق حتي حاضرند حضرت علي÷ را به بدترين صفات موصوف کنند ولي حاضر به بستن دکانهاي خود نيستند! حضرت علي÷ را به ديوثي! به بي‌عرضه گي، به ترسويي.

و دهها صفت زشت و ناپسند، به صورت خواسته و ناخواسته متهم کرده‌اند تا شايد بدينوسيله چند صباحي بر عمر دولت خود بيافزايند!!.

البته اين را نيز بدانيد: اين انکار چيز عجيبي نيست که از اين عالم نماها سر زده! بلکه آنها در رد حقايق استادند**[[1]](#footnote-1)** و هر روز چيز جديدي را کشف ميکنند که علماي 1000 سال پيش حتي به ذهن آنها خطور نميکرده و اصولاً جرات چنين هذيان گويي‌ها را نداشته‌اند. چون ميدانستند زير رگبار مشت و لگد "علم تاريخ" دوام نخواهند آورد و مضحکه همه خواهند گرديد!.

در اکثر متن اين شبهات خواهيد ديد که بزرگترين سرمايه آنها! اختلافات في ما بين علما است ولي غافل از آن هستند که اختلاف بين علما چيز بسيار پيش پا افتاده ايست و ميبنيم که علماي شيعه به همين موضوع اعتراف و از آن به اين شکل گله ميکنند:

فيض کاشاني: «تراهم يختلفون في الـمسألة الواحدة علی عشرين قولاً، أو ثلاثين قولاً، أو أزيد، بل لو شئتُ أقول: لم تبق مسألة فرعية لم يختلفوا فيها، أو في بعض متعلقاتها»**[[2]](#footnote-2)**.

فيض کاشاني مينويسد: «می‌بيني که آنها در يک مسئله بيست قول مختلف يا سي قول يا بيشتر از آن دارند، بلکه می‌توانم بگويم هيچ مسئله‌اي فرعي نيست که در آن يا در بعضي از متعلقات آن اختلاف نکرده باشند».

ولي آقاي قزويني و همدستانش گويا به اين روايات عمل ميکنند که شيخ صدوق از علي بن اسباط روايت (کذب نقل) ميكند كه گفت:

به امام رضا÷ گفتم: گاهي مسئله‌اي پيش می‌آيد كه فهميدن آن لازم است، و در شهري كه من هستم كسي از شيعيان شما نيست كه از او فتوي بگيرم.

امام فرمودند: نزد فقيه همان شهر برو و از او فتوي بخواه، هرچه جواب داد «فخذ بخلافه فإن الحق فيه» «بر عكس آن عمل كن كه حق در همين است!»**[[3]](#footnote-3)** و همچنين از امام صادق÷ در باره دو حديث متعارض پرسيدند که گفت: آنها را با روايات عامه (اهل سنت) مطابقت دهيد، آنچه با روايات آنان مخالف بود به آن عمل كنيد»**[[4]](#footnote-4)**.

آنها اصل را بر کافر بودن حضرت عمرس (زبانشان لال) گذاشته و به وسيله همين فکر تمام شبهات خنده دار و بعضاً شرم آور خود را بنا نهاده‌اند. قصد تاليف اين کتاب نيز جواب دادن به شبهات آنهاست. ومن الله توفيق

لازم به ذکر است که متن شبهه از دو مقاله سايت وليعصر گرفته شده که يکي مختصر و دومي مفصل است! و ما به دليل طولاني بودنشان در هر بحثي فقط اصل شبهه را نقل ميکنيم تا خواننده بهتر بفهمد و باعث گنگ بودن موضوع نشود.

در اين تحقيق به چند سوال و شبهه جواب گفته و آن را بررسي کرده‌ايم:

1- دختری به نام ام كلثومل وجود نداشته است؟

2- حضرت عمرس با ام کلثوم دختر ابوبکر صديقس ازدواج کرد يا با دختر سيدنا عليس؟

3- آيا تعارضها و اختلافات موجود در اين ماجرا به اصل ازدواج صدمه ميزند؟

4- اهانت به ناموس رسول خداص؟!!!؟

5- بررسي و تحليل دليل حضرت عمر س براي ازدواج.

6- آيا اين ازدواج با سنت پيامبرص در تضاد است؟

7- امير المومنين عمرس با ام کلثومل هم کفو نبود؟

8- ازدواج با تهديد و زور؟؟

9- بررسي سند روايات اين ماجرا.

بررسي شبهات

دست اندر کاران سايت وليعصر(آيت الله! قزويني) در ابتداي بحث ميگويند: تاريخ بشر، هميشه در معرض تحريف سردمداران و سياست ‌مداران بوده است...... يكي از افسانه‌هايي كه دودمان بني اميه به تاريخ افزوده‌اند، ازدواج ام كلثوم با عمر بن خطاب است**.**

**جواب:**

اگر بني‌اميه اين روايت را جعل کرده‌اند.. پس بايد به آنها آفرين‌ها گفت!.. چرا که ميبنيم ايشان تا به آن حد در کار خود مهارت داشته‌اند که حتي ائمه (به زعم شيعه) معصوم و عالم الغيب هم گول خورده و گمان بر صحت اين ماجرا برده‌اند!.

کليني با سند صحيح 4 روايت را از آنها نقل ميکند که ملا باقر مجلسي دو تا از آنها را حسن (مرآة العقول ج20 ص24. فصل تزوج ام کلثوم) و يکي را موثق و ديگري را صحيح ميداند!( مرآة العقول21/197 باب المتوفي عنها زوجها المدخول بها أين تعتدّ.).و ميگويد: اما رواياتي که دلالت بر ازدواج حضرت عمر و ام کلثوم عليها السلام ميکند صحيح بوده و هيچ شکي در آن نيست!**[[5]](#footnote-5)**.

گذشته از اين بني اميه به چه علت بايد اين ماجرا را جعل ميکردند؟؟ مگر شما نميگوييد که امويها از سيدنا علي÷ بدگويي و او را لعن و نفرين ميکردند و ميخواستند علي÷ را از چشم مردم بياندازند؟حالا چه لزومي داشته روايتي جعل کنند به اين خاطر که ثابت شود علي س با حضرت عمرس خوب بوده است؟؟!!.

مگر شما نميگوييد: هر وقت معاويه در نامه‌هايش از سيرت و روش خلفا صحبت ميکرد حضرت عليس حرفش را تاييد ميکردند تا بهانه دستش نيايد که فردا بگويد: ميبينيد! علي با خلفاي قبل از خودش هم مشکل داشته، چه برسد به من!! حالا چرا بايد چنين اشخاصي بر خلاف نيت خودشان( که به قول شيعه قصد داشتند علي رو دشمن خلفاي ثلاثه جلوه بدن تا از اين راه خود رو تثبيت کنند) روايتي جعل کنند که نشانه محبت بين علي÷ و عمرس است؟؟!.

دکتر! سيد جعفر شهيدي شيعي در کتاب خودش "علي از زبان علي" ميگويد: معاويه اشخاص مزدوري را مزد ميداد تا در فضيلت خلفاي ثلاثه و در قدح حضرت علي÷ روايت جعل کنند!!.

حالا چرا معاويه و بني‌اميه روايتي جعل ميکنند که هم فضيلتي براي حضرت عمرس و س هم فضيلتي براي حضرت علي س است؟؟!! (شايد شيعه اين را فضيلت نداند ولي بني اميه که ميدانسته!).

آقاي قزويني در ادامه ميگويد: برخی ديگر، وقوع تعارض در روايات ازدواج را دليلی واضح برای بطلان مدعای اهل سنت در باره اين ازدواج می‌دانند؛ از جمله شيخ مفيد رضوان الله تعالی عليه در دو رساله مجزا به نام‌های (الـمسائل العُكبرية والـمسائل السروية) چنين ميگويد**[[6]](#footnote-6)**.

**جواب**: اين دروغي بيش نيست! چون شيخ مفيد، هر چند در کتاب مسائل السروية (ودنه مسائل العکبرية) وقوع ازدواج را مردود ميداند ولي بعد از اين کتاب به اشتباه و واهي بودن دلايل خود پي برده و بعد از نوشتن کتاب مسائل العکبرية **[[7]](#footnote-7)** وقوع ازدواج را معترف ميشود. و آن را به دليل تهديد و حفظ اسلام دانسته**[[8]](#footnote-8)** ولي مدعي به دروغ نام اين رساله را هم ذکر کرده!!.

پس ديگر از علماي قديم اهل تشيع (بخوانيد اهل تشنج!) هيچ منکري باقي نمی‌ماند و بدون شک گردانندگان سايت وليعصر و ديگر مدعيان، از تغيير عقيده شيخ مفيد با خبر بودند ولي چون به نفعشان نبوده خود را به ناداني زده و بيش از پيش خود را رسوا کرده‌اند!.

اينجا جا دارد نظر محمد باقر مجلسي را در مورد ادعاي شيخ مفيد ببينيم:

مجلسي: «إنکار الـمفيد – أصل الواقعة إنمـا هو لبيان أنه لـم يثبت ذلك من طريقهم وإلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنکار ذلك عجيب وقد روي الکليني عن حميد بن زياد عن أبي سماعة عن محمد بن زياد عن عبدالله بن سنان ومعاوية بن عمار عن ابي‌عبدالله ÷ قال: إن عليا لـمـا توفي عمر أتي ام کلثوم فانطلق بها إلي بيته. وروي نحو ذلك عن محمد بن يحيي وغيره عن أحمد بن محمد بن عيسي، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالـم، عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله ÷»**[[9]](#footnote-9)**.

يعني: «انکار شيخ مفيد – که خداي رحمتش کند – دربارة اصل واقعه (ازدواج خليفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که اين حادثه از طريق آنان (اهل سنّت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباري که (از طريق اماميه) گذشت انکار اين امر، شگفت است! و کليني به سند خود (سلسله سند) از ابو عبدالله صادق÷ گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات يافت علي÷ نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانة خود برد. و همانند اين روايت با سند ديگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق÷ نيز گزارش شده است».

لازم به ذکر است که آقاي مجلسي اين ازدواج را بر تقيه گرفته است!! چنان که در شرح اصول و فروع کافي به نام «مرآة العقول» پيرامون آن مفصلاً بحث کرده و بعد از جواب دادن به منکر ازدواج و با قبول اين نکاح می‌نويسد: «والاصل في الجواب ان ذلك وقع على سبيل التقية والاضطرار»**[[10]](#footnote-10)**.

يعني: «جواب اصلي اين است که نکاح ام کلثومل با عمرس واقعيت دارد، اما بنا بر اضطرار و تقيه واقع شده است».

و نيز جناب مجلسي معترف است که: «تارة يروي أنه کان عن اختيار وإيثار» يعني: «گاهي روايت شده که اين ازدواج از روي اختيار و ايثار انجام گرفته است»!!**[[11]](#footnote-11)**.

ولي آقاي قزويني فقط از مخالفان صحبت کرده و از موافقان اسمي نيست!!.

پس ثابت شد که از قدماي اهل تشيع هيچ منکري وجود ندارد، و اما منکران معاصر!!.

به منکران معاصر، اين سخن سيد مرتضي شيعي را تقديم ميکنم که همين آنها را بس است:

سيد مرتضي: «فأما من جحد من غفلة أصحابنا وقوع هذا العقد ونقل هذا البيت وأنها ولدت أولادا من عمر معلوم مشهور. ولا يجوز أن يدفعه إلا جاهل أو معاند، وما الحاجة بنا إلی دفع الضرورات والـمشاهدات في أمر له مخرج من الدين»**[[12]](#footnote-12)**.

«اما کساني از **اصحاب غافل ما!،** وقوع اين عقد را انکار کرده‌اند. اين ازدواج و انتقال ام‌کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزنداني براي او **معلوم و مشهور است** و آن را **جز «جاهل يا معاند»** انکار نمي‌کند و ما در مسئله‌اي از دين که راه خروجي براي آن هست، نيازي نداريم که مسائل ضروري و آشکار را انکار کنيم»!.

بعد از اين ببينيم و بخنديم،دلايل اصحاب غافل و جاهل و معاند آقاي سيد مرتضي را!!.

شبهه: دختری به نام ام كلثوم بنت فاطمه وجود نداشته است؟

.....کسانی که فرزندان امير مؤمنان از فاطمه زهرا را پنج نفر؛ يعنی امام حسن، امام حسين، محسن، زينب و امّ‌كلثوم معرفی کرده‌اند، تنها به مضامين روايات نظر داشته‌اند که در آن‌ها گاهی نام زينب آمده و گاهی امّ‌كلثوم. به همين سبب نام هر دو را آورده‌اند؛ غافل از اين‌که امّ‌كلثوم کنيه زينب کبری است؛ چنانچه اين مطلب در بسياری از کتب انساب شيعه ذکر شده است.

**جواب:**

اگر شيعيان به همين راحتي ميتوانند بگويند: ام کلثوم کنيه زينب کبري بوده و فاطمهل دختر ديگري نداشته ما هم ميتوانيم بگوييم:

زينب کنيه ام کلثومل همسر عمرس بوده و حضرت فاطمهل دختري به نام زينب کبري نداشته!!! و البته چندين قرائن نيز ميتوان ذکر کرد.. از جمله:

شيخ مفيد و مجلسي و النمازي و محدث قمي و... **[[13]](#footnote-13)** ميگويند: فاطمهل دو دختر داشته يکي زينب و ديگري ام کلثوم که کنيه‌اش زينب صغري بوده و همسر حضرت عمرس است!!.

محدث قمي می‌نويسد: پيغمبر براي شباهت حضرت اُم کلثومل به خاله‌اش اُم کلثوم دختر پيامبرص، او را هم اُم کلثوم کنيه نهاد.

در اينجا من ميگويم: نه برادر! تنها يک دختر بوده، يعني فقط ام کلثومل همسر حضرت عمرس واقعي است و زينب کبري وجود خارجي نداشته!! و دليل ديگر نيز ميتوان گفت که: در روايتي از ابن بابويه قمي اينگونه ميخوانيم:

فاطمهل حسنس را در آغوش راستش و حسينس را در آغوش چپش حمل كرد و دست چپ ام‏كلثومل را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت!!!**[[14]](#footnote-14)** (خواستگاري از دخت ابوجهل).. و نامي از زينب به ميان نمی‌آورد!! پس نتيجه ميگيريم که زينبي در کار نبوده!! مگر اينکه بگوييد:زينب از ام کلثوم کوچکتر بوده که البته آقاي قزويني اين راه را بر خود بسته و در شبهاتش عکس اين موضوع را گفته است!.

در تاييد روايت فوق،آقاي قزويني زحمت ما را کم کرده و خودشان کمي جلوتر قول آقاي مرعشي را به اين شکل نقل کرده‌اند:

حضرت امير المؤمنين علی را هفده فرزند بوده وبه روايتی بيست فرزند، امام حسن، ديگر امام حسين، ديگر محسن - درطفلی وفات كرده - ديگر ام كلثوم واين هر چهار از فاطمه بوده‌اند**[[15]](#footnote-15)**.

ديديد که ايشان نيز از زينب نامي به ميان نياورده و فقط ام کلثوم را شمرده‌اند... پس نتيجه ميگيريم که زينبي در کار نبوده!!!.

و باز هم آقاي مرعشي در کتابش قولي را نقل کرده که در آن نام ام کلثوم و حسن و حسين آمده ولي از زينب خبري نيست!!!**[[16]](#footnote-16)** و يا اين روايتي که آقاي قزويني در شبهاتش به اين شکل از محمد فتال نيشابوري نقل کرده‌اند که:

هنگامی كه فاطمه از دنيا رفت، مردم مدينه يكپارچه صدای ناله سر دادند،...مردم دسته دسته به نزد علي آمده در حالی كه حسن و حسين در جلوی آنحضرت نشسته و گريه می‌كردند و مردم نيز از گريه آن دو گريان می‌شدند.

امّ‌كلثومل در حالی كه روبند بر چهره داشت و چادر عربی برسرش افكنده بود، از خانه بيرون آمد و فرياد می‌زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اكنون به حق تو را از دست دادم كه هيچگاه ديگر تو را نخواهيم ديد،‌....**[[17]](#footnote-17)**.

همينطور که ملاحظه کرديد در اين روايت نيز نامي از زينب نيست!!.

نتيجه اينکه زينبي در کار نبوده که در آن روز در سوگ مادر گريه کند و اگر خيلي خوشبين باشيم ميگوييم او در آن روزها دختر کوچکي بوده که اين چيزها را درک نميکرده!!.

و اما اگر بگوييد: پس زني که در حوادث کربلا از آن ياد شده که بود؟ام کلثوم که قبل از آن ماجرا فوت شد.

ميتوان گفت: روايتي که ميگويد: ام کلثومل در زمان خلافت معاويهس همراه پسرش فوت شد صحيح نيست، بلکه صحيح آن است که او بعد از واقعه کربلا از دنيا رفت و سند نيز اينگونه است:

علي محمد علي شيعي ولادت ام کلثوم را سال ششم هجري و وفات او را چهار ماه پس از بازگشت کاروان اسرا از شام دانسته است و ماجرا را نيز نقل ميکند..**[[18]](#footnote-18)**.

پس اين موضوع نيز حل ميشود و باز هم دست آقاي قزويني درد نکند که زحمت ما را کم کرده!!.

آقاي قزويني ميگويند: در کربلا خطبه اي ايراد شده که بعضي آن را از زينب و بعضي آن را از ام کلثوم دانسته‌اند!.

بنده نيز ميگويم: آقا ديديد؟ اين هم يک دليل ديگر که زينبي وجود نداشته! بلکه آن خطبه از ام کلثوم است که نام او زينب صغري است و مولفين و راويان را به اشتباه انداخته است!.

و در مورد ازدواج عبدالله بن جعفر نيز مانند شيعه‌ها ميگوييم: عبدالله بن جعفر (استغفرالله) با جنيه‌اي ازدواج کرده است**[[19]](#footnote-19)**! و فرزنداني که برايش نوشته‌اند همه آنها خيالاتي هستند که راويان و مولفين تراشيده‌اند و براي اثبات اين حرف، دلايلي مانند دلايل آقاي قزويني و طبق استدلها و اصول ايشان اينچنين ارائه ميکنيم.

**دلايل:** (به قول قزويني)تعارض در بعضي روايات و اختلافات در تعداد فرزندان آنها، اصل چنين ازدواجي را زير سوال ميبرد!!.

آيا حضرت عبدالله بن جعفرب از سيدة زينبس فرزندي داشته‌اند؟؟

علما در اين مورد بسيار سر گردان هستند تا به آنجا که قولها بسيار متفاوت و جمع بين آنها ممکن نيست! بعضي يک پسر و بعضي دو پسر و بعضي يک پسر و يک دختر و..... حداقل 9 قول متفاوت را درج کرده‌اند**[[20]](#footnote-20)**.

**1- تنها يک پسر:**

شيخ نويري که آقاي قزويني در ادامه آن را گواه گرفته تنها يک فرزند براي زينب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده‌اند!!! و نويري مينويسد:

«وتزوج زينب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علي بن عبد الله بن جعفر....!!»[[21]](#footnote-21).

و صفدي مينويسد:زينب «تزوجها عبد الله بن جعفر بن أبي‌طالب فولدت له علياً....!»**[[22]](#footnote-22)**.

ابن حزم اندلسي مينويسد:«زوج زينب بنت علي عبد الله بن جعفر بن أبي‌طالب، فولدت له علي بن عبد الله، له عقب»**[[23]](#footnote-23)**.

**2- فقط دو پسر:**

امام بيهقي در مورد اولاد زينب و عبدالله بن جعفر مينويسد: «فاما زينب فتزوجها عبدالله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له علی بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر يقال له عون...»[[24]](#footnote-24).

ابن کثير در سيرة النبويه: «تزوج زينب هذه ابن عمها عبدالله بن جعفر فولدت له عليا وعونا وماتت عنده».

و احمد طبري به نقل از ابن شهاب: «تزوج زينب بنت علي عبدالله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له عليا وعونا»**[[25]](#footnote-25)**.

**3- يک پسر و يک دختر!.**

ابن اسحاق (م. 151 هجري قمري) در كتاب خود فرزندان آنان را دو نفر به نام‌های علی و ام ابيها ذكر كرده است.

**4- يک پسر و دو دختر**

«وقال الدار قطني ولدت له عليا وأم كلثوم ورقية»[[26]](#footnote-26).

**5- سه پسر و يک دختر**

ذهبي مي‏نويسد: «زينب بنت علي بن أبي‌طالب... ولدت من عبدالله بن جعفر علياً وعوناً وعباساً وأم‏کلثوم ...»**[[27]](#footnote-27).**

**6- سه پسر و دو دختر!.**

زبيری (م. 236 هجري قمري) از سه پسر به نام‌های جعفراكبر، علی، عون اكبر و دو دختر به نام‌های ام كلثوم و ام عبدالله نام برده است**[[28]](#footnote-28)**.

**7- فقط چهار پسر**

عمری (م. 490 هجري قمري ) اسامی فرزندان آنان را عباس، جعفر، ابراهيم و علی اصغر، كه به زينبيون معروف بودند ذكر كرده است**[[29]](#footnote-29)**.

**8- چهار پسر و يک دختر**

ابن سعد: «زينب بنت علي ابن أبي‌طالب بن هاشم.، وأمها «فاطمة» بنت رسول الله ص تزوجها «عبد الله بن جعفر بن أبي‌طالب بن عبد الـمطلب» فولدت له: عليا، وعونا، وعباسا، ومحمد، وأم كلثوم»**[[30]](#footnote-30)**.

امام نووي به نقل از ابن قتيبه: «قال ابن قتيبة: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابنًا وبنتين، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعون الأكبر، وعباس، وأم كلثوم، أمهم زينب بنت علی بن أبی‌طالب من فاطمة»**[[31]](#footnote-31)**.

عصامي: «وتزوجت زينب بنت فاطمة ابن عمها عبد الله بن جعفر بن أبي طالب وماتت عنده، وقد ولدت له علياً وعوناً وجعفراً وعباساً وأم كلثوم»**[[32]](#footnote-32)**.

**9- پنج پسر و يک دختر**

بلاذري اسامی آنان را علی، عون اكبر، جعفراصغر، عباس، محمد و ام كلثوم ثبت كرده است.

«ولد عبد الله بن جعفر: محمداً وبه كان يكنی، وأمه محشية من بني أسد. وعلياً، وعون الأكبر، وجعفر الأصغر، وعباساً، وأم كلثوم؛ أمهم زينب بنت علي بن أبي طالب، وأمها فاطمة»**[[33]](#footnote-33)**.

\*\*\*\*\*

بعد از ملاحظه کردن اين همه تعارض!! بد نيست براي قانع شدن خواننده تعارضها و بلکه درگيريهايي که در مورد مکان قبر زينب وجود دارد را نقل کنيم که موضوع را بيش از پيش ثابت کند!.

**قبر حضرت زينب کجاست؟؟**

از قديم الايام سه مكان به عنوان قبر زينب ساختگي! مطرح شده است و هركدام نيز طرفدارانی دارد و ما اين اختلافات را نقل ميکنيم تا خواننده خود شاهد باشد.

1- محلی كه در شهر قاهره پايتخت مصر به نام «زينبيه‏» مشهور است. نسابه عبيدلی در كتاب «اخبار الزينبات، ص 125- 122. ‏» شش روايت نقل كرده است كه بر اساس مضمون آن‏ها بايد حضرت زينب عليهاالسلام درمصر دفن شده باشد.

2- قبری كه در شهرك زينبيه امروز در نزديكی دمشق، پايتخت فعلی كشور سوريه وجود دارد.

علمای قديم از اين مكان (شهرك زينبيه) به «غوطه‏» يا «راويه‏» تعبير آورده‏اند. زائران ايرانی كه جهت زيارت به سوريه می‏روند، اين مكان را زيارت می‏كنند.

مهمترين سندي که طرفداران اين قضيه به آن استناد ميکنند، رحله ابن بطوطه است.

ابن بطوطه مينويسد: «وبقرية قبلي البلد (أى دمشق) وعلى فرسخ منها مشهد أم‏کلثوم بنت علي بن أبيطالب من فاطمة عليها السلام ويقال: إن اسمها زينب وکنّاها النبي ص أم‏کلثوم لشبهها بخالتها أم‏کلثوم بنت رسول اللهص وعليه مسجد کبير وحوله مساکن وله أوقاف. ويسمّيه أهل دمشق قبر الستّ أم‏کلثوم»**[[34]](#footnote-34)**.

يعني: «در روستايي در يک فرسخي دمشق مزار ام‏کلثوم دختر علي بن ابي‏طالب÷ و فاطمه عليها السلام است. مي‏گويند: نام او زينب است و کنيه «ام‏کلثوم» را پيامبرص بر او نهاد؛ زيرا او شباهت به خاله‏اش ام‏کلثوم دختر پيامبرص داشت».

بر مزار او مسجد بزرگي بنا گرديده و خانه‏هايي در اطراف آن است و داراي موقوفاتي مي‏باشد. گروهي از شيعيان آنجا را قبر زينب کبري ميدانند».

3- شهر مدينه نيز به عنوان محل دفن حضرت زينب عليها السلام معرفی شده است.

سيد محسن امين معتقد است كه حضرت زينب عليها السلام در مدينه دفن شده است و برای اين مطلب دليل می‏آورد كه: بازگشت‏حضرت زينب عليها السلام پس از فاجعه كربلا به مدينه، قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از اين شهر ثابت نشده است، بنابراين، بايد گفت: در مدينه وفات يافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاريخ وفات و محل دفنش دقيقا روشن نباشد**[[35]](#footnote-35)**.

بنده بعد از ذکر اين اختلاف‌ها سخني مانند سخن آقاي قزويني را به خودش ميگويم:

اين اختلافاتي که ذکر شد به آن معني است که چنين ازدواجي رخ نداده بلکه چنين دختري (زينب) براي حضرت فاطمه ثابت نميشود که حالا قبري هم داشته باشد!!.

از اين حرف من تعجب نکنيد!! باور کنيد آقاي قزويني بعد از ذکر چنين اختلافاتي نتجيه گرفته که ازدواج ام کلثوم با عمر غلط و مردود است، من هم در اين مورد به ايشان اقتدا کردم!!.

ضمناً اين مطالبي که ذکر شد فقط و فقط در جواب اراجيفات قزويني بود و گرنه هيچ شخص عاقل و آگاهي منکر وجود دختران فاطمه،نه ام کلثوم و نه زينب نميشود!! و فقط قصد اين بود تا به خواننده بفهمانيم که تاريخ بسيار دروغگوست و اگر کسي قصد کند مانند قزويني‌ها پيش برود!ميتواند خيلي از واضحات اسلام را رد کند!.

و اکنون ببينيد(و بخنديد) شبهات آقاي قزويني و جواب آن را:

شبهه: كلام عالمان شيعه در تاييد اين که فاطمه دختري به نام ام‌کلثوم نداشته!

رضی الدين حلی از عالمان بزرگ شيعه در قرن هشتم هجری در باره فرزندان امير مؤمنان ÷ می‌نويسد: تعداد فرزندان علي ÷ از دختر و پسر بيست و هفت نفر است. حسن، حسين و زينب كبری كه كنيه وی امّ‌كلثوم است، همگی از فرزندان دخت گرامی رسول خدا ص بوده‌اند.

**جواب شبهه:**

1- رضي الدين حلي متوفي 705 می‌باشند که به هيچ وجه نميتوان اين ادعا را از ايشان قبول کرد مگر اينکه دلايل خود را ذکر کنند!.

2- ايشان درست يک صفحه قبل از ذکر نامهاي فرزندان حضرت علي÷ و بعد از ذکر ماجراي ضربت خوردن حضرت عليس به دست ابن ملجم مينويسد:

«فصاحت ام كلثوم بنت أمير الـمؤمنين÷ يا عدو الله لا بأس علی أبي والله يجزيك وبكت، فقال لها ابن ملجم: فعلام تبكين، فو الله لقد ضربته بسيف اشتريته بألف وسممته بألف درهم، فان خاننی فأبعده الله،........ ثم قال لبنيه: يا بني ان هلكت فالنفس بالنفس، اقتلوه كما قتلني،..... وصاحت زينب بنت أمير الـمؤمنين يا ملعون قتلت أمير الـمؤمنين، فقال: انمـا قتلت أباك، ثم حبسوه....»**[[36]](#footnote-36)**.

در اول روايت ميگويد: ام کلثوم دختر اميرالمومنين علي÷ فرمود.!!! و بعد از آن به فرزند ايشان که منظور،سيدنا حسن÷ می‌باشند اشاره ميکند و بعد از آن نيز ميگويد: و زينب دختر امير فرمود!!!!!.

ميبينيم که در اينجا از دو دختر حضرت علي س نام برده و همه تصريح کرده‌اند که ام کلثوم فرزند علي و فاطمه بوده که در آن زمان با پدرش در يک خانه بوده. (که به وقتش ذکر خواهد شد).

اين به چه معناست؟؟ يا جناب حلي نادانسته اين اشتباه را انجام داده‌اند!! و يا اينکه کتاب مذکور دستخوش تحريف شده و تحريف کنندگان اين قسمت را از قلم انداخته‌اند!!.

و اگر اين دو احتمال مقبول حضرات نيافتاد.. ميگوييم: به فرض که هيچ اشتباهي رخ نداده و آقاي حلي بر اين عقيده بوده که سيده فاطمه فقط يک دختر داشته!! اين سخن هيچ ارزش علمي نخواهد داشت چون ايشان هر چه نوشته‌اند از کتابهاي نويسندگان ما قبل خود استفاده کرده‌اند و ما بايد ببينيم علمايي که مستقيماً با راويان در ارتباط بوده‌اند چه ميگويند!! و از جمله آنها شيخ مفيد و طبرسي هستند، که ايشان زينب صغري(همسر حضرت عمرس) را مکني به ام کلثوم ميدانند نه زينب کبري را!**[[37]](#footnote-37)**.

«البته در يک صورت ميتوان به سخن ايشان استناد کرد آن هم در مقام تاييد يک سخن از علماي قديم و يا در صورتي که متقدمين در آن مورد سخني نگفته باشند».

**ادامه شبهه**: و آيت الله مرعشی در شرح احقاق الحق به نقل از فضل بن روزبهان از عالمان قرن دهم هجری می‌نويسد:

وحضرت امير المؤمنين علی را هفده فرزند بوده وبه روايتی بيست فرزند، امام حسن، ديگر امام حسين، ديگر محسن - درطفلی وفات كرده - ديگر ام كلثوم واين هر چهار از فاطمه بوده‌اند.

**جواب:**

ديديد؟؟ در اين سخن نامي از زينب کبري نيست!!! پس به همين راحتي ميتوان زينب کبري را خط زد!! ولي آقاي قزويني با کمال شهامت و حماقت آن را ذکر کرده و به نفع خود به کار ميبندند!!.

ملخص جواب اينکه آقاي مرعشي نيز سخن خود را از فضل بن روزبهان گرفته‌اند که ايشان از علماي قرن 10 هستند و همانطور که گفتيم سخن ايشان هيچ ارزشي ندارد و بايد ديد مقربين به قرن اول و دوم چه نوشته اند! البته پر واضح است که نوشته فضل بن روزبهان هيچ خدشه اي بر موجوديت سيدة ام کلثوم وارد نميکند.

و لازم به ذکر است که جناب مرعشي در همين کتاب مينويسد:

«أحب الإمام على زوجته سيدة النساء، وعاشا عيشة راضية، ورزقت منه خمسة أولاد، ثلاثة ذكور: وهم حسن وحسين ومحسن، وبنتان: أم كلثوم وزينب، وقد مات محسن صغيرا»**[[38]](#footnote-38)**.

«امام علي÷ درميان همسرانش حضرت فاطمه÷ را بيشتر دوست داشتند... که براي او پنج فرزند به دنيا آورد،سه پسر:حسن و حسين و محسن و دو دختر:ام کلثوم و زينب!! و محسن در کوچکي فوت شد».

آقاي قزويني شما اين را نديده ايد که آقاي مرعشي در ذکر اولاد حضرت علي÷ نوشته اند؟؟يا ديده ايد و خود را به نديدن زده‌ايد؟

**ادامه شبهه:** باقر شريف القرشی، محقق معاصر و از مفاخر شيعه ساكن نجف در اين باره می‌گويد:

صديقه طاهره، دختری غير از حضرت زينب نداشته است و همو كنيه‌اش امّ‌كلثوم بوده است؛ چنانچه برخی از محققين نيز بر اين عقيده هستند. به هر حال من بدون ترديد عقيده دارم كه صديقه طاهره دختری به نام امّ‌كلثوم نداشته است.

### جواب:

### همينطور که خودتان گفتيد اين آقا معاصر است و ايشان سعي کرده‌اند که ازدواج مورد بحث را مردود اعلام کنند پس ميپرسم: آيا دزد ميتواند شريکش را به نفع خود شاهد بگيرد؟؟ خير بلکه بايد دلايل آنها را ديد.( وخنديد)

و دوباره به يادتان می‌آورم سخن سيد مرتضي را که در شان چنين شخصي ميگويد:

«اما کساني از اصحاب غافل ما!، وقوع اين عقد را انکار کرده‌اند. اين ازدواج و انتقال ام‌کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزنداني براي او معلوم و مشهور است و آن را جز «جاهل يا معاند» انکار نمي‌کند و ما در مسئله‌اي از دين که راه خروجي براي آن هست، نيازي نداريم که مسائل ضروري و آشکار را انکار کنيم!»**[[39]](#footnote-39)**.

و به قول عالم معاصر شيعي و يکي از برجسته‌ترين آنها هيچ اختلافي در مورد وجود ام کلثوم وجود ندارد.

دکتر سيد جعفر شهيدي در کتاب زندگاني فاطمه الزاهرال در باب «فرزندان فاطمهل» مينويسد:

چنانكه می‏دانيم و هر آشنا بتاريخ اسلام می‏داند، دختر پيغمبر را از علیس فرزندانی است. دو پسر بنامهای حسن و حسينب و دو دختر بنام زينب و ام كلثومب.

هيچيك از نويسندگان سيره و مؤلفان تاريخ در وجود اين چهار فرزند ترديدی ندارد.

و مينويسد: در اينكه علیس از فاطمهل صاحب دو دختر بوده است، بين مورخان و تذكره نويسان اختلافی ديده نمی‏شود.

پس تنها ميتوانيم تاسف بخوريم بر حال اصحاب جاهل و معاند و غافل جناب سيد مرتضي و ياران نا آشنا به تاريخ جناب سيد جعفر!!.

**ادامه شبهه:** صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد می‌نويسد: فرزندان عليس از فاطمه زهرا؛ حسن، حسين، محسن و زينب كبری بود و از ديگر زنانش فرزندان زيادی داشت.

**جواب:**

اگر قزويني انصاف داشت و دو خط جلوتر را نيز ميخواند ميديد که ايشان ام کلثوم کبري را نيز نقل کرده‌اند. و صالحي شامي اين بحث را به ذکر نام فرزندان و مادران آنها که از حضرت علي س هستند، اختصاص نداده و اين از آنجا مشخص است که به جز فاطمه از ديگر همسران حضرت عليس نام نبرده ولي همينکه نام ام کلثوم الکبري را که همه آن را ميشناسيم ذکر کرده خود دليل بر آن است که ادعاي قزويني بي‌اساس است!!.

گذشته از آن جناب صالحي شامي (مانند رضي الدين حلي) ماجراي شهادت حضرت علي س را ذکر کرده و از ام کلثومل در آن ماجراها نام برده..**[[40]](#footnote-40)** و همچنين ماجراي تقسيم پارچه‌ها؛ که عمرس به روزگار حکومت خود پارچه‌هايي را ميان زنان مدينه تقسيم کرد. برخي از حاضران پيشنهاد کردند که مقداري از آن پارچه را به ام‌کلثوم بدهد. عمرس گفت: ام‌سليط که روز جنگ احد براي ما آب مي‌آورد، به اين پارچه سزاوارتر است**[[41]](#footnote-41)**.

و ماجرا را اينگونه مينويسد:«أن عمر بن الخطابس قسم مروطا بين نساء أهل الـمدينة، فبقي منها مرط جيد، فقال له بعض من عنده: يا أمير الـمؤمنين أعط هذا بنت رسول الله ص التي عندك - يريد أم كلثوم بنت علی - فقال عمرس...........».

«تا به حال هيچ کس به فرزندان حضرت علي س نگفته فرزند رسول خدا!! الا به فرزنداني که از فاطمهل متولد شده اند! و ميبينيم که صالحي شامي نيز از آن به عنوان فرزند رسول خداص ياد کرده که مراد ام کلثوم دختر علي÷ از حضرت فاطمهل است!! که به عقد حضرت عمرس در آمد و اين از روايت فوق کاملاً مشهود است».

و جالبتر از همه اين متني است که جناب صالحي شامي نقل ميکنند:

«عمر بن الخطابس أنه خطب الی علي أم كلثوم فتزوجها فأتی عمر الـمهاجرين فقال: ألا تهنئوني بأم كلثوم ابنة فاطمة».

يعني: حضرت عمرس ام کلثوم را از حضرت عليس خواستگاري کرد و او ام کلثومل را به ازدواجش در آورد و حضرت عمرس پيش مهاجرين رفت و گفت به من تهنيت بگوييد به خاطر ام کلثوم دختر فاطمهل!!!!!!.

و در جايي نيز در همين کتاب و در ذکر اولاد حضرت علي÷ مينويسد: «قال الليث بن سعد / تزوج علي فاطمة ل فولدت حسنا وحسينا ومحسنا -ش- وزينب وأم كلثوم ورقية ش مات محسن سقطا، وأن كلثوم كانت عند عمر بن الخطاب س وولدت ولدا قال أبو عمر: ولدت أم كلثوم بنت فاطمة ش قبل وفاة سيدنا رسول الله ص وتزوجت زينب بنت فاطمة ل عبد الله بن جعفر ش فماتت عنده وقد ولدت له عليا........»**[[42]](#footnote-42)**.

يعني: «ليث بن سعد که رحمت خدا بر او باد گفت: حضرت عليس با فاطمهل ازدواج کرد و متولد شد از او حسن و حسين و محسن.... و زينب و ام کلثوم و رقيهش!! که محسن سقط شد و همانا ام کلثوم همسر عمرس شد و فرزنداني برايش آورد و ابوعمر نيز گفته ام کلثومل دختر فاطمهل قبل از وفات محمدص متولد شده و زينب دختر فاطمه با عبدالله بن جعفرش ازدواج کرد و در نکاح او بود که وفات کرد..». الخ

خوب است بدانيد که صالحي شامي اين اقوال را در باب ذکر اولاد حضرت علي ع نوشته (السادس عشر: في أولادها) و متني که نقل شد تنها سخني بود که در مورد اولاد فاطمه در اين باب ذکر شده بود به جز توضيحاتي که در مورد زينب ذکر کرده بود که ما نقل نکرديم!.

پس شيعيان آگاه باشند که گير چه آدمهاي کذاب و خدا نترسي افتاده‌اند!.

**ادامه شبهه:** و شهاب الدين قليوبی (متوفاي1069ﻫ) در حاشيه‌ای كه بر شرح جلال الدين محلی بر منهاج الطالبين دارد، فرزندان امير مؤمنان ÷ را سه نفر ذكر كرده و از جلال الدين سيوطی نيز همين مطلب را نقل می‌كند:

اين سخن كه فرزند به پدر نسبت داده می‌شود، صحيح است؛ مگر در حق رسول خداص؛ چون فرزندان فاطمه؛ يعنی حسن و حسين و فرزندان پسر اين دو به آن حضرت نسبت داده می‌شود كه در عرف مردم مصر به آنان اشراف می‌گويند؛ اگر چه اشراف لقبی است برای هر يك از اهل بيت.

و اما فرزندان زينب دختر فاطمه و همچنين فرزندان دختران حسن و حسين و اولاد اين دو كه از غير اهل بيت هستد به پدرانشان نسبت داده می‌شوند؛ اگر چه به همه آنان زريه و فرزندان رسول خدا ص نيز گفته می‌شود.

جلال الدين سيوطی گفته است: رسول خداص فرزندی غير از فاطمهل نداشت،‌ و فاطمهل پس از ادواج با عليس فرزندانی به نام حسن، حسين و زينبش به دنيا آورد،‌ و زينب با پسر عمويش عبد اللهس ازدواج كرد كه از وی فرزندی به نام علي، عون اكبر، عباس، محمد و امّ‌كلثومش داشت. به تمام فرزندان فاطمه، فرزندان رسول خدا ص نيز می‌گويند؛ ولی فقط فرزندان پسر از اولاد حسن و حسين می‌گويند به آن حضرت نسبت داده می‌شود؛ چون خود پيامبر بر اين موضوع تصريح فرموده است.

**جواب:**

متن فوق در مورد سيد و سادات و در همين بحث نقل شده است و منظور جلال الدين سيوطي نيز اين نبوده که سيدة فاطمهل دختري به نام ام کلثومل نداشته بلکه به اين منظور است که ذريه ام کلثوم وحضرت عمرس ادامه نداشته تا لازم باشد نام آنها را در اين بحث ذکر کنند.

همانطور که در متن آمده جناب قليوني به قول علامه سيوطي استناد کرده‌اند و ما با بررسي کتابهاي شيخ سيوطي پرده از اين دروغ قزويني نيز بر ميداريم.

علامه سيوطي در تاريخ الخلفا از فرزندان حضرت علي ÷ نامي نبرده ولي مرثيه اي را از ابي الاسود نقل کرده‌اند که ماجراي شهادت حضرت علي ÷ و گريه کردن ام کلثوم را بيان ميکند!.

و در تفسير خود(الدر المنثور) ماجراي ازدواج حضرت عمرس را با ام کلثوم مينويسند.

«لـمـا تزوج عمرس أم كلثوم **ل** بنت علي اجتمع عليه أصحابه ش فباركوا له دعوا له، فقال: لقد تزوجتها وما بي حاجة إلی النساء، ولكني سمعت رسول الله ص يقول إن كل نسب وسبب ينقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي، فاحببت أن يكون بيني وبين رسول الله صنسب»**[[43]](#footnote-43)**.

پس جلال الدين سيوطي نه تنها منکر وجود سيدة ام کلثومل نشده بلکه ماجراي ازدواج وي را نيز نقل کرده است و در مورد قليوني نيز هر چند که ايشان وجود ام کلثومل را نفي نکردند ولي اگر هم چنين باشد ميگوييم حرف ايشان در اين مورد حجت نيست زيرا ايشان متوفي 1298 هستند که غير ممکن است بهتر از بلاذري و طبري و کليني! و... از اولاد حضرت علي÷ با خبر باشند.

**ادامه شبهه:** و شيخ محمد خضری از دانشمندان اهل سنت مصر نيز فرزندان فاطمه زهرا سلام الله عليها را فقط سه نفر می‌داند:

در سال دوم پس از هجرت، علي كه بيست و يك سال داشت با فاطمه كه پانزده سال داشت ازدواج كرد و فرزندان رسول خدا؛ يعنی حسن، حسين و زينب نتيجه اين ازدواج بودند.

**جواب:**

شيخ محمد خضري متوفي 1069 هستند و سخن ايشان نيز بدون ذکر سند حجت نيست!.

گذشته از اين آقاي خضري از محسن، فرزند حضرت علي ÷ که چندي بعد ازتولد(گفته شده 7 سال) از دنيا رفت. نامي نبرده.

ضمناً، ايشان به غير از اين سه فرزند نام هيچ يک از فرزندان ديگر حضرت علي را نياورده. و اين کتاب که نامش "نور اليقين في سيرة سيد الـمرسلين" است، کتابي است که احوال حضرت محمدص و زندگي ايشان را بررسي کرده است و نه چيز ديگر.

ولي جالب است!، چرا آقاي قزويني در اين مورد از سخنان علماي سلف استفاده نميکنند؟؟ آيا علماي هم عصر علم غيب دارند که بدون استفاده از مرجعي خود به خود بگويند فلان شخص فلان تعداد فرزند داشته و فلاني فرزند او نيست؟!! آيا بهتر نيست که در اين مورد به کتب انساب مراجعه کنيم؟کتبي که کمترين فاصله را با قرن 1 و 2 هجري دارند؟

آقاي قزويني پريشان حال غافل از کتب انساب.. در اول بحث ضعف خود را با استناد به کتب مولفين معاصر و يا چند قرن قبل، نشان ميدهد ولي از کتب سلف ثابت است که حضرت فاطمه دو دختر داشته‌اند..**[[44]](#footnote-44)**.

اما بدبختي قزويني از اين است که حتي علماي معاصر شيعه نيز ام کلثوم را در رديف فرزندان حضرت فاطمه ذکر کرده‌اند و همه او را در اين مورد تنها گذاشته‌اند به جز چندي از همدستان خودش (شرکاي دزد) که گفتم: شاهدي شريک دزد، به نفع دزد مقبول نيست.

شبهه: شواهد اين ديدگاه که فاطمه فرزندي به اسم ام کلثوم کبري نداشته!

#### در هيچ روايت صحيح السندي بين نام ام كلثوم و زينب جمع نشده است:

نخستين شاهد اين است كه در هيچ روايت صحيح السندی در منابع شيعه، در باره فرزندان فاطمه زهرا سلام الله عليها و ماجراهايی که به ايشان مربوط می‌شود، نام زينب و امّ‌كلثوم با هم نيامده؛ بلکه تنها يا نام زينب آمده است و يا نام امّ‌كلثوم.

و نيز در هيچ روايت صحيح السندی از روايات شيعيان به اين مطلب تصريح نشده است كه خليفه دوم با دختر فاطمه زهرا سلام الله عليها ازدواج كرده باشد؛ بلكه تمام روايات امّ‌كلثوم را دختری در خانه امام علي معرفی كرده‌اند.

و تنها چيزی كه به عنوان مدرك به آن استدلال شده است، اجتهادات و سخنان برخی از علما است كه اين هم نمی‌تواند برای ديگران حجت باشد.

**جواب:**

چندين روايت را نقل ميکنيم تا ايشان رسوا شوند و خوانندگان يقين پيدا کنند که سيده فاطمه دو دختر (ام کلثوم و زينب)داشته‌اند.

1- محمد بن سليمان كوفی شيعي**[[45]](#footnote-45)** (ح300):

«أخبرنا معن بن عيسی قال: حدثنا مالك بن أنس عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: وزنت [ فاطمة ] بنت رسول الله ص شعر حسن وحسين وزينب وأم كلثوم فتصدقت بزنته فضة».

امام باقر÷ گويد: «حضرت فاطمهل موی حسن و حسين و زينب و ام‏كلثومب را وزن كرد و هموزن آن را نقره داد».

**2- شيخ صدوق (م381)[[46]](#footnote-46)**

«أبي / قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي‌عمير، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مروان، قال: قلت لأبي‌عبد الله ÷ هل قال رسول الله ص: إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها علی النار ؟ قال: نعم، عنی بذلك الحسن والحسين وزينب وأم كلثوم».

«محمد بن مروان می‏گويد: به امام صادق÷ عرض كردم: آيا پيامبرص فرمود: فاطمه پاك است، پس خداوند آتش را بر ذريّه او حرام كرده است؟ امام÷ فرمود: بله، مراد پيامبرص از اين سخن، حسن و حسين و زينب و ام‏كلثومش است».

**3ـ شيخ صدوق[[47]](#footnote-47)**:

«حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد / قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن علي الوشاء، عن محمد بن قاسم بن الفضيل، عن حماد بن عثمان، قال: قلت لأبي عبد الله ÷: جعلت فداك، ما معنی قول رسول الله ص: إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها علی النار؟ فقال: الـمعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن، والحسين، وزينب، وأم كلثوم».

«حماد بن عثمان گويد:به امام صادق÷ عرض كردم: فدايت گردم، معنای اين سخن پيامبرص چيست كه فرمود: فاطمه پاك است، پس خداوند آتش را بر ذرّيّه او حرام كرد؟ امام÷ جواب داد: رهاشدگان از آتش فرزندان او هستند: حسن و حسين و زينب و ام‏كلثوم».

**4ـ محمد بن اسحاق (م151)[[48]](#footnote-48)**

«ولدت فاطمة لعلي الحسن والحسين ومحسن، فذهب محسن صغيرا"، وولدت له أم‏كلثوم وزينب». «فاطمهل برای علی÷اين فرزندان را به دنيا آورد: حسن و حسين و محسنﻹ ـ كه در كوچكی از دنيا رفت ـ و ام‏كلثوم و زينب».

**5- حسين بن حمدان (م334):[[49]](#footnote-49)**

حضرت علي÷ فرمود: «... وابنی الحسن والحسين وابنتی زينب وام‏كلثوم...». «دو پسرم حسن و حسين و دو دخترم زينب و ام‏كلثوم».

**6- اسرار الفاطميه:**

در آخرين لحظات عمر حضرت علي: «ثقل عليها الـمرض، والإمام لا يفارقها، وأسماء تمرضها، والحسن والحسين وزينب وام كلثوم عندها..»**[[50]](#footnote-50)**.

بعد از غسل دادن حضرت علی: «واسماء في تلك الليلة ثم نادی: يا ام كلثوم، يا زينب يا حسن، يا حسين، هلموا تزودوا من امكم فهذا الفراق واللقاء والجنة، وبعد قليل نحاههم امير الؤمنين ÷....»**[[51]](#footnote-51).**

سپس اسماء در آن شب ندا زد: اي ام کلثوم، اي زينب!، اي حسن، اي حسين.....**[[52]](#footnote-52)**.

**7-بحار الانوار مجلسي: [[53]](#footnote-53)**

«.. علی وفاطمة وابنيهما الحسن والحسين وابنتيهما زينب وام‏كلثوم...».

«علی و فاطمه و حسين، و دو دختر آنها زينب و ام‏كلثوم».

و چون مدعي از روايت صحيح دم ميزند.. شرح حال راويان نقل اول را ذکر ميکنم.

«معن بن عيسی بن يحيی بن دينار الأشجعی مولاهم، أبو يحيی الـمدنی القزاز».

شرح حال: الامام، ثقة ثبت، قال أبو حاتم: هو أثبت أصحاب مالك... از اين بالاتر؟؟

مالک ابن انس:

شرح حال: إمام دار الهجرة، رأس المتقنين، و كبير المتثبتين حتی قال البخاری: «أصح الأسانيد كلها».

و در معرفة الرجال خويي از او به عنوان اصحاب امام صادق÷ ياد شده**[[54]](#footnote-54)**.

جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبی طالب القرشی الهاشمی، أبو عبد الله المدنی الصادق:

شرح حال: (امام صادق ÷) صدوق، فقيه، إمام و قال أبو حنيفة: «ما رأيت أفقه منه!».

و ابوجعفر يعني امام باقر÷!:

فقيها، فاضلاً و...**[[55]](#footnote-55)**.

چنين روايت محکم و صحيحي نقل شد آيا مدعي باز هم پروا ندارد؟؟؟

و بسياری منابع هنگامی كه نام فرزندان اميرالمؤمنين÷ را با هم ذكر می‏كنند، از زينب و ام‏كلثوم هر دو نام می‏برند و بسياری از آنها تصريح كرده‏اند كه مادر هر دو حضرت فاطمهل است**[[56]](#footnote-56)**.

جالبتر اينکه زينب کبري خودش دختري به اسم خواهرش يعني ام کلثوم داشته که از عبدالله بن جعفر است!! و بعدها با ابان پسر حضرت عثمانس ازدواج کرد!**[[57]](#footnote-57)** و جالب نيست که شخصي نام خودش را بر فرزندش بنهد!**[[58]](#footnote-58)**.

شبهه: عبد الله بن جعفر با چه كسي ازدواج كرده است

 اهل سنت با سند‌های صحيح نقل كرده‌اند كه عبد الله بن جعفر همزمان با يكی از همسران امير مؤمنان و دختر آن حضرت ازدواج كرده است. در برخی از روايات، نام اين دختر امّ‌كلثوم و در برخی ديگر نام او زينب نقل شده است.

بخاری می‌نويسد: عبد الله بن جعفر با همسر علي و دختر علي همزمان ازدواج کرد.

در شرح اين روايت، برخی از عالمان اهل سنت اين دختر را زينب معرفی کرده‌اند:

ابن حجر: عبد الله بن جعفر با يكی از همسران علي و دختر او ازدواج كرد. اما همسر او ليلی بنت مسعود و دخترش زينب بود.

سعيد بن منصور: عده‌ای نيز او را امّ‌كلثوم معرفی کرده‌اند:عبد الله بن جعفر بين ليلی دختر مسعود نهشلی كه در زمانی همسر علي بود و بين دخترش امّ‌كلثوم فرزند فاطمه يادگار رسول خدا ص جمع كرد و هر دو در يك زمان همسران عبد الله بودند.

در جمع بين اين دو روايت عالمان اهل سنت ـ چون می‌دانسته‌اند اگر زينب را همان امّ‌كلثوم معرفی کنند، دچار مشکل می‌شوند ـ توجيه شگفت‌آور و صد البته غير قابل قبولی كرده‌اند.

ابن حجر عسقلانی می‌نويسد:منافاتی بين دو روايت نيست که در يکی زينب و در ديگری‌ام کلثوم آمده است؛ زيرا عبد الله بن جعفر با هر يك پس از ديگری ازدواج کرد (نه اينکه در زمان واحد با دو خواهر ازدواج کرده باشد).

بعضي گويند:زينب را طلاق داد و بعد با ام کلثوم ازدواج کرد و بعضي گويند بعد از وفات زينب چنين شد.

**جواب:**

خود قزويني ميبيند که علما در اين مورد در عجب هستند و هر کدام نظري دارند ولي با اين وجود ميخواهد از آب گل آلود ماهي بگيرد و اين اختلافات را دليلي بر نفي ازدواج و نفي موجود بودن ام کلثوم بگيرد!!(بخنديد به اين هذيان)!.

به راحتي ميتوانيم اينگونه بگوييم: ما در بالا ثابت کرديم که حضرت فاطمهل دختري مشهور به زينب کبري نداشته و فقط يک دختر به نام ام کلثومل از او ثابت است که کنيه او زينب است و علما نيز به خيال اينکه فاطمه دو دختر داشته در بعضي روايات زينب را و در بعضي ام کلثوم نوشته‌اند و اين نيز خود دليلي است بر اينکه زينب کبري وجود نداشته!!! (به همين راحتي)

**و اما حقيقت ماجرا:**

ما طبق همين استدلالهايي که آقاي قزويني دارند، معتقديم که ام کلثومل به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفرب در نيامده که به شرح آن نيز ميپردازيم.

آقاي قزويني اقوالي را که به نفع او بودند را نقل کرد ولي نميگويد که:

1- بسياري از تذکره نويسان مينويسند که ام کلثوم فقط با حضرت عمر و محمد و عون بن جعفر ازدواج کرده و بس**[[59]](#footnote-59)**.

2- عبدالله بن جعفرب در حيات حضرت عليس با زينبل ازدواج کرد و هيچ روايت صحيحي وجود ندارد که او زينبل را طلاق داده باشد و بلکه اکثر تذکره نويسان ميگويند: او در نکاح عبدالله ابن جعفرب بود تا وقتي که وفات کرد.

پس عبدالله بن جعفرب به هيچ وجه نميتوانسته با هر دو خواهر ازدواج کند.

### و به اميد خدا، در بحث ام كلثومل پس از عمرس با چه كسي ازدواج كرد؟ به صورت مفصلتر به ازدواجهاي حضرت ام کلثومل ميپردازيم تا خواننده به حقيقت ماجرا پي ببرد.

البته در بالا با نقل روايات متعدد ثابت شد که زينب و ام کلثومب هر دو يک نفر نيستند.

شبهه: يک خطبه با نام دو نفر

درباره خطبه حضرت زينب در کوفه و شام، در کتاب‌های تاريخی يک خطبه با دو عنوان ذکر شده است «خطبة ام کلثوم بنت علی» و «خطبة زينب بنت علی»؛ يعنی همان خطبه‌ای كه برای حضرت زينب نقل شده، دقيقاً عين همان خطبه برای امّ‌كلثوم نيز ذكر شده است.

ابن طيفور از عالمان قرن چهارم در كتاب بلاغات النساء، ابوسعد الآبی در نثر الدرر، و ابن حمدون در التذكرة الحمدونية، خطبه امّ‌كلثوم را در كوفه اين گونه نقل می‌كنند:

امّ‌كلثوم را ديدم و ديگر همانند او سخنوری نديدم؛ گويا از زبان علي سخن می‌گفت،‌ به مردم اشاره كرد تا ساكت شوند و چون ساكت شدند و زنگ‌ها از حرکت ايستاد، گفت: سخنم را با ستايش پروردگار و با دورود و سلام بر جدم رسول خدا آغاز می‌كنم،‌ ای مردم كوفه و ای اهل نيرنگ و خدعه، اشك چشمانتان هميشه جاری باد، و ناله‌هاي ‌اندوه شما هيچ وقت پايان نيابد، مَثَل شما،‌ مَثَل كسی است كه رشته خود را پس از محكم شدن از هم می‌گسست....

در حالی كه شيخ مفيد و برخی ديگر از علما، همين خطبه را از زبان حضرت زينب سلام الله عليها نقل كرده‌اند:

زينب دختر علي را ديدم و همانند او سخنوری نديدم؛...

همچنين در قضيه منع كودكان اهل بيت از خوردن صدقات كوفيان، برخی از علما آن را برای امّ‌كلثوم و برخی برای حضرت زينب سلام الله عليها نقل كرده‌اند؛ چنانچه شيخ انصاری رضوان الله تعالی عليه در اين باره می‌نويسد:

داستان ممانعت اسيران از خوردن صدقه اهل كوفه توسط حضرت زينب يا امّ‌كلثوم معروف و مشهور است كه چون گرفتن صدقه بر اهل بيت حرام بود، منع می‌كردند.

**جواب:**

با رجوع به کتابهاي،بلاغات النسا، تذکره الحمدونيه و نثر الدرر از کتب شيعه اي که آقاي قزويني از آنها نام بردند، متوجه ميشويم که در هر سه کتاب خطبه به نام ام کلثومل ثبت شده! اما.....!!؟

1- منظور نويسندگان اين کتب اين نبوده که ام کلثوم همان زينب است.. چرا؟؟ چونکه آنها خطبه اي غير از اين خطبه را براي حضرت زينبل نقل کرده‌اند که خطاب به يزيد ايراد شده. و ميبينيم که در هر کدام از اين کتب از هر دو نام برده شده ولي آن خطبه فقط به اسم يک نفر ثبت شده. و صاحبان اين کتب براي ام کلثوم و زينب هر کدام تذکره جداپانه اي نوشته‌اند.

2- نکته جالبي که در اين دو نقل قابل توجه است اين است که، اين روايت از شش نفر نقل شده! وهر 6 نفر سخن خود را با اين جمله شروع ميکنند: "ام کلثوم" يا "زينب" را ديدم و مثل او سخنراني نديدم.گويا از زبان علي سخن ميگفت.

الف: در بلاغات النسا از جعفر بن محمد عن آبائه ﻹ:«ورأيت أم كلثوم عليها السلام ولم أر خفرة والله أنطق منها كأنما تنطق وتفرغ علی لسان أمير الـمؤمنين÷».

ب: در احتجاج از حذيم الاسدي**[[60]](#footnote-60)**: «قال حذيم الاسدي: لم اروالله خفرة قط انطق منها، كأنها تنطق وتفرغ علی لسان علی÷».

پ: در معالم المدرستين: «وقال بشير بن حذيم الاسدی: نظرت إلی زينب بنت علی يومئذ - ولم أر خفرة قط انطق منها كأنما تنطق عن لسان أمير الـمؤمنين علي بن أبي طالب؛..».

ت: در الامالي شيخ مفيد**[[61]](#footnote-61)** از: «حذلم بن ستير قال: قدمت الكوفة في الـمحرم سنة إحدی... قال (حذلم بن ستير): ورأيت زينب بنت علي عليهما السلام ولم أر خفرة قط أنطق منها كأنها تفرغ عن لسان أمير الـمؤمنين ÷».

ث: در الفتوح ابن اعثم کوفي**[[62]](#footnote-62)** از: «خزيمه الاسدي: قال خزيمة الأسدی: ونظرت إلی زينب بنت علی س يومئذ ولم أر حفرة قط أفصح منها كأنها تنطق عن لسان أمير الـمؤمنين علی بن أبی طالب س».

ج: در پاورقي همين کتاب(الفتوح)[[63]](#footnote-63) تصريح شده که اين قول از بشر بن حريم نقل شده: عن الدر المنثور في طبقات ربات الخدود، وبالأصل: بشر بن حريم.

ديديد که توسط شش راوي اين روايت نقل شده و هر 6 نفر با اين جملات سخن خود را شروع ميکنند: زينب يا امّ‌كلثوم را ديدم و ديگر همانند او سخنوری نديدم؛ گويا از زبان علي سخن می‌گفت.

آيا عجيب نيست که هر شش راوي به مثل هم، سخنان زينب يا ام کلثوم را اينگونه توصيف ميکنند؟ چگونه ميشود هر 6 نفر در مورد آن سخنان يک نظر را داشته باشند و هر شش آنها کلماتي مانند هم را در توصيف آن سخنان به کار ببرند؟

نتيجه: يا اين روايات ساخته مولفين است! و يا ساخته راوياني که اين روايت را از اين شش نفر نقل کرده‌اند!! و يا حداقل 5 طريق از اين روايات کذب است و فقط يکي از آنها صحت دارد! که يا به ام کلثوم يا به زينب ميرسد!!. و الله اعلم

3- در كتاب "اللهوف في قتلی الطفوف"**[[64]](#footnote-64)** نوشتة محدث و مورخ شيعي، آية الله سيدبن طاووس حسني (متوفای 664) اينچنين آمده: حضرت حسين ÷ زمانی كه اشعار (يا دهر اُفّ لك من خليل...) را ايراد فرمود و زينب و اهل حرم عليهنّ السلام فرياد به گريه و ناله برداشتند، حضرت آنان را امر به صبر كرده و فرمود:

«يا اختاه يا امّ كلثوم، وانتِ يا زينب، وانتِ يا رقية، وانتِ يا فاطمة، وانتِ يا رباب، اُنْظُرْنَ إ ذا انا قُتِلْتُ فلا تشققن علی جَيبا ولا تخمشن علی وجها ولا تقلن علی هجرا».

يعنی: «خواهرم اي ام كلثوم، و تو ای زينب، و تو ای رقيه، و تو ای فاطمه، و تو ای رباب، زمانی كه من به قتل رسيدم در مرگم گريبان چاك نزنيد و روی نخراشيد و كلامی ناروا بر زبان نرانيد».

و مؤيد اين نقل، مطلبی است كه سليمان بن ابراهيم قندوزی، (متوفّای 1294ﻫ) به نقل از مقتل مسمّی به ابومخنف پس از شرح كيفيت شهادت طفل شش ماهه مينويسد.   
ثُم نادی: «يا اُم كُلثومَ، وَيا سَكينةُ، ويا رقية، وَيا عاتِكَةُ وَيا زينب؛ يا اءهلَ بَيتی عليكنّ مِنّی السَّلامُ**[[65]](#footnote-65)**».

يعني: «آنگاه فرياد برآورد: ای **ام كلثوم** و ای سكينه و ای رقيه! و ای عاتكه و **ای زينب،** ای اهل بيت من، من نيز رفتم، خداحافظ».

و مانند آن در: منتخب طريحی**[[66]](#footnote-66)**؛ بحارالانوار[[67]](#footnote-67)؛ الدمعة الساكبه [[68]](#footnote-68) و...

همچنين امام حسين در آن روز در جای ديگر فرمود: «يا زينب ويا ام‏كلثوم ويا سكينة و... »**[[69]](#footnote-69)**.

- وقتی قافله به كربلا رسيد امام جمله‏ای فرمود كه از آن استفاده می‏شد حضرت در آن سرزمين به شهادت می‏رسد. حضرت زينبل عرض كرد:

«يا اخی هذا كلام مَن أيقن بالقتل. فقال: نعم يا أختاه. فقالتْ زينب: واثكلتاه ينعی الحسين؛ إلی نفسه. قال (الراوی): وبكی النسوةُ ولطمنَ الخدودَ وشققن الجيوب وجعلتْ أم‏كلثوم تنادی: وا محمداه وا علياه وا أماه وا أخاه وا حسيناه... »**[[70]](#footnote-70)**.

يعني:«حضرت زينب گفت: اي برادرم، اين سخن كسی است كه يقين به كشته شدن دارد! امام÷ فرمود: بله خواهرم. زينب گفت: ای وای! حسين از مرگ خود خبر می‏دهد. راوی می‏گويد: زنان گريه سر دادند و به صورت زدند و گريبان دريدند. ام‏كلثوم فرياد برآورد وا محمدا، وا عليا، وا اما، وا اخا، وا حسينا.. ».

پس مشخص شد که ام کلثوم و زينب هر دو يک نفر نيستند بلکه هر دوي آنها در صحراي کربلا همراه برادرشان،سيدنا حسين÷ حضور داشته‌اند!!.

حال اين سوال پيش می‌آيد که: چطور ممکن است؟ مگر حضرت ام کلثوم ل قبل از واقعه کربلا فوت نشدند؟ پس آنجا چه ميکردند؟؟

جواب ساده است، اين ام کلثوم بنت علي بن ابيطالب، دختر حضرت فاطمه (سلام الله عليها) نيستند و طبق کتب تاريخ و انساب حضرت علي÷دو دختر ديگر هم به اسم ام کلثوم داشته‌اند**[[71]](#footnote-71)**.

ام کلثوم (احتمالا ام کلثوم وسطي) بنت ام سعد دختر عروة بن مسعود الثقفيةب**[[72]](#footnote-72)** و ام کلثوم الصغري (همسر كثير ابن عباسس) دختر ام ولد**[[73]](#footnote-73)**.

اربلي از علماي تشيع اسامي دختران علي÷ را اينگونه مينويسد: «زينب الكبری وام‏كلثوم الكبری وام‏الحسن ورملة الكبری ام‏هانی وميمونه وزينب الصغری ورملة الصغری وام‏كلثوم الصغری ورقية و.... ». در ادامه اشاره می‏كند كه مادر ام‏كلثوم دوم ام ‏ولد بوده است**[[74]](#footnote-74)**.

با در نظر داشتن اقوال اهل فن ميتوان حداقل صحت وجود دو ام کلثوم را قطعي دانست. که حول ام کلثوم کبري دختر فاطمه الزهرا هيچ ترديدي نيست.

پس بدون شک ام کلثومي که در کربلا حضور داشته دختر حضرت فاطمهل نبوده بلکه ام کلثوم صغري بوده که در آن واقعه حضور داشته است.

اما اگر مدعيان لجاجت کنند و بگويند: نه آن ام کلثوم حاضر در صحراي کربلا، ام کلثوم صغري نبوده. ما هم با ايشان همصدا ميشويم و ميگوييم: شما درست ميفرماييد، اصلاً ام کلثوم کبري، خواهر حضرت زينب در آن واقعه حضور داشته و ماجراي وفات ايشان در دوران خلافت معاويه اشتباه است ولي اين به آن معني نيست که زينب و ام کلثوم يک نفر هستند زيرا از متن روايات فوق ثابت شد که در آن ماجرا هم بانوي زينب نام و هم ام کلثوم نامي حضور داشته است.

يعني اگر بالفرض ماجرا وفات ايشان در دوران معاويه صحيح نباشد نيز هيچ خدشه اي بر موجوديت سيدة ام کلثوم وارد نميشود.

شبهه: عزاداري و نوحه خواني ام كلثوم براي حضرت زهرا سلام الله عليها

فتال نيشابوری در روضة الواعظين می‌نويسد:

هنگامی كه فاطمه از دنيا رفت، مردم مدينه يكپارچه صدای ناله سر دادند، زنان بنی‌هاشم در خانه آن حضرت گردآمدند و صدای شيون آنان در همه جا پيچيد؛ آن چنان كه مدينه از فرياد و ناله آنان به لرزه درآمد و می‌گفتند: ای سيد و سرور ما و ای دختر رسول خدا ص.

مردم دسته دسته به نزد علي آمده در حالی كه حسن و حسين در جلوی آنحضرت نشسته و گريه می‌كردند و مردم نيز از گريه آن دو گريان می‌شدند.

امّ‌كلثوم در حالی كه روبند بر چهره داشت و چادر عربی برسرش افكنده بود، از خانه بيرون آمد و فرياد می‌زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اكنون به حق تو را از دست دادم كه هيچگاه ديگر تو را نخواهيم ديد،‌ مردم مدينه همه جمع شده بودند و منتظر بودند تا جنازه فاطمه را بيرون بياورند تا بر وی نماز بخوانند، ابوذر از خانه بيرون آمد و گفت: همه برگرديد و متفرق شويد؛ زيرا امشب بدن زهرا دفن نمی‌شود و به تأخير افتاد، مردم همه متفرق شدند.

در اين روايت چند نكته قابل توجه است:

1. تنها نام حسن، حسين و امّ‌كلثوم به عنوان فرزندان و داغديدگان حضرت زهرا سلام الله عليها ذكر شده و نامی از حضرت زينب سلام الله عليها كه به اتفاق همه بزرگتر از امّ‌كلثوم بوده برده نشده است.

2. امّ‌كلثوم در زمان شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها، طبق نظر مدعيان وجود امّ‌كلثوم كه گفته‌اند در واپسين سال‌های عمر پيامبر به دنيا آمده، در خوشيبنانه‌ترين حالت، دو سال داشته است. با توجه به اين نكته چگونه می‌توانيم تفاصيل ذكر شده در روايت (از جمله نوحه سرائی و پوشيدن برقع و...) را بر امّ‌كلثوم حمل نماييم. بنابراين ترديدی وجود ندارد كه اين امّ‌كلثوم همان حضرت زينب سلام الله عليها است.

**جواب:**

قزويني ميگويد: اتفاق همه بر اين است که زينبل از ام کلثومل بزرگتر بوده است که ياوه اي بيش نيست.زيرا در مورد تولد ام کلثومل تنها يک قول دقيق نقل شده و آن هم اينکه وي در سال ششم هجري تولد يافت**[[75]](#footnote-75)**.

ذهبي و ابن کثير و مولف شيعه موسوعه امام علي با ابيطالب÷ به نقل از ذهبي مينويسند: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية ابن عبد الـمطلب بن هاشم الهاشمية، شقيقة الحسن والحسين.ولدت: في حدود سنة ست من الهجرة، ورأت النبيص ولم ترو عنه شيئا.خطبها عمر بن الخطاب»**[[76]](#footnote-76)**.

و ابن حجر عسقلاني نيز مينويسد: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية أمها فاطمة بنت رسول الله ص ولدت في أواخر عهد النبي ص وتزوجها عمر بن الخطابس ولها عشر سنين او اکثر»**[[77]](#footnote-77)**.

«امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا ص؛ در اواخر زندگانی پيامبر ص‌ به دنيا آمده و عمرل با او ازدواج كرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال يا بيشتر داشت و برای عمرل زيد را به دنيا آورد و او و فرزندش زيد در يك روز از دنيا رفتند».

و به جرات ميتوان گفت ام کلثومل از زينبل بزرگتر بود.که قديميترين علما از جمله ابن اسحاق (متوفي151) همين قول را ارجح ميدانند**[[78]](#footnote-78)**.

ولي در مورد تاريخ ولادت حضرت زينبل اقوال زيادي مانند پنجم جمادي‌الاولي در سال پنجم يا ششم، شعبان سال ششم، سال چهارم و اواخر رمضان سال نهم پس از جنگ تبوک هم هست،**[[79]](#footnote-79)** که معلوم نيست کدام صحيتر است ولي طبق قرائن او از ام کلثوم کوچکتر بوده. قرائني مانند همين روايتي که آقاي قزويني نقل کرده اند!که در آن نامي از زينب نيست و به احتمال او در آن سالها کوچکتر از اين بوده که در اين ماجراها داخل شود.

و يا روايتي که قبلاً از ابن بابويه نقل کرديم که ميگفت: فاطمه ل حسن را در آغوش راستش و حسينب را در آغوش چپش حمل كرد و دست چپ ام‏كلثومل را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت!!!**[[80]](#footnote-80)** (خواستگاري از دخت ابوجهل).. و نامي از زينب به ميان نمی‌آورد!! که احتمالاً در آن سالها نيز او يا به دنيا نيامده بود و يا خيلي کوچک بوده!.

و اين روايت را که ملا باقر مجلسي از امام صادق÷ روايت ميکند که فرمودند:

فاطمه سلام الله عليها در لحظه احتضار به علي ÷ فرمود: وقتي از دنيا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگير، كفن بر من بپوشان، بر پيكرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاك روی بدنم بريز، بالای سرم بنشين و قرآن و دعا زياد بخوان؛ چون در آن لحظه ميت به همنشين زندگان بسيار محتاج است. و تو را ای علي به خدا می‌سپارم و سفارش می‌كنم كه به فرزندانم خوبی كن. سپس فاطمه، امّ‌كلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی كه اين دخترم به سن رشد و بلوغ رسيد، وسائل منزل مال او است و او را به خدا می‌سپارم**[[81]](#footnote-81)**.

پس مشخص است که ام کلثوم بزرگتر از زينب بوده‌اند که سيدة فاطمه، ام کلثوم را بر سيدة زينب مقدم ميدارند.

و شواهد ديگري مانند خواستگاري حضرت فاروقس، از او، و همنامي او با نام اولين دختر درگذشته رسول خدا ص (بهص اين معني که حضرت فاطمه نام خواهرش را روي فرزند خود گذاشته باشد) به سال دوم هجري، به نظر مي‌رسد او به سن از حضرت زينب÷ بزرگ‌تر باشد.

قرينه ديگر اين است که حضرت علي÷ در پاسخ به خواستگاري حضرت عمر از ام­کلثوم، به کوچک بودن ام‌کلثوم استدلال کرده و عمر به اين استدلال اعتراض نکرده و نگفته­است که پس دختر ديگرت زينب را به من بده! چون:

اولاً، اگر زينبل بزرگ‌تر مي‌بود، عمرس بايستي از او خواستگاري مي‌کرد نه از ام‌کلثومل. خواستگاري از خواهر کوچک‌تر با علم به کوچک بودن او، با وجود خواهر بزرگ‌تر، بي‌معناست. ضمن اينکه در زمان اين خواستگاري هنوز حضرت زينبل همسر عبدالله، پسر جعفرس، نبوده ­است­.

ثانياً، اگر زينبل بزرگ‌تر مي‌بود، بايد حضرت عمرس در رد استدلال سيدنا عليس به اين مطلب استدلال مي‌کرد.

همچنين قرائني وجود دارد، مانند «سمتنى امي‌حيدرة» که حضرت علي÷ در جنگ خيبر فرمود: من همانم که مادرم نامم را حيدر(شير) نهاد، که مردان عرب، قبل از اسلام و در صدر اسلام، امر نامگذاري فرزندان را به زنانشان وا مي‌گذاشتند.

نام دو تن از دختران رسول خداص و خواهران به سن بزرگ‌تر از حضرت فاطمه س ام‌کلثوم و زينب است.گويا آن حضرت براي زنده نگه‌داشتن ياد و خاطره خواهرش ام‌کلثوم که همسر حضرت عثمانس بود و به سال دوم هجري همزمان با جنگ بدر از دنيا رفت، نام نخستين دخترش را ام‌کلثومل گذاشت. نيز ولادت حضرت زينبس، دختر دوم آن حضرت، همزمان با فوت خواهر ديگرش زينب بود و از اين‌رو نام او را زينب نهاد**[[82]](#footnote-82)**.

پس ثابت شد که ام کلثوم از حضرت زينبس بزرگتر بوده و يا حداقل اينکه در سال 12 هجري تا به آن حدسن داشته‌اند که چادر و برقع بپوشد. (با توجه به اقوال علما ميتوان سن 6 سال را عنوان کرد، که به وقت خواستگاري ميشود 11 يا 12 سال)

شبهه: امير مؤمنان ÷ در شب ضربت خوردن، مهمان چه كسي بود؟

روايات متعددی وجود دارد كه امير مؤمنان ÷ در ماه رمضان، هر شب در خانه يكی از فرزندانش افطار می‌كردند. شبی در خانه امام حسن و شبی در خانه امام حسين و شبی در خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زينب). و در شب شهادت نيز طبق تمام نقل‌ها در خانه امّ‌كلثوم بوده است؛ امّ‌كلثوم همسر کداميک از افراد نام برده شده است؟

شيخ مفيد در كتاب شريف الإرشاد می‌نويسد:

و چون ماه مبارك رمضان فرارسيد، امير مؤمنان ÷ شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسين و شبی هم خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زينب سلام الله عليها) می‌گذراند و بيش از سه لقمه غذا نمی‌خورد، در يكی از شب‌های رمضان سؤال شد كه چرا غذا كم می‌خوريد؟ فرمود: فرمان خدا (كنايه از مرگ و شهادت) مرا درخواهد يافت و دوست دارم با شكم گرسنه به ملاقات بروم، يك شب يا دو شب بيش باقی نمانده بود كه در آخر شب فرقش را با شمشير شكافتند.

عالمان اهل سنت (ابن اثير و زمخشري! و نويري) نيز همين روايت را به اين صورت نقل كرده‌اند:

ماه رمضان كه فرا می‌رسيد، علي يك شب را نزد حسن و شبی را نزد حسين و شبی هم نزد عبد الله بن جعفر، (همسر زينب) افطار می‌كرد،‌ و بيش از سه لقمه غذا نمی‌خورد و می‌گفت: دوست دارم با شكم گرسنه به ديدار معبودم بشتام.

و از طرف ديگر، طبق عده‌ای از روايات، امير مؤمنان ÷ در آخرين شب، مهمان امّ‌كلثوم سلام الله عليها بوده است:

ملا باقر مجلسي: ام کلثوم عليها السلام: چون شب نوزدهم رمضان فرا رسيد، هنگام افطار سفره‌ای پهن كردم كه دو قرص نان جو و ظرفی شير و مقدار نمك در آن بود.

حال چگونه می‌توان بين اين روايات جمع كرد؟ يا بايد بگوييم برنامه اميرمؤمنان علي ÷ اين بوده است كه يك شب در خانه حسن و يك شب در خانه حسين و يك شب در خانه زينب و يك شب در خانه امّ‌كلثوم سلام الله عليهم باشد، كه منافات با نص روايت مذكور دارد؛ و يا بايد خانه امّ‌كلثوم را يكی از اين سه خانه به حساب آوريم، كه تنها می‌تواند خانه عبد الله بن جعفر باشد. يعنی همسر عبد الله بن جعفر، زينب سلام الله عليها همان امّ‌كلثوم است.

و نكته ديگر اين كه اگر امّ‌كلثومی وجود داشته است، چرا امير مؤمنان شبی را به ايشان اختصاص نداده‌اند؟

**جواب:**

در اين مورد چند نکته حائز اهميت است.

1-اين روايت به دو شکل و متن نقل شده که در اکثر آنها به جاي عبدالله بن جعفر از عبدالله بن عباس ياد شده..

تعداد کثيري از علما اينچنين مينويسند:

«عثمان بن الـمغيرة قال: لـمـا دخل شهر رمضان كان امير الـمؤمنين ÷ يتعشی ليلة عند الحسن، وليلة عند الحسين، وليلة عند عبد الله بن العباس، وكان لا يزيد علی ثلاث لقم... »**[[83]](#footnote-83)**.

«چون ماه رمضان فرارسيد، امير مؤمنان ÷ شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسين و شبی را نزد عبد الله بن عباس (پسر عمويش) می‌گذراند و بيش از سه لقمه نمی‌خورد!».

حال من از ايشان ميپرسم: اگر ام کلثوم را خط بزنيم! شما بين اين روايت و روايتي که خود نقل کرده ايد چگونه جمع ميکنيد؟؟ من ميگويم: در اين روايت فقط از حسن و حسين اسم به ميان آمده در حالي که زينب نيز در آن شهر بود، چرا از او نامي نيست؟؟ پس نتيجه ميگيريم که حضرت علي ÷ اصلاً فرزندي به جز حسن و حسين از فاطمه نداشته! اگر چنين بگويم به من نميخنديد؟

2- حضرت علي÷ در آن وقت، 4 همسر در نکاح داشته‌اند**[[84]](#footnote-84)**، آيا حضرت علي÷ بعد از خوردن افطاري شب را هم پيش دختر يا پسرش ميماند و همانجا ميخوابيد؟؟( انه کان ظلوما جهولا!!) يعني در 30 روز رمضان با همسر و منزل خود قطع رابطه ميکرد؟

3- طبق نص تاريخ حضرت علي÷ در نماز صبح ضربت خورد و بعد از ضربت خوردن او را به سوي خانه خودش حمل کردند... وحمل علی الی منزله**[[85]](#footnote-85)**.

او را به سوي خانه خودش حمل کردند نه خانه فرزندانش!.

و اينکه در روايت آن خانه را خانه اي گفته‌اند که ام کلثوم در آن حضور داشته‌اند چيزي خلاف حقيقت نيست، چونکه: در سال 40 هجري که حضرت علي÷ در آن سال شهيد شد محمد بن جعفر همسر دوم ام کلثوم شهيد شده بود (در صفين**[[86]](#footnote-86)**). و به علت اينکه سال ازدواج عون بن جعفر با ام کلثومل مشخص نيست، ميتوان گفت در آن سال ام کلثومل شوهري نداشته و در خانه پدرشان ساکن بوده‌اند.

(همانطور که بعد از شهادت حضرت فاروقس، حضرت عليس دخترش را به خانه خودش آورد، ميتوان گفت: بعد از شهادت محمد بن جعفر نيز همين کار را کرده‌اند.)

4- در روايتي آمده که حضرت ام کلثومل شبي که پدر ايشان به شهادت رسيدند در خانه حضرت عليس بودند. (و همانطور که گفتيم جالب نيست، فردي در هر 30 روز رمضان تا صبح در خانه فرزندانش به سر ببرد،آن هم در صورتي که خود داراي منزل هستند!)

5- در ادعايي که مدعي ذکر کرده‌اند نوشته شده: حضرت عليس روزي در خانه حسن÷ و روزي نزد حسين÷ و روزي نزد عبدالله بن جعفرب و زينبل افطاري ميکرده‌اند.

به جرات ميتوان گفت: ام کلثوم در خانه خود حضرت علي÷ زندگي ميکرده که ذکري از خانه مستقلي براي او نيست تا حضرت عليس مهمان خانه او شده باشند!!.

و در روايات اينگونه آمده:

(بعد از ضربت خوردن حضرت عليس و بعد از انتقال ايشان به خانه خودشان) ام کلثوم دختر حضرت علي با گريه و شيون خطاب به ابن ملجم گفت: اي دشمن خدا، هيچ زياني به پدرم نمي‌رسد و خداوند متعال تو را خوار و ذليل خواهد ساخت. «إذ نادته أم كلثوم بنت علی وهی تبكی أي عدو الله لا بأس علی أبی والله مخزيك».

«ابن ملجم گفت: پس چرا گريه مي‌کني؟ به خدا آن (شمشير) را با هزار دينار خريدم و با هزار دينار آن را زهرآگين ساختم. و اگر اين ضربه بر همه اهل مصر وارد مي‌آمد، کسي از آنها زنده نمي‌ماند»**[[87]](#footnote-87)**.

همانطور که قبلاً نيز گفتيم حضرت عليس را بعد از ضربت خوردن به خانه خودشان حمل کردند. و نيز نقل شد که حضرت ام کلثومل در آن خانه حضور داشته‌اند که اولين شخصي که با ابن ملجم سخن ميگويد ايشان بوده‌اند.

سوال: اگر ام کلثومل در خانه مستقلي زندگي ميکرده‌اند و حضرت عليس نيز بعد از ضربت به خانه خودشان (نه خانه فرزندان) منتقل شده‌اند. ام کلثومل در آنجا چه ميکرده‌اند و يا چگونه به آن سرعت به آنجا خود را رسانيده‌اند و چطور زينبل قبل از وي آنجا نبوده و چطور...

پس شکي نيست که خانه اي که حضرت عليس به آنجا انتقال داده شد خانه اي بود که دخترش نيز در آن همراه پدرش زندگي ميکرد و گرنه مورخان نميگفتند:حمل علي الي المنزله مينوشتند:به سوي خانه دخترش ام کلثوم حمل شد.

6- به فرض که ام کلثومل خانه اي براي خود داشته باشند، آن وقت نيز نميتوان گفت که او با همسر زندگي ميکرده!.

شيخ مفيد و طوسي در کتب خود و مجلسي در بحارالانوار**[[88]](#footnote-88)** و محدث قمي در منتهي الآمال ص 170 إلي ص 185 از حضرت اُم کلثوم (عليها السلام) روايتي را نقل می‌کنند که ايشان ميفرمايند: چون شب نوزدهم ماه رمضان شد حضرت علي÷ به خانه آمدند و به نماز ايستادند، يک طبق غذا (افطاري) شامل **دو قرص نان** جو و يک کاسه شير و مقداري نمک جهت افطار ايشان آماده کردم چون ايشان از نماز فارغ شدند چشمشان بر طبق افتاد، گريستـند و گفتـند آيا نمی‌داني من از پسر عمم متابعـت می‌کنم و فرمودند: «يا بنية! ما من رجل ٍ طاب مطعمه ومشربه وملبسه إلا طال وقوفه بين يدي الله عزوجل يوم القيام، يا بنية إن الدنيا في حلالها حساب وفي حرامها عقاب» «اي دختر! هرکس خوراک و پوشاکش در اين دنيا نيکوتر، توقفش در روز قيامت بيشتر است، بر مال حلال حساب و بر مال حرام عذاب است............». و فرمودند: اي فرزندم به خدا قسم چيزي نميخورم تا يکي از **دو خورشت** را برداري. «يا بنية والله لا آکل شيئاً حتى ترفعين احد الادامين».

همانطور که ملاحظه کرديد، دو قرص نان و دو خورشت سر سفره بوده، ولي چرا فقط دو خورشت و دوقرص نان؟؟ اگر حضرت ام کلثوم در خانه همسر بودند بدون شک همسرشان نيز بر سر سفره ميبود، و به جاي دو خورشت سه خورشت و به جاي دو قرص نان سه قرص لازم بود، پس اين موضوع نيز دليلي ديگر است که ثابت ميکند، ام کلثوم در آن وقت همسري نداشته‌اند تا با آنان سر يک سفره بنشيند.

و مجلسي در چند صفحه بعد نيز چنين روايتي را نقل ميکند که:حضرت علي÷ بعد از ضربت خوردن امام حسن÷ را به جاي خود گذاشت تا با مردم نماز گذارد.  
امام حسن÷ وقتي از نماز فارغ شدند بالاي سر حضرت آمدند و گريستند... و آن حضرت را در حجره نزديک مصلاي خود خوابانيدند حضرت زينب÷ و حضرت اُم کلثوم ÷ آمدند و در پيش آن حضرت نشستند و نوحه و زاري براي آن حضرت می‌کردند حضرت علي فرمود:اي دخترانم.....

«ثم ادخل ÷ إلی حجرته وجلس في محرابه. قال الراوي: واقبلت زينب وام كلثوم حتی جلستا معه علی فراشه، وأقبلتا تند بانه وتقولان: يا أبتاه»**[[89]](#footnote-89)**.

آقاي قزويني! خوب خواندي؟؟ حضرت زينب و ام کلثومب، يعني دو دختر حضرت فاطمهل که به وقت ضربت خوردن نزد پدرشان آمدند. شايد شما اين روايت را نديده‌ايد و يا ديده و توان خواندن آن را نداشته‌ايد؟

و مجلسي در چند صفحه بعد مينويسد: «فعند ذلك صرخت زينب بنت علی؛ وام كلثوم وجميع نسائه**[[90]](#footnote-90)**!!!».

و در صفحه بعدش ضمن روايتي مينويسد: ثم نادی الحسن ÷ باخته زينب و ام كلثوم وقال: يا اختاه..**[[91]](#footnote-91)** سپس سيدنا حسن ÷ خواهرش زينب و ام کلثوم را صدا زد و گفت: اي خواهرانم...!!.

«و ما علينا إلا البلاغ، وما علی الکاذب الا خجل».

و براي اينکه ديگر نگويند ام کلثومل در آن وقت در آنجا حضور نداشته اين دو قول را نيز نقل ميکنيم:

«طلق الأعمی عن جدته قالت: كنت أنوح أنا وأم كلثوم بنت علي علی علی، ÷»**[[92]](#footnote-92)**.

طلق اعمی، از قول مادر بزرگش نقل می‌كند كه می‌گفته است: من هم همراه ام كلثوم دختر علی ÷ برای آن حضرت نوحه سرايی می‌كردم.

ابن عبدالبر نيز شعري را از ام هيثم دختر عريان نغعي نقل ميکند که به اين ترتيب است:

|  |  |
| --- | --- |
| ألا يا عين ويحك أسعدينا | ألا تبكی أمير الـمؤمنيا |
| تبكي أم كلثومٍ عليه | بعبرتها وقد رأت اليقينا |
| ألا قل للخوارج حيث كانوا | فلا قرت عيون الشامتينا |
| أفی شهر الصيام فجعتمونا | بخير الناس طراً أجمعينا**[[93]](#footnote-93)** |

اي چشم، واي بر تو، ما را خوشبخت کن، آيا بر اميرالمؤمنين گريه نمي‌کني؟

ام کلثوم اشک‌ريزان بر او گريه مي‌کند که او يقيناً (مرگ او) را ديده است.

به خوارج بگو، هر جا که هستند، خوشحالي به خود نبينند.

آيا در ماه رمضان ما را جمع کرده‌ايد؟! شما، بهترين کسي را که بر چهارپايان سوار مي‌شد و آنها را رام مي‌کرد و سوار بر کشتي مي‌شد و کفش مي‌پوشيد و سوره‏هاي مثاني و مئين را خوانده است، کشتيد!.

نتيجه: ام کلثومل در آن تاريخ بيوه و ساکن خانه پدرشان بوده‌اند، و بعد از شهادت پدر و سرپرستشان، پسر عموي ايشان با وي ازدواج ميکند.(والله اعلم)

شبهه: ام كلثوم بهترين دختر امير مؤمنان ÷:

قاضی نعمان مغربی، از دانشمندان قرن چهارم شيعه در ضمن نقل روايتی از امير مؤمنان ÷، امّ‌كلثوم را بهترين دختر آن حضرت معرفی می‌كند:

«قالت: قال علي ÷ يوما لابنته أم كلثوم ـ وكانت خير بناته ـ: يا بنية ما أرانى إلا أقل ما أصحبك.....».

«علي ÷ روزی به دخترش امّ‌كلثوم كه بهترين دخترانش بود، فرمود: ديدار من و تو خيلی كم است....».

در حالی كه **ترديدی وجود ندارد كه** زينب كبری، عقيلة الهاشمية**،** برترين دختر آن حضرت بوده است.

**جواب:**

نميدانم آقاي قزويني واقعاً نادان هستند و يا اينکه خود را به ناداني زده اند! چون در نقل روايت گفته شده: «وكانت خير بناته». بهترين دختران و نه بهترين دختر!! آيا فرق بين اين دو را نميدانيد؟؟ اين به آن معني است که ام کلثوم بين همه دختران حضرت عليس (که تعدادشان از 15 تا 28 نفر مختلف است) يکي از بهترين آنها بود و نه بهترين آنها و گذشته از آن اين سخن نظر شخصي وليدة(راوي ماجرا) و يا خود نويسنده کتاب است چون که ميبينيم اين جمله: «و کانت خير بناته ». در پرانتز ذکر شده.

ضمناً: سوالي دارم خدمت جناب قزويني، که معيار برتري چيست؟ آيا انسان ميتواند بين دو فرد نيک کردار (نعوذ بالله) خدايي کند و يکي را بر ديگري برتري دهد؟؟ اين کار خداست يا بشر؟خداوند ميفرمايد:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾ [الحجرات: 13].

«بيگمان، گرامي‌ترين شما در نزد خداوند پرهيزگار‌ترين شما ست، حقا كه خداوند دانا وآگاه است».

و خداست که عبادتهاي ما را می‌سنجد نه من و شما!!.

گذشته از آن اگر برداشت مضحک شما صحيح باشد و منظور اين است که ام کلثوم بهترين دختر است باز هم ميگويم اين چه ربطي به بحث دارد؟ يعني اگر کسي ام کلثوم را بر زنيب برتري داد شما نتيجه ميگيريد که ام کلثومي وجود نداشته است؟؟!! آفريــــــن! 20 و احسنت و صد رحمت بر مخ گنجشک!.

شبهه: معاويه، از دختر چه كسي خواستگاري كرد؟

طبق نظر اهل سنت، معاويه بن ابوسفيان، از دختر عبد الله بن جعفر برای پسرش يزيد خواستگاری كرد؛ اما با دخالت امام حسين ÷ نقشه معاويه خنثی شد و امام حسين ÷ او را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد.

اين كه اين دختر چه كسی است، به دو صورت نقل شده است: 1. امّ‌كلثوم دختر حضرت زينب دختر حضرت زهرا سلام الله عليها؛ 2. زينب دختر امّ‌كلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله عليها.

بلاذری و حموی اعتقاد دارند كه اين دختر، فرزند حضرت زينب سلام الله عليها از عبد الله بن جعفر بوده:

معاويه، در نامه‌ای به مروان كه از طرف او والی مدينه بود،‌ نوشت تا از امّ‌كلثوم دختر عبد الله بن جعفر كه مادرش زينب دختر علي و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش يزيد خواستگاری نمايد.

اما برخی ديگر از عالمان اهل سنت، آن را دختر امّ‌كلثوم از عبد الله بن جعفر دانسته‌اند.

أبو الفرج نهروانی و ابن عساکر از علماي اهل سنت می‌نويسد:

دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل كرده است كه گفت: معاويه به مروان والی مدينه نامه‌ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زينب كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علي و فاطمه دخت گرامی رسول خدا ص بود، خواستگاری نمايد.

**جواب**

1- در سلسه راويان روايت دوم (روايت ابن عساکر) دو شخص دروغگو ديده ميشوند اولي، ابوالعز ابن کادش است، که ابن نجار در موردش ميگويد:در نقل روايت ضعيف، مخطلط،دروغگو است و احتياجي به او نيست.عبد الوهاب الأنماطي گويد: مخطلت است.

إبراهيم بن سليمان ميگفت: شنيدم از ابالعز ابن کادش که ميگفت: بر حضرت رسولص حديث وضع کرده‌ام!.

ابي القاسم، علي بن حسين حافظ گويد: اين دليلي بر جهل ابن کادش است چون او افتخار ميکند که حديث دروغ به پيامبرص نسبت ميدهد.!**[[94]](#footnote-94)**.

و دومين شخص، محمد بن عمر واقدي است که بخاري ميگويد:او متروک الحديث است و احمد و ابن مبارک و ابن نمير و اسماعيل بن زکريا او را ترک کرده‌اند. و در جايي ديگر امام احمد او را دروغگو و يحيي بن معين او را ضعيف و امام مسلم و نسائي او را متروک و غير ثقه ميدانند**[[95]](#footnote-95)**. و همينطور روايت اول از(بلاذري و حموي) نيز کذب است چون در آن روايت هم واقدي وجود دارد که شرح حالش گذشت.

پس در درجه اول چنين رواياتي که سندشان تا به اين حد مجروح است غير قابل استناد هستند، ولي جداي از سند متن آن نيز پر از اشکال است. چون همينطور که آقاي قزويني نقل کرده‌اند اين روايت به دو شکل زير نقل شده:

1- (روايت بلاذري و حموي) معاويه، در نامه‌ای به مروان كه از طرف او والی مدينه بود،‌ نوشت تا از **امّ‌كلثوم** دختر عبد الله بن جعفر كه **مادرش زينب** دختر علي و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش يزيد خواستگاری نمايد.

2- (روايت ابن عساکر و نهرواني)دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل كرده است كه گفت: معاويه به مروان والی مدينه نامه‌ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر **به نام زينب** كه **مادرش امّ‌كلثوم** دختر علي و فاطمه دخت گرامی رسول خدا ص بود، خواستگاری نمايد.

مشخص است که روايت دوم دروغ محض است (البته اگه هر دو دروغ نباشند!) چونکه:

اولاً: حضرت عبدالله بن جعفر از سيده زينب(اگر ام کلثوم را همان زينب فرض کنيم) دختري به اسم زينب نداشته است!! و اين بدون بحث و جدل ثابت است.

چنانچه قبلا گفته شد، علما در ذکر فرزندان زينب اختلافها کرده‌اند ولي خوشبينانه‌ترين موضع آن است که حضرت زينبل دو دختر داشته به نامهاي ام كلثوم و ام عبداللهب**[[96]](#footnote-96)** پس اين زينب از کجا آمد که معاويه بخواهد به خواستگاري او بيايد؟

حضرت عبدالله بن جعفرب نه تنها از زينب کبري بلکه از هيچ کدام از همسرانش فرزندي به نام زينب نداشته‌اند.

ابن قتيبه ميگويد:

«ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابنًا وبنتين، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعون الأكبر، وعباس، وأم كلثوم، أمهم زينب بنت علی بن أبی‌طالب من فاطمة بنت رسول اللهص, ومحمد، وعبيد الله، وأبو بكر، أمهم الخوصاء بنت حفصة أحد بنی تيم الله بن ثعلبة. وصالح، وموسی، وهارون، ويحيی، وأم أبيها، أمهم ليلی بنت مسعود بن خالد النهشلی، تزوجها بعد علی بن أبی‌طالب. ومعاوية، وإسماعيل، وإسحاق، والقاسم لأمهات أولاد، والحسن، وعون الأصغر، وأمهما جمانة بنت الـمسيب الفزارية. قال: والعقب من ولد عبد الله بن جعفر لإسماعيل، وإسحاق، وعلی، ومعاوية»**[[97]](#footnote-97)**.

حال اگر به فرض محال هر دوي اينها (زينب وام کلثوم بنت علي÷) يک نفر باشند چگونه ميتوان بين اين دو روايت را جمع کرد؟؟ نام دختري که از او خواستگاري شده چيست؟؟ زينب يا ام کلثوم؟؟ ترديدي نيست که عبدالله بن جعفر دختري به اسم زينب نداشته پس نتيجتاً روايت دوم کذب محض است.. گذشته از آن باز هم ميگويم که: اگر شما به همين راحتي با اين دو روايت منکر ام کلثوم ميشويد ما هم ميتوانيم منکر زينب شويم! آن هم به وسيله رواياتي که ام کلثوم را نيز در رديف همسران عبدالله بن جعفرب قرار داده‌اند!!!.

شبهه: در شام چه كسي دفن شده است:

در رحلة ابن بطوطة (متوفاي779ﻫ) در هنگام سفر به شام به جای زيارت قبر زينب بنت علي می‌گويد قبر امّ‌كلثوم دختر علي در نزديکی دمشق و...

ابن بطوطه: در نزديكی شهر و يك فرسخ مانده به آن، بارگاه امّ‌كلثوم دختر علي بن أبی طالب از فاطمه عليهم السلام قرار دارد، برخی گفته‌اند كه اسم او زينب بوده و چون شباهت به خاله آن حضرت داشته، رسول خداص كنيه او را امّ‌كلثوم نهاده است.

از سخن ابن بطوطه به اين نتيجه می‌رسيم كه اين مدفن متعلق به امّ‌كلثوم است و **امّ‌كلثوم همان حضرت زينب سلام الله عليها است** كه رسول خدا اين كنيه را به خاطر شباهت به دخترش به او داده است. و نمی‌تواند امّ‌كلثوم دختر حضرت زهرا باشد؛ چرا كه طبق نظر افرادی كه امّ‌كلثوم را غير از حضرت زينب می‌دانند، امّ‌كلثوم در مدينه دفن شده نه در شام.

حموی در معجم البلدان نيز اين بارگاه را متعلق به امّ‌كلثوم می‌داند:قبر امّ‌كلثوم در راويه دمشق است.

ابن جبير اندلسی نيز در سفرنامه خود، آن را مدفن امّ‌كلثوم می‌داند:

از زيارتگاه‌های اهل بيت÷ محل دفن امّ‌كلثوم دختر علي ÷ است كه بر او زينب صغری می‌گويند و امّ‌كلثوم كنيه‌ای است كه رسول خدا به او داده است؛ چون به دخترش امّ‌كلثوم شباهت داشته است. اين زيارتگاه در روستای يك فرسخی دمشق است كه مسجدی بزرگ و موقوفاتی دارد،‌ من آن جا را زيارت كرده و شبی آن جا ماندم.

و عبد الرزاق بيطار، از عالمان قرن چهاردهم، تصريح می‌كند كه امّ‌كلثوم همان حضرت زينب و اين مدفن مربوط به آن حضرت است:

راويه، در سمت قبله و شرق شام روستای است كه سه مايل با شام فاصله دارد. در اين روستا زينب دختر علي بن ابوطالب و فاطمه زهرا كه كنيه‌اش امّ‌كلثوم است، دفن شده است.

در تاريخ مدينه دمشق نيز وی را امّ‌كلثوم می‌خواند؛ اما می‌گويد نمی‌دانم اين دختر کدام امّ‌كلثوم است؛ زيرا امّ‌كلثوم دختر علي همسر عمر در مدينه مرده است:

ابن عساکر: مسجد راويه، مسجدی است تازه تأسيس و تجديد بنا شده بر قبر امّ‌كلثوم،‌ و اين امّ‌كلثوم دختر رسول خداص كه همسر عثمان بوده نيست؛ چون او در زمانی زندگی پيامبر از دنيا رفت و در مدينه دفن شد،‌ و نيز دختر علي از فاطمه كه همسر عمر بود نيز نيست؛ زيرا او با فرزندش زيد در يك روز از دنيا رفتند كه در بقيع دفن شده‌اند.

بهترين راه حل اين است كه امّ‌كلثوم همان حضرت زينب باشد.

**جواب:**

همه اقوالي که آقاي قزويني نقل کردند به جز قول ابن عساکر و عبدالرزاق بيطار (متوفي 1335) صريحاً از ام کلثوم کبري صحبت ميکنند نه زينب کبري ولي چگونه آقاي قزويني نتيجه گرفته‌اند که اين قبر زينب است، نميدانم!!.

اولاً: ابن بطوطه و ابن جبير ميگويند:اين قبر، قبر زينب صغري است که کنيه‌اش ام کلثوم بود.

و ميرزا علي خان امير الدوله نيز متني که بر سنگ نوشته‏ای كه از آن مقبره استخراج شده است را اينگونه مينويسد: «هذا قبر زينب الصغری الـمكناة بام كلثوم ابنت علی بن ابوطالب÷ امها فاطمةل البتول سيدة نساء العالـمين ابنت ‏سيد الـمرسلين محمد خاتم النبيينص»**[[98]](#footnote-98)**.

اين قبر زينب صغري! است که کنيه او ام کلثوم و دختر علي س از فاطمهل،سرور زنان دو جهان و دختر سرور پيامبران و آخرين پيامبر، محمدص است.

و امروزه نيز، قبل از ورود به مرقد، اين تابلو نصب است که روي آن نوشته:

«هذا ضريح سيدة زينب الصغري الـملقبة بام کلثوم بنت الامام علي ابن ابيطالب عليهما السلام».

همانطور که ملاحظه کرديد نام صاحب مرقد را زينب صغري نوشته‌اند و نه زينب کبري! و تا به حال کسي زينب کبري را زينب صغري نخوانده!(الا قزويني‌ها!) و همانطور که قبلاً طبق گفته علماي اهل تشيع گذشت، اسم سيده ام کلثوم، زينب صغري بوده است. که از جمله آنها شيخ مفيد و طبرسي هستند، که ايشان زينب صغري(همسر حضرت عمرس) را مکني به ام کلثوم ميدانند نه زينب کبري را!**[[99]](#footnote-99)**.

ابن البطريق به وقت نام بردن از فرزندان حضرت علي÷ مينويسد: «وأولاده أمير الـمؤمنين ÷ سبعة وعشرون ذكرا وأنثی: (1 و2) الحسن والحسين عليهما السلام. (3) زينب الكبری. (4) زينب الصغری الـمكناة أم كلثوم. أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالـمين ابنة سيد الـمرسلين محمد خاتم النبيين»**[[100]](#footnote-100)**.

شيخ مفيد نيز نام فرزندان اميرالمؤمنين÷ را اين گونه برمی‏شمرد: «الحسن والحسين وزينب الكبری وزينب الصغری الـمكنّاة ام‏كلثوم أمّهم فاطمة البتول سيدة نساء العالـمين»**[[101]](#footnote-101)**.

طبرسی نيز می‏نويسد: «كان لفاطمة÷ خمسة اولاد ذكر وانثی: الحسن والحسينإ وزينب الكبری وزينب الصغری الـمكناة بأم‏كلثومل وولد ذكر قد أسقطتْه فاطمةل بعد النبیص..»**[[102]](#footnote-102)**.

پس به هيچ وجه نميتوان آن قبر را قبر زينب کبري همسر عبدالله بن جعفر دانست مگر اينکه نام او را از زينب کبري به زينب صغري تغيير دهيم! (که از امثال قزويني بعيد نيست!).

در ضمن ام کلثوم همسر حضرت عمرس شبيه به ام کلثوم بنت نبيص بوده‌اند چنانکه محدث قمي در نفس المهموم ص 431 نقل از ابن بطوطة در کتاب تحفة الـنـّظــّـار في غرائب الأمصار می‌نويسد: پيغمبر براي شباهت حضرت اُم کلثوم÷ به خاله‌اش اُم کلثوم دختر پيامبرص، او را هم اُم کلثوم کنيه نهاد.

و همانطور که ثابت شد ام کلثوم لقب همسر حضرت عمرس بوده است و چنانچه در عرب متداول است، کنيه جاي اسم را گـرفـتـه، بـه جـاي ايـنکه زينب صغـري عليها السلام نامـيده شـوند به اُم کلثوم عليها السلام معروف گرديده‌اند.

دوماً: در هيچ روايتي ذکر نشده که حضرت زينب کبري از مدينه خارج و به شام رفته باشند.

چنانکه سيد محسن امين، صاحب "اعيان الشيعه" ميگويد: اما قبری كه در دهستان راوية در نزديك دمشق وجود دارد، منسوب به زينب صغري مكنی به ام كلثوم است. چنان كه من خود نيز آن را بر سنگی كه بر قبر اين زن بود مشاهده كردم و نيز ابن جبير بدان اشارت كرده است. اگر چنين باشد اين زينب خواهر امام حسين÷ است (منظور محسن امين زينب کبري است).اما چگونه او به شام رفته و در آنجا وفات يافته و دفن شده،خداوند بر صحت اين قول داناتر است!در تاريخ و آثار باقی مانده در نزد ما، هيچ‌گونه اشاره‏ای بر اين واقعه ديده نمی‏شود**[[103]](#footnote-103)**.

و در جايي ديگر ميگويد: بازگشت‏حضرت زينب عليها السلام پس از فاجعه کربلا به مدينه، قطعي و مسلم است اما خروج مجدد او از اين شهر ثابت نشده است، بنابراين بايد گفت: در مدينه وفات يافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاريخ وفات و محل دفنش دقيقاً روشن نباشد**[[104]](#footnote-104)**.

و باز هم ميگويد: «وقد جرت عادة كثير من الناس إذا رأوا ما لا يعلمون وجهه أن يخترعوا له وجها فتارة يكون له صورة ظاهرية وتارة يكون خرافيا وتارة يزيد علی الخرافة كهذا فبعض الناس لما زعموا أن القبر الـمنسوب إلی السيدة زينب بقرية راوية بقرب دمشق هو منسوب إلی زينب العقيلة اخترعوا لذلك وجوها من التأويل الباطل»**[[105]](#footnote-105)**.

و عادت عده زيادي از مردم اين است، در صورتي که علم ندارند چيزي را اختراع ميکنند که اين اختراعات چندين صورت است: بعضي آن را به صورت ظاهري و بعضي به صورت خرافه و بعضي بيشتر از خرافات، چنانکه بعضي از مردم می‌پندارند، قبري که منسوب به سيده زينب در روستاي راويه نزديک دمشق است،آن زينب را زينب عقيله(دختر حضرت علي) ميدانند و اين را اختراع کرده و چندين شکل از تاويلات باطل در اين مورد کرده‌اند!!.

خلاصه اينکه آقاي قزويني براي بررسي اين مورد به کتاب اعيان الشيعه سيد محسن امين مراجعه کنند تا با سر و کله زدن با ادله‌هاي هم مذهبشان، يک راهي براي خودشان باز کنند! تا مشخص شود که جناب قزويني مخترع هستند و جزء همان عده کثيري از مردم بي‌علم به حساب می‌آيند و يا اينکه اين صفات به محسن امين(صاحب اعيان الشيعه)برميگردد!!.

سوماً: همانطور که قبلاً نيز اشاره شد در اينکه قبر زينب کبري در چه شهري است بين علماي اهل تشيع درگيري!‌هايي وجود دارد که عده اي آن را در مدينه و بعضي در مصر و بعضي در شام ميدانند!.

در مورد مقبره شام شکي نيست که آن قبر، قبر زينب کبري نيست. ولي قبر ام کلثوم هم نيست، همانطور که ابن عساکر ميگويد:

«مسجد راوية مستجد علي (قبر) أم‏کلثوم. وأم‏کلثوم هذه ليست بنت رسول اللهص التي کانت عند عثمان؛ لأن تلك ماتت في حياة النبيص و دفنت بالـمدينة ولا هي أم‏کلثوم بنت علي من فاطمة التی تزوجها عمر بن الخطابس لأنها ماتت هي وابنها زيد بن عمر بالـمدينة في يوم واحد ودفنا بالبقيع. وإنما هي امرأة من أهل البيت سميت بهذا الاسم ولايحفظ نسبها»**[[106]](#footnote-106)**.

«مسجد راويه بر قبر ام‏کلثوم است. اين ام‏کلثوم دختر رسول خداص نيست که همسر عثمان بود؛ زيرا او در زمان حيات پيامبرص از دنيا رفت و در مدينه دفن گرديد. همچنين دختر علي÷ از فاطمهل نيست که عمر بن خطابس با او ازدواج کرد؛ زيرا او و پسرش زيد بن عمر در مدينه و در يک روز درگذشتند و در بقيع مدفون گرديدند .اين شخص زني از اهل بيت به نام ام‏کلثوم است که نسبش حفظ نشده است».

و همچنين در تذکره زينب کبري از محل دفن ايشان صحبتي نميکند**[[107]](#footnote-107)**.

چهارماً: قديمي‌ترين منبعي که در مورد اين قبر سخن گفته ابن عساکر است و ما قبل او کسي به آن قبر اشاره اي نداشته است که به احتمال قوي قبل از آن تاريخ کسي ادعايي نکرده که آن قبر از آن اهل بيت است.و همينطور تا قبل از قرن نه "9" هيچ شخصي ادعا نکرده که اين مقبره بر قبر حضرت زينب کبري همسر عبدالله بن جعفرب بنا شده است. و ادعاهايي که در اين مورد شده همه مربوط به قرن 9 به بعد است که طبق ادله‌هاي موجود ادعاي ايشان پوچ است.

نتيجه: همانطور که در محل قبر زينب کبري اختلاف هست در مورد قبر ام کلثوم نيز اختلافي مشاهده ميشود و اين چيز بسيار عادي است چونکه ميبينيم در مورد محل دفن سر سيدنا حسين÷ شش قول!! وجود دارد.

1- علي بن حسين ÷ همراه زنان (از شام) خارج شد و سر حسين ÷ را به کربلا باز گرداند**[[108]](#footnote-108)**.

2- کنار قبر حضرت علي÷ دفن شد**[[109]](#footnote-109)**.

3- مسجد رقه در کنار فرات 4- بقيع نزد قبر مادرش فاطمه عليها‌السلام 5- دمشق 6- قاهره**[[110]](#footnote-110)**.

براي ما ثابت است که قبر ام کلثوم÷ در بقيع است همانطور که ابن عساکر فرمودند: «أم‏کلثوم بنت علي من فاطمة التى تزوجها عمر بن الخطابس لأنها ماتت هى وابنها زيد بن عمر بالـمدينة فى يوم واحد ودفنا بالبقيع»[[111]](#footnote-111).

«ام کلثوم دختر علي÷ از فاطمهل که عمر بن خطابس با او ازدواج کرد؛ او و پسرش زيد بن عمرس در مدينه و در يک روز درگذشتند و در بقيع مدفون گرديدند».

خلاصه اينکه آن قبر يا ساختگيست و نيت سازنده هم (احتمالاً) خالي کردن جيب زائرين از همه جا بي‌خبر بوده است**[[112]](#footnote-112)**. و يا همانطور که ابن عساکر فرمودند: قبر يکي از اهل بيت است که نسبش ثبت نشده، ولي به احتمال قوي اين قبر از آن ام کلثوم صغري دختر حضرت علي÷ می‌باشد که در کربلا نيز حضور داشته و به همين دليل نيز کنار قبر سيدة سکينه دختر سيدنا حسين÷ که از حاضرين در واقعه‌ي کربلا بوده دفن شده‌اند.



شبهه: چه كساني از زنان اهل بيت، در كربلا اسير شدند

قاضی نعمان مغربی در شرح الأخبار، نام تمام اسيران كربلا را نقل می‌كند؛ اما در ميان آن‌ها نامی از حضرت زينب سلام الله عليها نمی‌برد:افرادی كه در روز عاشورا به اسارت گرفته شدند، يكی از آنان علي بن حسين ÷ است كه بيمار بود و از زنان امّ‌كلثوم دختر علي بن أبی طالب است و امّ‌حسن دختر علي بن ابوطالب و فاطمه و سكينه دختران حسين بن علي ÷ بوده‌اند.

با توجه به كنيه حضرت زينب كه امّ‌كلثوم بوده، به احتمال زياد، مقصود از امّ‌كلثوم همان حضرت زينب باشد؛ چرا كه به اتفاق همگان حضرت زينب در كربلا حضور داشته است و وجود امّ‌كلثوم دختر ديگر امير مؤمنان ÷ جای ترديد دارد.

**جواب:**

در متني که قزويني نقل کرده‌اند اسم دو تن از فرزندان حضرت علي÷ به نامهاي ام کلثوم و ام الحسن آمده است.

در مورد ام کلثوم، قبلاً در جواب شبهه يک خطبه به نام دو نفر توضيح داديم که او ام کلثوم دختر فاطمه نيست.و اما اينکه چرا نام زينب در ميان اسرا ذکر نشده؟

محض اطلاع آقاي قزويني!!! معروفترين و بي شبهه‌ترين کنيه حضرت زينب÷ ام الحسن است.

در انساب الطالبيين مي‏خوانيم: زينب کبري دختر اميرمومنان÷ که کنيه‏اش ام الحسن بود، از مادرش زهرا÷ روايت مي‏کرد.

سيدجعفر آل بحر العلوم در تحفة العالم ميگويد: زينب الكبری زوجة عبد الله بن جعفر تكنی أم الحسن**[[113]](#footnote-113)**.

و تقريباً در اکثر کتبي که از اسراي کربلا نام برده‌اند،نام سه دختر حضرت علي÷ آمده است: زينب همسر عبدالله بن جعفر، ام کلثوم، و فاطمه**[[114]](#footnote-114)** پس منظور قاضي نعمان از ام الحسن بنت علي÷ همان حضرت زينب هستند.

|  |  |
| --- | --- |
| هر کس که نداند وبداند که نداند | لنگان خرک لنگ به مقصد برساند |
| هر کس که نداند ونداند که نداند | نــــادان مــــرکب ابدالــــدهر بماند |

شبهه: ميراث فاطمه، فقط به ام كلثوم رسيد:

علامه مجلسی رضوان الله عليه به نقل از مصباح الأنوار می‌نويسد:

فاطمه سلام الله عليها در لحظه احتضار به علي ÷ فرمود: وقتي از دنيا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگير، كفن بر من بپوشان، بر پيكرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاك روی بدنم بريز، بالای سرم بنشين و قرآن و دعا زياد بخوان؛ چون در آن لحظه ميت به همنشين زندگان بسيار محتاج است. و تو را ای علي به خدا می‌سپارم و سفارش می‌كنم كه به فرزندانم خوبی كن. سپس فاطمه، امّ‌كلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی كه اين دخترم به سن رشد و بلوغ رسيد، وسائل منزل مال او است و او را به خدا می‌سپارم.

طبق متن روايت، وسائل خانه حضرت زهرا سلام الله عليها فقط به امّ‌كلثوم رسيده است؛ حال چگونه می‌توان آن را طبق نظر افرادی كه امّ‌كلثوم و زينب را دو نفر می‌دانند، توجيه كرد؛ با اين كه طبق نظر آن‌ها حضرت زينب از امّ‌كلثوم بزرگتر بوده است.

**جواب**

در اين شبهه نيز تکيه بر دروغي شده که قبلاً کذب بودنش ثابت شد و آن هم اينکه ام کلثوم از زينب کوچکتر بوده!!! و روايت فوق نيز شاهدي ديگر بر ادعاي ما و بر دروغ بودن ادعاي مدعي است.

گذشته از اينها روايت نقل شده به کلي دروغ است چون در روايت آمده که فاطمهل وصيتش را به علي÷ گفت ولي صحيح آن است که وصيت را به اسماء بنت عميسل گفت**[[115]](#footnote-115)** و در روايت فوق آمده که خطاب به علي÷ فرمود: خودت غسل دادنم را بر عهده بگير ولي شيعه نقل ميکند که اسما بنت عميسل در اين کار شرکت داشت**[[116]](#footnote-116)** و البته در بعضي روايات کذب ديگر نقل شده که فاطمه ل قبل از وفات، خودشان خود را غسل داده و گفته‌اند که من خود را غسل دادهظ ام پس بعد از وفاتم مرا غسل ندهيد!!**[[117]](#footnote-117)**.

شبهه: ازدواج عمر با حضرت زينب سلام الله عليها!!!

برخی از عالمان اهل سنت تصريح كرده‌اند كه خليفه دوم با حضرت زينب سلام الله عليها ازدواج كرده است!!!.

عبد الحی كتانی می‌نويسد:

مختار كنتی به نقل از دميری می‌نويسد: بزرگترين مهريه‌ای كه تاكنون شنيده‌ايم،‌ مهريه‌ای بود كه عمر برای ازدواج با زينب دختر علي قرار داد،‌ مبلغ اين مهريه عبارت بود از چهل هزار دينار. وهنگامی كه از اين مهريه سنگين از وی سؤال شد گفت: من ميلی به زنان ندارم؛‌ ولی از رسول خدا شنيدم كه فرمود: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در قيامت قطع می‌شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراين دوست داشتم تا نسبت بين من و رسول خدا محكم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه كه با دختر من ازدواج كرد،‌ ازدواج نمودم و اين مهريه سنگين را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

اين نيز نشان می‌دهد كه امّ‌كلثوم و حضرت زينب سلام الله عليها يك نفر بوده‌اند و با توجه به اين كه می‌دانيم حضرت زينب سلام الله عليها با خليفه دوم ازدواج نكرده‌است‌، نتيجه می‌گيريم كه اصل ازدواج خليفه با دختر امير مؤمنان ÷ افسانه‌ای بيش نيست.

**جواب:**

اولاً شيخ عبدالحي متوفي 1382 و نزديک به عصر ماست و بايد گفت ايشان از کجا چنين سخني را آورده‌اند؟؟ آيا تا به اين حد عاجزيد که دنبال اشتباهات و سهوهاي علما ميگرديد تا به مقصد خود برسيد؟؟ گذشته از آن همانطور که قبلاً نيز گفتم کنيه ام کلثوم زينب صغري بوده است.و منظور شيخ نيز زينب الصغري المکناه بام کلثوم بوده است. چنانکه در نقل شيخ الدميري که ايشان به آن ارجاع داده‌اند صريحاً ام کلثوم آمده:

وتزوج عمر أم كلثوم بنت علي س، وأصدقها أربعين ألف درهم**[[118]](#footnote-118)**.

پس اصل مرجع نيز به ازدواج با سيدة ام کلثوم تصريح کرده است و منظور شيخ عبدالحي هم همان زينب الصغري است که گفتيم کنيه ام کلثوم بوده است**[[119]](#footnote-119)**.

شبهه: ام كلثوم در كربلا حضور داشت:

افرادی كه امّ‌كلثوم را غير از حضرت زينب سلام الله عليها می‌دانند، معتقدند كه امّ‌كلثوم در زمان امام حسن ÷ در مدينه از دنيا رفته و در بقيع به خاك سپرده شده است؛ اما طبق برخی از مدارك موجود در كتاب‌های اهل سنت، امّ‌كلثوم در قضيه كربلا نيز حضور داشته است.

چنانچه از خطبه امّ‌كلثوم در كوفه به نقل از بلاغات النساء آمده بود:

«قالت أبدأ بحمد الله والصلاة والسلام علی جدی أما بعد يا أهل الكوفة...».

«چنين گفت كه: با ستايش خدا آغاز به سخن می‌كنم و درود و سلام بر جدّ خويش می‌فرستم. ای اهل كوفه!...».

و جمال الدين بغدادی از عالمان قرن ششم اهل سنت در بستان الواعظين می‌نويسد:

«فظللن ورأس الحسين بينهن مصلوب تسع ساعات من النهار وإن أم كلثوم رفعت رأسها فرأت رأس الحسين فبكت وقالت يا جداه‌تريد رسول الله ص هذا رأس حبيبك الحسين مصلوب».

«سر مبارك امام حسين ÷ را حدود 9 ساعت در برابر اسيران بالای نيزه قرار دادند، امّ‌كلثوم به بالا نگاه كرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالای نی مشاهده كرد عرضه داشت: ای جد بزرگوار و ای رسول خدا ص اين سر محبوبت حسين است كه بالای نی قرار دارد».

در اين روايات، امّ‌كلثوم، رسول خدا ص‌ را جد خويش معرفی می‌كند؛ و اگر قبول كنيم كه طبق نظر مشهور اهل سنت،‌ امّ‌كلثوم در زمان حيات امام حسن و امام حسين عليهما السلام، از دنيا رفته است،‌ اين روايات هيچگونه توجيهی جز حمل امّ‌كلثوم، بر حضرت زينب عليها السلام ندارد.

**جواب:**

1- وقتي از روايات شيعه وسني در منابع حديثي،**[[120]](#footnote-120)** فقهي**[[121]](#footnote-121)** و تاريخي**[[122]](#footnote-122)** و فتواي علما**[[123]](#footnote-123)** خبر داده‌اند که ام‌کلثوم و پسرش زيد در يک روز و قبل از واقعه کربلا از دنيا رفته‌اند.ديگر همه اين روايات ارزش خود را از دست ميدهند مانند روايت بلاغات النسا که پوچ بودنش قبلاً آشکار شد.

شما دقت کنيد به متن ترجمه آقاي قزويني آنجا که مينويسند: امّ‌كلثومل به بالا نگاه كرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالای نی مشاهده كرد.قای آقبیبسلیلبلیبلبیلق یبیبببببببببببببببببببب

اگر نفهميديد دوباره بخوانيد! آقاي قزويني ميگويند: ام کلثوم سر پدر خود را بالاي ني مشاهده کرد يعني اين ام کلثوم دختر امام حسين÷ است که سر امام حسين÷ را آنجا مشاهده کردند پس واضح است که حضرت رسولص جد دختران سيدنا حسين÷ محسوب ميشوند.

در روايت تصريح نشده که اين ام کلثوم کدام ام کلثوم است ولي آقاي قزويني خودشان تصريح کردند که اين ام کلثوم دختر سيدنا حسين÷ هستند.

به اين ميگويند چوب خدا که انصافاً صدا ندارد! اما...!.

اما ما دختري به نام ام کلثومل براي سيدنا حسين÷ نميشناسيم که در کربلا نيز حضور داشته باشند و نميدانم آقاي قزويني چگونه اينگونه ترجمه کرده‌اند. ولي بين اسراي زنان ازبني‌هاشم در واقعه کربلا ام کلثوم ديگري نيز وجود دارد که او ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر از زينب کبري می‌باشد که همراه همسرش قاسم بن محمد بن جعفر آنجا حضور داشت و شوهرش نيز جزو شهداي کربلا هستند. پس در اينجا دو احتمال وجود دارد.

1-اين ام کلثوم دختر سيدنا حسين÷ است به تصريح جناب قزويني!!.

2-اين ام کلثوم دختر زينب کبري÷ هستند که ايشان نيز ميتوانند حضرت رسولص را به عنوان جد خود محسوب کنند.

که در صورت صحت اين روايت بي‌سند، گزينه دو بر حقيقت نزديکتر خواهد بود.

#### نتيجه‌گيري قزويني!:

با توجه به شواهدی كه ذكر شد، دختری به نام امّ‌كلثوم از حضرت زهرا سلام الله عليها، جای ترديد دارد؛ بلكه می‌توان گفت كه امّ‌كلثوم همان حضرت زينب سلام الله عليها است. هنگامی كه امّ‌كلثوم و حضرت زينب يك نفر شدند، اصل ازدواج با عمر منتفی می‌شود؛ زيرا همه می‌دانند که عبد الله بن جعفر همسر آن حضرت بوده است و نه كسی ديگر.

**جواب:**

طبق شواهدي که ما ذکر کرديم حضرت فاطمه÷ دو دختر داشته‌اند و همينطور در کربلا نيز دختري به نام زينب و دختري به نام ام کلثوم حضور داشته‌اند، پس اگر روايتي خلاف اين حقايق تاريخي باشد آن روايات مردود ميشوند نه اينکه بر حقايق تاريخي خللي وارد شود.

﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١﴾ [الإسراء: 81].

«و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است».

شبهه: منكرين ازدواج در اهل بيت به اقرار علماي اهل سنت:

از عبارت برخی از عالمان اهل سنت استفاده می‌شود كه درميان اهل بيت و سادات نيز كسانی بوده‌اند كه اين ازدواج را منكر شده‌اند.

ابن حجر هيثمی پس از نقل روايتی در باره ازدواج با سند ضعيف از اهل بيت عليهم السلام در الصواعق الـمحرقة می‌نويسد:

در روايتی كه آن را بيهقی و دارقطنی با سندی كه راويان آن از بزرگان اهل بيت هستند، چنين آمده است كه علي دختران خويش را برای ازدواج با فرزندان جعفر نگاه داشته بود؛ عمر او را در راه ديده و گفت: ای اباالحسن، دخترت امّ‌كلثوم از فاطمه دختر رسول خدا ص را به ازدواج من در آور؛ او فرمود: من دختران خود را برای ازدواج با فرزندان برادرم جعفر نگاه داشته‌ام؛ عمر در پاسخ گفت: قسم به خداوند بر روی زمين كسی نيست كه قصد داشته باشد مانند من با او به بهترين وجه زندگی كند؛ او را به ازدواج من در آور.

علي گفت: او را به ازدواج تو در آوردم؛ عمر به مسجد پيامبر بازگشته و گفت: به من تبريك ازدواج بگوييد؛ گفتند با چه كسی ازدواج كرده‌اي؟

در پاسخ گفت: با امّ‌كلثوم دختر علي و سپس چنين گفت كه از پيامبر ص شنيده است كه فرمود «هر سبب و نسبی در روز قيامت قطع می‌گردد، جز سبب و نسب من» و گفته بود كه من از اصحاب پيامبر بودم، دوست داشتم كه ارتباط سببی نيز داشته باشم!!!.

و با اين روايت كه از طريق اهل بيت نقل شده است،‌ تعجب ما از انكار ازدواج عمر با امّ‌كلثوم توسط جماعتی از اهل بيت در زمان ما، بيشتر می‌شود؛ اما جای تعجبی ندارد ؛ زيرا آن‌ها با علما معاشرت نداشته و نادانی رافضه بر عقل آن‌ها مستولی شده است و در عقل خويش نادانی را وارد كرده‌اند؛ و به همين سبب در اين مورد از روافض تقليد نموده و نمی‌دانند كه سخن روافض در اين زمينه دروغ محض و انكار حسيات است!!! زيرا كسی كه ممارست با علوم داشته و كتاب‌های اخبار و سنن را مطالعه كند، علم ضروری پيدا می‌كند كه علي امّ‌كلثوم را به ازدواج عمر در آورده است و انكار اين مطلب نادانی، عناد، انكار بديهيات و نيز بيماری عقلی و فساد در دين است!!!.

جالب اينجاست كه با وجود ادعای ابن حجر، چنين روايت با چنين مضمونی را نه بيهقی و نه دارقطنی نقل نكرده‌اند!!! تنها روايتی كه پيدا شد، روايتی است كه در سيره ابن اسحاق با يك سند و در سنن دارقطنی با دو سند مرسل آمده (كه يكی از آن‌ها را از سيره ابن اسحاق گرفته است) و آن نيز با اين متن اختلاف‌های فراوان دارد!!!.

(سنن الکبري) هنگامی كه عمر بن خطاب با امّ‌كلثوم دختر علي ازدواج كرد، به جلسه مهاجرين در مسجد رسول خداص بين قبر و منبر آمده و آن‌ها برای او دعا به بركت كردند.

عمر گفت: قسم به خدا من را به ازدواج او مايل نكرد، مگر اينكه از پيامبرص‌ شنيدم كه می‌گفت هر سبب و نسبی در روز قيامت قطع می‌شود مگر سبب و نسب من.

اين روايت متن روايت ابن اسحاق است و مرسل نيكو است!!!.

شگفت‌آور آست كه ابن حجر، مرسل بودن روايت را نديده و تنها و تنها به اين علت كه در سند روايت، نام ائمه شيعه آمده است، می‌گويد چرا اهل بيتی كه منكر اين ازدواج هستند، نظر اهل سنت را قبول نمی‌كنند!!! و ايشان را متهم به نادانی می‌كند، با اينكه قبول چنين روايتی عين نادانی است.

ما نيز از اين همه توهين ابن حجر نسبت به منكرين ازدواج، تعجب نمی‌كنيم؛ چرا كه او در مكتبی رشد يافته است كه از اهل بيت عليهم السلام و آموزه‌های آن‌ها سودی نبرده‌اند.

خود همين توهين‌ها نشان‌دهنده آن است كه اصل ازدواج دروغ و سخن منكرين حقيقت داشته باشد؛ چرا كه اگر ابن حجر از نظريه خود مطمئن بود، هرگز به توهين و جسارت به طرف مقابل پناه نمی‌آورد و با دليل و مدرك نظر مخالف را رد می‌كرد.

آن چه از كلام او استفاده می‌شود، اين است كه در ميان اهل بيت كسانی بوده‌اند كه اين ازدواج را قبول نداشته‌اند و همين برای ما مهم است.

### جواب:

منصفان خود متن اعتراف را خوانديد آنجا که هيثمي ميگويد: و با اين روايت که از طريق اهل بيت نقل شده است، تعجب ما از انکار ازدواج عمر با ام کلثوم توسط **جماعتي از اهل بيت در زمان ما**،بيشتر ميشود، اما جاي تعجبي ندارد، زيرا آنها با علما معاشرت نداشته و ناداني رافضه بر عقل آنها مستولي شده است و در عقل خويش ناداني را وارد کرده‌اند و به همين سبب در اين مورد از رافضه تقليد نموده و نميدانند که سخن روافض در اين زمينه دروغ محض و انکار حسيات است...

**هيثمي ميگويد:** جماعتي از اهل بيت در زمان ما!!! حال ميپرسم ابن حجر هيثمي در چه سالي ميزيسته‌اند؟ جواب: از سال 909 تا 974.. حال عاقلان خود فکر کنند که منظور وي از اهل بيت چه کساني بوده!! آيا کسي غير از سيد و سادات؟؟ و به قول هيثمي: آنها اهل علم نبوده و با علما رفت و آمد نداشته و تحت تاثير اهل رفض قرار گرفته‌اند. خب حالا يکي که تحت تاثير دروغهاي امثال قزويني حرف ناصواب بزند سخنش مقبول است؟

قزويني در ادامه ميگويد: جالب اينجاست كه با وجود ادعای ابن حجر، چنين روايت با چنين مضمونی را نه بيهقی و نه دارقطنی نقل نكرده‌اند!!!....

ج: اولاً سند امام بيهقي مرسل حسن است و بد نيست آقاي قزويني تحقيق مختصري در مورد تعريف اهل سنت در مورد روايات مرسل بکنند چون گر چه علي بن حسين÷اين ماجرا را نديده‌اند ولي چون ايشان از اهل بيت می‌باشند بدون شک از اين ماجرا آگاه بوده‌اند پس به همين علت اين مرسل را حسن گويند.

گذشته از آن به جز اين روايت، روايات زياد ديگري از اهل بيت نيز ذکر شده که صحيح هستند مثلاً:

حاکم در مستدرک علي الصحيحين روايتي را در مورد وفات ام کلثوم و فرزندش از محمد بن جعفر نقل ميکند که وي ميگويد: «هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه». اسناد اين حديث صحيح است ولي شيخين، بخاري و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.و ذهبي نيز با آن موافق است**[[124]](#footnote-124)**.

و همچنين در «کنز العمال متقي هندي عن ابن الحنفية قال: دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال: الطفيه يا كلثوم»**[[125]](#footnote-125)**.

و همچنين از سيدنا حسن÷**[[126]](#footnote-126)** و امام صادق از امام باقر÷**[[127]](#footnote-127)**.

و به يادداشته باشيد جوابي را که شيخ مجلسي به شيخ مفيد دادند و همينطور رواياتي که از ديگر اهل بيت در کتب شيعه موجود است.

پس ببينيد انصاف اين قزويني را!!.

بخش دوم از شبهات

ام كلثوم دختر ابوبكر، يا ام كلثوم دختر امير مؤمنان ÷؟

بر خلاف ادعای اهل سنت که اين دختر را فرزند امير مؤمنان از فاطمه زهرا معرفی کرده‌اند، در هيچ روايتی از روايات شيعيان به اين مطلب اشاره نشده است که اين دختر فرزند امير مؤمنان از فاطمه زهرا (سلام الله عليهما) بوده است؛ و تنها به اين نکته اشاره دارد که دختری به نام امّ‌كلثوم که در خانه امير مؤمنان زندگی می‌کرده، به ازدواج عمر (آنهم به زور) در آمده و امير مؤمنان پس از مرگ عمر، او را به خانه خود برگردانده است.

بنابراين، می‌گوييم: ممکن است که اين دختر فرزند امير مؤمنان ÷ باشد؛ اما از ديگر همسران آن حضرت. در نتيجه اين توجيه احساسی که وی فرزند فاطمه زهرا ل بوده است نيز کارگر نخواهد شد.

يا اين كه به احتمال زياد و طبق اعتراف بزرگان اهل سنت، اين دختر، ربيبه آن حضرت و دختر ابوبكر باشد.

**جواب:**

1- علت خواستگاري حضرت عمرس فاميل شدن دوباره با خاندان نبوي بود و از آن مهمتر داشتن فرزندي از آن خاندان و اين منظور محقق نميشد مگر با ازدواج با دختر حضرت فاطمهل.

2- محمد باقر مجلسي در جواب شيخ مفيد ميگويد: «انکار شيخ مفيد – که خداي رحمتش کند – دربارة اصل واقعه (ازدواج خليفه با ام کلثوم دختر فاطمه) تنها مربوط به آنست که اين حادثه از طريق آنان (اهل سنّت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباري که (از طريق اماميه) گذشت انکار اين امر، شگفت است! و کليني به سند خود (سلسلة سند را می‌آورد) از ابو عبدالله صادق ÷ گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات يافت علي÷ نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانة خود برد. و همانند اين روايت با سند ديگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق ÷ نيز گزارش شده است»[[128]](#footnote-128).

توجه کنيد که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمرس است و مجلسي نيز روايت فوق را دليل بر صحت اين ازدواج ميگيرد!! و حرف آقاي قزويني خود را به خواب زدن است!.

3- تقريباً همه علماي قديم شيعه به هنگام ذکر اين ازدواج تصريح کرده‌اند که اين دختر از حضرت فاطمه است.

4- اگر دختر حضرت علي÷ از غير فاطمه بوده، اين نيز خود نشانه رابطه نيکو بين فاروق و حيدر است، البته متذکر ميشوم که حضرت علي÷ در سال 17 هجري هيچ دختري نداشته‌اند و اگر هم داشته‌اند آن دختر نميتواند بيش از 3 سال سن داشته باشد، که جلوتر ما به شرح آن ميپردازيم.(ان شا الله)

5- در روايتي اينچنين آمده است:«أن عمر قسم مروطا بين نساء أهل الـمدينة فبقي منها مرط جيد، فقال بعض من عنده يا أمير الـمؤمنين أعط هذا ابنة رسول الله ص التي عندك - يريد أم كلثوم بنت علي - فقال: أم سليط أحق به، فإنها من بايع رسول الله ص، وكانت تزفن لنا القرب يوم أحد»**[[129]](#footnote-129)**.

«سيدنا عمرس پارچه‌هايي را بين زنان اهل مدينه تقسيم ميکرد، پس برخي گفتند: اي اميرالمومنين اين قسمت باقي مانده را به دختر رسول خداص اعطا کن – مراد ام کلثومل دختر عليس است-........».

ملاحظه کرديد که ميگويند: دختر رسول اللهص که پدرش حضرت عليس بوده است و تا به امروز به هيچ کدام از فرزندان حضرت عليس فرزند رسول نگفته‌اند الا فرزندان حضرت فاطمهل را.

و همينطور ماجراي دفاع زيدبن عمر از جدش نيز روايت فوق را تاييد ميکند:

بسر بن ارطاة نزد معاويه بود كه بعلی ناسزا ميگفت: زيد بن عمرب در آنجا نشسته بود كه مادرش ام كلثوم دختر علیس بود زيد (که از زيباترين مردم بود) عصا را برداشت و سخت بر سر او زد و سر او را شكست معاويه به زيد گفت: تو بزرگ و سالخورده از قريش را زدی كه او خواجه و سالار اهل شام است. بعد بخود بسر گفت: تو بعلی ناسزا ميگوئی و حال اينكه او جد زيد است و زيد فرزند فاروقس است و تو اين دشنام را در ملاء عام می‌دهی و گمان ميكنی كه بتواند تحمل كند؟ معاويه هر دو را راضی و آرام كرد. و زيد ميگويد:«أنا ابن الخليفتين» من فرزند دو خليفه‌ام**[[130]](#footnote-130)**.

البته روايات اينچنيني زياد هستند ولي آقاي قزويني قصد بيدار شدن را ندارند و گرنه اشاره اي براي ايشان کافي بود، به قول شيخ سعدي:

|  |  |
| --- | --- |
| از اين به نصحيت نگويد کست | اگر عاقلي يک اشارت بست |

شبهه: اعتراف مهم‌ترين شارح صحيح مسلم: عمر داماد أبو بكر

برخی از عالمان اهل سنت اعتراف كرده‌اند كه امّ‌كلثومی كه با عمر ازدواج كرده، دختر ابوبكر بوده نه دختر امير مؤمنان ÷.

محی الدين نووی، مهمترين شارح صحيح مسلم در کتاب تهذيب الاسماء می‌گويد عمر با امّ‌كلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است!!!.

«أختا عائشة:...، وأم كلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطابس».

دو خواهر عائشه؛ همان دو نفری كه مقصود ابوبكر صديق! از سخنانش به عائشه بودند، كه به او گفت «دو برادرت و دو خواهرت (از من ارث می‌برند)؛ عائشه گفت: اين دو نفر برادران من هستند؛ اما دو خواهر من چه كسانی هستند (من كه يك خواهر بيشتر ندارم)؛ در پاسخ گفت: **آن كسی كه در شكم دختر خارجه است**؛ من گمان دارم كه او نيز دختر است؛ اين ماجرا را در باب هبه كتاب مهذب آورده است.

و سخن در باره آن دو در اسماء الرجال در باب چهارم در خواهران گذشت؛ اين دو خواهر، اسماء دختر ابوبكر و امّ‌كلثوم دختر ابوبكر هستند؛ و او است كه در شكم مادرش بود؛ و در آنجا توضيح ماجرا گذشت؛ و همين امّ‌كلثوم است كه عمر با او ازدواج كرده است.

با توجه به اين اعتراف، بسياری از حقايق روشن و ثابت می‌شود كه ازدواج دختر امير مؤمنان ÷ با عمر، افسانه‌ای بيش نيست.

اين ازدواج با واقعيت‌های تاريخی نيز سازگارتر است؛ چرا كه خليفه اول دوم هم پيمان و دوست قديم يكديگر بودند، با مرگ ابوبكر، طبيعی است كه خليفه دوم احساس مسؤوليت كرده و بخواهد خانواده او را تحت تكفل خود دربياورد و ازدواج با دختر ابوبكر بهترين راه بوده است.

**جواب:**

در مورد کلام امام نووي/ چيزي نيست جز يک اشتباه ساده که به هيچ وجه صحت ندارد ايشان متوفي سال 676 ﻫ هستند، پس بايد ديد که ايشان اين حرف را از چه جايي گرفته‌اند.. که ميبينيم هيچ کجاي تاريخ به ازدواج بنت ابي بکر با عمرس حتي اشاره اي هم نکرده‌اند.

و دلايل در اين باره بسيار زيادند:

1- ام کلثوم دختر حضرت صديقس طبق نص تاريخ و گفته امام نووي، بعد از وفات صديقس به دنيا آمد.

يعني اواخر سال 13 هجري!! و مورخين متفقند که ازدواج عمرس با دخت علي س سال 17 هجري**[[131]](#footnote-131)** صورت گرفته! يعني زماني که ام کلثوم دختر ابي بکر فقط و فقط 3 يا 4 سال داشته است!!!!!!!!!!.

2- فکر کنيد!، چطور يک دختر 4 ساله ميفهمد که اخلاق خليفه چگونه است؟ و يا اينکه دختر 4 ساله فهم و درک آن را دارد که در مورد ازدواجش با او مشورت شود؟؟!!!

3-حضرت عمرس زماني که به خواستگاري دختر علي÷ ميرود، علت اين قصد را خويشاوند شدن با خاندان پيامبرص اعلام کرد و به حديث: كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببی ونسبی**[[132]](#footnote-132)** استناد کرد.. سوال اينجاست که آيا، ازدواج حضرت فاروقس با دختر ابوبکر، حضرت عمر را به خواسته‌اش ميرساند؟ يعني خويشاونديش با خاندان نبودت محکمتر ميشد؟؟!!.

4- بر اساس بسياري از متون تاريخي ثابت ميشود که سيدنا فاروق اعظمس از همان آغاز و بدون بردن نامي از عمرو بن عاص به خواستگاري دختر حيدر کرار÷ رفته است**[[133]](#footnote-133)**. و اين به آن معني است که حتي ماجراي خواستگاري از دختر ابوبکر هم صحت ندارد.

5- ام کلثوم بنت صديقس با طلحه بن عبيداللهس به عنوان يک دختر باکره ازدواج ميکنند و قبل از طلحهس نيز با کسي ازدواج نکرده بود.

6- اسناد روايات مربوطه متصل نيستند، چنانچه ابن قدامه**[[134]](#footnote-134)** ميفرمايد: «ولم أقف علی من رواه بإسناد متصل» اسناد روايات مربوط به اين خواستگاري متصل نيستند.

7- آقاي قزويني از کتب اهل سنت(وحتي شيعه) فقط و فقط يک شاهد دارد که آن هم طبق اقوال فوق بي‌ارزش است ولي بنده از کتب شيعه از قديم تا به امروز 100 ها شاهد ميتوانم بياورم ولي مگر آقاي قزويني از رو ميروند؟ مگر اين آقا آن همه اعتراف را در کتب خودشان نميبينند که هو هو کنان جلو می‌آيد و ميگويد: اعتراف بزرگترين شارح....؟؟

8- اگر باز هم شيعه بچه شود و بگويد: به ما چه عالم خودتان گفته است، ميگويم: من صد نفر از علماي شما را نام ميبرم که اين ازدواج را صحيح دانسته‌اند به جز عده‌اي که به قول سيد مرتضي اصحاب جاهل ايشان هستند! گذشته از آن نيز ميگويم: مشهور است که خميني در تحرير الوسيله ج2 مساله 12 حتي فتواي جائز بودن ازدواج با دختر شيرخواره! را هم داده‌اند، حالا بعد از اين ما بگوييم: اين هم يکي از بزرگترين عالم و مراجعه تقليد خودتان و سخنش، چرا شما به فتواي وي عمل نميکنيد؟ چرا همه به شکلي ميخواهيد آن را توجيه و رد کنيد؟؟ مسلٌم است که ميگوييد: او که معصوم و عاري از خطا نبوده و مسلماً ما هم همين جواب را ميدهيم.

بيش از 30 عالم شيعي، معتقد بوده‌اند که قرآن تحريف شده ولي چرا شما آن همه اعتراف را رد ميکنيد و به خود نميگيريد؟؟ پس کمي به خود بياييد و دست از اين بازيهاي کودکانه بر داريد.

خلاصه اينکه ازدواج که جاي خود دارد حتي خواستگاري حضرت عمرس از دختر ابوبکرس ماجراي جعلي بيش نيست، و الباقي ماجرا هم خود به خود باطل ميشود.

در پايان: به فرض محال که ازدواج با دختر حضرت صديقس ثابت شود (که غير ممکن است) هيچ خللي در ازدواج حضرت عمرس با دختر عليس وارد نميکند چونکه روايت و احاديث صحيح خبر از اين ازدواج داده‌اند و در صورتي که قبول کنيم حضرت عمرس با ام کلثوم بنت صديقس ازدواج کرده آن وقت شما آن همه روايات را چگونه توجيه ميکنيد؟ دختر ابوبکرس در خانه حضرت عليس چه کار ميکرده؟ چه وقتي با سيدنا طلحهس ازدواج کرده؟ و ميپرسم مگر اشکالي دارد که حضرت عمرس هم با دختر ابوبکر و هم با دختر عليب ازدواج کرده باشد؟؟ خود امام نووي در همين کتاب "تهذيب الاسماء" از ازدواج عمر با ام کلثومب بنت علي و فاطمه و فرزند آنها سخن ميگويد و در تذکره ام کلثوم بنت علي از سيدة فاطمهش مينويسند:

«أم كلثوم بنت علی بن أبی‌طالبب: مذكورة في صلاة الـميت من الـمهذب، هی بضم الكاف، وهی بنت فاطمة، ل بنت رسول الله ص، ولدت في حياة رسول الله ص، تزوجها عمر بن الخطابس فولدت له زيدًا، ورقية، وتوفيت أم كلثوم هی وابنها زيد بن عمر فی يوم واحد»**[[135]](#footnote-135)**.

به وقت شمارش اولاد حضرت عمر مينويسند:«وفاطمة**[[136]](#footnote-136)** وزيد أمهما أم كلثوم بنت علی بن أبی‌طالب من فاطمة، ش»**[[137]](#footnote-137)**.

و در تذکره حضرت فاطمهل:«وأما أم كلثوم فتزوجها عمر بن الخطابس، فولدت له زيدًا»**[[138]](#footnote-138)**.

و همينطور در تذکره زيد بن عمر بن خطابس**[[139]](#footnote-139)**.

پس اين هم سخن امام نووي که ازدواج با دختر حضرت علي از فاطمه را عنوان ميکند، آيا اين سخن را ميپذيريد؟

شبهه: تحليل روايت جعلي رد خواستگاري عمر از دختر أبو بكر س توسط عايشهل:

البته برخی سعی كرده‌اند كه بگويند عمر فقط از او خواستگاری كرده است و ازدواج اتفاق نيفتاده؛ اما ماجرای اين خواستگاری را به صورتی نقل كرده‌اند که نه شيعه قبول دارد و نه سنی می‌تواند بپذيرد.

عالمان اهل سنت نقل كرده‌اند كه عمر از دختر ابوبکر خواستگاری کرد؛ اما امّ‌كلثوم و عائشه با اين خواستگاری، به خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتی عمر مخالفت كردند. و سپس عايشه به عمرو عاص متوسل شد و عمرو عاص كه دشمنی او با خاندان امير مؤمنان ÷ روشن‌تر از خورشيد است، دختر امير مؤمنان ÷ را پشنهاد كرد.

(طبري و..): عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری امّ‌كلثوم دختر ابوبكر رفت، عايشه اين پيشنهاد را با خواهرش مطرح كرد. در پاسخ گفت: مرا با او كاری نيست. عايشه گفت: آيا اميرالمؤمنين را نمی‌خواهی؟ گفت: آری نمی‌خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بد رفتار است.

عايشه كسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را برای او بازگو كرد. عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست می‌كنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: ای امير مؤمنان خبری شنيده‌ام كه خدا كند درست نباشد، عمر گفت: چيست؟ گفت: امّ‌كلثوم دختر ابوبكر را خواستگاری كرده‌ای؟ گفت: بله، مرا برای او نمی‌پسندی يا او را برای من نمی‌پسندی؟ گفت: هيچكدام، ولی او نوسال است و در سايه امّ‌المؤمنين عايشه با ملايمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخويی و ما از تو می‌ترسيم و نمی‌توانيم هيچيك از عادات تو را بگردانيم... و من بهتر از او را به تو نشان می‌دهم: امّ‌كلثوم دختر علي بن ابوطالب را...

آيا اهل سنت اين نكته را قبول می‌كنند كه خواستگاری عمر از دختر ابوبكر آن قدر وحشتناك بوده است كه عمرو عاص از آن به خدا پناه می‌برد! اما همين شخص پشنهاد می‌كند كه از دختر امير مؤمنان خواستگاری كند. يعنی احترام ابوبكر واجب است و نبايد دختر او آزرده خاطر شود؛ اما حضرت زهرا احترام ندارد و آزردن دختر او نيز اشكالی ندارد!!!.

آيا اهل سنت متلزم به اين مسأله می‌شوند كه آزردن روح ابوبكر مهمتر از آزردن روح حضرت زهرا سلام الله عليها است؛ با اين كه طبق روايات صحيح السند موجود در كتاب‌های اهل سنت، آزردن فاطمه، آزردن رسول خدا است؛ اما در باره ابوبكر چنين روايتی نيامده است.

مگر اهل سنت از عمر نقل نمی‌کنند که گفت: بستگان رسول خدا از بستگان من برای من مهمتر هستند؟

آيا اهل سنت قبول می‌کنند که بگويند که عمر حرمت بستگان ابوبکر را مراعات می‌کند؛ ولی حرمت خاندان پيامبر را مراعات نمی‌کند!!! به خاطر خشونت ذاتی از ازدواج با دختر ابوبکر امتناع؛ اما برای ازدواج با ناموس رسول خدا اصرار می‌کند!!!.

اگر اين روايت را صحيح بدانيم، اشكالات گفته شده بر اهل سنت وارد می‌شود؛ و اگر اين روايت جعلي باشد (كه چنين است) علت جعل آن مشخص است؛ در زمان جعل اين افسانه، اين ديدگاه در بين مردم شيوع داشت که عمر با دختر ابوبکر ازدواج کرده است و نه دختر علي؛ خواستند بگويند يک خواستگاری ساده صورت گرفته است و سپس در پی دختر علي رفته است!!! (همان دروغ‌هايی که در بسياری از ازدواج‌ها گفته می‌شود!!! که اين آقا پيش از اين همسر نداشته و تنها يک خواستگاری ساده بوده؛ اما مشخص می‌شود که زن داشته و...)

**جواب:**

مختصر: ما در اين مورد با آقاي قزويني همصدا ميشويم و ميگوييم چنين خواستگاري صورت نگرفته است و اصولاً خواستگاري از دختر 3 يا 4 ساله در عقل گنجشک هم نميگنجد چه برسد به ازدواج با آن!!! البته شما عقل آقاي قزويني را با عقل گنجشک مقايسه نکنيد، دور از جان گنجشک!!.

"با درک اين حقيقت، الباقي تاويلات آقاي قزويني باطل ميشود".

**ادامه شبهه:**نسب شناسان شيعه نيز همين کلام نووی را قبول داشته و امّ‌كلثوم همسر عمر را از نسل اميرمؤمنان نمی‌دانند.

آية الله مرعشی که تمام شجره نامه‌های موجود خاندان اهل بيت در اختيار ايشان بود در حاشيه شرح احقاق الحق همين مطلب را اشاره کرده و آن را نظر محققين می‌دانند.

«هاجرت مع زوجها إلی الحبشة، ثم إلی الـمدينة الـمنورة، تزوجها بعد جعفر أبو بكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهي التي رباها أمير الـمؤمنين ÷ وتزوجها الثانی، فكانت ربيته ÷ وبمنزلة إحدی بناته، وكان ÷ يخاطب محمد بابني وأم كلثوم هذه بنتي، فمن ثم سری الوهم إلی عدة من الـمحدثين والـمؤرخين فكم لهذه الشبهة من نظير، ومنشأ الأكثر الاشتراك في الاسم أو الوصف، ثم بعد موت أبي بكر تزوجها مولانا علي ÷».

«همراه با شوهرش به حبشه هجرت كرده و سپس به مدينه آمد؛ پس از جعفر ابوبكر با او ازدواج كرده و چند فرزند برای او آورد كه از جمله آن‌ها امّ‌كلثوم است؛ كه اميرمؤمنان ÷ او را بزرگ كرده و خليفه دوم نيز با او ازدواج كرد؛ او دختر خوانده حضرت و مانند يكی از دختران ايشان بود؛ و آن حضرت محمد را پسر خويش و امّ‌كلثوم را دختر خويش خطاب می‌كردند؛ و به همين سبب عده ای از محدثين و مورخين به توهم افتاده‌اند؛ و اين اشتباه، مشابهات بسيار دارد كه منشا آن‌ها اشتراك در اسم يا وصف بوده است؛ و پس از مردن ابوبكر، اميرمؤمنان با اسماء ازدواج كردند».

حال اين دختر چطور در خانه اميرمؤمنان بوده است؟ واضح است؛ هنگامی كه ابوبکر از دنيا رفت، بعضی همسران ابوبکر با اميرمؤمنان ازدواج کردند؛ و به همين سبب ايشان و تعدادی فرزندان ابوبکر در خانه حضرت بزرگ شده‌اند، مانند محمد بن ابی بکر؛ امّ‌كلثوم هم يکی از ايشان.

**جواب:**

ببينيد قسمت قيچي شده متن آقاي مرعشي را:

«هی أسماء بنت عميس بن معبد بن الحارث الخثعمية الصحابية الشهيرة الجليلة من الـمهاجرات الأول وأخت ميمونة لأمها، يروي عنها ابناها عبد الله عون ابنا جعفر الطيار وجماعة، هاجرت مع زوجها إلی الحبشة، ثم إلی الـمدينة الـمنورة، تزوجها بعد جعفر أبوبكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهي التي رباها أمير الـمؤمنين ÷ وتزوجها الثاني، فكانت ربيته.... »**[[140]](#footnote-140)**.

آقاي قزويني اگر اين است نظر محققين شيعه پس واي به حال اين محقيقن!! آقاي مرعشي مادر ام کلثوم را اسما بنت عميس ميداند! بعد شما به قول او استناد ميکنيد؟ به کسي که خودش توهم زده ولي محدثين و مورخين را متهم ميکند؟! در کليه کتب تواريخ و انساب و تراجم که بگرديد براي اسما بنت عميس تنها يک فرزند(محمد) از حضرت صديقس نوشته‌اند و همه آنها مادر ام کلثوم را حبيبه بنت خارجه نوشته‌اند ولي گويا اين آقا در موقع نوشتن اين سطور حالت عادي نداشته اند! و خودشان توهم زده بودند!.

سخن بعضي از بزرگان در تذکره حبيبه بنت خارجه و ام کلثوم بنت ابي بکرش:

طبري: «وتزوج أيضا في الاسلام حبيبة بنت خارجة ابن زيد بن أبی زهير من بنی‌الحارث بن الخزرج وكانت نسأ حين توفی أبو بكر فولدت له بعد وفاته جارية سميت أم كلثوم»**[[141]](#footnote-141)**.

ابن سعد: «وحبيبة ابنة خارجة بن زيد بن أبي‌زهير من بلحارث بن الخزرج، وهي أم أم كلثوم وكانت بها نسأ حين توفي أبو بكر، رحمه الله»**[[142]](#footnote-142)**.

ابن جوزي: «والزوجة الثانية: حبيبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته: وكان أبو بكر لـمـا هاجر إلی الـمدينة نزل علی أبيها خارجة بن زيد فتزوجها»**[[143]](#footnote-143)**.

**ذهبي:** «وحبيبة بنت خارجة والدة أم كلثوم»**[[144]](#footnote-144)**.

ابن حجر عسقلاني: «حبيبة بنت خارجة بن زيد أو بنت زيد بن خارجة الخزرجية زوج أبي بكر الصديق ووالدة أم كلثوم ابنته التی مات أبو بكر»**[[145]](#footnote-145)**.

ابن عبدالبر در تذکره خارجه بن زيد: «ابنته تحت أبی بكر وفيها قال: أبوبكر-حين حضرته الوفاة: إن ذا بطن بنت خارجة أراها جارية، واسم ابنته زوجة أبي بكر حبيبة وذو بطنها أم كلثوم بنت أبي بكر»**[[146]](#footnote-146)**.

بدر الدين العيني: «أم كلثوم بنت أبی بكر الصديق التيمية القرشية: أمها حبيبة بنت خارجة أخت زيد بن خارجة»**[[147]](#footnote-147)**.

ابن حزم آندلسي: «خارجة بن زيد بن أبي زهير، وكانت ابنته تحت أبي بكر الصديق، فولدت له أم كلثوم»**[[148]](#footnote-148)**.

صالحي شامي: «وزوجته الثانية في الاسلام حبيبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته»**[[149]](#footnote-149)**.

عصامي در ذکر فرزندان ابوبکرس : «وأم كلثوم، وهي أصغر بناتهك وهي التی تركها أبو بكر في بطن بنت خارجة»**[[150]](#footnote-150)**.

ترجمه کلي آنها نشان ميدهد که: دومين همسرحضرت ابوبکر صديقس در اسلام حبيبه دختر خارجه بوده که به هنگام وفات ابوبکرس او دختري در شکم داشته‌اند که حضرت ابوبکر پيش از به دنيا آمدن وي او را ام کلثوم نام نهاد.

براي اينکه دل آقاي قزويني نشکند اين سخن را از آقاي مرعشي قبول ميکنيم و ميگوييم: آري آن ام کلثوم فرزند خوانده حضرت علي÷و دختر اسما بنت عميسل! بوده که تحت سرپرستي حضرت عليل بزرگ شده‌اند.

حال ما ميگوييم:چطور حضرت عليل به خودشان اجازه دادند دختري را که خودشان آن را تربيت کرده و مسلماً آن را مومن بار آورده‌اند به عقد و نکاح يک فرد کافر(نعوذ بالله) در آورند؟؟ آيا حضرت عليل حق داشته‌اند دختر خوانده خود را وادار به زنا کردن بکنند؟ کما اينکه ازدواج با شخص کافر به مثابه زنا و از گناهان کبيره است.

پس ماجرا همان است که همه ميدانيم و ام کلثومل دختر سيدة فاطمهل و همسر حضرت عمرل بوده است. و به هر تاويل و ترتيبي نتيجه همان ميشود يعني محبتي که بين آن بزرگان بوده و ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29].

**ادامه شبهه:** در مقابل اين نظر تنها يك اشكال وجود دارد؛ برخی ادعا كرده‌اند كه اين دختر نمی‌تواند ربيبه امير مؤمنان ÷ باشد؛ چرا كه طبق روايات اهل سنت، مادر امّ‌كلثوم حبيبة بن خارجة بوده و او نيز پس از مردن ابوبكر با خبيب بن أساف ازدواج كرده، نه با امير مؤمنان،‌ در پاسخ می‌گوييم كه ازدواج مادر امّ‌كلثوم با اين شخص نيز از دروغ‌های جاعل اين قصه است، تا تمام راه‌های كشف حقيقت را ببندد؛ زمانی پرده از دروغ بودن اين قصه برداشته می‌شود كه مشخص شود منابع قديم تاريخ نزد اهل سنت، خبيب بن أساف در جنگ يمامه و در زمان ابوبكر كشته شده است.

محمد بن حبيب بغدادی در المحبّر می‌نويسد:

خبيب بن اساف در روز يمامه (جنگ با مسيلمه كذاب) كشته شد.

**جواب:**

در بالا گفتيم که آقاي مرعشي دچار توهم شده‌اند و ميبينيد که آقاي قزويني هم ميگويند که مادر ام کلثوم حبيبه بنت خارجه بوده. و خودشان سخن آقاي مرعشي را که حامي آقاي قزويني می‌باشد نفي ميکند و البته چه خوب حامياني هستند!!.

آقاي قزويني ادعا ميکنند، حبيبه بعد از ابوبکرس با خبيب ازدواج نکرده ما ميگوييم: قبول(البته فعلاً) حبيبه با خبيب ازدواج نکرده ولي در مورد ازدواج حضرت عليس با حبيبه کوچکترين نصي وجود ندارد و حتي اشاره اي هم به آن نشده است، پس اين ادعاي آقاي قزويني مستلزم آن است که ايشان عالم به امور گذشته باشند و غيب بدانند که البته از ايشان اين کرامات بعيد نيست!.

ولي بر عکس حضرت عليس در روايات متعدد و از علماي انساب و تراجم ثابت است که خبيب با حبيبه ازدواج کرد**[[151]](#footnote-151)**. تا وقتي که او در زمان خلافت حضرت عثمانس وفات يافت و نقل محمد بن حبيب بغدادي نيز در اين مقام بي‌ارزش است چونکه وفات خبيب در زمان خلافت عثمان با ديگر شواهد تاريخي همخواني دارد که از جمله آنها همين ازدواج با حبيبه بنت خارجهب است و دوستي و پيمان برادري خبيب با حضرت ابوبکرس و همينطور ابن کثير زماني که شهداي جنگ يمامه را ذکر ميکند از خبيب نامي نمی‌آورد.

اما خبيب بن اساف، و تاريخ وفات ايشان:

«خبيب بن إساف...وشهد بدراً وأحداً والخندق والـمشاهد كلها مع رسول اللهص ومات في خلافة عثمان س»**[[152]](#footnote-152)**.

«الروض الانف: مات خبيب في خلافة عثمانس وهو جد خبيب بن عبد الرحمن الذي يروي عنه مالك في موطئه».

«خبيب بن إساف در جنگ بدر و احد و خندق حضور داشت و همه اينها را همراه رسول اللهص مشاهده کرد و در زمان خلافت عثمانس وفات يافت».

گذشته از اين ثابت است که بعد از وفات حضرت ابوبکرس سرپرستي ام کلثوم بر عهده عايشهس بود و او بود که او را به خانه شوهر(سيدنا طلحه) فرستاد و هم او بود که بعد از شهادت شوهرش او را از آن خانه خارج کرد و با خود برد.

باز هم ميگويم: به فرض محال که از آقايان تونل زمان گذشته! قبول کرديم که حضرت علي÷ با حبيبه بنت خارجه ازدواج کرده! در جواب ميگويم: چنانچه گذشت،ام کلثوم در سال 17 تنها 3 يا 4 سال داشته است! چگونه ازدواج با او و به دنيا آمدن دو فرزند از او را ممکن ميدانيد؟؟ حال اينکه گفتيم ام کلثوم تحت سرپرستي حضرت عايشه بوده و او با طلحه بن عبيدالله ازدواج کرده تا وقتي که او در وقايع جنگ جمل شهيد شد.

تنها همسر ابوبکرس که بعد از وفاتش با حضرت عليس ازدواج کرد، اسما بنت عميس بود و او از حضرت ابوبکر صديقس فقط يک پسر به نام محمد داشت، پس اگر فردا روزي بخواهند به اين ازدواج اشاره کنند پيشاپيش گفته باشيم که خودتان را بيش از اين رسوا نکنيد.

شبهه: يك روايت از دو ام كلثوم

با مراجعه به منابع اهل سنت مشاهده می‌كنيم كه گاهی يك روايت از يك راوی به دو صورت نقل شده است: در يك نقل آن را از امّ‌كلثوم دختر ابوبكر و در نقل ديگر از امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان ÷ آورده‌اند و اين نشان می‌دهد كه دختری كه مشهور به امّ‌كلثوم بنت علي است‌، در حقيقت همان امّ‌كلثوم دختر ابوبكر است.

ابن أبی شيبه، روايت ذيل را از امّ‌كلثوم دختر ابوبكر نقل می‌كند:

عفان برای ما روايت كرد كه حماد بن سلمه برای او روايت كرده است كه جبر بن حبيب برای او روايت كرده است كه امّ‌كلثوم دختر ابوبكر از عائشه روايت كرده است كه...

در حالی كه اسحاق بن راهويه، همين روايت را از امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان ÷ به نقل از عائشه نقل كرده است: نضر برای ما روايت كرده است كه شعبه برای او روايت كرده است كه جبر بن حبيب برای او روايت كرده است كه از امّ‌كلثوم دختر علي شنيده است كه...

**جواب:**

**اولاً متن و سند دو روايت مانند هم نيستند.**

دوماً: در روايت نقل شده از ام کلثومل بنت عليس شعبه بن حجاج وجود دارد و ايشون با اينکه در علم حديث بسيار شهره و اصدق الناس هستند ولي در اسماء الرجال خطاهاي کمي مرتکب شدند چنانکه، ذهبي و ابوداود و احمد بن عبدالله العجلي... در مورد ايشون ميگويند:

|  |  |
| --- | --- |
| أمير الـمؤمنين فی الحديث | وكان يخطیء فی أسماء الرجال قليلا |

«در علم حديث امير المومنان است و در مورد اسمهاي راويان خطاهاي کمي مرتکب ميشده».

پس ميتوان احتمال داد که اين ماجرا هم از اشتباهات ايشان بوده و به جاي ام کلثوم بنت ابي بکر گفته‌اند ام کلثوم بنت علي.

سوماً: بالفرض که اشتباهي رخ نداده و اين عين سخن جبر بن حبيب بوده و يک بار از بنت علي و يکبار از بنت ابي بکر نقل کرده‌اند، ميگويم: چه اشکال دارد؟؟ در بالا شما به خطبه اي استناد کرديد که از 6 نفر با يک روش توصيف نقل شده بود،آيا شما آن شش نفر را يک نفر ميدانيد؟؟ البته از شما بعيد نيست.

روايت غدير خم را بيش از 100 نفر نقل کرده‌اند که در بين آنها 20 نفر عبدالله نام (15 صحابي و 5 تابعي) وجود دارند.

اين بسيار قابل تصور است که: حضرت عايشهل در جمعي از زنان و دختران که ام کلثومل خواهرش و ام کلثومل دختر حضرت عليس هم در آن جمع حاضر بوده‌اند اين قول را نقل کرده باشند و جبير بن حبيبس نيز اين روايت را از هر دو شنيده باشد.

گذشته از آن: خودتان را خسته نکنيد چون هيچ شخص عاقل و بالغ و پاک دلي، ازدواج با دختر سه يا چهار ساله و دو بار باردار شدن او را باور نميکند! مگر قزويني و امثال او!!!!.

شبهه: محور سوم: تعارض‌های موجود در نقل قضيه:

يكی از دلائل افسانه بودن اين ازدواج، اين است كه اختلاف‌های و تناقض‌های شديدی در نقل ماجراهاي آن ديده می‌شود. اين تناقض‌ها به حدی است كه مانع اطمينان انسان به صحت آن‌ها و سبب اطمينان به افسانه بودن آن می‌شود.

شيخ مفيد رضوان الله تعالی عليه در باره اين اختلاف‌ها و تناقض‌ها می‌نويسد: خود همين روايت اختلاف‌های بسيار دارد؛‌ گاهی روايت می‌شود كه خود اميرمؤمنان عقد امّ‌كلثومل را به عهده گرفت، و در بعضی روايات آمده است كه عباسس اين كار را به عهده گرفت. در بعضی روايات آمده است كه اين عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهديد عمرس و تهديد شدن بنی‌هاشم؛ و در بعضی ديگر آمده است كه اين عقد به اختيار و از روی ميل صورت گرفت.

بعضی از راويان می‌گويند كه عمرس از او صاحب فرزندی به نام زيد شد؛ عده‌ای می‌گويند كه او پيش از نزديكی با امّ‌كلثومل كشته شد، عده ای می‌گويند كه از زيد بن عمر، نسلی بر جای ماند؛ عده‌ای می‌گويند كه زيد بن عمر كشته شد و فرزندی نداشت؛ عده ای می‌گويند كه او و مادرش با هم كشته شدند. عده ای می‌گويند كه مادرش پس از او باقی ماند؛ عده ای می‌گويند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده ای می‌گويند چهار هزار درهم، و عده ای می‌گويند پانصد درهم.

و همين اختلاف در حديث، سبب بطلان آن می‌شود و بنابراين، اين روايت هيچ اثری ندارد. از آن جايی كه اين اختلاف‌ها بسيار گسترده است و اين مقاله گنجايش نقل تمام آن‌ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارك آن از كتاب‌های اهل سنت ارائه می‌شود.

**جواب:**

اولاً: قبلاً گفتيم که شيخ مفيد از موضع خود برگشته‌اند و در ضمن جواب شيخ مفيد به وسيله ملا باقر مجلسي داده شده است،که قبلاً نقل شد، مراجعه کنيد.

دوماً: اگر اين تناقضات که اکثراً اختلاف نظر بين علما است را دليل بر عدم وقوع اين ازدواج ميدانيد،درمورد اسراء و معراج چه ميگوييد؟ در آن مورد که اختلافات هم در مورد تاريخ آن و هم در مورد نحوه آن بسيار بسيار بالاست آيا شما اين حقيقت را انکار ميکنيد؟ و يا آن همه تناقض بين روايات (نه نظر علما) در افسانه شهادت چه ميگوييد؟ آن هم اختلافاتي که فقط در مورد قسمتي از يک روز است (فقط چند ساعت!) در حالي که اختلافاتي که شما نقل ميکنيد بحث پيرامون حدود 40 سال است! از زمان وقوع ازدواج تا زندگاني نوه‌هاي حضرت عمرس! با اين وجود اختلاف نظر‌هاي علما با اختلاف روايات افسانه شهادت غير قابل قياس هستند که ما شمه اي از آن را در زير نقل ميکنيم.تا رسوا شود آنکه در او غش باشد**[[153]](#footnote-153)**.

در روايات افسانه شهادت 4 نفر ضارب فاطمهل معرفي شده‌اند!.

1- خالد بن وليد، 2-مغيره بن شعبه!، 3-حضرت عمر، 4-غلام عمر(قنفذ).

1- عبدالزهرا مهدي مينويسد:

«في رواية ضربها الـمغيرة بن شعبة حتی أدماها، أو دفع الباب علی بطنها..»**[[154]](#footnote-154)**.

و طبرسي ميگويد:از امام حسن بن عليس روايت شده است که ايشان خطاب به مغيره بن شعبه گفتند: تو کسي هستي که دختر رسول الله را زدي و او را خون آلود کردي و آن چه در شکم ايشان بود سقط شد. اين اهانتي نسبت به رسول الله و مخالفت امر ايشان بود. زيرا حضرت رسول الله ص فرموده بودند: «تو (اي فاطمه) سيده نساء اهل بهشت هستي». «والله مصيرك إلی النار» «به خدا که جايگاه تو (مغيره بن شعبه) جهنم است»**[[155]](#footnote-155)**.

2: و عبدالزهرا ميگويد: و في عدّة من الروايات: «ضرب عمر بالغلاف علی جنبها»**[[156]](#footnote-156)**.

و در بعضي از روايات: عمرس با غلاف شمشير بر پهلوي فاطمه زد.

3: «وفي رواية: ضربها خالد بن الوليد ايضاً بغلاف السيف. وفي رواية: ضغطها خالد بن الوليد خلف الباب فصاحت.. ولذا أسند بعض الثقات إسقاط الحمل إلی خالد أيضاً»**[[157]](#footnote-157)**.

و در روايتي: «خالد بن وليد با غلاف شمشير چنين کرد و در روايتي خالد بن وليد فاطمه را پشت در فشار داد و لذا بعضي از معتمدين سقط محسن را به خالد نسبت ميدهند!».

4: «فأمر عمر قنفذاً أن يضربها بسوطه، فضربها بالسوط علی ظهرها وجنبيها إلی أن أنهكها وأثر في جسمها الشريف»**[[158]](#footnote-158)**.

اين از اين..!

در بعضي روايات حضرت عليس مقاومت ميکند و غالب ميشود و در بعضي حضرت عمرس ميترسد و وارد معرکه نميشود و در بعضي حضرت عليس تا آنجا ضعيف است که او را مغلوب کرده وطناب در گردنش ميزنند!!.

سليم بن قيس می‌نويسد:

عمرس آتش طلبيد و آن را بر در خانه شعله‏ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز كرد و داخل شد! حضرت زهرا عليها السّلام به طرف عمرس آمد و فرياد زد: يا ابتاه، يا رسول اللَّه! عمر شمشير را در حالی كه در غلافش بود بلند كرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله كرد: يا ابتاه! عمرس تازيانه را بلند كرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد:

يا رسول اللَّه، ابوبكر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتار می‌كنند»!.

علي ÷ ناگهان از جا برخاست و گريبان عمر را گرفت و او را به شدت كشيد و بر زمين زد و بر بينی و گردنش كوبيد و خواست او را بكشد**[[159]](#footnote-159)**.

طبرسي در احتجاج ضمن روايتي مدعي ميشود که عمرس از حضرت عليس ميترسيد و وارد معرکه نشد!، طبرسي مينويسد:

«عمرس به‌ عده‌اي‌ از اطرافيانش‌ دستور داد تا هيزم‌ جمع‌ کنند، آنان‌ هيزم‌ها رااطراف‌ خانه‌ نهادند و در حالي‌ كه‌ علي‌، فاطمه‌، حسن‌ و حسين‌ در خانه‌ بودند، عمر باصداي‌ بلند گفت‌ (تا علي‌ بشنود): «به‌ خدا قسم‌! خارج‌ شويد و با جانشين‌ رسول‌ اللهص بيعت‌ كنيد وگرنه‌ خانه‌ را بر شما آتش‌ مي‌زنم‌». سپس‌ نزد ابوبكر آمد ومي‌ترسيد كه‌ مبادا علي‌ با شمشيرش‌ خارج‌ شود. آن‌گاه‌ به‌ قنفذ گفت‌: «اگر خارج‌نشد به‌ خانه‌اش‌ داخل‌ شو، اگر امتناع‌ ورزيد، خانه‌اش‌ را آتش‌ بزن‌».قنفذ و همراهانش‌ بدون‌ اجازه‌ داخل‌ خانه‌ شدند، علي‌ شتافت‌ تا شمشيرش‌ رابردارد، اما آنان‌ پيشي‌ گرفتند و شمشير علي‌ را برداشتند و بر گردن‌ آن‌حضرت‌ريسمان‌ سياهي‌ انداختند»**[[160]](#footnote-160)**.

حالا ببينيد که يعقوبي کاملاً بر عکس نقل اولي و متناقض با دو روايت فوق اينچنين نقل ميکند:

«ابوبكر و عمرب خبر يافتند كه‌ گروه‌ي از مهاجران‌ و انصار با علي‌ بن‌ ابي‌طالب‌ در خانه‌ي‌فاطمه‌ دختر پيامبر خدا ص فراهم‌ گشته‌اند**[[161]](#footnote-161)**، پس‌ با گروهي‌ آمدند و به‌ خانه‌هجوم‌ آوردند«وخرج علي ومعه السيف، فلقيه عمر، فصارعه عمر فصرعه، وكسر سيفه» «و علي‌ بيرون‌ آمد و شمشيري‌ حمايل‌ داشت‌، پس‌ عمر با او برخورد وبا او كُشتي‌ گرفت‌ و او را بر زمين‌ زد و شمشيرش‌ را شكست‌ و به‌ خانه‌ ريختند»، آن‌گاه‌ فاطمه‌ بيرون‌ آمد و گفت‌: «به‌ خدا قسم‌ بيرون‌ برويد، اگرنه‌ مويم‌ را برهنه‌مي‌سازم‌! و نزد خدا ناله‌ و زاري‌ مي‌نمايم‌» پس‌ بيرون‌ رفتند و هر كه‌ در خانه‌ بودبرفت‌ و چند روزي‌ بماندند»**[[162]](#footnote-162)**.

و يا اين روايت از خود سليم بن قيس:

هنگاميكه امام علي÷ از بيعت با ابوبكر سرباز زدند، ابوبكر قنفذ را به سراغ ايشان فرستادند. قنفذ و يارانش به خانه امام علي÷ حمله كرده و وارد آن شدند. امام علي÷ به محض ديدن آنها به سراغ شمشير خود رفتند. اما آنها ايشان را گرفته و طنابي به گردن ايشان انداختند و امام÷ را به طرف در كشيدند. فاطمهل خواستند جلوي آنها را بگيرند. اما قنفذ ملعون با شلاقي كه در دست داشت ضربه محكمي به ايشان زد و امام علي÷ را با كشيدن طنابي كه به گردن ايشان انداخته بود نزد ابوبكر برد..

تناقضات بسيار است و مختصر آن اين ميشود:

همينطور که گفتيم، در اثناي روايات متفاوت 4 نفر ضارب! و قاتل! معرفي شده‌اند.

در بعضي روايت ضربه به وسيله تازيانه است و در بعضي به وسيله فشار دادن در و در بعضي غلاف شمشير و در بعضي لگد و در بعضي سيلي و بعضي هم ميخ در خانه!!!!.

در بعضي عمر و در بعضي خالد با غلاف شمشير ضربه ميزند و در بعضي وقت که فاطمه پشت در بود خالد در را فشار داده و پهلوي او را ميشکند! و در بعضي روايات اين عمل(فشار دادن در) از قنفذ و حضرت عمر صادر ميشود.

در بعضي روايات، خانه، خانه عايشه است و در بعضي خانه فاطمه! در بعضي خانه فاطمه همان خانه ايست که پيامبرص به آنها داد و در بعضي ادعاها اين خانه خانه اي ديگر و دور از مسجد النبي می‌باشد!.

در بعضي عمر با فيتيله از مسجد به سوي خانه می‌آيد و در بعضي به وقت رسيدن از افرادش آتش و هيزم ميطلبد!.

در بعضي عمر غالب است و علي مغلوب و در بعضي بر عکس اين!.

در بعضي مصارعه بين علي و عمر است و در بعضي بين سلمه و يا خالد بن وليد با علي و يا با زبير!

در بعضي عمر ميگويد: خانه را آتش ميزنم و در بعضي ميگويد خانه را ويران ميکنم.

در بعضي عمر نزد ابوبکر است و در بعضي عمر سر لوکيشن حضور دارد!.

در بعضي روايات ابوبکر در مسجد است و در بعضي سر صحنه حاضر است.

در بعضي ابوبکر به قنفذ دستور ميدهد تا به سوي خانه علي برود و در بعضي عمر اين دستور را ميدهد!.

در بعضي براي حضرت عمرس ديالوگي را طرح ميکنند و در روايتي همان ديالوگ را براي حضرت ابوبکرس مينويسند!.

در بعضي روايات بعد از وارد شدن به خانه بدون زدن فاطمهل و با اين حرف فاطمه که گفت:" و الله لتخرجنّن او لاکشفنّ شعري " يا بيرون برويد يا موهايم را برهنه ميکنم! از اين تهديد ترسيدن و خارج شدن و در بعضي روايات فاطمهل را زدند و علي را کشان کشان بردند.

در بعضي روايات طناب در گردن و در بعضي هم خود علي بي هيچ زور و جبري به مسجد آمد!.

در بعضي روايات خانه را آتش زدند و در بعضي فقط تهديد کردند.

در بعضي به زور از علي بيعت گرفتند و در بعضي اصلاً بيعت نگرفتند و فقط مذاکره اي صورت گرفت!.

در بعضي روايات، زبير با شمشير خارج ميشود ولي پايش ميلغزد! و در بعضي روايات افراد مهاجم بعد از درگيري شمشير را از دستش ميگيرند و لغزيدني در کار نيست.

در بعضي روايات عمرل شمشير را ميگيرد و در بعضي، ديگران شمشير را ميگيرند.. جالب است که در مورد همين يک شمشير نيز چندين قول دارند:

بعضي اوقات گفته‌اند شمشير را به ديوار زدند و شکست! «فضرب به الجدار» و بعضي: به زمين زدند و شکست! «فضرب به الأرض فكسره».. بعضي اقوال ميگويند: به سنگ سختي زدند و شکست! «فضرب به حجراً فكسره» و در بعضي بين دو سنگ شکست! «كسروا سيفه بين حجرين» و بعضي وقتا ادعا ميکنند به صخره زدند و شکست!! «فضرب به صخرة» و در بعضي فقط به شکستن آن اشاره شده(كسر سيف) در بعضي نيز،بيوگرافي اين شمشير را نيمه کاره رها ميکنند و فقط به گرفتن شمشير از دست زبير يا علي بسنده ميکنند!.

در روايتي نامي از حاملگي نيست و در روايتي محسن سقط ميشود!!!.

در روايتي صحنه فيلمبردارِي! يک روز بعد از دفن پيامبرص است و در بعضي چند روز بعد از آن.

در بعضي طلحه نيز در خانه حضرت علي حضور دارد و در بعضي نامي از او نيست.

در بعضي خانه اصلاً در ندارد و در بعضي دري بسيار محکم دارد که فقط با آتش زدن ميتوان از آن گذشت!.

خلاصه زياد ميبينيم که آقاي عبدالزهرا مهدي(مولف کتاب هجوم علي بيت فاطمه) ميگويد:

«وفي بعض الروايات: قال أبو بكر ـ وفي بعضها قال عمر: ـ إذاً والله الذي لا إله إلاّ هو نضرب عنقك!!».

و يا ميگويد: «قال أبو بكر أو عمر ـ علی اختلاف النصوص ـ أمّا عبد الله فنعم، أمّا أخا رسول الله فلا».

همينطور ميگويد: «وفي بعض الروايات وفي بعض الروايات وفي.....».

برادر عزيز اينهمه اختلاف که ما نقل کرديم فقط و فقط در مورد يک روز و همه اين اختلافات بر گرفته از روايات است.( نه نظر علما!) در صورتي که تناقضاتي که آقاي قزويني از آنها ياد ميکند، اکثراً نظر شخصي علما و راويان است و ضمناً اين اختلافات طي حداقل 40 سال است!! مقايسه کنيد!: يک روز را با چهل سال و نظر علما را با روايات تاريخي! و ببينيد انصاف آقاي قزويني را!.

### فکر کنم بعد از نقل اين همه اختلاف در بزرگترين افسانه شيعيان ديگر لازم به جواب دادن ايرادات آقاي قزويني نباشد ولي براي اينکه حجت را بر آنها تمام کرده باشيم به بررسي آن اختلافات نيز ميپردازيم. و من الله توفيق

شبهه: ام كلثوم پس از عمر با چه كسي ازدواج كرد؟

از آن جايی كه اهل سنت می‌دانسته‌اند كه امّ‌كلثوم پس از عمر زنده مانده است، برای اين كه ثابت كنند امّ‌كلثومی بوده، شوهران بسياری برای وی تراشيده‌اند.

نخستين كسی كه از اهل سنت اين افسانه را دامن زده، محمد بن سعد زهری ( متوفای 230هـ) در الطبقات الكبریاست. بقيه عالمان اهل سنت نيز چشم بسته و بدون اين كه به تناقض‌های موجود در اين نقل توجه كنند، آن را در كتاب‌های ذكر كرده‌اند. محمد بن سعد می‌نويسد:

امّ‌كلثوم، دختر علي بن أبی طالب... كه مادرش فاطمه دختر رسول خدا ص بود... عمر بن خطاب با او ازدواج كرد؛ در حالی هنوز به سن بلوغ نرسيده بود! تا زمانی كه عمر كشته نشده بود در كنار او به سر می‌برد و زيد بن عمر و رقيه را به دنيا آورد. پس از عمر، با عون بن جعفر بن أبی طالب و پس از آن با محمد بن جعفر ازدواج كرد. هنگامی كه محمد بن جعفر از دنيا رفت با برادرش عبد الله بن جعفر پس از حضرت زينب ازدواج كرد... .

در اين حديث آمده است كه امّ‌كلثوم پس از كشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمويش عون بن جعفر پس از عون با برادر او محمد و سپس با عبدالله بن جعفر برادر ديگر آن دو ازدواج كرد؛ در حالی كه راوی فراموش كرده كه عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال 16 يا 17 هجری در زمان خليفه دوم كشته شده‌اند؛ يعنی همسر دوم و سوم امّ‌كلثوم پيش از همسر اول فوت كرده‌اند!.

ابن حجر در الاصابه می‌گويد:

عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهيد شد و هيچ فرزندی از او بر جای نماند‌.

و جالب اين است كه ابن حجر عسقلانی در جای ديگر از همين كتابش در ترجمه محمد بن جعفر می‌گويد:

محمد بن جعفر بن ابی‌طالب بن عبد المطلب... كنيه او ابوالقاسم بود و او پس از عمر، با امّ‌كلثوم دختر علي ازدواج كرده و در تستر شهيد شد!.

از قديم گفته‌اند كه دروغگو فراموش كار است. اگر محمد و عون در زمان عمر در جنگ تستر شهيد شده‌اند، چگونه پس از عمر دوباره زنده شده و با امّ‌كلثوم ازدواج كرده‌اند؟!!!.

افزون بر اين كه ازدواج امّ‌كلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زينب امكان پذير نيست و مضمون روايت جمع بين دو خواهر می‌باشد؛ زيرا حضرت زينب تا پس از واقعه كربلا زنده و همسر عبد الله بن جعفر بوده است.

و پس از حضرت زينب نيز نمی‌تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج كند؛ زيرا طبق اعتقاد اهل سنت، امّ‌كلثوم در زمان حيات امام حسن ÷ در مدينه از دنيا رفته است. مدارك اين مطلب را پيش از اين بيان كرديم.

برخی ديگر از عالمان اهل سنت كه متوجه دروغ بودن ازدواج امّ‌كلثوم با عون و محمد، و عدم سازگاری آن با واقعيت‌های تاريخی بوده‌اند،‌ ادعا كرده‌اند كه امّ‌كلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج كرده است.

زبير بن بکار مينويسد:

عمر از دنيا رفته و همسر او امّ‌كلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج كرد اما از او صاحب فرزند نشد.

درحالیكه اين مطلب را هرگز نمی‌توان پذيرفت؛ چرا كه به اتفاق شيعه و سنی، حضرت زينب سلام الله عليها در زمان امير مؤمنان ÷ با عبد الله بن جعفر ازدواج كرده و تا آخر عمر همسر او بوده است.

### جواب:

طبق همين استدلالهايي که ايشان دارند ما معتقديم که ام کلثومل به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفرب در نيامده که به شرح آن نيز ميپردازيم.

به نظر بلاذري (که قزويني امانتدار تنها يک قول را از او نقل کرده! آن هم قولي که خود بلاذري قبولش ندارد.)، خبر شهادت آن دو در جنگ شوشتر را ابواليقظان بصري نقل کرده و اين نقل نادرست است. وي دو خبر ديگر در خصوص تاريخ شهادت اين دو برادر نقل کرده که بنابر يکي از آنها آن دو در صفين و بنابر ديگري در کربلا شهيد شده‌اند.

بلاذري: «ويقال: إن عون بن جعفر بن أبي‌طالب وأخاه محمداً قتلا مع علي بن أبي‌طالب بصفين.

ويقال: إنهما قتلا مع الحسين عليهم السلام»[[163]](#footnote-163).

اکثر تذکره نويسان مينويسند که ام کلثومل فقط با حضرت عمرل و محمد و عون ازدواج کرده و بس**[[164]](#footnote-164)**.

به اين شکل که: ام کلثومل بعد از حضرت عمرل با محمد بن جعفرس ازدواج کرد و او در جنگ صفين شرکت داشت و در همانجا نيز شهيد شد**[[165]](#footnote-165)**. و بعد از وي با عون بن جعفر که او در کربلا شهيد شد**[[166]](#footnote-166)**.

ابن‌فندق شهادت محمد‌بن جعفر را در صفين و در سن بين سي تا چهل سالگي و شهادت عون‌ بن جعفر را در کربلا دانسته است.**[[167]](#footnote-167) علامه اميني** شيعي صاحب کتاب الغدير نيز محمد بن جعفر را از شهداي صفين ميداند!**[[168]](#footnote-168)** **سيد خويي** نيز او را از شهداي صفين ميداند!**[[169]](#footnote-169)** ابن عقده کوفي نيز ضمن ذکر ماجرايي، شهادت محمد بن جعفر را در صفين نشان ميدهد**[[170]](#footnote-170)**.

ابن حلي شهادت او (محمد بن جعفر) را در کربلا دانسته است[[171]](#footnote-171) ولي تفرشي و بروجردي و... نظرش را رد کرده و گفته اند: او محمد بن جعفر را با محمد بن عبدالله بن جعفر اشتباهي گرفته و صحيترين قول اين است که محمد بن جعفر در صفين شهيد شده است[[172]](#footnote-172).

زرکلي نيز شهادت وي را در صفين نوشته است**[[173]](#footnote-173)**. ابن کثير نيز نقل ميکند که وي در زمان حضرت عثمان در قيد حيات بوده است**[[174]](#footnote-174)**.و همچنين ابن ابي الحديد**[[175]](#footnote-175)** از او در زمان خلافت حضرت علي ياد ميکند و ملا باقر مجلسي نيز در باب بيعة امير المومنين... از او نام برده يعني او تا آن وقت در حيات بوده**[[176]](#footnote-176)** شيخ طوسي و ابن داوود حلي ميگويند: او همراه با علي÷ به کوفه آمد**[[177]](#footnote-177)**. و همچنين ابن حاتم عاملي و شيخ جعفر نقدي و... نيز در ماجراي جنگ جمل از او ياد ميکنند**[[178]](#footnote-178)**.

ابن عنبه مينويسد: «(أولد) جعفر بن أبي‌طالب ثمانية بنين وهم عبد الله وعون ومحمد÷ الأكبر ومحمد الأصغر وحميد وحسين وعبد الله الأصغر وعبد الله الأكبر وأمهم أجمع أسماء بنت عميس الخثعمية (أما محمد) الأكبر فقتل مع عمه أمير الـمؤمنين علي÷بصفين، وأما عون ومحمد الأصغر فقتلا مع ابن عمهما الحسين ÷ يوم الطف»**[[179]](#footnote-179)**.

ابن حجر (که آقاي قزويني تنها قولي که به نفعش بود را نقل کرد ولو ابن حجر آن قول را ترک کرده باشد!) قول واقدي يعني شهادت در شوشتر را رد کرده.

و ميگويد: گويند که(محمد بن جعفر) با علي؛ در جنگ صفين شرکت داشته است. دار قطني گفته است که محمد‌بن جعفر در جنگ صفين حضور داشته و با عبيد الله ‌بن عمر در ميدان نبرد پيکار کرده و هر يک ديگري را کشته است...[[180]](#footnote-180) عجيب اين است که خود واقدي در کتابش سخن خود را رد ميکند و از محمد بن جعفر در زمان خلافت حضرت عثمان ياد ميکند!!**[[181]](#footnote-181)**.. مقريزي نيز از محمد و عون نام برده و محمد را بر عون مقدم داشته و مرگ ام­کلثوم را زماني دانسته که همسر عون بوده است**[[182]](#footnote-182)**. و ابن عبدالبر و... نيز محمد بن جعفر را (نه عون را) شوهر دوم ام کلثوم و بعد از حضرت عمرس دانسته‌اند.**[[183]](#footnote-183)** و همچنين ابن حجر ميگويد: ابوعمر از واقدي ذکر ميکند که محمد بن جعفر ملقب به ابوالقاسم بوده که بعد از عمر (نه بعد از عون) با ام کلثوم ازدواج کرد**[[184]](#footnote-184)**.

شيخ محمد تقي تستري نيز بعد از بررسي نسبتاً دقيق حول شهادت محمد و عون بن جعفر، در مورد عون ميگويد: عون برادر محمد بن جعفر بوده که همراه حسين بوده و نه خود محمد بن جعفر!**[[185]](#footnote-185)** و هر که مايل است در اين مورد بيشتر بداند به کتاب وي مراجعه کند تا روشن شود!!. ( آقاي قزويني با شما هستم)

سيد علي ‌بن معصوم، مؤلف الدرجات الرفيعة، پس از نقل شهادت محمد‌بن جعفر با واژه «قيل» و نقل سخن صاحب الاستيعاب داير بر شهادت هر دو برادر در جنگ شوشتر، مي‌نويسد: «قاضي نورالله در مجالس‌المؤمنين نظر استيعاب را ترجيح داده و قبر محمد را در يک فرسخي دزفول از توابع شوشتر دانسته است و اين احتمال را مطرح کرده که شايد محمد در شوشتر شهيد شده و بدن او به دزفول منتقل شده است. نيز گفته است که محمد‌بن جعفر به افتخار دامادي امام علي÷ و شوهري ام‌کلثوم دست يافته است».

سپس خود نوشته است: «جعفر‌بن ابي‌طالب دو پسر به نام محمد داشته است: يکي محمد اکبر که شوهر ام‌کلثوم بوده و در صفين در رکاب عمويش امام علي÷ شهيد شده است. دومي محمد اصغر که در جنگ شوشتر يا در کربلا شهيد شده است و مؤلف عمدة الطالب گفته که وي به سن بلوغ نرسيده است. پس روشن شد که شوهر ام‌کلثوم محمد اکبر است و اين از قاضي پنهان مانده و گمان کرده که جعفر تنها يک محمد داشته و از اين رو قول به شهادت او در شوشتر را ترجيح داده است»**[[186]](#footnote-186)**.

و همچنين در کتاب شرح الاخبار قاضي نعمان [[187]](#footnote-187) اينچنين آمده:

«قال صاحب العمدة: إن جعفر خلف ولدين: محمد الأكبر الذی استشهد في صفين. ومحمد الأصغر استشهد في كربلاء».

و عون نيز در کربلا و واقعه الطف شهيد شد..

ابن عنبه ميگويد او شهيد الطف است**[[188]](#footnote-188)** سيد علي خان المدني نيز ميگويد: او در الطف همراه حسين÷ شهيد شد**[[189]](#footnote-189)** حاج حسين شاکري نيز شهادتش را در کربلا و فاجعه الطف ميداند.**[[190]](#footnote-190)** و تفرشي از او به عنوان اصحاب علي ÷ ياد ميکند**[[191]](#footnote-191)** (اصحاب جمل و صفين و نهروان). شيخ علي نمازي شاهرودي نيز شهادتش را سال 57 ميداند**[[192]](#footnote-192)** .

خلاصه اينکه محمد بن جعفر در صفين شهيد شد و برادرش، "عون بن جعفر" همراه حضرت حسين÷ در کربلا شهيد شد.

و همانطور که گفتيم ام کلثوم ابتدا به ازدواج سيدنا فاروق÷ در آمده و بعد از شهادتش به ازدواج محمد بن جعفر و بعد از شهادتش به ازدواج عون بن جعفر و در نکاح عون بوده که از دنيا رفته‌اند.

چنانکه محب طبري مينويسد:

«وأم كلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب س فمات عنها فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبی طالب فمات عنها وتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبی‌طالب وماتت عنده»**[[193]](#footnote-193)**. (اسمي از عبدالله بن جعفر نيست)

و همچنين در رياض النضره نيز مينويسد:«وأم كلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب؛ فمات عنها، فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب، فمات عنها فتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبي طالب، فماتت عند»**[[194]](#footnote-194)**.

و همچنين مقريزي: ولما قتل عمرس عن أم كلثوم، تزوجها محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها، فتزوجها عون بن جعفر ابن أبي طالب فماتت عنده رحمها الله**[[195]](#footnote-195)**.

شيخ محمد تقي تستري از شيعيان معاصر نيز سخن ابن قتيبه را قبول کرده، به اين شکل:

وفي معارف ابن قتيبة: «تزوجها بعد عمر "محمد بن جعفر" فمات عنها، ثم تزوجها " عون بن جعفر " فماتت عنده»**[[196]](#footnote-196)**.

يعني: «ام کلثومل با حضرت عمرس ازدواج کرد و بعد از شهادت حضرت فاروقس با محمد بن جعفر ازدواج کرد و بعد از شهادت وي نيز با عون ازدواج کرد و در نکاح عون بود که فوت کرده است».

عبدالله بن جعفرب نيز فقط با زينب ازدواج کرده و همانطور که گفتيم ادعاي ازدواج او با ام کلثومل پوچ است و به احتمال قوي اينکه در بعضي اقوال نام زينب و در بعضي ام کلثوم ذکر شده به آن دليل است که ام کلثوم، دختر فاطمه÷ (همانطور که از طبرسي و شيخ مفيد نقل شد) نام او زينب صغري است.. پس ممکن است که آنها به خيال اينکه عبدالله بن جعفرب با زينب صغري ( که همان ام‌کلثوم باشد) ازدواج کرده، به جاي نام زينب کنيه او را نوشته اند!... و الله اعلم!.

و خدا را شکر در بالا با ذکر روايات متعدد جواب داده شد که زينب و ام کلثوم هر دو يک نفر نيستند و جالبتر اينکه زينب الکبري نام يکي از دخترانش را ام کلثوم گذاشته است که پدرش عبدالله بن جعفر و شوهرش ابان پسر حضرت عثمانس است!**[[197]](#footnote-197)**.

در ضمن آنهايي که شهادت عون و محمد را در تستر دانسته‌اند خودشان نيز ازدواج ام کلثوم با آن دو را هم ذکر کرده‌اند و نتيجتاً آنها چون قول ديگري در مورد شهادت آن دو به آنها نرسيده بوده من باب امانتداري آن را نقل کرده‌اند.

شبهه: سن ام كلثوم هنگام ازدواج

در اين كه امّ‌كلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته، اختلاف‌های شديدی ميان عالمان سنی وجود دارد. آن جايی كه دفاع از آبروی خليفه در ميان است، او را آن قدر كوچك جلوه می‌دهند كه بوسيدن، در بغل گرفتن و حتی برهنه كردن ساقش حرام نيست.

#### هنوز به حدي نرسيده بود كه شهوت را برانگيزد:

ابن حجر هيثمی در الصواعق المحرقه می‌نويسد:

بوسيدن امّ‌كلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اكرام بوده است؛ زيرا او به خاطر كوچك بودن به حدی نرسيده بود كه سبب برانگيختن شهوت شود تا اين كار در باره او حرام باشد!!!.

**جواب:**

از آبرو و مقام حضرت عمرس خداي عزوجل در قرآن کريمش دفاع ميکند ولي از عقيده شما چه چيزي دفاع ميکند؟ چهار تا روايت موضوع و دروغين، آن هم با کلي تاويل و تفسير!؟

در مورد بوسيدن و.... ما در بحث مربوط آن که در جواب به شبهه "اهانت به ناموس رسول خداص" است جواب گفته ايم (کمي جلوتر خواهد آمد). فقط نکته اينکه: اگر شما آن روايات را صحيح ميدانيد بايد اين را هم قبول کنيد که همان راويان کذاب در مورد حضرت عليس ميگويند: او دخترش را آرايش و مزين کرده و او را به سوي اميرالمومنينس فرستاد،که اين کار او عجيبتر از کاريست که براي حضرت عمرس تراشيده‌اند! و ضمناً ما در بالا ثابت کرديم که ام کلثوم از زينب بزرگتر بوده وبه هنگام ازدواج 11 و يا 12 ساله بوده‌اند.

#### ادامه شبهه: دختري كوچك و غير بالغ كه با ديگر دختران بازي می‌كرد:

عبد الرزاق صنعانی او را دختر خردسالی معرفی می‌كند كه با كنيزكان بازی می‌كرد.

«تزوج عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علي بن أبي‌طالب وهي جارية تلعب مع الجواري.... ».

**جواب:**

عبدالرزاوق چنين ادعايي نکرده بلکه روايتي را در اين مورد نقل کرده و نظري در اين مورد نداده است.پس اين دروغ است که اگر بگوييم او چنين عقيده اي داشته.ضمناً سند اين روايت نيز بي‌اشکال نيست.

**ادامه شبهه:** محمد بن سعد زهری، او را دختری كه هنوز به سن بلوغ نرسيده، معرفی می‌كند:

عمر با امّ‌كلثوم ازدواج كرد؛ در حالی كه هنوز امّ‌كلثوم به سن بلوغ نرسيده بود.

و در روايت ديگر او را «صبية؛ كودك» می‌داند: زمانی كه عمر، امّ‌كلثوم را از علي ÷ خواستگاری كرد، علي÷ فرمود: ای امير مؤمنان، او كودكی بيش نيست. ابن عساکر و ابن جوزي نير چنين گفته‌اند.

**جواب:**

ابن سعد با توجه به روايت فوق که آقاي قزويني نقل کرده‌اند، ام کلثومل را کودک تصور کرده‌اند ولي آن روايت از محمد بن عمر واقدي نقل شده که اولاً روايتش مرسل است و دوماً محمد بن عمر واقدي همانطور که قبلاً گفتيم مجروح و غير قابل اعتماد است**[[198]](#footnote-198)**.

و ابن عساکر نيز از محمد بن عمر واقدي نقل کرده و ابن جوزي نيز سندي براي اين موضوع ارائه نداده که به احتمال قوي او از ابن سعد پيروي کرده است.

**ادامه شبهه:** بلاذری، ابن عبد البر، زمخشری و... گفته‌اند كه او در هنگام ازدواج با عمر «صغيرة» بوده است.

«خطب عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علیش فقال: إنها صغيرة».

«عمر از امّ‌كلثوم دختر علي خواستگاری كرده و علي به او گفت: او دختری كوچك است».

**جواب:**

بلاذري از هشام بن محمدکلبي**[[199]](#footnote-199)** و او از پدرش محمد بن سائب کلبي نقل ميکند که تقريباً همه علما آن دو را ترک کرده و رافضي و متهم به کذب هستند.

محمد بن سائب کلبي: به جرات ميتوان گفت که او در نزد علماي رجال مشهورترين دروغگو است. تا جايي که أبی عمرو ابن العلاء در موردش ميگويد: «أشهد أن الكلبی كافر» «گواهي ميدهم که کلبي کافر است»!.

و ابوجعفر عقيلي ميگويد او از اصحاب عبدالله بن سبا است يعني او علي پرست است! (فرقه سبائيه)**[[200]](#footnote-200)**.

#### ابن عبدالبر و زمخشري نيز فقط روايتي را در اين مورد نقل کرده‌اند و نظري در آن مورد نداده‌اند.

اما علت اينکه بعضي بر اين گمان بوده‌اند که سيده ام کلثومل به وقت خواستگاري کودک بوده است روايتي است که در آن حضرت علي÷ در جواب درخواست حضرت عمر÷ ميفرمايند: دخترم کوچک است. ما براي رفع اين شبهه روايتي را که در موثقترين کتاب سيرت موجود است را نقل ميکنيم.

ابن اسحاق(م151ق)[[201]](#footnote-201): عمرس ام‌کلثومل را از علي÷ خواستگاري کرد و آن حضرت÷ در جواب فرمود: او کوچک است. عمر گفت: کوچک نيست. تو نمي‌خواهي او را به من بدهي[[202]](#footnote-202). اگر راست مي‌گويي او را پيش من بفرست تا او را ببينم. علي÷ پارچه‌اي به ام‌کلثوم داد و او را نزد عمر فرستاد و گفت: برو به او بگو آيا اين پارچه را مي‌پسندي؟ عمرس او را ديد و گوشه چادرش (نه ساق پايش و...) را گرفت. ام‌کلثوم چادرش را کشيد و گفت: رها کن. عمرس چادرش را رها کرد و گفت: بسيار نجيب است، برو به پدرت بگو چنان که تو گفتي نيست. پس از آن، اميرمؤمنان او را به ازدواج عمرس در آورد. ابن‌اسحاق در نقل ديگري که راوي آن از خاندان حضرت عمرس است، آورده است که علي÷ در پاسخ عمرس گفت: بايد مشورت کنم و با پسرانش مشورت کرد و آنها موافقت کردند و سپس ام‌کلثومل را نزد عمرس فرستاد. در اين نقل سخني از کوچکي ام‌کلثوم مطرح نيست.

در صورت صحت اين روايت چند نکته قابل توجه است.

1- حضرت عمرس ميگويد: چنانکه گفتي نيست، يعني کوچک نيست.

2- ام کلثومل چادر بر سر داشت و اين نشان ميدهد که به سن تکليف رسيده بودند.

3- اگر واقعاً ام کلثومل کوچکتر از زينب بود، حضرت عمرس بايد در جواب حضرت عليس ميفرمود: اگر ام کلثومل کوچک است پس زينب را که بزرگتر است به عقد من در آور!.

4- بالفرض که کوچک باشد، اصلاً ميگوييم 5 ساله بوده، اگر اين کار حضرت عمرس اشتباه بوده کار پدر او که ولي و سرپرست دخترش می‌باشد اشتباه‌تر است و اگر ظلمي در کار باشد ظلمي است که حضرت عليس در حق دخترش رو داشته.

گذشته از آن مگر خود حضرت علي÷ به خواستگاري حضرت فاطمه 7 ساله**[[203]](#footnote-203)** نرفتند و يا پيامبر ص به خواستگاري حضرت عايشه 6 ساله نرفتند؟؟ و يا دختر عمويشان را به ازدواج ابن ابي سلمه در نياوردند، در صورتي که هر دو آنها نا بالغ بودند؟ و همينطور اصحابي مانند عبدالله بن مسعود و عروه بن زبير نيز دختران خود را در زماني که سن آنها به سن بلوغ نرسيده بود به شوهري دادند.

سنن سعيد بن منصور در بابي (باب الرجل يزوج ابنه وهو صغير ح 775) مينويسد: «حدثنا سعيد حدثنا حماد بن زيد عن هشام بن عروة عن أبيه: أنه زوج ابنة أخيه ابن أخيه وهما صغيران».

#### ادامه شبهه: ده سال يا بيشتر داشت:

و زمانی كه نياز دارند وجود فرزندی را برای امّ‌كلثوم ثابت و از عدم تناسب سنی او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتی بيشتر معرفی می‌كنند:

ابن حجر عسقلاني: امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا ص؛ در اواخر زندگانی پيامبر ص‌ به دنيا آمده و عمر با او ازدواج كرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال يا بيشتر داشت و برای عمر زيد را به دنيا آورد و او و فرزندش زيد در يك روز از دنيا رفتند.

ذهبی در يك كتابش اعتقاد دارد كه او در سال ششم هجری به دنيا آمده است:

امّ‌كلثوم دختر علي بن ابوطالب، خواهر حسن و حسين،‌ در حدود سال ششم هجرت به دنيا آمد، رسو ل خدا را ديد؛ ولی از او روايتی نقل نكرده است، عمر از او خواستگاری كرد؛ در حالی كه هنوز خردسال بود.

و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم يا هجدهم بدانيم، او يازده يا دوازده ساله بوده است!!!.

با اين حال ذهبی در كتاب ديگرش می‌گويد:

امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب هاشمی، در زمان حيات پدر بزرگش به دنيا آمد و عمر در حالی كه او كوچك بود، با او ازدواج كرد.

با توجه به آن چه كه از ابن سعد گذشت كه امّ‌كلثوم «صبيه» بوده و يا به حد بلوغ نرسيده بوده، چگونه می‌توان پذيرفت كه او در سال ششم هجری به دنيا آمده باشد!!.

**جواب:**

در مورد تاريخ تولد وي تنها تاريخ دقيقي که نقل شده سال 6 هجري است که همانطور که خودتان هم گفتيد بزرگاني چون ذهبي و ابن کثير و ابن حجر و مولف شيعه موسوعه امام علي ابن ابيطالب بر اين عقيده هستند.

و اما سخن امام ذهبي که آقاي قزويني سعي دارند از دو قول ايشان يک تناقض را استخراج کنند!(البته خود را به خنگي زده اند!)

امام ذهبي در نقل اول (در سير اعلام النبلاء) ميفرمايند: «ولدت في حدود سنة ست من الهجرة ورأت النبي ص ولم ترو عنه شيئا.خطبها عمر بن الخطابس و هي صغيرة».

و در نقل دوم (در تاريخ الاسلام) ميفرمايند: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية. ولدت في حياة جدها ص، وتزوجها عمر وهي صغيرة».

ميبنيد که امام ذهبي در هر دو نقل ام کلثومل را صغيره معرفي ميکنند يعني ايشون ميگويند: دختر حضرت عليس در زمان ازدواج صغيره بوده و 11 يا 12 سال سن داشته‌اند. و ايشون چيز عجيبي نفرموده‌اند و فکر نکنم کسي به دختر 11 يا 12 ساله دختر بزرگ سال بگويد.

تفاوت بين نقل اول و دوم در اين است که در نقل اول ام کلثومل متولد سال 6 هجري است ولي در نقل دوم تاريخ تولد ذکر نشده و تنها گفته‌اند که وي در حيات نبيص متولد شده‌اند که اين هيچگونه تضادي را نميرساند چون همه ميدانيم که سال شش هجري نيز سالي است که حضرت رسولص در آن سال در قيد حيات بوده اند! والله من نفهميدم آقاي قزويني از نقل اين دو قول چه نتيجه اي خواستند بگيرند!.

در مورد ابن سعد**[[204]](#footnote-204)** نيز در جواب ميگويم: با توجه به سخن امام ذهبي و... چگونه ميتوان قبول کرد که ام کلثوم در آن سالها صبيه و نا بالغ بوده اند؟؟ در صورتي که همه قرائن گواهي بر صدق ادعاي امام ذهبي دارند، قرائني از قبيل برقع و روبند پوشيدن حضرت ام کلثومل در روز وفات مادر گراميشان.

ميبنيد که آقاي قزويني هيچ اختلافي را در مورد تاريخ تولد سيدة ام کلثومل نتوانستند ثابت کنند و ما در جواب شبهه "عزاداري و نوحه خواني ام كلثوم براي حضرت زهرا سلام الله عليها" ثابت کرديم که سيدة ام کلثوم به وقت ازدواج 11 يا 12 ساله بوده‌اند، اما براي روشن شدن قضيه براي خواننده قطره‌اي از اختلافاتي که در مورد سن و تاريخ تولد محبوبترين بانوي اسلام ذکر شده را نقل ميکنيم.

در مورد سال تولد حضرت فاطمه÷ اختلافات بسيار زياد است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود 17 سال مي‏رسد. يعني حداقل سنّي که براي حضرتس هنگام رحلت ذکر شده 18 سال!! و حداکثر 35 سال!! مي‏باشد.

اين گفته‏ها با محور قرار دادن تاريخ بعثت پيامبرص در سن 40 سالگي و 13 سال قبل از هجرت، به دو بخش تقسيم مي‏گردد. عده‏اي ولادت سيدة فاطمه را پيش از مبعث و دسته‏اي بعد از آن ميدانند.

### دسته اول: پيش از بعثت:

1-حداکثر تاريخي که در اين بخش از نظرات، يعني ولادت فاطمهل ، پيش از بعثت، وجود دارد، 12 سال است**[[205]](#footnote-205)** که بدين‌ترتيب عمرس حضرت فاطمهل به 35 سال مي‏رسد!.

2-بعضي آن را سال هفتم قبل از مبعث دانسته‏اند**[[206]](#footnote-206)** که بنابراين سنّ حضرتل هنگام رحلت 30 سال خواهد شد.

3- و عده‏اي ديگر رحلت فاطمه÷ را در 29 سالگي يعني 6 سال پيش از بعثت شمرده‏اند**[[207]](#footnote-207)**.

4- برخي نيز 25 سال را ذکر کرده‏اند**[[208]](#footnote-208)**.

5- ولي آنچه که در ميان مورخين ما (اهل سنت)، بيشتر شهرت دارد سال پنجم قبل از مبعث است. و عده‏اي تصريح به همزماني آن با سال تجديد بناء کعبه يعني سال پنجم پيش از مبعث نموده‏اند**[[209]](#footnote-209)**.

بر طبق اين قول، سنّ حضرتل هنگام وفات 28 سال بوده است.

6- برخي نيز سنّ 27 سال را ذکر کرده‏اند**[[210]](#footnote-210)**.

### دسته دوم: بعد از بعثت

#### سال نخست بعثت:

7-اين گفته، مربوط به عده‏اي است که سال نخست بعثت را سال تولد قرار داده‏اند**[[211]](#footnote-211)**.

8- و بعضي نيز تولد را در سن 41 سالگي پيامبرص دانسته‌اند.

#### سال دوم بعثت:

9- قول دوم که در بين شيعه طرفداراني چون شيخ‏ مفيد دارد، ولادت را در 20 جمادي‏الثاني سال دوم بعثت مي‏دانند. چنان که ابن‏طاووس به نقل از کتاب حدائق الرياض شيخ مفيد آورده است**[[212]](#footnote-212)**. و نيز خود شيخ مفيد در رساله «مسارّ الشيعه» به اين مطلب تصريح کرده است:

«وفي اليوم العشرين منه سنة اثنتين من الـمبعث کان مولد السيدة (مولاتنا خ.ل) الزهراء فاطمة بنت رسول اللّهص وهو يوم شريف يتجدَّد فيه سرور الـمؤمنين ويستحب فيه التطوع بالخيرات والصدقة علي الـمساکين»**[[213]](#footnote-213)**.

«ولادت حضرت فاطمه زهرا، دختر رسول خداص که سلام بر آنها باد در روز بيستم از اين ماه (جمادي‏الثاني) در سال دوم مبعث بوده است. و آن روز شريفي است که خوشحالي مؤمنين تجديد مي‏شود و در اين روز انجام خيرات و پرداخت صدقه به تنگدستان مستحب است».

کفعمي نيز در کتاب مصباح خود همين قول را ترجيح داده است و قول سوم را که خواهد آمد با تعبير «قيل» بيان کرده است**[[214]](#footnote-214)**.

شيخ طوسي در ضمن بيان مناسبتهاي ماه جمادي‏الثاني اين عبارت را آورده است:

«في اليوم العشرين من جمادي الآخرة سنة اثنتين من الـمبعث، کان مولد فاطمه في بعض الروايات، وفي رواية اخري سنة خمس من الـمبعث والعامة تروي انّ مولدها قبل الـمبعث لخمس سنين»**[[215]](#footnote-215)**.

«ولادت فاطمهل بر اساس برخي روايات، روز 20 ماه جمادي‏الثاني از سال دوم مبعث آمده، و در روايتي ديگر، سال پنجم ذکر شده است و اهل سنّت روايت مي‏کنند که ولادت آن حضرتل 5 سال پيش از مبعث بوده است».

‏عباس قمي، اين قول را ظاهراً، نظر اکثر علماء شيعه مي‏داند**[[216]](#footnote-216)**.

بر اساس اين قول، حضرت فاطمه ل در 21 سالگي رحلت فرموده است.

#### سال پنجم بعثت:

10- قول سوم که به نظر مي‏رسد مشهور بين علماء شيعه است، سال پنجم بعد از مبعث را هنگام ولادت مي‏داند**[[217]](#footnote-217)**. در ميان معتقدين به اين نظر، از شخصيتهايي چون ابن ابي‏الثلج بغدادي، متوفاي 325 هجري**[[218]](#footnote-218)**، کليني متوفاي 328 يا 329، محمد بن‏جرير طبري امامي، صاحب کتاب «دلائل الامامة»، ابن‏شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسي در «تاج‏المواليد**[[219]](#footnote-219)**»و شيخ بهايي در «توضيح المقاصد**[[220]](#footnote-220)**»مي‏توان نام برد.

نتيجه اينکه اختلافات در مورد تاريخ تولد سيدة فاطمهس بيش از 10 مورد است.

حال بنده بعد از اين تحليل (تقريباً دقيق) ميگويم: ديديد؟ ديديد اين همه اختلاف را ؟؟ اين همه اختلاف نشان دهنده اين است که محمدص با خديجه ازدواج نکرده که حالا بخواهد فاطمه از آنها به دنيا بيايد!!.

اگر خندتون گرفت به من نخنديد، من مجبورم! آنها اراجيف و بيراه گفتند، جواب اراجيف هم همين بود!.

آقاي قزويني نظر شما چيست؟ در مورد اين همه اختلاف در مورد سن حضرت فاطمهل نظر شما چيست؟ آيا نتيجه اي که در مورد ام کلثومل و ازدواجش گرفتيد، ميتوانيد اينجا هم بگيريد؟؟ ضمناً اختلافاتي که قبلاً در مورد تاريخ تولد سيدة زينب نقل شد را نيز فراموش نکنيد.

شبهه: مقدار مهريه ام كلثومل

در مقدار مهريه امّ‌كلثوم نيز اختلاف‌های چشمگيری وجود دارد، برخی ده هزار دينار و اكثر عالمان سنی آن را چهل هزار درهم ذكر كرده‌اند.

#### الف: ده هزار دينار:

يعقوبی در تاريخ خود می‌نويسد: عمر با او ازدواج كرده و ده هزار دينار برای او مهريه تعيين كرد.

**جواب:**

يعقوبي شيعي نظر شخصي خود را در اين مورد گفته‌اند و ايشون نيز معصوم نيستند و ادعاي عصمت نيز نکرده‌اند، و در اين موراد يعني به وقت اختلاف بين يک نص تاريخي و نظر مولفين هميشه نص بر نظر مولف ميچربد.که در اين مورد نيز صدق ميکند.

#### ب: چهل هزار دينار:

الکتاني (نظام الحکومة) متوفي 1382 مينويسد:

هنگامی كه عمر با زينب دختر علي ازدواج كرد، به او چهل هزار دينار مهريه داد!!!

**جواب:**

شيخ عبدالحي الکتاني متوفي 1382 هجري هستند، به احتمال قوي يک اشتباه سهوي بوده و گرنه کس ديگري را سراغ نداريم که چنين رقمي را ذکر کرده باشد و سخن عالم عصر حاضر در اين مورد براي ما حجت نيست چرا که ايشان با وقايع 1300 سال پيش هيچ رابطه اي نداشته‌اند مگر از طريق اقوال ديگر بزرگان که اين ادعاي ايشان در هيچ يک از سخنان علماي سلف جايي ندارد!..

ايشان متن فوق را ارجاع به کتاب "الاجوبة الـمهمة" از شيخ مختار الکنتي داده‌اند که ايشان نيز متوفي 1226 هستند. متاسفانه کتاب شيخ مختار در دسترس نبود تا بررسي شود ولي به تصريح شيخ کتاني، شيخ مختار الکنتي از حافظ الدميري نقل کرده‌اند. و ما با مراجعه به کتاب شيخ دميري اين جمله را در آن می‌يابيم:

«وتزوج عمر أم كلثومل بنت عليس،وأصدقها أربعين ألف درهم»**[[221]](#footnote-221)**.

پس همانطور که در ابتدا گفتيم:نوشتن دينار به جاي درهم، تنها يک اشتباه سهوي بوده که در کتب سلف نيز هيچ جايي ندارد.

#### ج: چهل هزار درهم:

بسياری از بزرگان اهل سنت با چندين سند نقل كرده‌اند كه مهريه امّ‌كلثومل، چهل هزار درهم بوده است:

(ابن ابي شيبه، ابن سعد، ابن عبدالبر و ابن حجر): عمر با امّ‌كلثوم دختر علي در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج كرد.

جدای از تناقض‌های موجود در مقدار مهريه، مشكل ديگر در زياد بودن مهريه امّ‌كلثوم است؛ با اينكه طبق روايات صحيح السندی كه در كتاب‌های اهل سنت وجود دارد، خود خليفه از تعيين مهريه كلان جلوگيری می‌كرده است.

ابن ماجه قزوينی در سنن خود می‌نويسد:

عمر بن خطابس گفت: مهر زنان را بالا نگيريد؛ زيرا اگر بالا بودن مهر، سبب كرامت دينی شده و يا جزو تقوا به حساب می‌آمد، سزاوار‌ترين شخص به اين كار، پيامبر ص بود كه برای هيچ زنی از همسران و يا دخترانش بيش از دوازده اوقيه قرار نداده است.

و به درستی كه مرد هنگامی كه مهريه زن را بالا ببرد، در دل دشمنی او را پيدا كرده و می‌گويد من به خاطر تو مجبور به كارهای سخت شدم، با اينكه من مردی عرب بوده و نمی‌دانستم سختی كار چيست!!!.

آلبانی اين روايت را در صحيح ابن ماجه شماره 1532 تصحيح كرده است.

بنابراين، مقدار مهريه امّ‌كلثوم در قدم نخست مخالف با سنت رسول خدا است؛ چرا كه طبق رواياتی كه گذشت، رسول خدا مهريه هيچ يك از زنان و دخترانش را زياد نمی‌گذاشته.

و ثانياً: مخالف سيره و سنت خود عمر است. آيا اهل سنت می‌توانند چنين نسبتی را به عمر بدهند با اينكه اين مطلب مصداق اين آيه كريمه است كه خداوند می‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: 2-3].

«ای افرادی كه ايمان آورده‏ايد! چرا سخنی می‏گوييد كه عمل نمی‏كنيد؟!. نزد خدا بسيار باعث خشم است كه سخنی بگوييد كه عمل نمی‏كنيد!».

### جواب:

### همانطور که خود ايشان معترفند، اجماع بر 40 هزار درهم است.و ايشون اجماع را ميداند ولي قصدي ندارد جز اينکه صفحات را سياه و خواننده را دچار وهم کند!.

ميگوييم: اصلاً شما فکر کنيد عمر هيچ مهريه اي نداده و يا 10 ها هزار درهم داده اين چه ربطي به اصل واقعه دارد؟؟

فکر کنيد آقاي «x» از خانمي خواستگاري ميکند و بعد از قبول طرفين مقدار مهريه 1000 سکه!! مقرر ميشود و فردا روزي بعد از اينکه آقاي «x» و همان خانم فوت شدند،شخصي پيدا شود و بگويد: نه آقا مهريه آنها 100 سکه بوده!! و ديگري بگويد: نه 2000 سکه بوده! و يکي 5 سکه را عنوان کند..... آيا شخص عاقل در اين مورد اينگونه برداشت ميکند که: بابا اينا اصلاً از بيخ بي‌اساسه!! ازدواجي نبوده اصلاً اون خانم وجود خارجي نداشته که آقاي «x» بخواهد با او ازدواج کند که حالا مهريه هم بخواهند برايش تعيين کنند!!.

ميدانم مضحک است ولي هميشه جواب سخن چرت! چرت است!.

در مورد سخن حضرت عمرس که فرموده بود: مهريه زنان را زياد نکنيد.( که حرفي پر از حکمت است) و بعد از آن به آيه قرآن استناد کرده ايد که ميفرمايد: ای افرادی كه ايمان آورده‏ايد چرا سخنی می‏گوييد كه خود به آن عمل نمی‏كنيد؟! نزد خدا بسيار باعث خشم است كه سخنی بگوييد كه عمل نمی‏كنيد!.

اولاً: حضرت عمرس، خطاب به والدين ميگويد که شما بر داماد سخت نگيريد و مهر را بالا نبريد ولي در مورد ازدواج حضرت عمرس با بنت فاطمهس اين حضرت عمر بود که 40 هزار درهم مهريه را بر خود فرض کرد و حضرت علي÷ دخالتي نداشتند و خطبه سيدنا عمرس هيچ منافاتي با اين قضيه ندارد. ايشون در ادامه خطبه ميفرمايند:«اگر چنين کنيد فردا روزي مرد به زنش ميگويد: من به خاطر تو مجبورم کارهاي سخت بکنم».. در صورتي که مهريه ام کلثوم را خود حضرت عمرس تعيين کرده بودند و ام کلثومل هيچ دخالتي نداشته‌اند که در آينده چنين مشکلي پيش بيايد. پس مانند ديگر دلايلتان اين دليل نيز بچه‌گانه است!.

دوماً: در نظر داشته باشيد يک عالم دين ميگويد: صدقه بدهيد که صدقه باعث دفع بلا ميشود!! ولي خود اين عالم به کسي صدقه نميدهد! چرا؟؟؟ چون ندارد که بدهد! حال باز هم شما ميگوييد: چرا کاري رو که خودت انجام نميدهي مردم را به اون دعوت ميکني؟؟

سوماً: اگر آقاي قزويني منصف! اين روايت را به شکل کاملي که علما نقل کرده‌اند، نقل ميکرد، ديگر هيچ جاي شبهه اي نبود، ولي ايشون طبق ذات خودشان روايت را به شکلي که به نفعش می‌باشد نقل کرده است.

امام ابن کثير (در تفسيرش) در ادامه اين روايت را اينگونه می‌آورد که: بعد از صحبت حضرت عمر س زني اعتراض کرد و گفت: تو حق نداري چنين کني. عمرس گفت: چرا؟ زن گفت: به خاطر اين که خداوند فرموده است: ﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔا﴾ [النساء: 20].

«هر چند مال هنگفتي مهر يکي از آنان داده بوديد، از آن چيزي باز نگيريد».

آنگاه عمرس گفت: زني درست گفت و مردي خطا نمود. و همينطور هيثمي در مجمع الزوائد اين ماجرا را کاملتر نقل ميکند و مينويسد که حضرت عمرس بعد از صحبت آن زن فرمود:بار الها! مرا ببخش و افزود: همه از عمرس فقيه‌تر هستند. سپس بر منبر رفت و گفت: اي مردم! من شما را از افزايش مهريه‌ها منع کرده بودم ولي اکنون اعلان می‌کنم که هر کس به هر اندازه‌اي که می‌تواند و توافق می‌کند مهريه بدهد و هيچ محدوديتي نيست. «أيها الناس إني كنت نهيتكم أن تزيدوا النساء في صدقاتهن علی أربعمائة درهم فمن شاء أن يعطی من ماله ما أحب»**[[222]](#footnote-222).**

مطمئناً آقاي قزويني از اين روايت مشهور با خبر بوده‌اند ولي نقل نکرده‌اند چون اگر نقل ميکردند کل استناد ايشان باطل ميشد و به جاي اينکه اين روايت به نفعش باشد به ضررش ميشد و اين روايت نيز يکي از شواهدي است که آزادي بيان در زمان اميرالمومنين فاروق را اثبات ميکند.

گذشته از آن حضرت عمرس از مال خودش داده است و خلاف شرع نيز نکرده است و آن هم به نيت اکرام و احترام اهل بيت اين مهريه را بر خود تحميل کرده است.. آيا شما با اکرام و احترام نسبت به اهل بيت مخالفيد؟؟

در ضمن اگر عمل حضرت عمرس مخالف با سنت ص بوده است بايد بگوييم که در روايات شيعي آمده است که حضرت حسن÷ براي يکي از همسرانش 100 کنيز مهريه داد که هر کنيز او 1000 درهم همراه داشت!!.

أبي‌جعفر محمد بن عليإ، أنه قال: «تزوج الحسن بن عليإ امرأة، فأرسل إليها بمائة جارية، مع كل جارية ألف درهم»**[[223]](#footnote-223)**.

و شايد هم راضي به مهريه کم بوديد تا اينکه بعدها ماجرايي که بين حضرت علي÷ و فاطمه پيش آمد، تکرار شود؟؟

چنانکه کتب شيعه درج کرده‌اند: «ابي عبد الله ÷ قال: إن فاطمة عليها السلام قالت لرسول الله ص: زوجتني بالـمهر الخسيس.........»**[[224]](#footnote-224)**.

شبهه: آيا عمر از ام كلثوم فرزندي داشته است؟

يكی از چيزهايی که اصل وقوع اين ازدواج را زير سؤال می‌برد، فرزندانی است كه برای امّ‌كلثوم تراشيده‌اند. برخی فرزندی برای امّ‌كلثوم ذكر نكرده‌اند، برخی فقط برای او يك فرزند به نام زيد، برخی رقيه را نيز اضافه كرده و برخی سه فرزند به نام‌های: زيد، رقيه و فاطمه نقل كرده‌اند.

#### فرزندي نداشت:

مسعودی شافعی در باره اولاد عمر می‌نويسد:

فرزندان عمر: او فرزندانی به نام‌های ذيل داشت: عبد الله و حفصه همسر پيامبر ص‌ و عاصم و عبيد الله و زيد از يك مادر؛ و عبد الرحمن و فاطمه و دخترانی ديگر، و عبد الرحمن اصغر وهمو است كه به خاطر شرابخواری حد خورده و معروف به ابی شحمه است، اين‌ها هم از يك مادر هستند.

طبق اين نقل خليفه دوم فقط يك پسر به نام زيد داشته كه او هم برادر عاصم و عبيد الله بود كه مادر آن‌ها امّ‌كلثوم بنت جرول است و هيچ نامی از فرزندان عمر از امّ‌كلثوم در اين نقل ديده نمی‌شود.

**جواب:**

ميبينيد که او نام همه فرزندان حضرت عمرس را نياورده و از همسرانش نيز يادي نکرده و در مورد دخترانش نيز بعد از نام بردن چند نفرشان ميگويد: ( و بنات آخر) و دختراني ديگر!!.

البته اگر به ديگر کتب مسعودي سري بزنيم ميبنيم که ايشان از دو زيد نام برده‌اند.

مسعودي در تنبيه و الاشراف مينويسد:

«وكان لعمر من البنين تسعة، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزيد الأكبر وعبيد الله الـمقتول بصفين وعاصم وزيد الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعياض وعبد الله الأصغر، الـمعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبيد الله وعبد الرحمن الأصغر،....»**[[225]](#footnote-225)**.

پس مسعودي چنين چيزي نگفته، مگر اينکه به دروغ به آن نسبت دهيد. و يا خود را به خواب بزنيد.

#### ادامه شبهه:يك فرزند داشت:

بسياری از بزرگان اهل سنت فقط يك فرزند را برای عمر نقل كرده‌اند:

بيهقی در سنن كبرای خود می‌نويسد:

امّ‌كلثوم، عمر با او ازدواج كرده و برای او زيد بن عمر را به دنيا آورد كه در شب درگيری ابن مطيع، ضربه‌ای به او وارد شده و تا زمان مردن، از اين ضربه در رنج بود؛ سپس پس از عمر، عون بن جعفر با امّ‌كلثوم ازدواج كرد اما از او صاحب فرزندی نشد تا از دنيا رفت.

و نويری در نهاية الأرب و صفدی و ابن کثير نيز، فقط يك فرزند برای امّ‌كلثوم نقل می‌كنند.

**جواب:**

اگر سنن بيهقي براي شما حجت است ميبينيم که او به وقت شمردن فرزندان زينب کبريل از عبدالله بن جعفرب، فقط عبدالله وعون را نام ميبرد!.

«فاما زينبل فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له علی بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر يقال له عون - واما ام كلثوم فتزوجها عمر..»**[[226]](#footnote-226)**.

و شيخ نويري و صفدي که آقاي قزويني آنها را گواه گرفته نيز تنها يک فرزند براي زينب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده‌اند!!! و مينويسند: نويري:«وتزوج زينب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علي بن عبد الله بن جعفر، وتزوج أم كلثوم عمر....»!!**[[227]](#footnote-227)**.

صفدي:«زينب تزوجها عبد الله بن جعفر بن أبي‌طالب فولدت له علياً....!»**[[228]](#footnote-228)**.

و آخرين گواه آقاي قزويني علامه ابن کثير است که ايشان نيز فقط از زيد نام برده و زينب و عبدالله بن جعفر را بدون فرزند ذکر کرده است!!!**[[229]](#footnote-229)**.

ديديد که در همين آدرسهايي که خودتان داده‌ايد، در مورد فرزندان زينب اختلاف بيشتر از فرزندان ام کلثوم است،و تقريباً هيچ کدام از آنها قول مشهور و اجماع را نقل نکرده‌اند که همان "4" فرزند باشد**[[230]](#footnote-230)**.

پس آيا شما اين اختلافات را در جهت رد کردن ازدواج زينب کبري با عبدالله بن جعفر به کار ميبريد؟؟.

#### ادامه شبهه: دو فرزند داشت:

اكثر عالمان سنی، گفته‌اند كه دو فرزند داشته است؛ آن‌ها در ذكر فرزندان عمر از امّ‌كلثوم چنين گفته‌اند:

مصعب زبيري:

و زيد اكبر، فرزندی نداشت و رقيه؛ مادر اين دو امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر او نيز فاطمه دختر رسول خدا ص‌ است.

#### و ابن حبان و طبري و ابن اثير نيز چنين نوشته‌اند.

#### سه فرزند داشت:

بلاذری در انساب الأشراف دختران امّ‌كلثوم از عمر را دو نفر معرفی می‌كند كه با زيد سه فرزند می‌شوند:

عبد الرحمن بن زيد بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر رسول خدا ص است. برادر پدری و مادری او زيد بن عمر است و برای عبد الرحمن، فرزندی به نام عبد الله و يك دختر به دنيا آورد.

ابراهيم بن نحام بن عبد الله بن اسيد بن عبد بن عوف بن عبيد بن عويج بن عدی بن كعب،‌ همسر او رقيه دختر عمر بود، خواهر پدری حفصه؛ و مادرش امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب.

**جواب:**

باز هم خود آقاي قزويني اجماع اهل سنت را ميدانند ولي باز هم موش و گربه بازي راه انداخته‌اند. در عجبم از کار جناب استاد!.

در مورد سخن بلاذري هم ميگويم: ايشون اشتباه کرده‌اند همانطور که در مسائل زيادي اشتباه کرده‌اند مانند ذکر فرزندان حضرت علي و عبدالله بن جعفرش و....

ايشان براي زينب کبري 6 فرزند نوشته اند! و تعداد دختران حضرت علي÷ را 20 دختر نوشته‌اند!!

و در اينجا هم فاطمهل را دختر ام کلثوم دانسته است که صحيح نيست بلکه فاطمهل دختر أم حكيم بنت حارث بن هشام بن مغيرة است که با عبدالرحمن بن زيد بن خطابش ازدواج کرد.

و همانطور که در اول کتاب گفتيم، علما در مورد تعداد فرزندان زينب کبري نيز بسيار جدل داشته‌اند که بعضي تنها يک پسر و بعضي دو پسر و بعضي يک پسر و يک دختر،و يک پسر و دو دختر،و سه پسر و يک دختر،و سه پسر و دو دختر، و فقط چهار پسر، و چهار پسر و يک دختر، و پنج پسر و يک دختر را ذکر کرده‌اند که البته بيش از اين نيز اختلاف کرده‌اند مثلاً: ابن سعد و امام نووي و ابن قتيبه براي زينب 4 پسر و يک دختر نوشته‌اند به اين شکل:

ابن سعد: «زينب بنت علي ابن أبي‌طالب بن هاشم.، وأمها «فاطمة» بنت رسول الله ص تزوجها «عبد الله بن جعفر بن أبي‌طالب بن عبد الـمطلب» فولدت له: عليا، وعونا، وعباسا، ومحمد، وأم كلثوم»**[[231]](#footnote-231)**.

امام نووي به نقل از ابن قتيبه: «قال ابن قتيبة: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابنًا وبنتين، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعون الأكبر، وعباس، وأم كلثوم، أمهم زينب بنت علی بن أبی طالب من فاطمة»[[232]](#footnote-232).

ابن سعد فرزندي به نام محمد براي آنها مينويسد و امام نووي و ابن قتيبه به جاي او جعفر اکبر را نوشته‌اند!!!.

و در اينجا جا دارد که اختلاف علما را در ذکر تعداد دختران**[[233]](#footnote-233)** حضرت علي÷ نيز متذکر شويم که اين اختلاف از 15 تا 28 دختر!! متفاوت هستند:

(مختصراً) مسعودي پانزده دختر را ذکر کرده،**[[234]](#footnote-234)** مقدسي پانزده،**[[235]](#footnote-235)** ابن‌قتيبه شانزده،**[[236]](#footnote-236)** شيخ مفيد شانزده،**[[237]](#footnote-237)** علوي نسابه هفده**[[238]](#footnote-238)** يعقوبي هجده**[[239]](#footnote-239)** طبري و ابن سعد نوزده،**[[240]](#footnote-240)** سبط ابن‌جوزي نوزده،**[[241]](#footnote-241)** و بلاذري بيست دختر**[[242]](#footnote-242)** و سيدابن طقطقي بيست و هشت!!**[[243]](#footnote-243)**.

آقاي قزويني اين اختلافات بسيار جزئي در مورد فرزندان سيدة ام کلثومل را دليل بر عدم وقوع ازدواج گرفته‌اند. و ما با استفاده از قديمي‌ترين کتب ثابت کرديم که اين اختلافات در مورد دختران عبدالله بن جعفرب و حضرت علي÷ نيز چندين برابر وجود دارد. پس طبق برداشت آقاي قزويني ميشود گفت:حضرت عليس اصلاً ازدواج نکرده‌اند که بچه اي داشته باشد! زينبي در کار نبوده که عبدالله بن جعفرب بخواهد با وي ازدواج بکند!!! حالا اگر ما اينگونه بگوييم شما به ما نميخنديد؟؟؟ ميخنديد؟! پس اولي‌تر است که اول بخودتان بخنديد!.

در ضمن قديمي‌ترين تاريخي که زيد و رقيه را فرزند حضرت عمرس از ام کلثوم ميداند سيره ابن اسحاق شيعي است پس حتماً او بوده که اين فرزندان را تراشيده!؟!.

#### شبهه: زيد برادر عمر بود يا پسر عمر؟

ابن عساكر دمشقی، روايتی را نقل می‌كند كه طبق آن، امّ‌كلثوم همسر خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب.

وحدثني عمر بن أبي بكر المؤملي حدثني سعيد بن عبد الكبير عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وكان سبب ذلك أن حربا وقعت فيما بين عدي بن كعب.

... از عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن خطاب كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب است روايت شده است كه...

**جواب:**

بدون شک اين سهوي از طرف ابن عساکر بوده و به جاي زيد بن عمربن خطاب، زيد بن خطاب نوشته و اين ادعا از اينجا ثابت ميشود که او در مورد زيد بن عمر دقيقاً مينويسد:

«زيد بن عمر بن الخطاب بن نفيل ابن عبد العزی بن رياح بن عبد الله بن قرط ابن رزاح بن عدي بن كعب القرشي العدوي وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي‌طالب وأمها فاطمة بنت رسول الله ص وأمها خديجة بنت خويلد»**[[244]](#footnote-244)**.

گذشته از اين در همين صفحه اي که آقاي قزويني آدرس داده‌اند ابن عساکر ماجراي وفات زيد بن عمر و ام کلثوم در يک روز را ذکر کرده است.

ضمناً هر بچه طلبه اي ميداند که خطاب سالها قبل از تولد ام کلثوم از دنيا رفته‌اند، و زيد بن خطاب نيز در جنگ يمامه شهيد شد. و قزويني مثلاً استاد همه اينها را ميداند ولي فقط دوست دارد صفحات را از اراجيف پر کند تا خواننده را گيج کند!.

متن مورد تاکيد آقاي قزويني اين است: عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب

و اين واضح است که مادر زيد بن خطاب اسماء بنت وهب است.

و ابن عساکر مينويسد:

«عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب بن نفيل ابن عبد العزی القرشي العدوي ابن أخي عمر بن الخطابس أدرك النبيص».

در ثاني در بين همسران خطاب هيچ ام کلثوم نامي وجود ندارد که اشتباه اسمي رخ داده باشد. پس تنها يک اشتباه سهوي بوده و بس.

به گمانم شايسته باشد در اين محل علت نامگذاري زيد بن عمر÷ به اين نام را عنوان کنيم.

علت اين نامگذاري آن است که حضرت عمر÷ برادرش زيد را بي‌نهايت دوست داشت:

اميرالمومنين عمرس به حدي او را دوست مي‌داشت كه هرگاه در قلب شب‌ها به ياد برادرش زيد مي‌افتاد، از درازي شب‌ها گله مي‌كرد: «يا طُولِها مِنْ لَيلَةٍ!!**[[245]](#footnote-245)**».

و در سحرگاه به محض اين كه نمازش را مي‌خواند بلافاصله به ديدن او مي‌شتافت و وي را در آغوش مي‌گرفت**[[246]](#footnote-246)**.

و وقتي برادرش (زيد) در جنگ هولناك يمامه (در عهد ابوبکر صديق) به درجه شهادت رسيد فاروقس از شدت غم و تأثر به حالت بيهوشي درآمد و بعد از گذشت چند سال از شهادت او روزي مرد كوتاه قدي به نزد فاروقس آمد و شعرهايي كه در مرثيه برادر خود سروده بود براي فاروق س خواند و شهادت زيد به ياد فاروق س آمد و فاروق س در حالي كه به شدت گريه مي‌كرد، مي‌گفت:

«اي كاش من هم مثل شما مي‌توانستم شعر بگويم و شعرهايي را در مرثيه برادرم (زيد) مي‌گفتم!»**[[247]](#footnote-247)** تا جايي برادرش را دوست داشت که دائماً ميگفت: باد صبا نمی‌وزد مگر اينکه بوي زيد را به من ميرساند. «ما هبت الصبا إلا وجدت منها ريح زيد» «و فاروق نيز به علت احترام و علاقه زياد به برادرش او را زيد ناميد»**[[248]](#footnote-248)**.

شبهه: زيد اصغر بزرگتر از زيد اكبر!!!

اهل سنت برای عمر بن الخطاب دو فرزند به نام‌ زيد ذكر كرده‌اند، يكی از امّ‌كلثوم بنت جرول و يكی از امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان. امّ‌كلثوم بنت جرول در جاهليت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از او جدا شد و سپس با شخص ديگری ازدواج كرد.

انصاري مينويسد: مادر عبيد الله مشهور به امّ‌كلثوم، نام او مليكه دختر جرول خزاعی است؛ و هنگامی كه آيه ﴿وَلَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ﴾ [الـممتحنة: 1]. نازل شد، او كافر باقی ماند؛ عمر او را طلاق داد و ابوفهم بم حذيفه، با او ازدواج كرد كه در اول كتاب ذكر او گذشت.

و ابن حجر عسقلانی می‌نويسد:

زيد بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، برادر عبد الله بن عمر اصغر؛ مادر آن دو امّ‌كلثوم دختر جرول است كه همسر عمر بوده و هنگامی كه آيه ﴿وَلَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ﴾ [الـممتحنة: 1]. نازل شد، اسلام بين آن دو جدايی انداخت؛ سپس ابوجهم بن حذيفه با او ازدواج كرد؛ و پيش از او عمر همسر او بود؛ زبير و غير او اين مطلب را ذكر كرده‌اند و اين نشان می‌دهد كه زيد (اصغر) در حيات پيامبر به دنيا آمده است.

نكته جالب توجه در اين نقل اين است كه پسر امّ‌كلثوم بنت جرول را كه در زمان رسول خدا به دنيا آمده، «زيد اصغر» ناميده‌اند و زيد پسر امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان را «زيد اكبر». اين مطلب اصل وجود فرزندی به نام زيد از امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان ÷ را زير سؤال می‌برد. چگونه می‌شود كه پسر بزرگتر را «زيد اصغر» ناميد و پسر كوچكتر را «زيد اكبر»!!!.

عالمان اهل سنت بدون توجه به اين نكته، اين چنين گفته‌اند:

ابن جوزي: و زيد اكبر و رقيه، مادر آن دو امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب و مادر او فاطمه دختر رسول خدا ص‌ است؛ و زيد اصغر و عبيد الله مادر آن دو امّ‌كلثوم دختر جرول است؛ و اسلام سبب جدايی عمر و امّ‌كلثوم دختر جرول شد.

بنابراين، با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که امّ‌كلثوم،دختر ابوبکر است و زيد فرزند عمر هم از امّ‌كلثوم بنت جرول بوده، نه از امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان ÷ و اهل سنت با استفاده از همين تشابه اسمی، اين افسانه را ساخته‌اند.

البته برخی از عالمان سنی، همسر ديگری به نام امّ‌كلثوم را نيز برای عمر ذكر كرده‌اند. عاصمی مكی در تعداد زنان عمر می‌نويسد:

چهارمين فرزند عمر، عاصم است؛ مادر او امّ‌كلثوم جميله دختر عاصم بن ثابت بن ابی افلح است.

يعنی خليفه دوم چهار زن به نام «امّ‌كلثوم» داشته: 1. امّ‌كلثوم دختر جرول؛ 2. امّ‌كلثوم دختر ابوبكر؛ 3. امّ‌كلثوم دختر عاصم بن ثابت؛ 4. امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان.!!!.

گويا عالمان اهل سنت با استفاده از اين تشابهات اسمی، امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان ÷ را نيز اضافه كرده باشند.

**جواب:**

اثبات وجود زيد الاصغر پر از ابهام است.

علمايي که از زيد اصغر نام ميبرند آن را با کلمه «قيل» (گفته شده) فرزند ام کلثوم(مليکه) بنت جرول نوشته‌اند، ولي!!.

1- در اکثر کتب وقتي نامي از بنت جرول به ميان آمده او را فقط به عنوان همسر حضرت عمرس و مادر عبيدالله معرفي کرده‌اند. و از زيدنامي نميبرند.

2- در ذکر نام همسر و فرزندان حضرت عمرس اينگونه آمده:

ابن کثير: «وتزوج مليكة بنت جرول فولدت له عبيد الله فطلقها في الهدنة، فخلف عليها أبو الجهم بن حذيفه»**[[249]](#footnote-249)**.

امام نووي: «مليكة بنت جرول الخزاعي، تزوجها عمر بن الخطابس فأولدها ابنه عبيد الله»**[[250]](#footnote-250)**.

ابن اسحاق: «وأم كلثوم بنت جرول أم عبيد الله بن عمر الخزاعية فتزوجها أبو جهم بن حذيفة بن غانم»**[[251]](#footnote-251)**.

ابن حجر عسقلاني: «أم كلثوم بنت جرول والدة عبيد الله بن عمر بن الخطابش»**[[252]](#footnote-252)**.

عبدالسلام هارون: «وأم كلثوم بنت جرول أم عبيد الله بن عمر الخزاعية فتزوجها أبو جهم بن حذيفة بن غانم رجلا من قومه وهما علی شركهما»**[[253]](#footnote-253)**.

ابن قتيبه نيز در ذکر فرزندان حضرت عمرس اسمي از زيد اصغر نياورده و اينگونه مينويسد:

«ولد عمر بن الخطابس لصلبه وأعقابهم: وولد عمر بن الخطاب عبد الله وحفصة أمهما زينب بنت مظعون، وعبيد الله وأمه مليكة بنت جرول الخزاعية، وعاصما وأمه جميلة بنت عاصم بن ثابت حمی الدبر، وفاطمة وزيدا وأمهما أم كلثوم بنت علي بن أبي‌طالب من فاطمة بنت رسول الله ص، ويقال إن اسم بنت أم كلثوم من عمر رقية، و....»**[[254]](#footnote-254)**.

و همانطور که ديديد از يک زيد نام برده يعني زيد از ام کلثوم دختر فاطمهل و در صفحه بعد کتابش نيز در شرح حال فرزندان عمرس شرح حال وي را ذکر ميکند به اين شکل:

زيد بن عمر بن الخطاب:«وأما زيد بن عمر بن الخطاب فرمي بحجر في حرب كانت بين بني عويج وبين بني رزاح فمات ولا عقب له، ويقال إنه مات وأمه أم كلثوم في ساعة واحدة فلم يرث واحد منهما من صاحبه، وصلی عليهما عبد الله بن عمر فقدم زيدا وأخر أم كلثوم فجرت السنة بتقديم الرجال».

ميبينيم که نه اسمي از زيد اکبر و نه زيد اصغر به ميان آمده!! و فقط نام زيد را بدون قيد اصغر يا اکبر ذکر کرده است.

امام نووي نيز در تهذيب الاسما ميگويد: «وأولاد عمر: عبد الله، وحفصة، أمهما زينب بنت مظعون، "وعبيد الله أمه مليكة بنت جرول الخزاعية،" وعاصم أمه جميلة بنت عاصم بن ثابت حمی النحل، وفاطمة (رقيه، همانطور که ابن قتيبه شرح داد) وزيد أمهما أم كلثوم بنت علی بن أبی‌طالب من فاطمة ش،...»**[[255]](#footnote-255)**.

ايشان نيز براي بنت جرول فقط يک فرزند و آن هم عبيدالله را ثبت کرده‌اند و هيچ نامي از زيد اکبر و اصغر نيست بلکه تنها يک زيد را نام برده آن هم پسر ام کلثوم بنت عليس!!.

و اکثر آنهايي که دو زيد را براي حضرت عمر نوشته‌اند از محمد بن عمر واقدي تبعيت ميکنند که قبلاً گفتيم او شخصي متروک و غير ثقه می‌باشد.

ابن اثير: «وتزوج مليكة بنت جرول الخزاعي في الجاهلية، فولدت له عبيد الله بن عمر، ففارقها في الهدنة، فخلف عليها أبو جهم بن حذيفة، وقتل عبيد الله بصفين مع معاوية، وقيل: كانت أمه أم زيد الأصغر أم كلثوم بنت جرول الخزاعي، وكان الإسلام فرق بينها وبين عمر»**[[256]](#footnote-256)**.

همانطور که سخن ابن اثير را خوانديد: کساني مانند او( و ذهبي در تاريخ الاسلام و..) که ذکر از فرزندان عمرس کرده‌اند در مورد زيد الاصغر با کلمه «قيل» ياد ميکنند!.

به اين معني که عدهاي گفته‌اند که زيد اصغر نيز فرزند حضرت عمرس بوده! همانطور که در ذکر فرزندان عليس هم اختلافات بسيار شديد است. و کلمه قيل نيز به نشانه احتمال است و مورخ نيز فقط به خاطر امانتداري آن را ذکر کرده است.

حاج عبدالله احمديان / نقل ميکند که حضرت عمرسجهت ابراز نهايت محبت نسبت به برادر شهيدش(زيد بن خطاب)، او را "زيد" ناميد**[[257]](#footnote-257)**. و ميدانيم که زيد بن خطاب در جنگ يمامه شهيد شدند و اين را هم ميدانيم که علمايي که از زيد اصغر نام ميبرند تولد او را در حيات رسول اللهص ميدانند، يعني قبل از شهادت زيد بن خطاب، پس اين موضوع ثابت ميکند که زيد اصغري در کار نبوده و تنها وجود زيد نوه حضرت علي÷ صحت دارد. که سالها بعد از شهادت زيد بن خطاب به دنيا آمده است.

* آقاي قزويني ايراد گرفته‌اند که چرا زيد کوچکتر را اکبر و زيد بزرگتر را(در صورت صحت البته) اصغر ميناميم!.

ج: پسوند‌هاي اکبر و اصغر و اوسط را اکثراً بعدها علماي انساب براي تشخيص فرزندان به کار برده‌اند و چون از بعضي گفته‌ها بر می‌آيدکه حضرت عمرس خود شخصاً فرزند ام کلثومل را زيد اکبر ناميد،[[258]](#footnote-258) علماي انساب نيز پسر بنت جرول راکه زيد نام داشت و پسوند اکبر و يا اصغر نيز نداشت، زيد اصغر گفتند. (البته آنهايي که به وجود زيد اصغر اعتقاد داشته‌اند).

قاضي مروزي از علماي اهل تشيع مينويسد: به نظر مي‌رسد در زمان حيات حضرت فاطمهس، حضرات زينب و ام‌کلثومب ملقب به کبري نبوده‌اند و اين پسوند بعدها به نام آنها افزوده شده است. همچنين در عرف عرب نامگذاري شماري از فرزندان به يک نام (گاهي پنج تا ده تن به يک نام) رايج و معمول بود**[[259]](#footnote-259)**.

گذشته از آن در بين دختران و فرزندان حضرت علي÷ نيز اين اشتباه مشهود است.. مثلاً:

شيخ مفيد و ابن البطريق و طبرسي نقل ميکنند که نام ام کلثوم، زينب صغري بوده!.

ولي ما ثابت کرديم که ام کلثوم از زينبل بزرگتر بوده، حال شيعيان اين تناقض را چگونه حل ميکنند؟؟ هر طور حل کردند ما هم به همان شيوه عمل ميکنيم!.

و يا اينکه براي حضرت علي÷ دختر ديگري به جز ام کلثوم الکبري که نامشان زينب صغري بوده،دختر ديگري نيز با نام زينب صغري نوشته‌اند!.

ابن البطريق: «وأولاده أمير الـمؤمنين ÷ سبعة وعشرون ذكرا وأنثی: (1و2) الحسن والحسين عليهما السلام. (3) زينب الكبری. (4) زينب الصغری الـمكناة أم كلثوم. أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالـمين ابنة سيد الـمرسلين محمد خاتم النبيين.... نفيسة، زينب الصغری، رقية الصغری»**[[260]](#footnote-260)**.

در اين حال چگونه ميتوان ام کلثوم را (اگر او را کوچکتر از زينب کبري بگيريم) زينب صغري خواند؟؟ مگر نبايد در اين صورت او زينب الاوسط ناميده ميشد؟؟ مگر دو دختر با يک اسم و يک پسوند ميشود؟

اينها همه جدلهاي علماي انساب و تراجم است و هيچ ربطي به ازدواج آن دو بزرگوار ندارد.. ما نميتوانيم با اشتباهات چند "عالم" کل ازدواج را منکر شويم اگر اينگونه بود ازدواج حضرت علي و عبدالله بن جعفر و ام حسن÷ و.. همه و همه را ميتوان زير سوال برد!!.

و به همين دليل است که علماي اهل تشيع در اين مورد تعجبها کرده‌اند و مينويسند:

«ام کلثوم زينب الصغري، او الوسطي بنت مولانا اميرالـمومنين وفاطمة الزهرا صلوات الله عليهما..»**[[261]](#footnote-261)**.

«ام کلثوم زينب الصغري، يا زينب وسطي دختر اميرالمومنين و فاطمة الزهرا صلوات الله عليهما..».

و آقاي محمد تقي تستري نيز بعد از ذکر قول شيخ مفيد ميگويد: اين زينب صغري نيست چون کوچکتر از او نيز زينب هست و اين زينب وسطي است و نه صغري!!**[[262]](#footnote-262)**.

در مستدرک سفينة البحار ميخوانيم:

«في كتاب السيدة زينب قال: زينب الوسطی بنت أمير الـمؤمنين ÷ امها وام إخوتها الحسن والحسين ومحسن وزينب الكبری ورقية فاطمة الزهراء (عليها السلام) كناها الرسول بام كلثوم. وأما زينب الصغری بنت أمير الـمؤمنين وامها ام ولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقيل.....».

ميبينيد که ايشان زينب الصغري همسر حضرت عمرس را زينب وسطي نوشته‌اند.

و يا اين اشتباه شيخ طبرسي که در ذکر اولاد حضرت علي÷مينويسد:

«وأما زينب الصغری فكانت عند محمد بن عقيل فولدت له عبد الله وفيه العتب من ولد عقيل. وأما أم هانئ... وأما نفيسة فكانت عند عبد الله الأكبر بن عقيل فولدت له أم عقيل. وأما زينب الصغری فكانت عند عبد الرحمن بن عقيل فولدت له سعدا وعقيلا»**[[263]](#footnote-263)**.

و همينطور در ذکر فرزندان حضرت عمر س نيز چنين چيزي موجود است چنانکه ابن اثير در الکامل مينويسد:

«وتزوج لهية امرأة من اليمن، فولدت له عبد الرحمن الأوسط، وقيل الأصغر».

و حضرت عمرس با لهية ازدواج کرد که زني از يمن بود و عبدالرحمن الاوسط از او به دنيا آمد و گفته‌اند الاصغر( ونه الاوسط).

البته به طور قطع نميتوان وجود زيد فرزند ام کلثوم بنت جرول را منکر شد ولي اين جدلها، جدلهاي ما بين علماي انساب است و مسعوي نقل صحيح را اينگونه مينويسد:

«وكان لعمر من البنين تسعة، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزيد الأكبر وعبيد الله الـمقتول بصفين وعاصم وزيد الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعياض وعبد الله الأصغر، الـمعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبيد الله وعبد الرحمن الأصغر،....»**[[264]](#footnote-264)**.

زيد الاکبر را همراه عبيدالله فرزند ام کلثومل بنت جرول می‌آورد و ميبينيم که او بر خلاف خيلي‌ها پسوند اکبر را براي او به کار ميبرد که شاهدي ديگر باشد بر اينکه اين اختلافات ربطي به اصل ازدواج ندارد بلکه همه و همه اختلافات علماست.

بعد از اينها آقاي قزويني هو هو کنان جلو آمده ميگويد: حضرت عمرس 4 همسر به نام ام کلثوم داشته!!.

در مورد ام کلثومل بنت ابي بکر که صحبت کرديم و رسوا شد آنکه هميشه رو سياه است.

و بعد قزويني گفته: علماي اهل سنت با استفاده از اين تشابه اسمي ام کلثوم دختر علي را نيز داخل همسران عمر کرده‌اند!!.

1- ما نفهميديم بالاخره حضرت علي دختري به اسم ام کلثوم داشت يا نداشت؟!!

2- چرا اينگونه نگفتيد: علماي اهل سنت به اشتباه!! نام دوم ام کلثوم ديگر را نيز در کنار ام کلثوم بنت علي شامل همسران حضرت عمرس قرار داده‌اند و گول تشابه اسمي را خورده اند؟؟؟ آيا اگر کسي اينچنين بگويد شما به او نميخنديد؟؟

3- گفتيد علماي اهل سنت اين را اضافه کرده‌اند.. هزار بار گفتم باز هم ميگويم اگر کسي اين را اضافه کرده باشد امام صادق÷ است که روايت صحيح در اين مورد از او منقول است و بعد از او نيز،ابن اسحاق از علماي اهل تشيع است که او اولين شخصي بود که اين ماجرا را نقل کرد.

4- آيا من ميتوانم با توجه به اينکه حضرت محمدص با دو زينب يعني: زينب بنت جحشل و زينب بنت خزيمهل ازدواج کرده بگويم: نه فقط يکي از آن دو صحت دارد و آن يکي اشتباه علماست که گول تشابه اسمي را خورده‌اند و همينطور اراجيف ببافم... بخنديد به خودتان!.

شبهه: عمر، دخترش رقيه را به ازدواج ابراهيم بن نعيم آورد:

يكی از شواهد دروغ بودن اين مدعا آن است كه برخی از عالمان اهل سنت ادعا كرده‌اند كه خود عمر بن الخطاب دخترش رقيه را كه از امّ‌كلثوم بوده به ازدواج شخصی به نام ابراهيم بن نعيم درآورده است. ابن قتيبه دينوری می‌گويد:

و گفته شده است كه نام دختر امّ‌كلثوم از عمر، رقيه بود كه عمر او را به ازدواج ابراهيم بن نعيم نحام در آورده و او نيز نزد ابراهيم از دنيا رفته برای او فرزندی نياورد.

و ابن اثير جزری و ابن حجر عسقلاني نيز می‌گويند:

زبير بن ابی بكر گفته است كه عمر بن خطاب دختر خويش را به ازدواج ابراهيم بن نعيم بن عبد الله نحام در آورد.

با توجه به آن چه كه در محور پيشين گفته شد، خليفه دوم در سال هفدهم و يا هيجدهم هجرت با امّ‌كلثوم ازدواج كرده است و در سال 23 هجرت از دنيا رفته؛ يعنی حد اكثر شش سال با امّ‌كلثوم زندگی كرده است.

و نيز با توجه به اين كه زيد بن عمر، فرزند ديگر امّ‌كلثوم!!! از او بزرگتر بوده و زيد در واپسين سال عمر پدرش به دنيا آمده، چگونه می‌توان پذيرفت كه عمر بتواند رقيه را كه با خوشبينانه‌ترين وضعيت فقط يك يا دو سال داشته، به ازدواج كسی دربياورد؟

ابن حجر در باره تاريخ تولد زيد می‌گويد:

تولد او در آخر عمر پدرش در سال بيست و سه بوده است.

**جواب:**

اولاً: اين موضوع ربطي به بحث ندارد چونکه: حضرت عمرس ازدواج کرده و رقيه از همسرش متولد شده و تمام.. ديگر ماجراهاي بعدش هيچ ربطي به اين موضوع ندارد.

مثل اين است که من با همين دلايلي که شما در مورد ازدواج حضرت ام کلثومل با حضرت عمرس ذکر ميکنيد و آن را منکر ميشويد، بگوييم:

ببينيد در مورد دختر حضرت عليس چقدر اختلاف هست؟ آخر او با حضرت عمرس ازدواج کرد يا نکرد؟ بچه‌اي به دنيا آورد يا نه؟ و بعد بگويم: اينها همه دال بر اين است که ازدواج حضرت عليل با فاطمهل افسانه اي بيش نيست!.

يا اينکه بگوييم:

تعداد همسران امام حسن÷ معلوم نيست!! بعضي 8 نفر شمرده‌اند بعضي 13 بعضي 70 نفر و حتي بعضي تا حدود 300 و 400 همسر!**[[265]](#footnote-265)** نيز پيش رفته‌اند. يعني اختلاف از 8 همسر تا 400 همسر است (که در تاريخ نظير چنين اختلافي را سراغ نداريم!!).

حال ما بگوييم: اين خود دليلي است بر اينکه حضرت علي÷ با فاطمه ازدواج نکرده!!!؟؟

شما را به خدا اين دلايل خنده دار نيست؟؟ ازدواج کردن رقيه و يا ازدواج نکردن رقيه چه ربطي به ازدواج پدرش دارد؟؟ اگر من بگويم «دختر x » با «y» ازدواج کرده و شما با سند اين گفته من را رد کنيد! ميتوان نتيجه گرفت که: آقا اصلاً «x» ازدواج نکرده که حالا دختري هم داشته باشد!!!.

اين را ميگويند: عذر بدتر از گناه!و مانند جُکي است که مادر تازه فرزند مرده را نيز به قه قهه وا ميدارد.

شبهه: 5. تاريخ وفات ام كلثوم و زيد و نحوه وفات آنها:

مختصراً:

#### مرگ، پس از واقعه كربلا: طبق خطبه‌ای كه ابن طيفور از آن حضرت در كوفه نقل كرده، ثابت می‌كند كه امّ‌كلثوم تا پس از قضيه كربلا زنده بوده‌اند:

چنين گفت كه: با ستايش خدا آغاز به سخن می‌كنم و درود و سلام بر جدّ خويش می‌فرستم.ای اهل كوفه!...

**جواب:**

در مورد کذب بودن اين خطبه و يا انتساب آن به ام کلثوم کبري در بحث يک خطبه از دو نفر جواب گفتيم. مراجعه شود.

**ادامه شبهه:**

صنعاني: مرگ در زمان حكومت عبد الملك بن مروان (73 ـ 86ﻫ)

#### روايت مشهور اهل سنت (ابن حجر و صفدي): مرگ در زمان امارت سعيد بن العاص (48 ـ 54ﻫ)

بين اين دو نقل بيش از بيست سال تفاوت وجود دارد!!!.

### 6. نحوه وفات ام كلثوم و زيد:

درباره نحوه وفات امّ‌كلثوم و زيد نيز اختلاف‌های وجود دارد

#### (محمد بن حبيب بغدادي و ابن عساکر) :مرگ بر اثر مريضي

**جواب:**

منکر آن نيستم که در اين مورد اختلافاتي وجود دارد ولي مرگ به علت بيماري شامل اختلافات نميشود، و علت اين بيماري نيز همان ضربه خوردن زيد بن عمر است و مادرش نيز به علت غصه خوردن بيمار شد.

#### (ابن حبان): مرگ بر اثر اصابت سنگ

ابن قتيبه دينوری اعتقاد دارد كه زيد در جنگی كه بين بنی عويج و بنی رزاح اتفاق افتاده، كشته شده است. و برخی ديگر از عالمان اهل سنت نوشته‌اند كه زيد در جنگی كه بين قبيله بنی عدی اتفاق افتاده كشته شده است:

#### 3- (سهيلي): مرگ بر اثر اصابت تير

#### 4- (عبدالرزاق):مرگ بر اثر خوردن سم

**جواب:**

براي ما فرقي نميکند که ام کلثوم و زيدب به چه صورت فوت شده باشند، تنها چيز مهم وقوع اين ازدواج است و بس و همين موضوع پايه‌هاي مذهب بي‌پايه تشيع را به لرزه در آورده است!.

ما در بالا در مورد تاريخ وفات محمد و عون بن جعفر طيار بحث کرديم و اختلافات را مشاهده کرديم.

و براي اينکه خواننده از اين اختلافات تعجب نکند ما تمام اقوالي که در مورد تاريخ وفات محمد بن جعفرس گفته شده را بازگو ميکنيم:

1-در تستر(شوشتر) در زمان حضرت عمرس شهيد شد.

2-در صفين با مبارزه با عبيدالله بن عمر،همراه حضرت علي÷ شهيد شد.

3-در کربلا، فاجعه الطف، همراه سيدنا حسين÷ شهيد شد.

4-در مصر نزد محمد بن ابي بکر بود و همانجا از دنيا رفت.

5- در فلسطين بود و آنجا وفات يافت.

همانطور که مشاهده کرديد پنج قول در مورد وفات يا شهادت او ذکر شده که معلوم شد اصح اقوال شهادت در صفين است.

حال ميگويم: آيا اين اختلافات باعث ميشود که شخص بي‌خردي بگويد: اينها دليل بر اين است که محمد بن جعفرب اصلاً از بيخ به دنيا نيامده؟؟!

خودتان را مضحکه کرده ايد به خدا!

اصح اقوال را خود قزويني با سندهاي متفاوت نقل کرده: امّ‌كلثومل و فرزندش زيد در يك زمان از دنيا رفتند؛ زيد در جنگی شبانه بين بنی عدی برای آشتی دادن آن‌ها رفته بود اما در تاريكی يكی از آن‌ها ضربتی به سر او زده او را زخمی كرد‌.

زيد چند روز پس از اين ماجرا زنده بود، تا اينكه در يك زمان به همراه مادرش از دنيا رفتند؛ و ابن عمرب بر آن دو نماز خواند**[[266]](#footnote-266)**.

و اينکه بعضي به جاي سنگ تير نوشته و يا ضربه اي نوشته و بعضي آن را به عمد گرفته و بعضي ناگهاني اينها در اصل ماجرا تاثير ندارد. چون همانطور که گفتيم در مورد محمد بن جعفرس نيز بعضي او را شهيد و بعضي متوفي نوشته‌اند و همينطور در مورد ثعلبه بن حاطبس يکي از اصحاب چنين اختلافي وجود دارد، که بعضي او را متوفي در زمان خلافت عثمانس و بعضي او را شهيد جنگ خيبر و يا احد ميدانند.

شبهه: آيا زيد، فرزند داشت؟

#### فرزندي نداشت:

نميري: زيد اكبر - فرزندی نداشت - و رقيه، مادر آن دو امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هشام و مادر امّ‌كلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

#### چندين فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسی، فقيه مشهور حنابله اعتقاد دارد كه او فرزندانی داشته است:

زيد بن عمر كه پسر امّ‌كلثوم دختر علي است كه نماز ميت او با مادرش، با هم برگزار شد؛ او مردی بود كه فرزندانی داشت.

ابن عساكر دمشقی نيز می‌گويد:

زبير گفته است كه زيد بن عمر بن خطاب، از او فرزندانی به جا ماند؛ اما نسل او منقرض شد.

**جواب:**

در اينجا هم نقل کرده‌اند که بعضي گفته‌اند زيد فرزند داشت و بعضي اين را رد کرده اند!! که اصح آن است که او فرزندي داشت.

ولي نتيجه گيري ايشان خنده دار است که ميخواهند بگويند: پس نتيجتاً او اصلا موجود نبوده!!.

من هم ميگويم: در مورد امام حسن عسکري÷اختلاف(بايد گفت درگيري) شديد است!.

از معاصر شيعه (که به رحمت خدا هدايت شده هستند) مانند: احمد کاتب و علامه برقعي و حسين موسوي و....گفته‌اند که او فرزندي نداشته و همچنين از قدماي اهل تشيع شيخ طوسي**[[267]](#footnote-267)** شيخ مفيد**[[268]](#footnote-268)** طبرسي**[[269]](#footnote-269)** اشعري**[[270]](#footnote-270)** کليني**[[271]](#footnote-271)** و...روايتي را نقل ميکنند که همين موضوع را ثابت ميکند.

پس ما نتيجه ميگيريم که خود امام حسن عسکري÷ اصلاً وجود نداشته چه برسد که فرزندي هم داشته باشند!!!!!.

### 8. سن زيد هنگام وفات:

#### خردسال بود:

أبی‌حاتم رازی در الجرح و التعديل و ابن عساكر دمشقی در تاريخ مدينه دمشق، او را «صغير» ناميده‌اند:

زيد بن عمر بن خطابس، كه مادرش امّ‌كلثومل دختر عليس بود: از پدرم شنيدم كه اين را می‌گفت و می‌افزود كه او در حالی كه كودك بود به همراه مادرش در يك زمان از دنيا رفتند و مشخص نشد كه كداميك زودتر مرده است.

#### جوان بود:

ذهبی و ابن حجر، او را «شاب؛ جوان» ناميده‌اند.

عطاء خراسانی گفته است كه او در جوانی از دنيا رفته و فرزندی نداشت.

و ابن حجر می‌گويد:

زيد بن عمر بن خطابب قرشی عدوی؛ مادر او امّ‌كلثومل دختر علي بن ابی طالب÷ است كه به همراه مادرش در يك روز از دنيا رفت.

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در زمان خلافت معاويه و حكومت سعيد بن العاص بر مدينه از دنيا رفت.

#### بزرگسال بود:

خطيب بغداد می‌نويسد:

امّ‌كلثومل، برای عمرس، زيد را به دنيا آورد و زيد زنده ماند تا اينكه مردی شده و سپس از دنيا رفت.

ابن عساكر دمشقی داستان كتك كاری زيد با بسر بن أبی أرطاة را در حضور معاويه نقل می‌كند. از اين داستان استفاده می‌شود كه زيد بزرگسال باشد:

يكی از انصار از پدرش روايت كرد كه او به همراه زيد بن عمر بن خطابس كه مادرش امّ‌كلثومل دختر علي بن ابی طالبس و دختر فاطمه زهرال است، به نزد معاوية بن ابی سفيان رفتند.

معاويه او را به همراه خويش بر تخت نشاند. زيد در آن زمان از زيباترين مردمان بود.

در اين هنگام كه زيد بر تخت بود، بسر به او گفت: ای پسر ابوتراب!.

زيد گفت: آيا مقصود تو من هستم؟ ای بي‌مادر؟ قسم به خدا من از تو بهتر و پاكيزه‌تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بين آن دو رد و بدل شد، تا اينكه زيد از تخت پايين آمده و بسر را به زمين زد و بر روی سينه او نشست!.

معاويه از تخت خويش پايين آمده و بين آن دو واسطه شد و عمامه زيد افتاد.

زيد گفت: ای معاويه، نيكی‌های ما را سزای خوبی ندادی؛ و الطافی را كه از جانب ما به تو شده بود، به خوبی حفظ نكردی؛ و بنده ای از بنی عامر را بر من مسلط ساخته ای!

معاويه گفت: اما اينكه به من گفتی نيكی‌های ما را سزای خوبی ندادی،‌ بدان كه پدرت من را به كار نگرفت مگر به خاطر اينكه او به من محتاج بود!.

اما اينكه گفتی الطافی كه از جانب شما به ما رسيده بود را به خوبی حفظ نكرديم، قسم به خدا كه ما با بستگان شما وصلت ايجاد كرده و حقوق شما را ادا كرده‌ايم و شما اكنون در همان جايگاه سابق هستيد.

زيد گفت: من پسر دو خليفه هستم! قسم به خدا ديگر مرا نخواهی ديد كه به نزد تو آيم! و می‌دانم كه اين سخن و برخورد بُسر، جز طبق نقشه تو نبوده است!.

سپس زيد در حالی كه موهايش آشفته و عمامه‌اش افتاده بود، به نزد ما آمد.

همين داستان را بلاذری در انساب الأشراف، زمخشری در ربيع الأبرار، ابن حمدون در التذكرة الحمدونية، ابن أثير در الكامل فی التاريخ و ذهبی در سير اعلام النبلاء، با اختصار و تفاوت‌های در متن نقل كرده‌اند.

آيا زيد می‌تواند در كودكی و نوجوانی چنين سخنوری كرده و بسر را كه فرمانده لشكر معاويهس بود، اينچنين به زمين بزند؟

نيز گذشت كه اهل سنت ادعا كرده بودند زيد در واپسين سال وفات عمر به دنيا آمده است؛ حال اگر مرگ او را در زمان سعيد بن العاص بدانيم، بيش از 28 سال و اگر توسط عبد الملك بن مروان مسموم شده باشد، بيش از 50 سال سن داشته است!.

**جواب:**

اين اختلافات در بين علماي انساب بسيار جزئي تلقي ميشود، چونکه چنين اختلافاتي در مورد سيد زنان اهل بهشت، حضرت فاطمهل و همچنين در مورد سعد بن ابي وقاصس که از عشره مبشرهش هستند و همينطور خيلي از بزرگان ديگر که مجال شرحشان اينجا نيست، موجود است.

در مورد سعد بن ابي وقاص شيخ المزي در تهذيب الاحکام اينگونه مينويسند:

«واختلف في تاريخ وفاته ومبلغ سنه، فقيل: مات سنة خمس وخمسين وهو الـمهشور. وقيل: سنة إحدی وخمسين. وقيل: سنة ست وخمسين. وقيل: سنة سبع وخمسين. وقيل: سنة ثمان وخمسين; وهو ابن بضع وسبعين، وقيل: ابن ثلاث وسبعين، وقيل: أربع وسبعين، وقيل: ابن اثنتين وثمانين، وقيل: ابن ثلاث وثمانينو هو آخر العشرة وفاة».

و ابن حجر عسقلاني نيز اين را اضافه ميکند: وقال الفلاس وغيره: مات سنة أربع وخمسين.

همانطور که مشاهده کرديد، بعضي گفته‌اند سال 51 بعضي 54 يا 55، 56، 58.... و سنش هم همينطور متغير است..74، 83،88.

در مورد سن وفات حضرت فاطمة الزهرا ل نيز اختلافات بسيار شديدتر است البته در مورد تاريخ وفات ايشان اخلافات بالا نيست (حداکثر 8 ماه و حداقل 45 روز)، بلکه اختلاف ‏آرا در سال تولد آن حضرتل است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود 17 سال مي‏رسد. يعني حداقل سنّي که براي حضرتل هنگام رحلت ذکر شده 18 سال!! و حداکثر 35 سال!! مي‏باشد. که ما قبل از اين آن اختلافات را که تقريباً 10 قول مختلف بودند را نقل کرديم.

اما در مورد زيد بن عمرس به هيچ وجه صحيح نيست که او در کودکي از دنيا رفته باشد به چند دليل:

1- کودک را براي آشتي دادن دو قوم دعوت نميکنند، و از اقوال ثابت است که زيد بن عمرس براي حل اختلاف بين دو قوم دعوت شده بود. و احترام خاصي نيز بين آنها داشت.

2- همين ماجراي بسربن ارطاه که آقاي قزويني نقل کردند و توضيحاتي که دادند.

3- تاريخ وفات زيد بن عمرس نيز ميگويد که زيد به وقت وفات کودک نبوده است.

و اما اينکه او به وقت بزرگسالي وفات يافته اين نيز صحيح نيست و ماجراي سم خوردن او از داستانهاي جعلي است که هيچ سندي نيز ندارد و مخالف با قول جمهور علما نيز می‌باشد.

پس اصح آن است که او در سنين جواني همراه مادرشان وفات يافتند.

شبهه: چه كسي بر جنازه زيد و ام كلثوم نماز خواند؟

#### عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانی، می‌گويد:

با سند صحيح روايت شده است كه ابن عمر بر امّ‌كلثوم و فرزندش زيد نماز خواند و زيد را در جانب امام قرار داده و چهار تكبير گفت.

و محمد بن حسن شيباني و ابن سعد و صنعاني و همچنين بخاري در تاريخ الاوسط، روايتي مانند آن را نقل کرده‌اند.

البته با توجه به اين سعيد بن العاص در آن زمان امير مدينه بوده، نماز خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زيد و امّ‌كلثوم بعيد به نظر می‌رسد.

#### سعيد بن العاص:

ابن أبی شيبه می‌نويسد:

عمار غلام بني‌هاشم گفت:من در نزد بنی‌هاشم بودم و ديدم كه امّ‌كلثوم و زيد بن عمر هر دو در يك زمان از دنيا رفتند؛ مردم آن دو را بيرون آورده و سعيد بن العاص بر آن دو نماز خواند؛ زيد را در جانب خويش گذاشت و امّ‌كلثوم را پس از زيد.

در آن روز در ميان مردم گروهی از اصحاب رسول خدا ص و حسن و حسين نيز بودند.

و احمد بن حنبل و محمد بن علي شوکاني(م1255) نيز مانند آن را نقل کرده‌اند.

نكته جالب در اين روايت،‌ اين است كه از قول شعبی نقل شده است كه امير مدينه بر جنازه آن دو نماز خوانده است؛ در حالی كه پيش از اين رواياتی از او گذشت كه عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده است. و اين يعنی اين كه فقط از شعبی دو قول نقل شده است.

نسائی در المجتبی كه يكی از صحاح سته اهل سنت به حساب می‌آيد، در اين باره می‌نويسد:

جنازه امّ‌كلثوم دختر علي همسر عمر بن خطاب و فرزند او را كه نامش زيد بود، با هم روی زمين نهادند.

امام جماعت در آن روز سعيد بن عاص بود، و در ميان مردم عبد الله بن عمر، ابوهريره و ابوسعيد و **ابوقتاده** نيز بودند. جنازه جوان را در جانب امام جماعت نهادند.

و مالك بن أنس و همچنين عبدالرزاق صنعاني روايتي مانند آن را نقل کرده‌اند.

ابن ملقن انصاری، روايت نماز خواندن سعيد بن العاص را صحيح می‌داند:

روايتی كه می‌گويد سعيد بن عاص بر زيد بن عمر بن خطاب و مادرش امّ‌كلثوم دختر علي نماز خوانده است و جوان را در كنار امام و زن را بعد از او نهادند و در ميان مردم بيشتر از هشتاد نفر از اصحاب پيامبر ص‌ بوده و اين كار را تاييد كرده و گفتند اين چنين مستحب است؛ اين روايت را بيهقی نقل كرده و شبيه آن را ابوداوود و نسائی با سند صحيح آورده‌اند.

### 10. حضور أبو قتاده بدري در صف نماز جماعت:

### يكی از تناقض‌های موجود در نقل وفات امّ‌كلثوم، حضور ابوقتاده بدری است؛ در حالی كه او سالها پيش از اين واقعه از دنيا رفته است. ابوبكر بيهقی در كتاب معرفة السنن والآثار، به اين اشكال اشاره كرده است:

در كتاب جنائز، روايتی از نافع غلام عمر در باره كنار هم نهادن جنازه‌ها نقل شده است به اين صورت كه جنازه امّ‌كلثوم دختر علي همسر عمر و فرزندش زيد را در كنار هم نهادند و امام آن روز سعيد بن عاص بود و در ميان مردم ابن عباس و ابوهريره و ابوسعيد و ابوقتاده بودند و جوان را در جانب امام نهاده و سپس از صحابه سؤال شد؛ آن‌ها پاسخ دادند كه اين كار مستحب است.

و ما گفته‌ايم كه حكومت سعيد بن عاص از سال 48 تا سال 54 بوده است؛ در اين روايت صحيح آمده است كه ابی قتاده در اين ماجرا كه سعيد بن عاص در زمان حكومت خويش در مدينه بر آن نماز خوانده است، حاضر بوده است.

اين روايت نشان می‌دهد كه روايت موسی بن عبد الله و تابعين او در باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علي اشتباه است؛ و احتمالاً روايت درست، قتاده بن نعمان يا ديگر كسانی است كه پيش از ابوقتاده مرده‌اند.

زيرا قتادة بن نعمان بسيار پيش از اين زمان از دنيا رفته است؛ و اوست كه در جنگ بدر شركت داشته است.

اما مشكل اينجا است كه واقدی می‌گويد او در زمان خلافت عمر مرده است و عمر بر او نماز خوانده است؛ و اين راوی گفته است كه علي بر ابوقتاده نماز خوانده است؛ و نمی‌توان بين اين دو قول جمع كرد.

يعنی در طبق روايات اهل سنت، ابوقتادة در زمان اميرمؤمنان از دنيا رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده‌اند؛ اما طبق اين روايت ابوقتاده در بين كسانی بوده است، كه بر امّ‌كلثوم نماز خوانده‌اند؛ بيهقی برای حل تعارض می‌گويد روايت نماز اميرمؤمنان بر ابوقتاده اشتباه است؛ و ما می‌گوييم كه طبق قرائن، اين روايت، يعنی نماز خواندن بر امّ‌كلثوم و زيد، اشتباه بوده و چنين مطالبی زاييده ذهن خيال‌پردازان است.

### 12. چه كسي امام جماعت را مقدم كرد؟

چندين قول نقل شده، در بعضي امام حسن امام را مقدم داشت، در بعضي حسين ع و در بعضي مردم.

**جواب:**

دو قول را نقل کرده يک اينکه امام عبدالله بن عمرب بوده ولي او گفته چون سعيد بن عاصس در آن زمان امير بوده اين ادعا بعيد است.. جواب اين است که هيچ هم بعيد نيست! چون در زمان وفات سيده فاطمهل امير حضرت ابوبکر صديقس بود و در روايتي نيامده که ابوبکرصديق÷ امام جماعت گروهي بوده که بر پيکر فاطمه نماز خوانده‌اند!!.

و بعد از اين گفته سعيد بن عاصس بر جنازه زيد و ام کلثومل نماز گزارد. که خودش با کمال کم عقلي جواب خودش را ميدهد اينگونه که از ابن حجر نقل ميکند: ابوقتاده پشت سر سعيد بن عاصس بر زيد و ام کلثومش نماز خواند... او در جنگ بدر و يا در دوره خلافت حضرت عمرس شهيد شده است!.

پس خودتان بريديد و دوختيد و خود را رسوا کرديد و غير مستقيم ثابت کرديد که امامت عبدالله بن عمر صحيح است.

البته باز هم ميگويم براي ما فرقي نميکند که امام جماعت که بوده، عبدالله بن عمرب يا سعيد بن عاص و اين اختلاف خدشه‌اي بر اصل ماجرا وارد نميکند و همانطور که در مورد زيد و مادرش چنين اختلافي هست در مورد خيلي از بزرگان نيز چنين مشهود است، به عنوان نمونه:

در نزد اهل تشيع مشهور است که امام را فقط امام غسل ميدهد و بر او قبل از همه نماز ميگزارد.

### و اينچنين ميگويند: «**انّ الامام لايلي امره الاّ امام مثله**».

مراسم (غسل و کفن و نماز) امام بايد توسط امام مانند آن، انجام گيرد.

مي نويسند:

«الـمروي في أحاديث کثيرة أنّ الامام لايغسّله الاّ امام».

در احاديث زيادي آمده که غسل امام را جز امام انجام نمی‌دهد.

صاحب حدائق می‌نويسد:

«تحقّق عندنا من أنّ الامام لايغسّله الاّ امام مثله»**[[272]](#footnote-272)**.

در نزد ما شيعه مسلم است که غسل امام را جز امام عهده دار نخواهد بود.

«لما ثبت أنّ الامام لايغسّله الاّ امام»**[[273]](#footnote-273)**.

اين ثابت است که امام رانبايد جز امام،غسل دهد.

حاج آقارضا همداني می‌نويسد:

«لما روي في الاخبار الـمستفيضة، من أنّ الصدّيق لايغسّله الاّ صدّيق»**[[274]](#footnote-274)**.

در اخبار مستفيض و متعدد آمده: غسل صدّيق را جز صدّيق نبايد عهده دار شود.

خوئي می‌نويسد:

«لما ورد في غير واحد من الروايات من أنّ الـمعصوم لايغسّله الاّ معصوم مثله»**[[275]](#footnote-275)**.

در روايات بسيار وارد شده که: معصوم را نبايد جز معصوم غسل دهد.

طبق اين چند قولي که گذشت، بايد هر 11 امام را يک امام مانند خودش (يعني معصوم،طبق عقيده شيعه) غسل و کفن و بر او نماز بگزارد. اما!!!

مسعودي در مروج الذهب مينويسد:«قبض محمد بن علي بن موسی بن جعفر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي‌طالب، وذلك لخمس خلون من في الحجة، ودفن ببغداد في الجانب الغربي بمقابر قريش مع جده موسی بن جعفر، وصَلّی عليه الواثق»**.**

چنانکه ديديد: مسعودي ميگويد: واثق بر محمد بن علي بن موسي(امام جواد) نماز گزارد. اما مجلسي بر اين قول ايراد گرفته و آن را مخالف تاريخ ميداند و ميگويد:

«کون شهادته ÷ في ايام خلافة الواثق مخالف للتواريخ الـمشهورة; لأنّهم اتّفقوا علي أنّ الواثق بويع في شهر ربيع الاول سنة سبع عشرين ومأتين ولم يقل أحد ببقائه الي ذلك الوقت, لکن ذکر هذا القول: الـمسعودي في مروج الذهب حيث قال اولاً: في سنة تسع عشرة ومائتين».

«قبض محمد بن على بن موسى÷ لخمس خلون من ذي الحجّة وصلّي عليه الواثق وهو ابن خمس وعشرين سنة»**[[276]](#footnote-276)**.

وقوع شهادت حضرت جواد÷ در دوران خلافت واثق, مخالف با تمام تاريخهاي مشهور است. زيرا مورخان همگي بر اين عقيده‌اند که واثق در ربيع الاول سال217 هجري قمري به کرسي خلافت نشست و هيچ يک از آنان ننوشته‌اند که امام جواد÷ تا اين زمان زنده بوده است....

در مورد حسن بن علي ابن ابيطالب نيز نقل است که سعيد بن عاص بر او نماز گزارد: «و قال معروف بن خربوذ وغير واحد، عن أبی جعفر محمد بن علی: مات الحسن بن علی وهو ابن سبع وأربعين سنة. زاد بعضهم: وصلی عليه سعيد بن العاص، وهو أمير الـمدينة»**[[277]](#footnote-277)**.

در مورد امام رضا÷ سخنان جالب و کمي خنده دار گفته‌اند:

طبق تاريخ و روايات بر پيکر حضرت امام کاظم÷ سندي شهاک نماز گزارد ولي اين بر اهل تشيع گران آمده و به رد اين موضوع پرداخته و روايتي اينچنين خيالي را جعل کرده‌اند:

شيخ صدوق در عيون، نقل کرده که:

امام کاظم÷ سه روز قبل از وفاتش به مسيب فرمود: من عزم سفر به مدينه جدّم رسول اکرم ص دارم تا وصيتهاي لازم را به فرزندم علي بنمايم.

مسيب می‌گويد: تمام درها بسته است و مأمورين زندان، مراقب هستند.

حضرت می‌فرمايد: اي مسيب! گويا يقين تو درباره خدا و ما اهل بيت ضعيف است. من همان نام بزرگ خداوند را که آصف بن برخيا خواند و تاج و تخت بلقيس را در کمتر از يک چشم به هم زدن، نزد سليمان آورد، می‌خوانم و در مدينه به ديدار فرزندم می‌روم.

مسيب گويد: ديدم که حضرت بعد از خواندن دعايي, در جايگاه خويش نيست و پس از مدّتي حضرت برگشت و با دست خود, زنجير را به پاي خويش بست و خدا را سپاس به بجاي آوردم که بدين وسيله ايمان مرا نسبت به اهل بيت عصمت و طهارت فزوني بخشيد.

مسيب می‌گويد حضرت کاظم÷ در شب شهادتش به من فرمود: «يا مسيب! إنّ هذا الرجس، السندي بن شاهك، سيزعم أنّه يتولّي غسلي ودفني، هيهات! هيهات! أن يکون ذلك أبداً».

«اي مسيب! سندي بن شاهک اين مرد پليد، چنين می‌پندارد که مراسم غسل و دفن مرا او عهده دار خواهد بود، هرگز اين چنين نخواهد شد».

مسيب می‌گويد: يک لحظه شخصي را ديدم که شبيه‌ترين افراد به حضرت کاظم÷ در کنار حضرت نشسته و به ذهنم رسيد که او حضرت رضا÷ است.

به خدا سوگند! تمام مراسم غسل و دفن حضرت را فرزند گرامش انجام داد و دست سندي بن شاهک و مأمون به بدن مقدس حضرت نرسيد، گرچه چنين می‌پنداشتند**[[278]](#footnote-278)**. همانطور که ديديد، در مورد اين بزرگان نيز تناقضاتي وجود دارد، ولي هيچ آدم عاقلي اين اختلافات را دليل بر عدم موجود بودن آن بزرگواران نميگيرد(البته به جز قزويني و دار و دسته‌اش)

و اينکه چه کسي امام را مقدم کرده باشد نيز مهم نيست همانطور که در نزد شيعه گذشتن امام رضا÷ از نگهبانان زندان و حضور داشتن در مراسم غسل پدرشان÷ بدون اينکه کسي به جز مسيب او را ببيند، و همينطور پيمودن راه بين مدينه و بغداد در يک شب!! مهم نيست. تا آنجا که علماي! اهل تشيع مينويسند:

سيد شبٌر: پيمودن امام÷ مسير ميان مدينه و طوس و يا مدينه و بغداد و حضور يافتن براي انجام مراسم غسل و کفن و دفن پيکر پاک پدر بزرگوار خويش يک امر ممکن بوده و انکار آن بي‌پايه و کوته نظري است و با توجه به معجزات و کرامات قطعي که از آنان صورت گرفته، نپذيرفتن اين امر، دور از حقيقت است**[[279]](#footnote-279)**!!!!.

شبهه: ازدواج عمرس با ام كلثوم يا با حضرت زينبب

اختلاف و تناقض در روايات اهل سنت به حدی است كه خودشان هم نمی‌دانند عمر با كدام دختر امير مؤمنان ÷ ازدواج كرده است. عبد الحی كتانی اعتقاد دارد كه عمر با حضرت زينب سلام الله عليها ازدواج كرده است!!!.

کتاني در نظام الحکومة اينگونه مينويسد:

مختار كنتی به نقل از دميری می‌نويسد: بزرگترين مهريه‌ای كه تاكنون شنيده‌ايم،‌ مهريه‌ای بود كه عمر برای ازدواج با **زينب دختر علي قرار داد** (صداق عمر لـمـا تزوج زينب بنت علی)،‌ مبلغ اين مهريه عبارت بود از چهل هزار دينار. وهنگامی كه از اين مهريه سنگين از وی سؤال شد گفت: من ميلی به زنان ندارم؛‌ ولی از رسول خدا شنيدم كه فرمود: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در قيامت قطع می‌شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراين دوست داشتم تا نسبت بين من و رسول خدا محكم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه كه با دختر من ازدواج كرد،‌ ازدواج نمودم و اين مهريه سنگين را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

**جواب**:

اولاً: شيخ کتاني متوفي 1382 هستند و در اين مورد سخن ايشان حجت نيست.

دوماً: همانطور که قبلاً نيز در بحث مقدار مهريه حضرت ام کلثوم گفتيم،ايشان اين متن از کتابشان را ارجاع به کتاب «الاجوبة الـمهمة» شيخ مختار الکنتي متوفي 1226 داده‌اند و ايشان نيز از حافظ الدميري نقل کرده‌اند.

و ما با مراجعه به کتاب شيخ دميري اين جمله را در آن می‌يابيم:

«وتزوج عمر أم كلثوم بنت علی س، وأصدقها أربعين ألف درهم»**[[280]](#footnote-280).**

«و حضرت عمرس با ام کلثوم دختر عليس با مهريه 40000 درهم ازدواج کرد».

پس منظور شيخ کتاني همان ام کلثوم دختر فاطمه بوده که به تصريح بزرگترين علماي اهل تشيع نام او زينب صغري بوده است.(همانطور که قبلاً از طبرسي و شيخ مفيد و... نقل شد)

**محور چهارم: اهانت با ناموس رسول خدا***[[281]](#footnote-281)*

اهل سنت براي اين‌كه ازدواج عمر و ام كلثوم را ثابت كنند، روايات ساختگي فراواني را نقل كرده‌اند كه از شنيدن و خواندن آن‌ها عرق شرم از پيشاني‌انسان جاري مي‌شود.

ما از اهل سنت مي‌پرسيم: اثبات حسن روابط به چه قيمتي؟ آيا اين قدر ارزش دارد كه چنين رواياتي جعل و چنين تعابير زشت و زننده‌اي مطرح كنند؟

ازدواج ام كلثوم با عمر عوارضي دارد كه كمترين عارضه آن خيانت به ناموس رسول خدا است، آيا شما اين عوارض را مي‌پذيريد؟

ابن حجر عسقلاني كه يكي از استوانه‌هاي علمي اهل سنت و حافظ علي الاطلاق آن‌ها است،‌در كتاب الاصابة نقل مي‌كند:

از محمد بن علي روايت شده است كه عمر ام كلثوم را از علي ÷ خواستگاري كرد، امام خردسال بودن او را يادآوري كرد. به عمر گفته شد: علي تو را بي‌پاسخ گذاشته است، دوباره نزد وي برو. امام علي ÷ فرمود: من ام كلثوم را به نزد تو مي‌فرستم، اگر خوشت آمد، او را به همسري خود انتخاب كن. امام ÷ ام كلثوم را نزد عمر فرستاد، عمر ساق پاي ام كلثوم را برهنه كرد! ام كلثوم فرمود: اگر خليفه نبودي چشمت را كور مي‌كردم!.

و نيز ذهبي يكي ديگر از استوانه‌هاي علمي اهل سنت در سير أعلام النبلاء نقل مي‌كند:

ابن عبد البر مي‌گويد: عمر به علي ÷ گفت: ام كلثوم را به همسري من در بياور، من مي‌خواهم به وسيله اين ازدواج به كرامتي برسم كه احدي نرسيده است. امام گفت: من او را نزد تو مي‌فرستم، اگر رضايتش را جلب كردي، او را به عقدت درمي‌آورم ـ گر چه ام كلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه ‌آورد ـ امام ÷ ام كلثوم را به همراه پارچه‌اي نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو، اين پارچه‌اي است كه به تو گفته بودم، ام كلثوم نيز سخن امام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو، من راضي شدم خدا از تو راضي باشد. بعد عمر دستش را بر ساق ام كلثوم نهاد و آن را برهنه كرد. ام كلثوم گفت: چرا چنين مي‌كني ؟ اگر خليفه نبودي، دماغت را مي‌شكستم. بعد نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار كرد و گفت: مرا به نزد پير مرد بدي فرستادي.

همچنين خطيب بغدادي در كتاب تاريخ بغداد زشت‌ترين تعبيرات را به كار برده و در حقيقت تهمت زشتي را به امير المؤمنين÷ مي‌زند:

علي÷ دخترش را آرايش كرد و نزد عمر فرستاد، عمر وقتي او را ديد، به سوي او آمد و ساق پاي او را گرفت و به او گفت: به پدرت بگو، راضي شدم، راضي شدم، راضي شدم. و ام كلثوم نزد پدرش آمد، امام از او سؤال كرد: عمر به تو چه گفت: ام كلثوم عرض كرد: مرا صدا زد، و بوسيد!، وقتي كه بلند شدم، ساق پايم را گرفت! گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضي شدم.

اين تعابير آن قدر زشت و زننده است كه حتي صداي بعضي از علماي اهل سنت را نيز درآورده است. به قول معروف‌اش آن قدر شور شده است كه صداي آشپز هم در آمده است.

سبط ابن الجوزي در اين باره مي‌گويد:

جدّ من در كتاب منتظم نقل كرده است كه علي÷ام كلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد÷ اما عمر ساق پايش را برهنه كرد و با دستش آن را لمس كرد. به خدا قسم چنين چيزي قبيح است، حتي اگر او كنيز بود، عمر حق نداشت اين كار را انجام دهد÷ چرا كه به اجماع مسلمين دست زدن به زن نامحرم جايز نيست.

ما به جعلي بودن اين روايات يقين داريم÷ اما از آنجايي كه بزرگترين علماي اهل سنت اين مطالب را مطرح كرده‌اند، از آن‌ها مي‌پرسيم:

آيا سزاوار است كه به امير المؤمنين÷ چنين نسبت‌هاي ناروايي داده شود؟ آيا آن حضرت دخترش را قبل از ازدواج و محرميت به چنين ديدار شرم آوری می‌فرستد؟

چگونه است كه يك دختر خردسال زشتي چنين عملي را درك می‌كند÷ اما خليفه مسلمين آن را درك نمی‌كند؟

آيا سزاوار است كه خليفه رسول خداص چنين عمل زشتي را انجام دهد؟ و آيا چنين كسي مي‌تواند خلق خدا را به صراط مستقيم الهي هدايت كند؟

اگر كسي با خواهر شما، دختر شما و يا حتي مادر شما (نه با ناموس رسول خدا) چنين عمل زشتي را انجام مي‌داد، چه نظري در باره وي پيدا مي‌كرديد؟

اگر اين عمل را نمي‌پسنديد، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا نقل مي‌كنيد؟

**جواب:**

اين قسمت را عيناً از کتاب **«فرار از واقعيت تا کي»** نقل ميکنم که مولف محترم (مجيب شاهوزهي) به خوبي آن را جواب گفته‌اند و مينويسند:

در اينجا رفع يک اشتباه که داراي نوعيت علمي است لازم است ترجمه عبارات را هم مصلحتاٌ نمی‌توان نوشت بنا براين خوانندگان عزيز رنجيده خاطر نشوند.

در بعضي روايات منسوب به امام محمد باقر يک واقعه رفتن ام کلثومل به خانه عمر فاروقس نقل شده که طعن کنندگان حضرت فاروقس اعظم يک طعن بزرگ را اضافه کرده اند؛ گر چه ضمناٌ عزت و وقار حضرت عليس و دخترانش نيز زير سؤال مي‌رود و خدشه دار می‌گردد، ليکن بي‌اعتنا به اين نکته بي‌پروا بغض و عداوت باطني خودشان را در شکل عبارات زشت اظهار کرده‌اند.

در مورد اين روايات چند تبصره‌ي مفيد خدمت خوانندگان بدين شرح معروض می‌دارم:

اول: در ميان محدثان اين امر متداول است که پس از ملاحظه‌ي يک واقعه در مرويات متعدد به اصل حقيقت پي می‌برند. از اين روش فراز و نشيب و کم و زياد «اصل چيز عيان خواهد شد».

با بکار بردن اين روش ارزيابي حديثي در مسأله‌ي بالا، روشن می‌شود که از طرف راويان در اينجا ادراج في الرواية صورت گرفته است. اگر براي اين امر نياز به قرينه هست، پس در روايت طبقات ابن سعد (متوفي 230 تا 235 هجري) تذکره‌ي ام کلثومل بنت علي مرتضي س موجود است، می‌توان به آن مراجعه کرد. در اينجا فقط قسمت ضروري آن بيان می‌شود که اصل واقعه از آن خوب واضح می‌شود:

«... فأمر بها علي س فصنّعت ثم امر ببرد فطواه وقال انطلقي بهذا الي امير الـمومنين فقولی ارسلني ابي يقرأك السلام ويقول ان رضيت البرد فامسکه وان سخطه فرده. فلما اتت عمر س قال: بارك فيكِ وفي ابيكِ، قد رضينا. قال فرجعت الي ابيها فقالت: ما نشر البرد ولا نظر الاّ الي. فزوجها اياه فولدت له غلاما يقال له زيد» (طبقات ابن سعد: 8 / 304 – چاپ ليدن يورپ)

در پرتو اين روايات معلوم می‌شود که اصل ماجرا فقط همين قدر بوده که در اين روايت بيان شده است و اين واقعه را اگر کسي در صورت الفاظ زشت و منکر در جاي ديگر بيان کرده، بايد دانست که چيزي جز اضافات از طرف راويان آن نيست.

دوم: تمام روايات مبين اين واقعه که در آن‌ها تعبير زشت ديده می‌شود، از نظر سند منقطع و در متن شاذ هستند که به محمد باقر÷ منسوب شده‌اند. در مقابل، رواياتي که ما براي اثبات اصل مسأله ياد آور شديم نيز از امام محمد باقر÷ مروي هستند که در آنها بطور کلي الفاظ منکر و عنوان زشت وجود ندارد.

پس در اين صورت ملحوظ داشتن آن ضابطه که براي اينگونه مواقع نوشته‌اند، لازم است.

ابن حجر مکي هيثمي در کتاب خودش «الزواجر عن اقتراف الکبائر» (ص: 28، تحت عنوان «الکبيرة الاولي» باب الاول «في الکبائر الباطنة») و نيز علامه ابن عابدين شامي در «رد الـمحتار حاشية دّر الـمختار» ( ج: 3 / باب: المرتدين) اين قاعده را چنين نوشته‌اند:

«واذا اختلف کلام الإمام، فيوخد بما وافق الادلة الظاهرة ويعرض عما خالفها».

«هنگامي که در کلام امامي اختلاف ديده شد، پس آن قول که لايق و مناسب ديانت و امانت و تقواي بزرگان است، قابل قبول خواهد بود و آن چه که معارض با شأن ايشان است، شايسته‌ي اعراض و اغماض و طرد است».

سوم: علماي اصول حديث ضابطه اي بيان فرموده‌اند که هنگام متقابل و معارض شدن روايات، آن را ملحوظ می‌دارند و آن اينست:

روايتي که موافق عقل و عادت باشد، سزاوار قبول کردن است و روايتي که با عقل و عادت موافق نباشد و بلکه بر عکس آن باشد، قابل اعتنا نخواهد شد. عبارت زير را در اين قاعده‌ي اصولي ملاحظه فرماييد:

«ومنها قرينهٌ في الـمروی کمخالفتهِ لـمقتضي العقل بحيث لا يقبل التأويل ويلحق بما يدفعه الحسّ والـمشاهدة او العادة وکمنافاته لدلالة الکتاب القطعية او السنّة الـمتواترة او الاجماع القطعي».

(تنزيه الشريعة الـمرفوعة، از علي بن محمد عراق کناني، متوفي 963، ص: 6– چاپ مصر-منقول از کتاب «رحماء بينهم: 2: 220»).

چهارم: در گذشته بيان شد که آن روايات که در آن‌ها الفاظ منکر وجود دارد و به امام محمد باقر÷ منسوب هستند و مجتهدان شيعه به وسيله‌ي روايات معتبر و مستند ثابت کرده‌اند که در مرويات امام محمد باقر÷ چيزهايي که او بيان کرده، تدليس و تخطيط شده و به جانب او منسوب شده‌اند و بدين طريق بر او افتراء شده است؛ چنان که در «رجال کشي» و «تنقيح المقال مامقاني» آمده است:

«عن الصادق÷ انّ لکل رجل منّا يکذب عليه وعنه انّ الـمغيرة بن سعيدٍ دسَّ في کتب اصحاب ابي احاديث لم يحدّث بها ابي فاتقوالله ولا يقبلوا علينا ما خالف قول ربنا وسنّة نبينا».

(رجال کشي:146- چاپ بمبي+ تذکره‌ي مغيره:195-چاپ جديدتهران+ تنقيح المقال از عبدالله مامقاني:174/ المقام الثالث من المقدمة).

براي عاقلان جواب اين سوال روشن است که وقايعي که در خانه پيش بيايد توسط چه کسي در خانه افشا می‌شود؟ چون اين کار به دو طريق ممکن است صورت گيرد. مثلاً در اين مورد يا توسط ام کلثوم ل افشا شده است و يا عمر فاروق س؛ اما بدون شک اين افشا از اين دو بزرگوار صورت نگرفته است، زيرا خلاف فهم و قياس و عادت و شرافت شرافتمندان است! (فتدبّر) لذا اين روايت بنا بر متضاد بودن با قياس و عادت، بي‌اصل ثابت شده و قابل رد است.

«کم من قصة اخترعوها وکم من وقاحة نسبوها اليه وإنه بريئ منها والقرآن يشهد بدينهم وديانتهم وصلاحهم».

پنجم: علي سبيل التنزل بايد گفت: فرضاً وتقديرا – بنا بر گمان طعن کنندگان – اگر اين قصه را شخصي قبول هم بکند پس می‌تواند در جواب طاعنين بگويد:

«اين گناهي است که در شهر شما نيز می‌کنند». يعني سرزدن اين نوع کارها را علمايتان (علماي اهل تشيع) از خود جناب مستطاب علي مرتضي س هم با جرأت بيان کرده‌اند. عالم مشهور دنياي شيعي، عبدالله بن جعفر حميري در تصنيف خود «قرب الاسناد» (ص: 49 / تحت مرويات الحسن بن علوان – چاپ تهران) می‌نويسد:

«... عن جعفر عن ابيه؛ عن علي؛ انه کان اذا أراد ان يبتاع الجارية، يکشف عن ساقها فينطر اليها»!!!.

حالا دوستان شيعه اختيار دارند براي دفاع از حيثيت علي مرتضي÷هر جوابي را که دوست دارند، مرتب فرمايند و بدانند که همان جواب دوستان شيعه بعينه جواب ما از طرف عمربن خطاب س به طاعنين او است.

نزد ما اهل سنت نه آن سخن صحيح است که دوستان بر علي مرتضي س تراشيده‌اند و نه اين واقعه که بر فاروق اعظم س اختراع کرده‌اند. البته اين همه تجويزات براي داغ دار کردن چادر بي‌داغ ِ ورع و تقواي اين بزرگواران رضوان الله عليهم اجمعين است. خداوند متعال به همه عمل کردن بر «خذ ما صفا ودع ما کدر » را نصيب فرمايد. آمين.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

جواب کافي و وافي وشافي استاد مجيب شاهوزهي را خوانديد، بنده نيز چند بند اضافه ميکنم که (در صورت صحت اين روايات رکيک،) در روايات اينچنين ميخوانيم: زماني که ام کلثوم به خانه، نزد پدر بازگشت و ماجرا را گفت.. حضرت علي÷ در جواب فرمود:يا بنية فإنه زوجك = اي فرزندم او همسر توست!!.

و باز هم در روايت خوانديم که حضرت عمرس خواست تا ام کلثوم را نزد او بفرستد تا ببيند که آيا واقعاً کم سن است يا خير! و ازدواجي صورت نگرفته بود. چگونه حضرت علي÷ در جواب دخترش ميگويد: او شوهر تو است؟ اگر آن وقت که به خانه حضرت عمرس وارد شده بود،به عقد حضرت عمر ÷در آمده بود که به کل طعنها بر باد ميروند!چون حضرت عمر÷ با همسر خود چنين رفتاري را کرده و اگر بگوييد: نه تا آن زمان ازدواج صورت نگرفته بود(که صحيح هم همين است) ميگوييم: پس چرا حضرت علي÷ به دخترش چيز ديگري گفت!.. اين تناقض به چه معناست؟ جز به معني کذب بودن اين روايات؟

گذشته از آن، طبق فتواي مرجع تقليد شيعه آيت العظمي! سيد محمد صادق روحاني که در سايتشان موجود است، حتي ديدن بدن لخت يک دختر قبل از ازدواج هيچ مشکلي ندارد، به اين شرط که مرد قصد ازدواج داشته باشد!!.

<http://www.istefta.net/ans.php?stfid=5179&subid=9>



البته شکي نيست که روايت مربوطه کذب محض است و اين دو قول نيز محض تذکر بود**[[282]](#footnote-282)**.

اگر هم بگوييد چرا علماي اهل سنت اين روايت را در کتابهايشان نقل ميکنند ميگوييم به همان دليلي که عالم شيعي «عبدالله بن جعفر حميري» در کتابش آن روايت را نقل ميکند! و به همان دليلي که شيخ کليني نقل ميکند که حضرت علي ÷ روايتي را از يک الاغ!!!! نقل ميکند.

تعجب نکنيد چون واقعاً جناب کليني در معتبرترين کتاب اهل تشيع روايتي را نقل کرده که در سلسله راويانش 5 الاغ وجود دارند که معلوم نيست ثقه هستند يا نه، دروغگو هستند يا صادق! و ضمناً شرح حال اين الاغها در کتب رجال نيامده است!.

متن روايت اينگونه است:

«وروي أن أمير الـمؤمنين ÷ قال: إن ذلك الحمار كلم رسول الله ص فقال: بأبي أنت وأمي إن أبي حدثني، عن أبيه، عن جده، عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة فقام إليه نوح فمسح علی كفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم، فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار»**[[283]](#footnote-283)**.

«از امير المؤمنين÷ روايت است كه الاغ پيامبر ص (که نامش غفير بود!) به ايشان گفت:

(پدر و مادرم فدايت باد) اي رسول خدا! **پدرم از پدر بزرگم و او از پدرش و او از پدر بزرگش روايت ميكنندكه**:او با نوح ÷ در كشتي بود نوح پشت او را دست كشيد و فرمود از نسل اين الاغ، الاغي پيدا خواهد شد كه سرور وخاتم پيامبران بر او سوار ميشود پس خدا را سپاس ميگويم كه اين افتخار را به من بخشيد».

و همينطور روايات رکيک و بسيار زشتي که به خدا بنده شرم دارم که آنها را نقل کنم!

شبهه: عمر در مقابل اهانت مغيره به ام كلثوم، سكوت كرد:

اهل سنت ادعا می‌كنند كه عمر با امّ‌كلثوم ازدواج كرده است، اگر چنين مطلبی صحت دارد، چرا هنگامی كه مغيرة بن شعبه به امّ‌كلثوم توهين می‌كند، غيرتش به جوش نمی‌آيد و از همسرش دفاع نمی‌كند.

ابن خلكان در وفيات الأعيان می‌نويسد:

ام جميل (كسی كه سه نفر شهادت دادند مغيره با او زنا كرده است، و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهايی يافت) در حج، با عمر همراه شده و مغيره نيز در آن زمان در مكه بود. عمر به مغيره گفت: آيا اين زن را می‌شناسي؟

مغيره در پاسخ گفت: آری اين امّ‌كلثوم دختر علي است!.

عمر گفت: آيا خودت را به بي‌خبری می‌زنی؟ قسم به خدا من گمان می‌كنم كه ابوبكرة‌ در باره تو دروغ نگفته است؛ و هر زمان كه تو را می‌بينم می‌ترسم كه از آسمان سنگی بر سر من فرود آيد!.

و ابوالفرج اصفهانی می‌نويسد:

مجالد از شعبي نقل ميکند که او گفت:ام جميل همان كسی است كه مغيره را به زنای با او متهم كردند و در كوفه به نزد مغيره رفته و كارهای او را انجام می‌داد! اين زن در زمان حج با مغيره و عمر همراه شد. عمر به مغيره گفت: آيا اين زن را مي‌شناسی؟ پاسخ داد: آری اين امّ‌كلثوم دختر علي است!.

عمر گفت‌: آيا در مقابل من خود را به بي‌خبری می‌زني؟ قسم به خدا من گمان ندارم كه ابوبكرة در باره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمی‌بينم، مگر آنكه می‌ترسم از آسمان سنگی بر سر من فرود آيد!.

-------------

زنا كردن مغيره با امّ‌جميل، مشهور و معروف و امّ‌جميل به بدكاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود. چرا هنگامی كه مغيرة بن شعبه، ام کلثوم را که دختر دختر رسول خدا بود، با چنين زن زناكاری مقايسه می‌كند،و خليفه دوم او را مجازات نمی‌كند؟

اگر همسر او بود، بايد غيرتش به جوش می‌آمد و از همسرش دفاع می‌كرد.

**جواب:**

بايد بگويم که: روايتي که آقاي قزويني به آن متوسل شده‌اند سندش مجروح است!**[[284]](#footnote-284)**.

در آن مجالد بن سعيد بن عمير بن بسطام موجود است که:

«قال البخاری: كان يحيی بن سعيد يضعفه، وكان عبد الرحمن بن مهدی لا يروی عنه شيئا. وكان ابن حنبل لا يراه شيئا يقول: ليس بشیء».

«وقال علی ابن الـمدينی: قلت ليحيی بن سعيد: مجالد ؟ قال: فی نفسی منه شیء.....

و قال عمرو بن علی: سمعت يحيی بن سعيد يقول لعبيد الله: أين تذهب؟ قال: أذهب إلی وهب بن جرير أكتب السيرة، يعنی عن أبيه، عن مجالد. قال: تكتب كذبا كثيرا، لو شئت أن يجعلها لی مجالد كلها عن الشعبی، عن مسروق، عن عبد الله فعل».

يحيی بن معين: «لا يحتج بحديثه.قال ابن سعد: كان ضعيفا في الحديث».

اگر هم روايت صحيح باشد عمرس نميتواند او را مجازات کند، چون در آن زمان همه زنان با نقابي صورت خود را ميپوشيدند و مغيرهس هم صورت شخص را نديده از کجا دقيقاً بشناسد؟ مغيرهس با خود گفته همسر محبوب حضرت فاروقس ام کلثومل است و حتماً اوست که با او همراه است!.

- بالفرض که مغيره ميدانسته که آن زني که حضرت عمرس به آن اشاره ميکند همان ام جميل است! و سيدنا عمرس نيز از اين موضوع مطلع بود، او چگونه ميتوانست اين موضوع را ثابت کند؟ اگر اين را ثابت ميکرد، مغيرهس را به چه جرمي مجازات ميکرد؟ به جرم دروغگويي؟؟

شايد اگر خود آقاي قزويني بودند، چنين ميکردند ولي آن موقع نميگفتند که اميرالمومنين قانون را براي همه يکسان نميداند؟

گذشته از همه اينها، شما معتقديد که حضرت عمرس، سيده فاطمهل را جلوي چشم حضرت عليس مضروب و بچه‌اش را سقط کرده، چرا حضرت عليس در آن موقع هيچ عکس العملي نداشتند؟ آيا من ميتوانم به پيروي از شما بگويم: اگر سيده فاطمهل همسر حضرت عليس بود، بايد غيرتش به جوش می‌آمد و از همسرش دفاع کند، پس اينکه از او دفاع نکرده به اين معنيست که اصلاً سيده فاطمهل همسر حضرت عليس نبوده و الا می‌بايست غيرتش به جوش می‌آمد!!!!.

متن بالا به بي‌ربطيه شبهه آقاي قزويني می‌باشد، و نه ميتوان با ادعاي خيالي مضروب کردن سيده فاطمهل ازدواج حضرت عليس را با وي منکر شد و نه ميتوان با استناد به روايتي که آقاي قزويني نقل کردند، ازدواج سيده ام کلثم را با حضرت عمرس مردود دانست.

در ضمن آقاي قزويني گفته اند: زنا كردن مغيره با امّ‌جميل، مشهور و معروف و امّ‌جميل به بدكاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود.

ولي از اين آيه قرآن نا آگاه است که ميفرمايد:

﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣﴾ [النور: 13].

«چرا نمي‌بايست آنان چهار شاهد حاضر را بياورند تا بر سخن ايشان گواهي دهند؟ اگر چنين گواهاني را حاضر نمي‌آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند»**.**

ميفرمايد چهار شاهد که در مورد مغيرة چهار شاهد حاضر نشدند.

خداوند ميفرمايد:

﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ﴾ [النور: 16]. «چرا نمي‌بايستي وقتي که آن را مي‌شنيديد، مي‌گفتيد: ما را نسزد که زبان بدين تهمت بگشائيم، سبحان‌الله! اين بهتان بزرگي است».

و مي‌فرمايد:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ١٩﴾ [النور: 19].

«بيگمان کساني که دوست مي‌دارند گناهاني بزرگي در ميان مومنان پخش گردد، **ايشان در** دنيا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکي دارند. خداوند مي‌داند، و شما نمي‌دانيد».

پس آقاي قزويني يا چهار شاهد رو کنيد و يا از گفته خود توبه کنيد و يا اينکه منتظر عذاب دردناک الهي باشيد!.

شبهه: محور پنجم: بررسي و تحليل بهانه عمر براي ازدواج:

طبق ادعای اهل سنت، هنگامی كه خليفه دوم به خواستگاری امّ‌كلثوم رفت، امير مؤمنان ÷ خردسال بودن او را بهانه و از پذيرش ازدواج خودداری كرد؛ اما خليفه دوم اصرار و دليلی آورد كه امير مؤمنان پذيرفت!!!.

عبد الرزاق صنعانی می‌نويسد:

عمر بن خطاب با امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی طالب ازدواج كرد. امّ‌كلثوم دختری كوچك بود كه با ديگر دختران بازی می‌كرد! عمر به نزد ياران خويش آمده و آن‌ها برای او طلب بركت كردند.

عمر گفت: علت ازدواج من به خاطر شور و شوق جوانی نيست! اما از رسول خدا ص شنيده‌ام كه می‌فرمود: هر سبب و نسبی در روز قيامت قطع خواهد شد، مگر سبب و نسب من! و من دوست داشتم كه بين من و پيامبر سبب و نسبی باشد.

در حالی كه به اتفاق شيعه و سنی، رسول خدا ص با دختر عمر ازدواج كرده است و نسب عمر از اين طريق با رسول خدا متصل شده است؛ بنابراين چه دليلی دارد كه دو باره با امّ‌كلثوم ازدواج نمايد.

فرقی نمی‌كند كه شما داماد كسی باشی يا او داماد شما باشد، در هر حال خويشاوندی برقرار می‌شود و اگر خويشاوندی رسول خدا در قيامت برای كسی فايده داشته باشد، با ازدواج حفصه با رسول خدا محقق شده است.

بنابراين، بهانه خويشاوندی با رسول خدا از طريق ازدواج عمر با امّ‌كلثوم دروغ است و اين سبب می‌شود كه اصل ازدواج نيز دروغ باشد.

سيد ناصر حسين لكنوی شيعي از معاصر در اين باره می‌گويد:

اما آنچه در اين روايت دروغين آمده است، كه عمر به ياران خويش گفت: به درستی كه رسول خدا فرمودند: تمام سبب و نسب‌ها در روز قيامت جز سبب و نسب من قطع خواهد شد؛ و من از صحابه حضرت بودم و دوست داشتم كه سبب و نسب هم داشته باشم!.

اين به طور قطع باطل است؛ زيرا اتصال سببی بين عمر و رسول خدا ص پس از صحابی شدن او، بدون هيچ شبهه ای نزد اهل سنت از طرف دختر عمر حفصه، حاصل شده است. زيرا او از همسران رسول خدا ص بوده است و همين يك اتصال، در صورتی كه عمر به سخنان رسول خدا ص ايمان داشته باشد، برای ايجاد ارتباط با رسول خدا كفايت می‌كرد.

و اگر به سخنان رسول خدا ص‌ ايمان نداشت، تكرار اين اتصال برای او، با خواستگاری از دختر علي نيز فايده ای به او نمی‌رساند؛ جدای از اينكه ازدواح با اين دختر از چند جهت برای عمر حرام بوده است؛ و كسی كه بهره ای از ايمان برده باشد، به خوبی اين مطلب را درك می‌كند (اشاره به بحث عدم كفائت كه به صورت مفصل بحث خواهد شد)

**جواب:**

اهل سنت ادعايي نکرده‌اند و اين روايات است که ميگويد: حضرت عليس کوچک بودن دخترش را بهانه آورد و البته در بعضي روايات نيز بدون هيچ بحثي دخترش را به ازدواج عمرس در آورد و همينطور در روايتي با فرزندانش مشورت کرد و سپس جواب مثبت دادند.

و گويا ايشان منظور حديث را درک نکرده اند! منظور از نسب اين است که سيدنا عمرس از خاندان نبوت فرزندي داشته باشد.

محدثين اين حديث را اينگونه شرح داده‌اند.

المناوي در فيض القدير: «(غير نسبي وسببي) النسب بالولادة والسبب بالزواج أصله من السبب وهو الحبل الذي يتوصل به إلی الـماء ثم استعير لكل ما يوصل لأي شئ (وصهري) الفرق بينه وبين النسب أن النسب راجع لولادة قريبة لجهة الآباء والصهر من خلطة تشبه القرابة يحدثها التزويج»**[[285]](#footnote-285)**.

و باز هم المناوي: «(كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببی ونسبی) وفي رواية بدل ونسبی وصهري قال الديلمی: السبب هنا الوصلة والـمودة وكل ما يتوصل به إلی الشئ عنك فهو سبب وقيل السبب يكون بالتزويج والنسب بالولادة وهذا لا يعارضه حسنه في أخبار أخر لأهل بيته علی خوف الله واتقائه وتحذيرهم الدنيا وغرورها وإعلامهم بأنه لا يغني عنهم من الله شيئا لأن معناه أنه لا يملك لهم نفعا لكن الله يملكه نفعهم بالشفاعة العامة والخاصة فهو لا يملك إلا ما ملكه ربه فقوله لا أغني عنكم أي بمجرد نفسی من عير ما يكرمنی الله تعالی به أو كان قبل علمه بأنه يشفع ولما خفي طريق الجمع علی بعضهم تأوله بأن معناه أن أمته تنسب له يوم القيامة بخلاف أمم الأنبياء»**[[286]](#footnote-286)**.

ابن عابدين ميگويد: «والنسب بالانتساب ولو بالـمصاهرة والرضاع»**[[287]](#footnote-287)**.

اين شرح اينگونه تاييد ميشود که ميبينيم که شيخ شيعي(بحراني) اينگونه روايت را نقل ميکند: «وروی الشيخ في كتاب الأمالي[[288]](#footnote-288) بسنده عن الرضا ÷ عن آبائه ‡ عن النبيص قال: كل نسب وصهر منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي»**[[289]](#footnote-289)**.

ميبينيد که در قسمت اول روايت صهر (دامادي) نوشته و در قسمت دوم نسبي!

و همينطور است که در بعضي روايات اينگونه آمده: «كل سبب ونسب وصهر منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي وصهري»**[[290]](#footnote-290)**.

پس نتيجتاً: حضرت عمرس ميخواسته داماد آن خاندان پاک شود تا از آنها اولادي داشته باشد.

پس ادعاي آقاي قزويني و همدست ايشان خود را به خواب زدن است و ما هم براي بيدار شدن ايشان دعا ميکنيم.

شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خداص:

خداوند در قرآن كريم خطاب به همه مؤمنين فرموده است:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: 21].

«مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نيكويی بود؛ برای آن‌ها كه اميد به رحمت خدا و روز رستاخيز دارند و خدا را بسيار ياد می‏كنند».

در اين آيه خداوند خطاب به مؤمنين می‌فرمايد كه پيامبر در همه جا برای شما اسوه است و مقصود از اسوه در باره رسول خداص پيروی كردن از او است، و اگر تعبير به ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ﴾ شده است و استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‏كند، برای اين است كه اشاره كند اين وظيفه هميشه ثابت است، و هميشه بايد آن حضرتص الگوی شما باشد. و نيز معنای آيه اين است كه يكی از فلسفه‌های رسالت رسول خداص و ايمان آوردن به او، اين است كه به ايشان تأسی كنيد، هم در گفتارش و هم در رفتارش‏.

رد خواستگاري أبو بكر و عمر ب توسط رسول خدا ص

اين مطلب نيز قطعی است كه هنگامی كه عمر و ابوبكر به خواستگاری حضرت زهرا سلام الله عليها آمدند، پيامبر اسلام دست رد بر سينه آن‌ها زد و از آن‌دو روی گرداند. در حقيقت می‌خواست به آن دو بگويد كه شما لياقت اين را نداريد كه با خانواده رسول خدا رابطه خويشاوندی برقرار كنيد، نه تناسب سنی با حضرت زهرا داريد و نه تناسب دينی ايمانی، و نه اخلاقی و نسبی و...

ابن حجر هيثمی در باب 11 از صواعق محرقه كه آن را بر ضد شيعه نوشته است،‌ می‌گويد:

ابو داوود سجستانی نقل كرده است كه ابوبكر از حضرت زهرا خواستگاری كرد، رسول گرامی اسلام از او روی گرداند، سپس عمر خواستگاری كرد و رسول خدا از او نيز روي‌گرداند...

ابن حبان در صحيحش و نسائی در سننش می‌نويسند:

عبد الله بن بريده از پدرش نقل می‌كند كه ابوبكر و عمر از فاطمه خواستگاری كردند، پيامبر اسلام ص به آن‌ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علي ÷ خواستگاری نمود، پيامبر او را به ازدواج علي ÷ درآورد.

حاكم نيشابوری پس از نقل اين حديث می‌گويد:

هذا حديث صحيح علی شرط الشيخين ولم يخرجاه.

اين حديث، طبق شرائطی كه بخاری و مسلم در صحت روايت قائل بودند صحيح؛ اما آن‌ دو نقل نكرده‌اند.

بنابراين، طبق آن چه گذشت، سنت رسول خدا ص ندادن دختری از اهل بيت به ابوبكر و عمر است و امكان ندارد كه اميرمؤمنان ÷ با اين سنت مخالفت كرده باشد.

**جواب:**

اگر استدلال شما به اين شکل است، پس ميگوييم: سنت حضرت محمدص اين بوده که دختر به عثمان بدهد! پس اگر به جاي حضرت عمرس، عثمانس به خواستگاري ام کلثومل می‌آمد و جواب مثبت ميگرفت، شما چيزي نداشتيد که بگوييد؟؟؟ آيا در آنموقع سکوت ميکرديد؟

طبق استدلال شما جايز نيست که تا قيامت کسي زن بگيرد!! چون محمدص فقط به حضرت علي÷ و حضرت عثمانس دختر داده‌اند!! و باز هم ميگوييم: سنت رسول الله!! ص اين بوده که از ابوبکر و عمرب و ابوسفيان و... دختر بگيرد.. پس جايز نيست که تا قيامت به جز از خاندان آنها از کسي دختر گرفته شود!!.

ولي آقاي قزويني (نعوذ بالله) عالم الغيب نيت حضرت محمدص را هم تعيين کرده‌اند.

اگر شيخين به خاطر سنشان ازطرف حضرت رسولص جواب مثبت نگرفتند پس اين را چه ميگوييد:

يعقوبي در تاريخش ميگويد: گروهي از مهاجران فاطمهل را از پدرش خواستگاري کردند**[[291]](#footnote-291)**.

آيا همه آنها سنشان بالا بود؟ همه اين گروه مهاجران؟

گذشته از آن اين ادعاي ايشان اشاره به مطلب است، همين موضوع به صورت عکسش نيز ميتواند مطرح شود. يعني اينکه بگوييم: حضرت عمرس هيچ وقت با سنت حضرت رسولص مخالفت نکرده‌اند و به همين دليل است که حضرت علي÷ حاضر شدند دختر خودشان را به ازدواج آن حضرت س در بياورند. که اگر خلاف اين بود حضرت علي÷ حاضر نميشدند دختر خود را به عقد ايشان در آورند.

و اما اينکه دليل آنحضرت در رد کردن حضرت صديق و فاروقس چه بود..

در اين مورد خود آن حضرتص فرمودند: «إن الله أمرني أن أزوِّج فاطمة من علي»**[[292]](#footnote-292)**.

«همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمهل را به ازدواج علي درآورم».

و در کتب شيعه با اين کلمات: «يا علی إن الله أمرنی أن أزوجك فاطمة»**[[293]](#footnote-293)**.

در تخيل نميگنجد که پيامبرص دانسته،خلاف امر خداوند عمل کند!.

پس اين همه داستان بافي‌هاي بچه گانه همه و همه از الهاماتي است که شيطان به مدعي الهام کرده است!.

ضمناً اين نوع وصلت (امر از سوي خدا) را چندين بار در روايات ميبينيم، مثلاً :

پيامبرص خطاب به همسر محبوبش سيده عايشه÷ فرمودند: «سه شب تو را در خواب ديدم كه فرشته تو را در حالي كه در پارچه اي ابريشمي پيچانده شده بودي، نزد من می‌آورد، من پارچه را از چهره ات برداشتم ديدم كه تو هستي، وگفتم: اگر از جانب خدا است اين كار انجام خواهد گرفت»[[294]](#footnote-294).

و همينطور است ازدواج زينب با رسول اللهص که خداوند در آن مورد آيه نازل کرد و در اين مورد زينبس بر ديگر همسران رسول اللهص فخر ميفروخت**[[295]](#footnote-295)**.

گمان ميکنم شايسته باشد ماجراي خواستگاري و ازدواج حضرت علي ÷ را نقل کنيم**[[296]](#footnote-296)**:

در اكثر كتب شيعه، جريان خواستگاری عليس از فاطمه ل و نقش أبوبكر و عمر و عثمانش را در اين رابطه آورده‏اند.. همگی نقل كرده‏اند كه اين ابوبكر و عمرب بوده‏اند كه ازدواج با فاطمهس را به علیس پيشنهاد كردند و او را وادار و تشجيع كردند كه به خواستگاری فاطمهس برود.

در روايت آمده است[[297]](#footnote-297): «زمانی كه أبوبكرس، سخنانی در همين رابطه به علیس گفت، علی گريه كرد و گفت: ولی من از فقر و تنگدستی شرم می‏كنم؛ به همين جهت نمی‏توانم آنرا اظهار نمايم.. در اين وقت، عمر و أبوبكرب با اصرار زياد و با تسلّی‏دادن در رابطه با فقر و تنگدستی و اطمينان‏دادن در كمك و مساعدتش، او را راضی و تشجيع كردند تا به خواستگاری فاطمه نزد پيامبرص برود... زمانی كه علی خواستگاری نمود و جواب مثبت شنيد، با خوشحالی زياد بيرون آمد و خود می‏گويد: بلافاصله نزد أبوبكر و عمرب رفتم، به من گفتند: چه شد؟! پس گفتم: رسول خداص دخترش فاطمه را به ازدواج من درآورد!... پس آن دو بسيار خوشحال شدند و همراه من به مسجد برگشتند «ففرحا بذلك فرحا شديدا ورجعا إلی الـمسجد» [[298]](#footnote-298)...

سپس پيامبرص، أبوبكر و عمر و عثمان را برای شاهد بودن در عقدشان، فراخواند و گفت: «من دخترم فاطمه را به ازدواج علی پسر أبوطالب درآوردم و شما را بر اين امر، شاهد و گواه می‏گيرم»**[[299]](#footnote-299)**. و در روايت ديگر آمده است كه به أنس فرمود: ای أنس! جبرئيل به من‏ امر كرد كه فاطمه را به ازدواج علی درآورم، پس برو دنبال أبوبكر و عمر و عثمان و طلحة و زبير و چند نفر هم از انصار! أنسس می‏گويد: رفتم و آنها را دعوت كردم. زمانی كه جمع شدند، رسول خداص بعد از حمد و ثنای خدا فرمود: من شما را شاهد می‏گيرم كه فاطمهل را به ازدواج علی بر 400 مثقال نقره درآورده‏ام»**[[300]](#footnote-300)**.

آنگاه هركدام از آنها، در تهيّه جهيزيّه برای فاطمهل به علی كمك كردند.. چنانچه آورده‏اند: «علی زره‏اش را نزد عثمان برد تا از او بخرد. عثمانس به علی گفت: زره را برای خودت نگه‏دار و چهارصد درهم نيز به او بخشيد. علی می‏گويد: «أقبلت إلی رسول الله صفطرحت الدرع والدراهم بين يديه وأخبرته بما كان من أمر عثمان فدعا له بخير...»؛ «نزد پيامبر ص رفتم و زره و درهمها را مقابلش گذاشتم و كار عثمان و هديه‏اش را برايش بازگو كردم، پس پيامبرص برايش دعای خير كرد»[[301]](#footnote-301).

«پيامبرص، بوبكرس را وكيل خريداری اسباب ازدواج فاطمهل كرد و فرمود: اين را بگير و برای فاطمه، لباس و اثاث منزل بخر! و عماربن‏ياسرب و چند نفر ديگر را با ابوبكرس روانه كرد و به بازار رسيدند، هركس چيزی را نزد ابوبكرس می‏آورد، اگر آن را خوب می‏ديد، می‏خريد و اگر خوب نمی‏ديد، می‏گفت: آن را برگردانيد! پس از پايان خريدشان، ابوبكرس بعضی از كالا را خود حمل كرد و بقيه را، اصحابی كه با او بودند، حمل كردند».

پس خود در مورد اين ازدواج و خواستگاري قضاوت کنيد.

### \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

شبهه: احياء سنت جاهلي توسط عمر

يكی ديگر از عوارض اثبات ازدواج امّ‌كلثوم با عمر، اين است كه ثابت می‌كند، عمر بن الخطاب پس از گذشت سی سال از بعثت نبی مكرم اسلام و چندين سال خلافت بر مسلمين و جانشينی رسول خدا ص، هنوز مبلّغ سنت‌های جاهلی بوده و نتوانسته سنت‌های زشت جاهلی را فراموش كند؛‌ با اين كه رسول خدا ص صريحاً او و ديگر مسلمانان را از همان سنت جاهلی منع كرده است.

ابن سعد در الطبقات الكبری می‌نويسد: پس از آن كه عمر امّ‌كلثوم را از امام علي÷ خواستگاری كرد، به مهاجرين و انصاری كه در كنار قبر پيامبرص نشسته بودند گفت:

«رفئونی فرفؤوه وقالوا بمن يا أمير الـمؤمنين قال بابنة علی بن أبی‌طالب».

به من تبريك بگوييد، پس به او تبريك گفته و پرسيدند، در باره چه كسی تبريك بگوييم؟ عمر گفت: به خاطر ازدواج با دختر علي.

و سعيد بن منصور و ابن عبدالبر و همچنين ابن حمدون و ابن اثير و انصاري در جوهره في نسب النبي و صفدي و ابن حجر عسقلاني مانند آن را نقل کرده‌اند.

تبريك گفتن با عبارت «رفئوني» يا «بالرفاء والبنين» در زمان جاهليت مرسوم بود؛ هنگامی كه پيامبر اسلامص مبعوث شدند، از اين عمل نهی كردند؛ چنانچه نووی تصريح می‌كند:

تبريك گفتن جاهليت به اين صورت بود كه می‌گفتند: «بالرفاء والبنين »، سپس پيامبر اسلام ص از آن نهی كرد.

و عينی، يكی ديگر از شارحين صحيح بخاری در كتاب عمدة القاری می‌نويسد:

«بارك الله لك» سخنی است كه گفتن «بالرفاء والبنين» را رد می‌كند؛ چرا كه اين جمله از سخنان عصر جاهليت بوده است و پيامبر اسلامص از گفتن اين كلمه بدش می‌آمد و دليل نهی پيامبر هم به جهت مخالفت با سنن جاهلی بود.

جالب اينجاست كه طبق روايات اهل سنت، عقيل بن ابی طالب، كه در سال هشتم هجرت كرده و پس از آن به علت مريضی از بسياری از حوادث و وقايع آن زمان دور ماند و بسياری از سخنرانی‌های رسول خدا را درك نكرد، از اين تحريم با خبر است! اما طبق روايات اهل سنت عمر و اطرافيان او و مهاجرين نخستين، از اين نهی خبر ندارند!

احمد بن حنبل در مسند خود می‌نويسد:

عقيل بن ابی طالب ازدواج كرد؛ ما به او گفتيم «بالرفاء والبنين» به ما گفت: هان! مبادا چنين بگوييد؛ كه پيامبر ص ما را از گفتن اين سخنان نهی كرده است؛ بگوييد خداوند به تو و به آن زن بركت دهد.

آيا اهل سنت قبول می‌كنند كه عمر بر خلاف سنت رسول خداص تلاش می‌كند كه سنت‌های عصر جاهلی را دو باره زنده كند؟ مگر پيامبرص از اين عمل نهی نكرده بود؟

جالب اين است كه برخی از عالمان اهل سنت كه از زشتی اين كار به خوبی آگاه بوده و آن را مخالف سنت قطعی رسول خدا تشخيص داده‌اند، برای دفاع از آبروی خليفه دوم، توجيهات شگفت‌آور، خنده داری كرده و عذری بدتر از اصل گناه آورده‌اند.

حلبی در سيره خود می‌نويسد:

«أن سيدنا عمر بن الخطاب س جاء إلی مجلس الـمهاجرين الأولين في الروضة فقال رفئوني فقالوا ماذا يا أمير الـمؤمنين قال تزوجت أم كلثوم بنت علی هذا كلامه ولعل النهی لم يبلغ هؤلاء الصحابة حيث لم ينكروا قوله كما لم يبلغ سيدنا عمرش».

سرور ما عمر بن خطاب به مجلس مهاجرين نخستين بين قبر شريف و محراب پيامبر آمده و گفت: به من بگوييد «بالرفاء والبنين».

آنان گفتند: ای اميرمؤمنان! چه شده است؟ در پاسخ گفت: من با امّ‌كلثوم دختر علي ازدواج كرده‌ام.

شايد نهی رسول خدا ص به اين گروه از صحابه نرسيده است كه به عمر اشكال نگرفته‌اند! همانطور كه به سرور ما عمر! نيز نرسيده است.

اين توجيه حلبی در حقيقت توهينی بدتر از اصل ماجرا است؛ چرا كه ثابت می‌كند خليفه دوم پس از چندين سال حكومت بر مسلمانان و جانشينی رسول خدا، هنوز با مسائل و احكام شايع الهی آشنائی ندارد. آيا چنين كسی می‌تواند بر مسند خلافت نشسته و مسلمانان را به صراط مستقيم الهی رهنمون سازد؟

و شگفت‌آور‌تر اين كه ادعا شده «مهاجرين الأولين» نيز از اين حكم با خبر نبوده‌اند!!!.

آيا می‌توان پذيرفت صحابه‌ای كه بيش از بيست سال با رسول خدا زندگی كرده‌‌اند، از اين حكم خداوند بي‌خبر باشند؟

آيا چنين كسانی می‌توانند مرجعيت دينی مسلمانان را پس از رسول خدا ص به عهده بگيرند؟

از كجا معلوم كه ديگر احكام الهی نيز به همين سرنوشت دچار نشده باشد؟

**جواب**

بعد از خواندن اين شبهه اين ضرب المثل به خاطرم آمد: حسن و حسين هر سه دختران معاويه هستند!!.

اصلاً اين روايت و اين بحث ربطي به موضوع ندارد، آيا اين موضوع ازدواج حضرت عمر را رد ميکند؟؟

- حضرت عمرس ميفرمايند: «رفئونى» به من تبريک بگوييد.

اشکالش چيست که کسي بگويد: به من تبريک بگوييد؟ اگر برداشت شما از نهي حضرت رسولص اينگونه است، پس بايد بگوييم که همه ما به اين سنت جاهلي برگشته ايم، خصوصاً ما ايراني‌ها.

پيامبرص در مورد نحوه تبريک گفتن نهي کرده. نه در خواست تبريک گفتن.

سخن حضرت رسولص اين است که چون برادري از شما تقاضاي تبريک گفتن کرد و يا خبري داد که لازم به تبريک گفتن است، شما تنها نگوييد مبارک باد، بلکه عوض آن براي طرف دعاي خير کنيد.

ابن اثير ميگويد:نهي شده كه به كسي كه ازدواج می‌كند گفته شود (بالرّفاء والبنين) بلكه موقع تبريك (طبق حديث صحيح نبوي، مسند امام احمد ح 8943 )بگوييد: «بارك الله لك وعليك، وجمع بينكما علی خير» خداوند به شماها بركت دهد و بينتان را بوسيله خيرو مودت جمع كند. و رسول اللهص می‌فرمايند هنگام تبريك بهترين كلمات را انتخاب كنيد و يا دعا كنيد**[[302]](#footnote-302)**.

و حضرت عمرس به کسي تبريک نگفتند که حالا نحوه تبريک گفتنشان شبيه به تبريک گفتن عهد جاهليت باشد! بلکه آن حضرت طلب تبريک کرد و اصحاب نبيص هم عالمترين افراد به سنت و شيوه رسول اللهص بودند و به همين دليل هم آنها در جواب سيدنا فاروق س براي وي دعاي خير کردند:چنانچه در سيرة ابن اسحاق آمده: فدعوا له بالبركة**[[303]](#footnote-303)** «پس دعا کردن به خير و به برکت». و در تفسير در المنثور علامه سيوطي: فباركوا له دعوا له**[[304]](#footnote-304)**.

و تحريف معني قزوينيها در ترجمه قول حلبي نيز واقعاً تاسف برانگيز است زيرا حضرت عمرس ميفرمايد: «رفئونی» ولي قزويني مينويسد: «بالرفا والبنين»، و بعد از درک صحيح حديث نبوي و همينطور قول حضرت عمرس و روايت مذکور توجيهي که آقاي قزويني از شيخ حلبي نقل کرده‌اند، نفي ميشود.

|  |  |
| --- | --- |
| از آن تا اين بسي فرق است زنهار | به ناداني مکن خود را گرفتار |

محمود شبستري

شبهه: جمع بين دختر رسول خداص و دختر دشمن خدا حرام است!:

دانشمندان اهل سنت برای خرده گيری از اميرمؤمنان ÷ نقل كرده‌اند كه آن حضرت در زمانی كه فاطمه سلام الله عليها همسر او بود، دختر ابوجهل را نيز خواستگاری كرد. اين امر باعث شد كه صديقه طاهره ناراحت شده و شكايت خود را پيش پيامبر ببرد!! پيامبر اسلامص هنگامی كه از اين قضيه با خبر شدند، با عصبانيت به مسجد آمد و فرمود:

فاطمه پاره تن من است، دوست ندارم چيزی ناراحتش كند، به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در يكجا جمع نمی‌شوند. پس از اين بود كه علي از خواستگاری دختر ابوجهل منصرف شد.

و در روايت دوم آمده است كه آن حضرت فرمود:

فرزندان هشام بن مغيره اجازه گرفتند تا دخترشان را به همسری علي در آورند، اجازه ندادم، اجازه ندادم، اجازه ندادم، مگر آنكه علي بخواهد دخترم را طلاق دهد و با دختر آنان ازدواج كند. فاطمه پاره تن من است، هرچيز او را ناراحت كند مرا ناراحت كرده است، هرچيز او را اذيت كند، مرا اذيت كرده است.

از آن‌جايی كه بحث تنقيص مقام اميرمؤمنان ÷ در ميان است، عالمان اهل سنت اين قضيه را با آب و تاب فراوانی نقل كرده و آن را دليل بر غضب فاطمه سلام الله عليها بر اميرمؤمنان ÷ دانسته‌اند.

حال پرسش ما اين است كه اگر واقعاً جمع بين دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است و رسول خدا به همين خاطر اميرمؤمنان را از خواستگاری دختر ابوجهل بازداشته است‌، چرا خليفه دوم اين عمل را مرتكب شده است.

فاطمه دختر وليد بن مغيره، از كسانی است كه خليفه دوم با او در سال هيجدهم هجری؛ يعنی در همان زمانی كه امّ‌كلثوم همسر او بوده، ازدواج كرده است.

و وليد بن مغيره، از روسای كفار قريش، و از كسانی است كه در جنگ بدر كشته شده و در ذم او آيه ﴿ذَرۡنِي وَمَنۡ خَلَقۡتُ وَحِيدٗا ١١﴾ [المدثر: 11]. نازل شده است!.

ابن سعد در الطبقات الكبری *می‌*نويسد:

عبد الرحمن بن حارث بن هشام بن مغيرة... مادر او فاطمه دختر وليد بن مغيره است؛ هنگامی كه رسول خدا از دنيا رفت ده ساله بود؛ پدرش حارث بن هشام، در طاعون عمواس در سال 18 از دنيا رفت و عمر با همسر او فاطمه دختر وليد بن مغيره كه مادر عبد الرحمن بود ازدواج كرد!

ابن حجر عسقلانی نيز در ترجمه عبد الرحمن بن الحارث بن هشام شبيه همين سخنان را تكرار می‌كند.

اگر جمع بين دختر رسول خدا و دشمن خدا حرام است، چرا خليفه دوم اين كار حرام را انجام داده است؟

وليد بن مغيره و ابوجهل،‌ از سرسخت‌ترين دشمنان رسول خدا بوده‌اند، پس اگر ازدواج با دختر ابوجهل برای اميرمؤمنان ÷ حرام بوده، ازدواج با دختر وليد بن مغيره نيز برای خليفه دوم حرام است.

آيا اهل سنت می‌پذيرند كه خليفه دوم مرتكب اين عمل حرام شده باشد؟

**جواب:**

ميگوييد داستان خواستگاري از ابوجهل را اهل سنت به خاطر تنقيض مقام حضرت علي؛ نقل ميکنند.

در جواب بايد گفت:

اگر تنقيض و نفي حکمتي رخ داده باشد علماي اهل تشيع هم در اين مورد با ما همراه هستند چنانکه ابن بابويه قمي و مجلسي هر دو اين ماجرا را با آب و تاب و در حدود يک صفحه و نيم آن را نقل کرده‌اند**[[305]](#footnote-305)**.

**و اما اصل جواب شبهه ايشان:**

مختصر:حضرت عمرس با فاطمه بنت وليد ازدواج نکرده بلکه با دختر فاطمه بنت وليد بن مغيره که پدرش حارث بن هشام بوده است،ازدواج نموده.

و اما شواهد:

1-در ذکر همسر و فرزندان حضرت عمرس اسم 7 يا 8 همسر نوشته شده.. که يکي از آنها أم حكيم بنت حارث بن هشام بن مغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزومش است که مادر او فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم که او مادر فاطمه بنت عمر است**[[306]](#footnote-306)**.

آقاي قزويني مدعي است که عمرس با فاطمه بنت وليد ازدواج کرده ولي در ذکر همسران حضرت عمرس نام فاطمهل نيست بلکه نام دختر فاطمهل (ام حکيم) نوشته شده.

2- طبق گفته آقاي قزويني حضرت عمرس در سال 18 يا بعد از آن با فاطمه ازدواج کرده است.

**الف:** گفتيم حضرت عمرس بعد از ام کلثوم يعني بعد از سال 17 هجري ديگر با کسي ازدواج نکرده**[[307]](#footnote-307)**.

**ب:** در همين سال يعني سالي که همسر فاطمه بنت وليد(حارث بن هشام) بر اثر طاعون از دنيا رفت حضرت عمرس با دختر او يعني ام حکيم ازدواج کرد:

«فشهد الحارث بن هشام فحل وأجنادين ومات بالشام في طاعون عمواس سنة ثماني عشرة، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حكيم بنت الحارث، وهي أخت عبد الرحمن بن الحارث، فكان عبد الرحمن بن الحارث يقول: ما رأيت ربيبا خيرا من عمر بن الخطاب. وكان عبد الرحمن بن الحارث من أشراف قريش والـمنظور إليه، وله دار بالـمدينة ربة، يعني كبيرة كثيرة الأهل»**[[308]](#footnote-308)**.

و همچنين الـمزي نيز مينويسد: «فشهد الحارث فحل، وأجنادين، ومات بالشام في طاعون عمواس، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حكيم بنت الحارث بن هشام وهي أخت عبد الرحمان بن الحارث، فكان عبد الرحمان يقول: ما رأيت ربيبا خيرا من عمر بن الخطاب»**[[309]](#footnote-309)**.

در هر دو قول آمده که حضرت عمرس با دختر حارث بن هشام (ام حکيم) و خواهر عبدالرحمن بن حارث که مادرشان فاطمه بنت وليد باشد ازدواج کرد و نه با مادر ام حکيم و همسر حارث بن هشام(فاطمه). و طبري (و اکثر علما) مينويسند:

«وتزوج أم حكيم بنت الحارث بن هشام بن الـمغيرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم في الإسلام فولدت له فاطمة فطلقها قال الـمدائني وقد قيل لم يطلقها»**[[310]](#footnote-310)**.

«ام حكيم دختر حارث بن هشام مخزومی را در اسلام به زنی گرفت كه فاطمه را از او آورد سپس طلاقش داد. مداينی گويد: بقولی او را طلاق نداد».

**پ:** قرائن بسيار ديگري نيز وجود دارد که حضرت عمر با دختر آن دو ازدواج کرده است:

ابن عساکر نوشته:«أم عبد الرحمن بن الحارث وأخته أم حكيم بنت الحارث فاطمة بنت الوليد بن الـمغيرة وليس للحارث بن هشام ولد إلا من عبد الرحمن ومن أم حكيم كانت تحت عكرمة ابن أبي جهل فقتل عنها يوم اليرموك شهيدا فخلف عليها خالد بن سعيد بن العاص فقتل عنها يوم مرج الصفر شهيدا فتزوجها عمر بن الخطاب فولدت له فاطمة بنت عمر فتزوج فاطمة عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب فولدت له عبد الله».[[311]](#footnote-311) و مانند همين را شيخ الـمزی به نقل از زبير بن بکار نوشته**[[312]](#footnote-312)** و ابن نعيم**[[313]](#footnote-313)**.

مادر عبدالرحمن بن حارث و خواهرش ام حکيم بنت حارث، فاطمه دختر وليد بن مغيره بوده است و فرزندان حارث بن هشام فقط از عبدالرحمن و ام حکيم بوده‌اند که ام حکيم به همسري عکرمه پسر ابوجهل در آمد و او در روز يرموک شهيد شد و بعد از او با **[[314]](#footnote-314)**خالد بن سعيد ازدواج کرد که او نيز در روز مرج الصفر**[[315]](#footnote-315)** شهيد شد و بعد از او عمر بن خطاب با او ازدواج کرد و فاطمه بنت عمر از او متولد شد که او به ازدواج عبدالرحمن..............

نکته: بعضي اين ازدواج را سال 18 هجري دانسته‌اند که اصح آن است که اين ازدواج در سال 15 با ام حکيم رخ داده است، چون علما گفته‌اند: حضرت عمرس بعد از ام کلثومل با کسي ازدواج نکرد**[[316]](#footnote-316)** يعني بعد از سال 17 هجري، پس طبق اين قول ازدواج با ام حکيم قبل از 17 هجري بوده و قرائني نيز موجود است.

شوهر دوم ام حکيم يعني خالد بن سعيد در واقعه مرج الصفر که در سال 14 هجري بود شهيد شد. و در مورد وفات پدر ام حکيم نيز دو قول موجود است که به نظر قول ابن عبدالبر و ابن اثير صحيحتر است که او در سال 15 هجري از دنيا رفت[[317]](#footnote-317) و همانطور که اشاره شد در سالي که حارث بن هشام، همسر فاطمه بنت وليد،فوت شدند حضرت عمرس با دخترشان (ام حکيم) ازدواج کرد.

3- ثابت است که بعد از حارث بن هشام سيدنا عثمانس با همسر حارث ازدواج کرد و از او فرزندي نيز داشت.

خليفه بن خياط مينويسد: سعيد بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم**[[318]](#footnote-318)**.

و ابن عساکر نيز به نقل از زبير بن بکار و خليفه بن خياط و محمد بن سعد مينويسد: «الزبير بن بكار قال في تسمية ولد عثمان بن عفان قال والوليد وسعيد وأم عثمان أمهم فاطمة بنت الوليد بن عبد شمس بن الـمغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم» و کمي جلوتر مينويسد: «خليفة بن خياط قال سعيد بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن الـمغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم... محمد بن سعد قال في الطبقة الأولی من أهل الـمدينة سعيد بن عثمان بن عفان بن أبی العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف وأمه فاطمة بنت الوليد»**[[319]](#footnote-319)**.

و همينطور شيخ عصامي در ذکر فرزندان حضرت عثمان مينويسد: «وسعيد والوليد أمهما فاطمة بنت الوليد»**[[320]](#footnote-320)**.

و ابن اثير نيز در ذکر ازواج و اولادش مينويسد: «تزوج رقية وأم كلثوم ابنتي رسول الله ص وتزوج فاطمة بنت الوليد بن الـمغيرة الـمخزومية ولدت له الوليد وسعيدا وأم سعيد»[[321]](#footnote-321).

نتيجه: خالد بن سعيد(شوهر ام حکيم) در سال 14 هجري و هشام بن حارث (پدر ام حکيم) در سال 15 هجري از دنيا رفت و در همين سال حضرت عمرس با دختر حارث بن هشام از فاطمه بنت وليد ازدواج کرد و از او صاحب دختري به نام فاطمه شد و حضرت عثمان نيز با مادر ام حکيم (فاطمه بنت وليد) ازدواج کرد و از او صاحب دو فرزند شد.

و خداوند در قرآن کريم نيز فرموده:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ أُمَّهَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُمۡ وَعَمَّٰتُكُمۡ وَخَٰلَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُ ٱلۡأَخِ وَبَنَاتُ ٱلۡأُخۡتِ وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ وَأُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمۡ وَرَبَٰٓئِبُكُمُ ٱلَّٰتِي فِي حُجُورِكُم﴾ [النساء: 23].

يعني: «[نكاح اينان] بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‏هايتان و خاله‌هايتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهايتان كه به شما شير داده‏اند و خواهران رضاعی شما و **مادران زنانتان و دختران همسرانتان كه [آنها دختران] در دامان شما پرورش يافته‏اند** و.».

پس غير ممکن است که حضرت عمرس با دختر فاطمه بنت وليد ازدواج کرده و از او صاحب فرزند شود و بعد از او نيز با مادرش ازدواج کند. و اين اشتباه تاريخ نگاران است که در بعضي روايات به جاي دختر حارث بن هشام نوشته‌اند همسر حارث بن هشام.

و اما: به فرض محال اگر حضرت عمرس با فاطمه بنت وليد ازدواج کرده باشد اين هم اشکالي بوجود نمی‌آورد چونکه: محمدص اين امر را تحريم نکرده بلکه در آن شرايط آن را براي دختر خود نپسنديده، حضرت علي÷ در آن زمان فردي فقير بود که حتي قدرت خريد يک کنيز را نيز نداشت و به همين خاطر نيز فاطمهل بسيار به زحمت می‌افتاد و از پدرشانص طلب کنيز ميکردند.

به اين فکر کنيد که حضرت علي÷ با آن وضع مالي و با داشتن چند فرزند همسر ديگري نيز اختيار کند آن موقع چه ميشد؟ آيا قوز بالا قوز نميشد؟!! پس حضرت محمد ص که عقل کُل بود عواقب اين ازدواج را نيز در نظر گرفته بوده و حضرت علي÷ را منع کرد. گذشته از آن فاطمه بنت وليد هر چند که پدرش دشمن اسلام بود ولي در نظر داشته باشيد که برادرش، شمشير اسلام بود.(خالد بن وليدس سيف الله) پس قياس اين دو با هم و با در نظر گرفتن شرايط منصفانه نيست و همانطور که گفتيم محمدص اين نوع ازدواج را حرام ندانسته بلکه براي دختر خود نپسنديده که هر مرد عاقلي نميپسندد که بر سر دخترش هوو بيايد!!.

----------

محض اطلاع: در اينجا آقاي قزويني يک اشتباه بعيد را مرتکب شده اند!!: و اينکه ايشان، وليد بن عتبه را با وليد بن مغيره اشتباهي گرفته است!!!.

ابن حجر عسقلاني مينويسد:

«فاطمة بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس العبشمية قتل أبوها ببدر كافراً»**[[322]](#footnote-322)**.

«فاطمه بنت وليد بن عتبه پدرش در جنگ بدر به کفر کشته شد».

ولي وليد بن مغيره در سال 1 هجري در مکه مرد و عمرش به جنگ بدر نکشيد!! و گذشته از آن او در سالهاي اول بعثت آنقدر ضعيف و پير بود که حتي نميتوانست سجده بکند و در کتب تاريخ در ذکر سالهاي اول بعثت از او به عنوان پيرمردي فرتوت! ياد شده.

### ادامه شبهه و نتيجه گيري آقاي قزويني:

با اين توضيحات، آيا امكان دارد كه اميرمؤمنان ÷ بر خلاف سنت رسول خدا كاری را انجام دهد؛ با اين كه خود امام علي ÷ در نهج البلاغه، خطبه قاصعه می‌فرمايد:

من دنبال او می‏رفتم همان گونه كه بچه شتر دنبال مادرش می‏رود، آن بزرگوار هر روز برای من پرچمی از اخلاق فاضله خود بر می‏افراشت و مرا به پيروی از آن دستور می‏داد.

در نتيجه قبول چنين ازدواجی از سوی اميرمؤمنان ÷ مخالفت با سنت رسول خداص محسوب می‌شود و امكان ندارد كه اميرمؤمنان ÷ با سنت رسول خدا مخالفت كرده باشد.

**جواب:**

اولاً: ثابت شد که حضرت عمر و همينطور حضرت علي÷ در اين ماجرا خلاف سنت رفتار نکرده‌اند.

دوماً: اين ادعا که حضرت عليس از سنت عدول نکرده نيز همان ادعاي عصمت است که به هيچ وجه مقبول نيست. و همه ميدانند که حضرت علي÷ ابن سبا و پيروانش را در آتش سوزاند و اين خلاف سخن پيامبرص است که فرمود: با عذاب الهي(آتش) مردم را عذاب مکنيد.

هر چند اين نتيجه گيري آقاي قزويني با توضيح و توجيهي که در مورد شبهاتشان رفت بي‌ارزش ميشود ولي بد نيست در اين مورد نظر خود حضرت علي÷را نيز جويا شويم:

امام احمد(ح1003) از عبد خير شاگرد و به اصطلاح شيعه خاص عليس روايت می‌کندکه حضرت عليس در جمع عمومي بالاي منبر خطابه اي ايراد فرمودند که پاره اي از آن به اين قرار است:

«قبض رسول اللهص واستخلف أبو بكرس فعمل بعمله وسار بسيرته حتی قبضه الله عز وجل علی ذلك ثم استخلف عمرس علی ذلك فعمل بعملهما وسار بسيرتهما حتی قبضه الله عز وجل علی ذلك..».

«رسول خدا ش فوت کرد و ابوبکرس بخلافت رسيد او بسان عمل آن ص عمل کرد و بسيرت و روش وي رفتار کرد تا آنکه حق تعالي وي را به همين منوال قبض روح کرد. سپس عمر س خليفه شد. او بسان عمل آن دو و بسيرت آنان رفتار کرد تا آنکه حق تعالي وي را بـر هميـن منوال قبض روح کرد».

و در روايات اهل تشيع:

حضرت علي÷ در نامه اي كه توسّط «قيس‏بن سعدبن عباده» فرماندار مصر، به اهل مصر می‏نويسد اينگونه ميفرمايد:

«بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله علي أمير الـمؤمنين....أن بعث محمدا ص [إليهم] فعلمهم الكتاب والحكمة والسنة والفرائض، وأد بهم لكيما يهتدوا، وجمعهم لكيما [لا] يتفرقوا، وزكاهم لكيما يتطهروا، فلما قضی من ذلك ما عليه قبضه الله [إليه فعليه] صلوات الله وسلامه ورحمته ورضوانه إنه حميد مجيد. ثم إن الـمسلمين من بعده استخلفوا امرأين منهم صالحين عملا بالكتاب وأحسنا السيرة ولم يتعديا السنة ثم توفاهما الله فرحمهما الله......».

«... همانا خداوند، محمّد را به سويشان برانگيخت و به آنها كتاب و حكمت و سنّت و واجبات را ياد داد و آنها را تربيت كرد تا هدايت شوند، و آنان را جمع كرد تا متفرّق و گروه‏گروه نشوند، و آنها را پاك گردانيد تا اينكه پاك شدند. زمانی كه رسالتش را به پايان رسانيد، خداوند او را ميراند كه درود و سلام و رحمت و رضوان خدا بر او باد كه به راستی او حميد و مجيد است. سپس مسلمانان بعد از او، دو مرد صالح را در بين خودشان به خلافت برگزيدند كه هر دو به كتاب عمل كردند و بسيار نيكو سيرت بودند و از سنّت (پيامبر) تجاوز نكردند و آنگاه خداوند هر دوی آنان را نيز ميراند كه رحمت خدا بر هر دوشان باد!»**[[323]](#footnote-323).**

خوانديم که خود حضرت علي÷ حضرت عمرس را شخصي صالح ميداند و معتقد است که او از سيرت و سنت رسول اللهص خارج نشده است (فعمل بعمله وسار بسيرته...ولم يتعديا السنة)، پس اين سخن حضرت علي÷ را بايد چون سيلي بر صورت قزويني‌ها بزنيم.

شبهه: محور هفتم: عمر با ام كلثوم «كفو» نبود:

### غير هاشمي، كفو هاشمي نيست:

برخی از عالمان اهل سنت تصريح كرده‌اند كه در ازدواج، تناسب دينی و حتی نسبی نيز ضرور است و غير قريش نمی‌توانند با دختران قرشی و همچنين غير بنی‌هاشم نمی‌توانند با دختران بنی‌هاشم ازدواج كنند؛ چرا كه بنی‌هاشم به خاطر وجود رسول خدا ص قوم برتر هستند و هيچ قومی از نظر فضيلت با آن‌ها برابری نمی‌كند.

به همين دليل بود كه اميرمؤمنان ÷ می‌فرمود: من دخترانم را برای فرزندان جعفر كنار گذاشته‌ام و جز به آن‌ها به كسی ديگر دختر نخواهم داد.

ابن سعد و سعيد بن منصور مينويسند:

عمر بن خطاب، از علي بن ابی طالب دخترش امّ‌كلثوم را خواستگاری كرد؛ علي در پاسخ گفت: من دختران خويش را برای ازدواج با پسران جعفر از ازدواج منع كرده ام.

بجيرمی شافعی، از دانشمندان متأخر اهل سنت (متوفای 1221ﻫ) تصريح می‌‌كند كه امتناع رسول خدا از دادن حضرت زهرا به خليفه اول و دوم به خاطر اين بود كه آن‌ها از نظر نسبی با خاندان رسول خدا همتا نبودند:

در شرح خصائص آمده است كه «از خصوصيات پيامبرص آن است كه هيچ‌كس با خاندان او در ازدواج هم شان نيست؛ اما در باره ازدواج علي با فاطمه، گفته شده است كه فاطمه جز او همتايی نداشت و به خاطر امر الهی با او ازدواج كرد. زيرا طبرانی از ابن مسعود روايت می‌كند كه هنگامی كه ابوبكر و عمر از فاطمه خواستگاری كردند، رسول خدا آن دو را رد كرده و فرمود خداوند به من دستور داده است كه فاطمه را به ازدواج علي در آوردم؛ و او را در غياب علي كه برگزيده خدا برای اين ازدواج بود، به همسری او در آورد؛ و ممكن است كه رسول خدا شخصی را وكيل در قبول ازدواج از جانب علي كرده باشد؛ و هنگامی كه پيامبر به علي گفت كه خداوند او را به اين كار مامور كرده است، راضی شد.

و در حاشيه خود بر منهج الطلاب می‌نويسد:

نسب تنها از جانب پدران به حساب می‌آيد؛ مگر در فرزندان دختر پيامبر ص. زيرا اين دختران به رسول خدا منسوب بوده و به همين سبب غير از ايشان كسی همتايشان نيست. كلام رسول خدا كه فرموده‌اند «خداوند من را از بنی‌هاشم برگزيد» دلالت بر مقداری از اين مدعا دارد، يعنی غير هاشمی كفو هاشمی و غير مطلبی، كفو مطلبی نيست!.

طبق سخن بجيرمی، رسول خدا به اين دليل فاطمه زهرا سلام الله عليها را به آن دو نداد كه از نظر قومی با بنی‌هاشم كفو نبودند؛ پس ندادن دختر هاشمی به غير هاشمی سنت رسول خدا است. آيا اميرمؤمنان ÷ می‌تواند بر خلاف اين سنت عمل نمايد؟

مقدسی حنبلی به نقل از احمد بن حنبل می‌نويسد:

از احمد بن حنبل نقل شده است كه غير قريشی، كفو قريشی نيست؛ و غير بني‌هاشمی، كفو بني‌هاشمی نيست؛ زيرا رسول خدا ص فرمودند: خداوند من را از كنانه از نسل اسماعيل برگزيد؛ و از ميان كنانه قريش را برگزيد و از ميان قريش بنی‌هاشم را برگزيد و از ميان بنی‌هاشم من را برگزيد.

شهاب الدين قليوبی نيز تصريح می‌كند كه هيچ قومی با احرار بنی‌هاشم نمی‌توانند كفو باشند:

ساداتی كه آزاد باشند، هيچ كس كفو آنان نيست. قيد آزاد، موردی را استثنا می‌كند كه يك هاشمی، با يك كنيز ازدواج كند؛ اما مولا شرط كند كه فرزند غلام او باشد؛ اگر اين شخص دختری به دنيا آورد، اين دختر، كنيز صاحب مادرش می‌شود؛ و مالك می‌تواند او را به برده و يا شخصی با نسب پايين تزويج كند. حتی اگر هاشمی باشد؛ زيرا او برده است. و به همين سبب حتی اگر سلطان بخواهد او را به عقد غير هاشمی در آورد نمی‌تواند! (زيرا برده سلطان نيست)

آيا می‌توان خانواده و نسب عمر را با نسب امّ‌كلثوم مقايسه كرد؟ آيا صهاك با حضرت خديجه، و حنتمه با حضرت زهرا كه سيده زنان اهل بهشت است، می‌تواند يكسان باشد؟ آيا خطّاب را می‌توان با رسول اكرم و اميرمؤمنان عليهما السلام برابر دانست؟

اگر امّ‌كلثوم را دختر اميرمؤمنان بدانيم، به هيچ وجه نمی‌توان ادعا كرد كه عمر با آن حضرت كفو بوده است!!!.

جالب اين است كه حتی خود خليفه دوم نيز كفائت نسبی را شرط ازدواج می‌داند و از پيوند افرادی كه از خانواده پست بودند با خانواده‌های اصيل جلوگيری می‌كردند.

سرخسی حنفی از بزرگان اهل سنت در كتاب المبسوط می‌نويسد:

از عمر روايت شده كه می‌گفت: من از ازدواج زنان جلوگيری می‌كنم؛ مگر اين كه با همتای او ( هم كفو او) باشد و اين دليل بر اين است كه در ازدواج همتا بودن معتبر است.

و عبد الرزاق صنعانی می‌نويسد:

از ابراهيم بن محمد بن طلحه نقل شده است كه عمر می‌گفت: من از ازدواج افرادی كه دارای شرافت خانوادگی هستند منع می‌كنم؛ مگر با همتای او باشد.

اما آيا خليفه دوم نيز به اين مسأله پايبند بود؟ آيا بين خليفه دوم و امّ‌كلثوم تناسب قومی و كفائت نسبی رعايت شده است؟

**جواب:**

ابتدا روايتي که قزويني در شروع نقل کرده‌اند را به طور کامل از ابن سعد با هم ميخوانيم:

انس بن عياض ليثی از جعفر بن محمد÷ از پدرش ما را خبر داد كه می‌فرموده است عمر بن خطاب ام كلثوم دختر علی÷ را از او خواستگاری كرد، علیس فرمود من دختران خود را برای پسران برادرم جعفر نگه داشته ام، عمرس گفت او را به ازدواج من درآور به خدا سوگند بر روی زمين مردی يافت نمی‌شود كه به اندازه من در خوش رفتاری با او باشد. علیس فرمود اين كار را انجام می‌دهم، عمرس خود را به انجمن مهاجران كه ميان قبر و منبر رسول خداص می‌نشستند رساند....

از اين روايت اينگونه استفاده ميشود که حضرت علي÷ بدون هيچ دلخوري، دخترش را به ازدواج حضرت عمر÷ در آورد.و نه تنها ارعاب و خوفي در کار نبود بلکه حضرت عمرس قول به اکرام و ارج نهادند ميدهد.

اما آن اقوالي که در مورد برتري بني‌هاشم نقل کرده‌اند و نه تحريم ازدواج غير بني‌هاشمي با بني‌هاشمي!!.

اين اقوال غير معقول و خلاف با آيات و شرع اسلام و واضحات است و به قول حضرت علي÷: «به کلام نگاه کن و نه به متکلم»... و اين متکلمان سخن ناحق گفته‌اند و برداشت نادرست کرده اند(البته نه همه آنها و در بعضي آقاي قزويني خيانت کرده است)، و البته بعضي از علما نيز از اين حديث رسولص اينگونه برداشت کرده‌اند که عرب از عجم برتر است!! آيا شما اين برداشت را قبول ميکنيد؟؟ نه چون چنين چيزي معقول نيست و خدا برتري را در نژاد قرار نداده است.

**و اما دلايل رد اين برداشت:**

الف: حضرت محمدص دو دختر خود را به سيدنا عثمانسداد که او از بني اميه بود.يا ديگر دختر خودش را (زينب) به همسري ابوالعاص در آورد.

ب-خود حضرت محمدص از دختر ابوسفيان خواستگاري کرد يعني از بني اميه!! و با عايشهل ازدواج کرد که او از طايفه‌هاي مشهور قريش نبود و حفصهل نيز مانند او و.....

پس طبق استدلال شما محمدص خلاف سنت خودشان!!!!!عمل کرده اند!!.

پ-حضرت علي÷ نيز از غير بني‌هاشم زن گرفته و همينطور حسن و حسين و.....

همه اينها خلاف سنت عمل کرده اند؟؟؟

با اين طرز استدلال، هيچ سيدي حق ندارد با غير از سيد و سادات ازدواج کند.!!.

ت: شيخ الاسلام ابن تيميه (در رد ابن مطهر حلي شيعي) در مورد اين روايت ميگويد:

اين به آن معني نيست که بني‌هاشم و قريش از همه برتر هستند، بلکه در ديگر قبايل عرب مومنيني هستند که از آنها برترند مثلاً: سابقون الاولون که تعداد اندکي آنها از بني‌هاشم و قريش هستند و اکثر قريشيان در فتح مکه اسلام آوردند!........ و اهل بدر افضل بر بني‌هاشم هستند که در اين جنگ فقط 3 نفر از بني‌هاشم بوده اند(حمزه و علي و جعفرش) در صورتي که اهل بدر 313 نفر بوده‌اند. و اينها افضل هستند بر کل بني‌هاشم که در بدر حضور نداشته‌اند**[[324]](#footnote-324)**.

ج: گذشته از آن ابو لهب نيز از بني‌هاشم بود.. آيا او نيز افضل است؟؟**[[325]](#footnote-325)** کسي که خدا در مورد او و زنش سوره تبت(المسد) را نازل کرد:

﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ٣﴾ [المسد: 1-3].

«بريده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (1) دارايی او و آنچه اندوخت‏سودش نكرد (2) بزودی در آتشی پرزبانه درآيد (3)».

دين خدا پارتي بازي قبول نميکند و ابراهيم÷ که فرزند آذر بت ساز و بت پرست بود،اين نسبت براي او ذمي محسوب نميشود و فرزندي چون ابراهيم÷ براي پدرش هيچ نفعي نميتواند داشته باشد. و همينطور است حال و روز فرزند نوح ÷ (يام)که از دعوت پدر روي برگرداند و شاعر نيز ميسرايد:

|  |  |
| --- | --- |
| پسر نوح با بــدان بنشست | خـــــاندان نبوتش گــــم شد |
| سگ اصحاب كهف روزی چند | پی نيكان گرفت و مردم شد |

گلستان سعدي

**و مولانا:**

|  |  |
| --- | --- |
| پور آن بو جهل شد مومن عيان | پور آن نوح نبی از گمرهان |

مثنوي معنوي

و همينطور، قارون که بعضي او را پسر عموي حضرت موسي÷ و بعضي او را عموي آن حضرت÷ دانسته‌اند.

ح: شيطان هم خود را برتر از آدم ميدانست ولي خداوند ميفرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: 13].

«اي انسانها! ما شما را از مرد و زني ( آدم وحواء)آفريديم وشما را نژادها وقبايل گردانيديم تا همديگر را بشناسيد، بيگمان **گرامي‌ترين شما در نزد خداوند** **پرهيزگار‌ترين شما ست**، حقا كه خداوند دانا وآگاه است».

پرهيزگارترين نه خوش اصل و نسب‌ترين!!! افلا تتفکرون؟؟ آيا تفکر نميکنيد؟

گويا اين سخنان ديکته شده توسط شيطان نژاد پرست است و با همان طرز فکر نگارش شده، کما اينکه شيطان نيز ميگفت:

﴿ َالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ٧٦﴾ [ص: 76].

«من از او (آدم) بهترم، مرا از آتش آفريده‏ای و او را از گل آفريده‏ای!!».

خ: جناب قزويني جواب بدهيد: سبب عزت دار شدن لقمان حکيم و يا حضرت بلال چه بود؟؟

ابن عباسسگويد: لقمان برده حبشي نژاد بود که پيشه نجاري داشت**[[326]](#footnote-326)**.

سعيد بن مسيبس: لقمان از سياهان مصر بود که صاحب لب‌هاي بزرگي بود و خداوند به وي حکمت داد و به مقام پيامبريش ارجمند نمود**[[327]](#footnote-327)**.

از ليث چنين نقل است: حکمت لقمان نبوت بود**[[328]](#footnote-328)**. و او از برده بودنش هم عبا نداشت چنانچه وقتي از او ميپرسيدند: آيا تو برده فلاني نبودي؟ بدون ناراحتي جواب مثبت ميداد.

حال وقت آن است که بپرسيم:آيا لقمان نسب نيکو داشت؟؟ و آيا بني‌هاشمي‌ها از لقمان برتر هستند؟؟

چه خوش گفته پيامبرص که فرمود : «من بطأ به عمله لم يسرع به نسبه»**[[329]](#footnote-329)**.

«کسيکه عملش او را عقب بيندازد، **نسبش نمی‌تواند او را سبقت دهد**».

و باز هم در يکي از خطبه‌هايشان ميفرمايند: (اي مردم قريش: خداوند تكبر و غرور جاهليت و افتخار به پدران را از شما **دور كرده است، همه مردم از آدم ÷، و آدم از خاك آفريده شده است)[[330]](#footnote-330).**

ولي گويا آن غرور و تکبر جاهليت به آقاي قزويني سرايت کرده است!!.

پيامبر اسلام ص به ابوذرس فرمودند:اي ابوذر! بدان كه تو بهتر از سرخ رنگ و سياه رنگ نيستي، مگر اينكه در پرهيز گاري بر او برتري داشته باشي**[[331]](#footnote-331)**.

و مشهور است که محمدص خطاب به خانواده و خويشاوندانش اعلان نمود كه: «أن اعملوا لا أغني لكم من الله شيئا» «به دستورات الله‌ و رسولص عمل كنيد كه من نمي‌توانم براي شما در برابر الله كاري بكنم».

البته قزويني و دوستانش حق دارند چنين ادعاهاي باطلي را عَلَم کنند، چون اين بدعتهايشان است که آنها را وادار به گفتن چنين سخناني کرده است، خداوند ميفرمايد:

﴿وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ [آل‌عمران: 24].

«و بدعت‌هايشان آنان را در دينشان مغرور كرده است».

جالب است که سخنان آقاي قزويني بسيار شباهت دارد با سخنان مشرکين مکه که در مورد بعثت پيامبرص ميگفتند: خداوند براي عهده‌دار شدن رسالت خويش کسي را جز اين يتيم مسکين نيافت؟! اين درست نبود که خدا بزرگان و سران مکه و طائف را کنار بزند و اين بينوا را فرستادة خويش قرار دهد:

﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ ٣١﴾ [الزخرف: 31].

«چرا اين قرآن بر يکي از مردان بزرگ يکي از اين دو شهر بزرگ فرود نيامده است؟!».

و خداوند هم چنين جواب دادند و ما هم آن را تقديم آقاي قزويني ميکنيم:

﴿أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: 32].

**«**مگر اينان متصدّي توزيع رحمت خداي تو‌اند؟!».

خلاصه کلام اينکه:

|  |  |
| --- | --- |
| ز ادب پرس، مپرس از نسب و ثروت | ز هنر گوي، مگوي از پدر و مادر |

(پروين اعتصامي)

يا به قول علامه اقبال لاهوري:

|  |  |
| --- | --- |
| نه افغانيم و نه ترک و نه تتاريم | چمن زاريم و از يک شاخساريم |
| تميز رنگ و بو بر ما حرام است | که ما پرورده يک نو بهاريم |

و باز هم به قول اقبال:

|  |  |
| --- | --- |
| مسلم استي دل به اقليمي مبند | گم مشو اندر جهان چون و چند |
| مي نگنجد مسلم اندر مرز و بوم | در دل او ياوه گردد شام و روم |

و به قول مولانا:

|  |  |
| --- | --- |
| اي بسا هندو و ترک همزبان | اي بسا دو ترک چون بيگانگان |

پس زبان همدلي خود ديگر است... همدلي از همزباني خوشتر است. (همزباني را هم نژادي بخوانيد!)

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

در پايان اين بحث براي تاييد حرف پوچ خودشان چند روايت را از حضرت عمرس نقل کرده‌اند که همه آنها يا کذب و يا ضعيف هستند.

1- اولين روايت را از سرخسي نقل کرده که جناب سرخسي براي اين روايت سندي ذکر نکرده و احتمالاً منظور او اين روايت بوده است:

زن جوانی را كه با پيرمردی ازدواج كرده بود و سپس شوهرش را كشته بود، نزد عمر آوردند، حضرت عمرس فرمود: اي مردم از خدا بترسيد،‌هر مردي بايد بازني همسان خودش (هم كفو خودش ) ازدواج كند و هر زني نيز بايد با مردي ازدواج كند كه همسان او هست**[[332]](#footnote-332)**.

راوي آن: أبو بكر بن عبد الله بن أبي مريم الغسانی الشامی است

«قال حرب إسماعيل: سمعت أحمد بن حنبل، و

سئل عن أبی بكر بن أبی مريم، فقال: ضعيف، كان عيسی لا يرضاه. وقال أبو عبيد الآجری، عن أبی داود: سمعت أحمد يقول: ليس بشیء».

قال أبو داود: «سرق له حلی، فأنكر عقله. وقال أبو حاتم: سألت يحيی بن معين عن أبی‌بكر بن أبی مريم، فضعفه. وقال أبو زرعة الرازی: ضعيف، منكر الحديث. وقال أبوحاتم: ضعيف الحديث، طرقه لصوص فأخذوا متاعه فاختلط. وقال إبراهيم بن يعقوب الجوزجانی: ليس بالقوی. وقال النسائی، والدارقطنی: ضعيف.... »[[333]](#footnote-333).

و خنده دار است که چنين باشد!! يعني حضرت عمرس در آن اوضاع که يک مرد به قتل رسيده به جاي اجراي حد و سرزنش قاتل به دفاع از قاتل ميپردازد!؟

2- و دومين روايت را از مصنف عبدالرزاق نقل ميکند که از ابراهيم بن محمد بن طلحه نقل شده.

اين روايت منقطع است چون ابراهيم بن محمد بن طلحه حضرت عمرس را نديده است.

و محمد ناصر الدين آلباني مينويسد:«لأن جعفر بن عون ثقة من رجال الشيخين إلا أن العلة الأولی لا تزال قائمة وهي الانقطاع فهو ضعيف علی كل حال»**[[334]](#footnote-334)**.

جالب است که روايتي با همين الفاظ از قول حضرت محمدص نيز نقل شده: «لا تنكحوا النساء إلا من الاكفاء...».

که اين روايت نيز موضوع است چون: وفيه مبشر بن عتيك وهو متروك = در آن مبشر بن عتيک( يا بن عبيد) وجود دارد که علما او را ترک کرده‌اند[[335]](#footnote-335) و دارقطني او را دروغگو ميداند. و ابن طاهر نيز در مورد اين روايت ميگويد:فيه مبشر بن عبيد يروي الموضوعات**[[336]](#footnote-336)**.

و ابن جوزي/ نيز اين روايت را در کتاب الموضوعات آورده و مينويسد:قال أبوأحمد بن عدی: هذا الحديث مع اختلاف ألفاظه في المتون واختلاف إسناده باطل لا يرويه إلا مبشر**[[337]](#footnote-337)**.

شبهه: عدم كفائت سني عمرس با ام كلثومل:

رعايت تناسب سنی يكی از مسائلی است كه بايد در ازدواج رعايت شود. و اتفاقاً خود خليفه دوم با ازدواج پيرمردان با دختران جوان مخالف بوده است.

سعيد بن منصور در سنن خود می‌نويسد:

زنی جوانی را كه با پيرمردی ازدواج كرده بود و سپس شوهرش را كشته بود، نزد عمر آوردند، عمر گفت: ای مردم از خدا بترسيد،‌ هر مردی بايد بازنی همسان خودش (هم كفو خودش ) ازدواج كند و هر زنی نيز بايد با مردی ازدواج كند كه همسان او هست.

آيا تناسب سنی بين عمر و امّ‌كلثوم رعايت شده است؟

بنا به نقل اهل سنت اين ازدواج در سال هفده هجری اتفاق افتاده است؛ چنانچه ابن أثير جزری نيز می‌نويسد:

در سال هفدهم عمر با امّ‌كلثوم دختر علي بن ابی‌طالب كه فرزند فاطمه دختر رسول خدا ص بود ازدواج كرده و در ماه ذی القعدة با او عروسی كرد!.

امّ‌كلثوم نيز كه در واپسين سال زندگی نبی مكرم به دنيا آمده است در زمان خواستگاری عمر هفت يا هشت سال بيشتر نداشته است. چنانچه ابن سعد در طبقات به اين حقيقت اشاره كرده و می‌نويسد:

عمر با امّ‌كلثوم ازدواج كرد؛ در حالی كه هنوز امّ‌كلثوم به سن بلوغ نرسيده بود.

از طرف ديگر عمر بن الخطاب هنگامی كه در سال 23 هـ كشته شد، شصت و سه سال داشته؛ پس در سال 17 ﻫ، پنجاه و هفت ساله بوده؛ يعنی بين امّ‌كلثوم و عمر بيش از 50 سال فاصله سنی وجود داشته است.

پرسش ما از اهل سنت اين است كه چه تناسبی بين امّ‌كلثومل هفت ساله و عمر بن خطابس پنجاه و هفت ساله وجود داشته است؟

هنگامی كه ابوبكر و عمر از مادرش حضرت زهرا سلام الله عليها خواستگاری كردند، پيامبر عدم تناسب سنی را دليل بر رد خواستگاری آن‌ها دانست.

ابن حبان در صحيحش و نسائی در سننش می‌نويسند:

عبد الله بن بريده از پدرش نقل می‌كند كه ابوبكر و عمر از فاطمه خواستگاری كردند، پيامبر اسلام ص به آن‌ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علي÷ خواستگاری نمود، پيامبرص او را به ازدواج علي ÷ درآورد.

آيا اين تناسب سنی، پس از سال‌ها بين كوچكترين فرزند حضرت زهرا و شيخين به وجود آمده بود؟

اميرمؤمنان ÷، چون موافق با اين ازدواج نبود، عين همان سخن پيامبر را كه در هنگام خواستگاری از حضرت زهرال در پاسخ آن دو فرموه بود، بيان كرده و می‌گويد: «امّ‌كلثوم هنوز خردسال است».

ما از اين عالمان سنی می‌پرسيم، چه سنخيت و چه شباهتی بين عمر 57 ساله و امّ‌كلثوم 7 ساله وجود داشته است؟

چگونه است كه طبق روايات اهل سنت، خليفه دوم رعايت تناسب سنی را برای ديگران ضروری می‌دانند و از ازدواج پيرمردان با دختران جوان جلوگيری می‌كنند؛ اما خود به اين قانون پايبند نيست و با دختری كه هنوز به سن بلوغ شرعی نرسيده است، ازدواج می‌كند؟

آيا اين عمل مصداق اين آيه نمی‌شود:

﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [البقرة: 44].

«آيا مردم را به نيكی دعوت می‏كنيد؛ اما خودتان را فراموش می‏نماييد؛ با اين كه شما كتاب (آسمانی) را می‏خوانيد! آيا نمی‏انديشيد؟!».

**جواب:**

روايتي را که از سعيد بن منصور نقل کرده‌اند، قبلاً ضعفش مشخص شد.

گفته‌اند حضرت عمرس در سال 17 هجري 57 ساله بوده‌اند (صحيح) و افزوده: و عمر 50 سال از ام کلثوم بزرگتر بوده!!!(کذب)

همانطور که قبلاً نيز گفتيم: در مورد تولد ام کلثومل تنها يک قول دقيق نقل شده و آن هم اينکه وي در سال ششم هجري تولد يافت**[[338]](#footnote-338)** و چنانکه گفته شد او از زينبل بزرگتر بود و زماني که حضرت عمرس به خواستگاري ام کلثومل رفت وي 11 يا 12 سال داشت.

بعضي از علما گفته‌اند ام کلثومل در اواخر عمر حضرت رسولص به دنيا آمد. و آقاي قزويني با اين قول گفته‌اند که ام کلثوم حتماً در سال 10 يا 11 به دنيا آمده‌اند که درسال 17 هجري 6 يا 7ساله خواهند بود.

ميگوييم: اين سخن هيچ تناقضي با سخن امام ذهبي و ابن کثير و ديگران ندارد زيرا..

اصولاً عمر آدمي را ميتوان به سه قسمت کلي تقسيم کرد.

1-اوايل عمر و 2- اواسط عمر و 3- اواخر عمر

حضرت رسول اکرمص63 سال عمر داشته‌اند و ميتوان اوايل عمرشان را از سن 1 تا 10سالگي گفت و اواسط آن را از 30تا 40 و اواخر آن را از 55 سالگي تا 63 سالگي. (مثلاً البته)

و حضرت ام کلثوم در سال 6 هجرت به دنيا آمده‌اند يعني زماني که پيامبرص 57 سال داشته و در اواخر عمرشان به سر می‌بردند.

پس اين ادعايي که آقاي قزويني از آن دفاع ميکنند سر خود را زير برف کردن است.

و اما اينکه حضرت محمدص چرا دختر خود ا به شيخين نداد.

در نزد اهل سنت مشهور است که حضرت فاطمهل 5 سال قبل از بعثت متولد شد**[[339]](#footnote-339)**. يعني در هنگام وفات 28 سال سن داشت و در وقت ازدواج حدود 17 (يا 18) سال سن داشته‌اند.

و در نزد اهل تشيع مشهور است که فاطمهل 5 سال بعد! از بعثت به دنيا آمد**[[340]](#footnote-340)**. يعني در هنگام وفات 18 سال و در وقت ازدواج حدود 7 سال سن داشته‌اند!.

و چون طرف بحث ما اهل تشيع هستند ما نظر آنها را قبول ميکنيم که طبق آن، حضرت علي÷ در سن 24 سالگي (يا کمي بالا يا پايين‌تر) با حضرت فاطمهل 7 ساله(يا کمي بالا و پايين‌تر!) ازدواج کرده که اختلاف سني بين آنها 16 سال بوده است و مهم اينکه فاطمهل به سن بلوغ نيز نرسيده بوده‌اند!!.

ولي تنها دليل حضرت محمدص اختلاف سني نبود و اصل دليل ايشان امر خداوند بود.

حال ميپرسم: اگر شما اختلاف سني را دليل بر اين ماجرا ميدانيد.. حضرت علي÷ نيز با امامه بنت ابي العاص(خواهر زاده فاطمه) اختلاف سني داشت اين را چگونه توجيه ميکنيد؟آيا اين را هم خلاف سنت ميدانيد!!؟

گذشته از اينها شخصي بهتر از ابوبکر و عمر چنين ازدواجي کرده‌اند.. يعني حضرت خير البشر، محمدص، زماني که به خواستگاري عايشهل رفت... ام المومنين فقط 6 سال داشتند! و حضرت محمدص حدود 50 سال از عايشهل بزرگتر بودند... آيا به محمدص هم خورده ميگيريد؟؟!.

سنت چيست؟؟ روش و شيوه زندگي محمدص.. وقتي شما ميگوييد عمرس از سنت تخلف کرد يعني خلاف عمل رسول اللهص عمل کرد ولي عمرس عين عمل ايشون را مرتکب شدند. به تعبيري ايشون سنت رسول اللهص را زنده کردند و ازدواجي مانند ازدواج ايشان انجام داده‌اند!.

حضرت علي÷ نيز به تبعيت از حضرت صديقس دختر خودشان را به عمر س دادند همانطور که حضرت ابوبکر ص دختر خود را به ازدواج رسول اللهص در آوردند!.

و از حضرت رسولص ثابت است که فرمود: اقتدوا باللذين من بعدي أبی بكر وعمر**[[341]](#footnote-341)**.

بعد از من به ابوبکر و عمرب اقتدا کنيد**[[342]](#footnote-342)**.

اگر حضرت محمدص علت ندادن دخترش را فقط اختلاف سني بيان ميکند.چگونه خود ايشان اين امر را هنگام ازدواج با سيدة عايشه فراموش ميکنند؟؟ اينجاست که گويا شيعه اين آيه را با کمال بي‌شرمي در مورد حضرت محمدص ميدانند که**[[343]](#footnote-343)**:

﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [البقرة: 44].

«آيا مردم را به نيكی دعوت می‏كنيد÷ اما خودتان را فراموش می‏نماييد÷ با اين كه شما كتاب (آسمانی) را می‏خوانيد! آيا نمی‏انديشيد»؟!!.

اين دکاندارن شرايط و فرهنگ عرب را فراموش کرده‌اند، خنده دار است که اينها ازدواج عمرس را خلاف سنت ميدانند ولي در مورد ازدواج محمدص با عايشه÷ سکوت کرده اند! چون ميدانند در اين صورت ارتباط خود را به وسيله قيچي نامرئي با اسلام قطع خواهند کرد.

حضرت محمدص به خواستگاري دختر 6 ساله ميرود.. حضرت عليس نيز فاطمه 7 ساله را**[[344]](#footnote-344)** به زني ميگيرد.

پس اين ايراد نيز پوچ است.

و دليل آنحضرتص در رد کردن حضرت صديق و فاروق همان بود که قبلاً نقل کرديم:

حضرتص فرمودند: «إن الله أمرنی أن أزوِّج فاطمة من علی»**[[345]](#footnote-345)**.

«همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه را به ازدواج علي درآورم».

و همچنين کليني مينويسد: فقال لها رسول اللهص: «ما انا زوجتك ولکن الله زوجك من السماء.....»**[[346]](#footnote-346)**.

پس رسول خداص خطاب به فاطمهس فرمود: من تو را به ازدواج علي÷ در نياوردم بلکه خدا از آسمان شما را به ازدواج هم در آورد.

شبهه: عدم صلاحيت اخلاقي عمر براي ازدواج با ام كلثوم:

##### خودداري دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او:

مطابق نقل بلاذری، طبری، ابن اثير و ابن كثير هنگامی كه يزيد بن ابوسفيان از دنيا رفت، عمر از همسرش امّ‌ابان ـ دختر عتبه ـ خواستگاری كرد؛ وی نپذيرفت و علّت آن را چنين بيان كرد:

«لأنّه يدخل عابساً، ويخرج عابساً، يغلق أبوابه، ويقلّ خيره».

عمر بن خطابس عبوس و ترش رو وارد منزل می‌شود و عبوس و اخمو خارج می‌گردد؛ درِ خانه را می‌بندد. (و اجازه بيرون رفتن به همسرش نمی‌دهد) و خيرش (رسيدگی به همسرش) اندك است.

**جواب:**

لازم به ذکر است که ام ابان خواستگارهاي زيادي داشته من جمله: حضرت عمرس، حضرت زبيرس، حضرت علي÷ و سيدنا طلحه÷.

حاکم در المستدرک خود با سند صحيح و همچنين ابن عساکر،خواستگاري هر چهار نفر را اينگونه نقل ميکنند:

موسي بن ابي‌طلحه گفت که عمر بن الخطابس از ام ابان دختر عتبه بن ربيعه خواستگاري کرد اما ام ابان، ابا ورزيد، به وي گفتند که چرا خواستگاريش را نپذيرفتي؟ گفت: او به دليرمندي داخل می‌شود وبه دليرمندي خارج می‌گردد امر آخرتش وي را از امر دنيايش ربوده است گويا ربش(خدايش) را به دو چشمش می‌نگرد.

سپس زبير بن العوامس از وي خواستگاري می‌نمايد، ام ابان از ازدواج باوي امتناع می‌ورزد وي را از علت اين امتناع می‌پرسند گفت: اشاره اي از وي را در تار‌هايي که همسرش با آن مو‌هاش را گره می‌بندد نمی‌بيند.

سپس عليس از وي خواستگاري کرد اما وي نپذيرفت گفته شد که چرا؟ «قالت: ليس لزوجته منه إلا قضاء حاجته، ويقول: كيت وكيت، وكان وكان» گفت: همسرش از وي به جز همبستري چيزي ديگر را نمی‌بيند و چنين وچنان می‌گويد سپس طلحه از وي خواهان ازدواج می‌گردد وي می‌گويد اين همانا همسرم است گفتند چرا؟ گفت: من اخلاقش را می‌شناسم هنگامي که وارد می‌شود خنده کنان وارد می‌شود و هنگام خروج تبسم نقش بر لبانش است و اگر چيزي بخواهم می‌دهد واگر سکوت نمايم آغاز می‌نمايد واگر عملي را انجام دهم ممنونم می‌گردد واگر گناهي کنم می‌بخشد وهنگامي که آن دو ازدواج نمودند، علي÷ گفت: اي ابا محمد(طلحه) اگر اجازه دهي، با ام ابان صحبت نمايم، گفت: با وي سخن بگو، از پرده حجله‌اش گرفت و گفت: سلامتي باد برتو اي کسي که نفسش عزيز است، گفت: بر تو سلام، علي÷ گفت: اميرالمومنين از تو خواستگاري کرد وي را نپذيرفتي، گفت: اين چنين بود، علي÷ گفت: زبير پسر عمه رسول اللهص و يکي از دو حواريش از تو خواستگاري کرد اما تو امتناع ورزيدي، گفت: بلي چنين بود، گفت: من با قرابتي که با رسول الله ص دارم از تو خواستگاري کردم و ابا کردي، گفت: بلي. علي÷ گفت: قسم به الله که زيباترين ما را و انفاق کننده‌ترين ما را ازدواج نموده اي اين چنين عطا می‌کند)**[[347]](#footnote-347)**.

پس ديديد که ام ابان در مورد حضرت علي÷ چه گفت؟!؟؟ اگر حضرت عمرس خشک است و به دنيا رغبتي ندارد و آنچنان خدايش را عبادت ميکند که گويي او را با دو چشم خود ميبيند... حضرت علي÷ به گفته ام ابان همسرانش از او به جز همخوابي چيزي نميبينند!!!!.

و حالا ما هم سخن ام ابان را وحي منزل گرفته و مانند شيعه‌ها فلسفه بافي کنيم و بگوييم:

﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [البقرة: 228].

«و براي همسران (حقوق و واجباتي) است (که بايد شوهران ادا بکنند) همانگونه که بر آنان (حقوق و واجباتي) است که (بايد همسران اداء بکنند) به گونه‌اي شايسته».

و بگوييم: حضرت علي به همسران خود نميرسيده و حقوق آنها را ادا نميکرده و اين خلاف امر الهي است و....**[[348]](#footnote-348)**.

و آقاي قزويني با کمال حماقت آدرس به کتاب بلاذري و ابن قتيبه و.. داده است.بد نبود تمام ماجرا را ميخواندند!که آنها اينگونه نوشته‌اند:

«ابن قتيبه وبلاذري: خطب عمر بن الخطّاب أمّ أبان بنت عتبة بن ربيعة بعد أن مات عنها يزيد بن أبي سفيان، فقالت: لا يدخل إلا عابساً ولا يخرج إلا عابساً، يغلق أبوابه ويقلّ خيره..... وخطبها عليّ، فقالت: ليس للنساء منه حظّ إلا أن يقعد بين شعبهن الأربع لا يصبن منه غيره»**[[349]](#footnote-349)**.

»عمر بن الخطاب از ام ابان دختر عتبه بن ربيعه بعد از وفات شوهرش يزيد بن ابي سفيان خواستگاري کرد، ام ابان گفت: وي هنگام ورود و خروج چهره‌اش گرفته است درب‌هايش را می‌بندد و خيرش کم است.... سپس علي از وي خواستگاري کرد گفت زنان به جز همبستري ديگر حقي از وي ندارند.!!» .

اين هم يک نمونه از کاربرد قيچي شيعه‌ها بود!!.

ابن عبدالبر و ابن اثير اين خواستگاري‌ها را ذکر کرده و اينگونه مينويسند:

«أم أبان بنت عتبة بن ربيعة بن عبد شمس بن عبد مناف لما قدمت من الشام خطبها عمر وعلي والزبير، وطلحة، فأبت من كل واحد منهم إلا طلحة، فتزوجها طلحة بن عبيد الله لا أعلم له رواية»**[[350]](#footnote-350)**.

«ابن حجر: أم أبان بنت عتبة بن ربيعة بنت عبد شمس العبشمية خالة معاوية.قال أبو عمر: لما قدمت من الشام خطبها عمر وعلي والزبير وطلحة فأبت إلا من طلحة فتزوجها. لا أعلم لها رواية»**[[351]](#footnote-351)**.

شبهه: امتناع دختر ابو بكر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او:

مطابق نقل ابن عبدالبر، امّ‌كلثوم دختر ابوبكر به خواهرش عايشه گفت:

تو می‌خواهی من به ازدواج كسی درآيم كه تندخويی و سخت گيری او را در زندگی می‌دانی؟!

سپس افزود: به خدا سوگند اگر مرا به اين كار وادار كنی، كنار قبر رسول خدا ص می‌روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فرياد خواهم كشيد.

می بينيم كه حتی دختر كم سنّ و سالی همانند امّ‌كلثوم دختر ابوبكر، با آن كه عمر، هم خليفه مسلمين است و هم با پدرش ابوبكر بسيار دوست و همراه بود؛ ولی حاضر به ازدواج با وی نمی‌شود.

حال چگونه امكان دارد كه امير مؤمنان ÷ اين ويژگی اخلاقی عمر را ناديده بگيرد و دختر خردسالش به دست او بسپارد؟

**جواب:**

در بالا ثابت شد که ماجراي خواستگاري حضرت عمرس از ام کلثوم بنت صديقس جعلي است و بسيار بعيد است که دختر3 يا 4 ساله چنين حرفهايي بزند.!!.

و چه راست گفت، پيامبر ص آنجا كه فرمود: «إذا لم تستح، فاصنع ما شئت»**[[352]](#footnote-352)** «هرگاه شرم نكردی، هرچه كه بخواهی انجام ده!».

شبهه: عمر همسرش را كتك می‌زد:

يكی از ويژگي‌های اخلاقی خليفه دوم اين بود كه همواره زنانش را كتك می‌زد. ابن ماجه قزوينی در سنن خود كه يكی از صحاح سته اهل سنت است می‌نويسد:

از اشعث بن قيس نقل شده است كه گفت:

شبی مهمان عمر بودم نيمه‌های شب ديدم همسرش را كتك می‌زند؛ برخاستم و او را از كتك زدن همسرش منع كردم. هنگامی كه به بسترش برگشت گفت:

ای اشعث! جمله‌ای از رسول خدا شنيده‌ام، آن را به خاطرت بسپار (آن جمله اين است): كسی حق ندارد از مرد بپرسيد كه چرا همسرت را كتك می‌زنی.

شبيه همين روايت در مسند احمد بن حنبل نيز موجود است.

آيا هيچ عاقلی حاضر می‌شود دخترش را به كسی بدهد كه می‌داند او دخترش را كتك خواهد زد؟

با اين وضعيت اخلاقی عمر، چگونه ممكن است اميرمؤمنان ÷ دخترش را به چنين فرد خشن و بد اخلاق بدهد و با تن دادن به اين ازدواج اسباب آزار و اذيت روح رسول خدا و حضرت زهرا سلام الله عليهما را فراهم كند؟

جواب:

آلباني در کتاب صحيح وضعيف سنن ابن ماجة و در زير همين روايت مينويسد:ضعيف، الإرواء ( 2034 )، الضعيفة ( 4776 ) ضعيف الجامع ( 6218 ) و همچنين در سنن ابن ماجه که آقاي قزويني آدرس داده‌اند نيز، محقق نوشته اند:قال الشيخ الألباني: ضعيف**[[353]](#footnote-353)** و نيز به مسند امام احمد بن حنبل آدرس داده‌اند که در آن، از قول محقق اين چنين نوشته شده: تعليق شعيب الأرنؤوط: إسناده ضعيف**[[354]](#footnote-354)** و همينطور به کتاب احاديث المختاره مقدسي آدرس داده‌اند که ايشان نيز نوشته:إسناده ضعيف. براي تفصيل بيشتر مراجعه کنيد به کتاب «النافلة في الأحاديث الضعيفة والباطلة»**[[355]](#footnote-355)**.

و شايد شيعه بگويد: اين روايت در کتاب شما موجود است به ما چه!!! در جواب ميگويم: اگر بنا به اين است ما ميتوانيم از کتب شيعه چنين رواياتي و بدتر از اين را استخراج کنيم.مثلاً:

در الامالي شيخ طوسي و.... از قول حضرت فاطمهس خطاب به سيدنا علي÷ آمده:

يا ابن أبي طالب! اشتملت مشيمة الجنين وقعدت حجرة الظنين**[[356]](#footnote-356)**.

« اي فرزند ابو طالب! خلق خوي انسان درتو نيست!و اينك متهم وغير قابل اعتماد هستي!.»

حال مانند شيعه‌ها نتيجه بگيريم که: حضرت علي÷ تا آن حد فاطمهل را ناراحت کرده بود که او علي ÷ را آدم نميداند!!!!.

و روايت ديگري که آقاي كليني در فروع آورده است كه:

« حضرت زهراء- سلام الله عليها- از ازدواجش با عليس راضي نبود! چون پدرش داخل خانه گرديد ديدكه گريه ميكند فرمود: «ما يبكيك؟ فوالله لو كان في أهلي خير منه ما زوجتكه، وما أنا زوجتك ولكن الله زوجك» «چرا گريه ميكني بخدا قسم اگر در فاميل من بهتر از او كسي را پيدا می‌كردم او را دامادم می‌كردم، من ترا به زني او نداده ام خداوند ترا به زني او داده است»**[[357]](#footnote-357)**.

اربلي: پس از ازدواج كه حضرتشص با بريده نزد حضرت زهراءل رفتند تا پدرش را ديد چشمانش اشك آلود شد حضرت فرمودند: «ما يبكيك يا بنية؟ قالت: قلة الطعام وكثرة الهم وشدة السقم**[[358]](#footnote-358)**» «دخترم!چرا گريه می‌كني ؟ فرمود: بدليل قلّت طعام، و كثرت ناراحتيها و شدت غمها».

و در روايت ديگري هست كه فرمود: «والله لقد اشتد حزني واشتدت فاقتي وطال سقمی».

«بخدا قسم ناراحتي‌ام شدت گرفته،تنگدستي‌ام زياد شده، وبيماري‌ام طولاني گرديده است»**[[359]](#footnote-359)**.

که البته در کذب بودنشان شکي نيست.

شبهه: عدم كفائت ديني عمر با ام كلثوم:

طبق نظر اهل سنت، رعايت كفائت دينی نيز يكی از شرائط ازدواج است.

ابو طالب مكی به نقل از سفيان ثوری می‌نويسد:

ثوری می‌گفت: هنگامی كه مردی خواستگاری كرده و بگويد كه اين زن چقدر مال دارد، بدانيد كه او دزد است! و به او دختر ندهيد!.

همچنين به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار نبايد دختر داد.

اگر كسی چنين كند، دين خويش را نابود كرده و رحم خويش را قطع كرده و سرپرستی دختر خويش را به خوبی انجام نداده است؛ زيرا او نيكی به اين دختر را ترك كرده است! اينها همتای دختر آزاد مسلمان عفيف نيستند!.

ابن قدامه مقدسی، برترين فقيه حنابله تصريح می‌كند كه «كفائت ديني» در ازدواج شرط است و فاسق نمی‌تواند با عفيفه ازدواج نمايد. و سپس به نقل از احمد بن حنبل می‌نويسد كه هيچ قومی با بنی‌هاشم كفو نيستند و نمی‌توانند با آن‌ها ازدواج نمايند:

همتا كسی است كه دين دار و صاحب رتبه باشد؛ به همين سبب فاسق همتای زن عفيف نيست؛ زيرا شهادت فاسق مردود است...

و از احمد بن حنبل نقل شده است كه غير قريشی، كفو قريشی نيست؛ و غير بني‌هاشمی، كفو بني‌هاشمی نيست؛ زيرا رسول خدا ص فرمودند: خداوند من را از كنانه از نسل اسماعيل برگزيد؛ و از ميان كنانه قريش را برگزيد و از ميان قريش بنی‌هاشم را برگزيد و از ميان بنی‌هاشم من را برگزيد.

روايت مورد استدلال ابن قدامه را مسلم نيشابوری در صحيحش از «وَاثِلَةَ بن الْأَسْقَعِ» از رسول خدا ص، نقل كرده است.

**جواب:**

#### خب که چه؟ اجماع اهل سنت بر اين است که برترين انسانها بعد از پيامبران ابوبکر و عمر هستند. در مورد بني‌هاشم و غير بني‌هاشم نيز قبلاً سخن رفت.

ترمذي از ابي سعيد خدري اينگونه نقل ميکند:

«أَبِی سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَی لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِی أُفُقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا»**[[360]](#footnote-360)**.

«از ابي سعيد (الخدري) س روايت شده که رسول اللهص گفت: اهل درجات العلي را اشخاصي که تحتشان هستند مثل نجم طالع در افق سماء رؤيت می‌کنند و ابا بکر و عمرب از آنها (يعني از اهل درجات العلي) هستند و افضلند».

اهل درجات العلي يعني اشخاصي که داراي درجه و مرتبه عليا و بزرگ هستند و به قولي بلندمرتبه می‌باشند. رسول اللهص بيان می‌کند که تفاوت درجه اين افراد با افراد معمولي به مقدار فاصله نجم تا سطح ارض است يا به قول عاميانه تفاوت آنها از آسمان تا زمين است. رسول اللهص می‌گويد که: در بين اهل درجات العلي نيز ابوبکر و عمرب داراي درجه اي عليا هستند.

و ابن ماجه نيز نقل ميکند که:

«عَلِيّاً يَقُولُ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْد رَسُولِ اللَّه ص، أَبُو بَكْر وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْد أَبِي بَكْر عُمَر»**[[361]](#footnote-361)**.

«از علي بن ابي طالب ÷ روايت شده که گفت: بهترين مردم بعد از رسول الله ص، ابوبکر است و بهترين مردم بعد از ابي بکر، عمر».

و در کتب اهل تشيع نيز بسيار مانند آن موجود است که مجال نقل آنها نيست.

شبهه: امير مؤمنان÷، خليفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خيانتكار و... می‌داند

طبق سخن ابن قدامه، خليفه دوم به هيچ وجه نمی‌تواند با دختر امير مؤمنان ÷ ازدواج كند؛ چرا كه نه از بنی‌هاشم است و از نظر دينی شباهتی با امّ‌كلثوم دارد.

اين كه از بنی‌هاشم نيست، جای پرسش ندارد؛ اما دليل اين كه از نظر دينی نيز با امّ‌كلثوم همشأن نيست، روايات صحيح السندی در كتاب‌های اهل سنت آن را به اثبات می‌رساند‌؛ هرچند كه ممكن است با وجود صحت سند، اين مطالب را قبول نداشته باشند؛ اما اين روايات در صحيح‌ترين كتاب‌هاي آن‌ها با سند صحيح نقل شده است و اين اهل سنت هستند كه بايد جوابگوي اين مطالب باشند.

##### روايت اول (ظالم فاجر):

عبد الرزاق صنعانی با سند صحيح از خود خليفه دوم نقل كرده كه خطاب به عباس و امير مؤمنان ÷ گفت كه شما مرا فاجر می‌دانيد:

صنعاني: من بعد از ابوبكر دو سال حكومت كردم و روش رسولص و ابوبكر را ادامه دادم؛ اما شما دو نفر مرا ستمگر و فاجر می‌دانستيد.

##### روايت دوم **(كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا)**:

مسلم نيشابوری نيز به نقل از عمر بن الخطاب در صحيحش می‌نويسند كه وی خطاب به امام علي ÷ و عمويش عباس گفت:

پس از مرگ ابوبكر،‌ من جانشين پيامبر و ابوبكر شدم، شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حليه گر و گناهكار خوانديد.

اين اعتقاد واقعی اميرمؤمنان ÷ نسبت به خليفه اول و دوم بوده است؛ زيرا امير مؤمنان ÷ گفتار خليفه را انكار نكرد، هم چنين تعدادی از اصحاب بزرگ كه حضور داشتند همانند: عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبير بن عوام، سعد بن أبی وقاص و... اين قضيه را انكار نكردند؛ بويژه اين كه اين سخن اواخر خلافت عمر بن خطاب انجام گرفته است و دلالت می‌كند كه حضرت تا آن زمان بر اين عقيده پايبند بوده است.

حال آيا امكان دارد كه شخص عاقل دختر نازنينش را به فردی دروغگو، خائن، حيله‌گر و گناهكار بدهد؟

طبق روايتی كه بخاری در صحيح‌ترين كتاب اهل سنت پس از قرآن، نقل كرده است، منافق چهار خصلت دارد: دروغگو، خائن، فريبكار و فاجر است. و طبق دو روايتی كه از كتاب‌های اهل سنت گذشت، تمام اين چهار خصلت در خليفه دوم بوده و اميرمؤمنان ÷ آن‌ها را تأييد كرده است:

بخاري:از پيامبر ص روايت شده است كه فرمود: علامت منافق سه چيز است؛ هنگامی كه سخن بگويد، دروغ می‌گويد؛ و هنگامی كه وعده بدهد،‌ خلف وعده می‌كند؛ و هنگامی كه به او اطمينان شود، خيانت می‌كند!.

از رسول خدا ص روايت شده است كه فرمودند چهار علامت است كه اگر در كسی باشد او منافق خالص است! و اگر كسی يكی از آن‌ها را داشته باشد، در او يكی از علامت‌های نفاق است مگر آنكه اين خصوصيت را ترك كند؛ هنگامی كه به او اطمينان می‌شود خيانت می‌كند؛ و هنگامی كه سخن بگويد، دروغ می‌گويد؛ و هنگامی كه پيمان ببندد، حيله می‌كند؛ و هنگامی كه دشمنی كند، مرتكب فجور می‌شود!.

پس طبق رواياتي كه در كتاب‌هاي اهل سنت با سند صحيح نقل شده است، خليفه دوم اين ويژگي‌ها را داشته است÷ بنابراين از آن‌ها مي‌پرسيم كه آيا منافق می‌تواند همشأن دختر رسول خدا ص باشد؟

طبق اين روايات كه اهل سنت آن را نقل كرده‌اند، خليفه دوم همشأن امّ‌كلثوم نيست و نمی‌تواند با او ازدواج كند.

**جواب[[362]](#footnote-362)**

قبل از جواب، بياييد روايت را بصورت کامل ببينيم:

مالک بن اوسس روايت می‌کند که عمر بن خطابس کسي را به دنبالم فرستاد که بيا! پس آمدم در حاليکه در وسط روز، او را در خانه‌اش يافتم که بر تختش، بر روي حصيري از برگ خرما، نشسته بود و بر بالشِ چرمي تکيه داده بود.پس بمن گفت اي مالک! بعضي از اهل قبيله تو را، فقر به پيش من کشاند و برايشان مقداري طعام اختصاص دادم، بگير و بينشان تقسيم کن.گفتم اگر کسي ديگر غير از من را مامور اين کار ميکرديد، گفت اي مالک بگيرش! پس در اين اثناء برقا آمد و گفت: اي امير المؤمنين آيا به عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبير و سعدش اجازه دخول ميدهيد؟ فرمود:بله پس آنها داخل شدند، بعد باز آمد که آيا به عباس و عليش اجازه دخول ميدهيد؟ گفت بله بياييد. و آن دو داخل شدند و عباس(عموي حضري عليش) فوراً گفت: اي امير المومنين بين من و اين دروغگو، گناهکار، پيمان شکن، و خائن قضاوت کن (منظورش علي بود! و بر سر مساله فدک با هم نزاع داشتند)

حاضرين در مجلس گفتند: بسيار خوب اي اميرالمومنين بين آنها قضاوت کن و به آنها رحم کن!.

عمرس به حاضرين گفت: قسم ميدهم شما را به خدايي که با اجازه او آسمانها و زمين پا برجاست. آيا اطلاع داريد که رسول اللهص فرمود: (ما انبياء از خودمان ارث باقي نميگذاريم و چيزي که از ما ماند جزء صدقات است)؟گفتند: بله.

پس رو به عباس و علي کرد و گفت: قسم ميدهم شما را به خدايي که با اجازه او آسمانها و زمين پا برجاست. آيا اطلاع داريد که رسول اللهص فرمود: (ما انبياء از خودمان ارث باقي نميگذاريم و چيزي که از ما ماند جزء صدقات است)؟ آندو گفتند: بله.

پس عمرس گفت: الله عزوجل به پيامبرش، ويژگي‌هايي داد که به احدي غير از او نداد و الله فرمود: ﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: 7]. «آنچه را خداوند از اهل اين آباديها به رسولش بازگرداند، آن مال خدا و رسول است».

راوي می‌گويد يادم نمی‌آيد که آيا آيه ما قبلش را نيز تلاوت کرد يا نه.

عمرس در ادامه گفت: پس رسول اللهص بين شما مال بني نضير را تقسيم کرد قسم به الله که کسي را بر شما در اين مال مقدم نمی‌دانم و تا وقتيکه اين مال هست آنرا از شما نمی‌گيرم و رسول اللهص از آن خرج يکسال را بر ميداشت و باقي را به بيت المال ميداد.

پس عمرس گفت: آيا اين را ميدانيد؟ گفتند بله.

پس عمرس گفت: وقتي رسول اللهص وفات کرد ابوبکرس گفت: من مسئول کارهاي رسول اللهص هستم، پس شما دو نفر (علي و عباسب) آمده ايد تا ميراث پسر برادرت (رسول اللهص ) و (تو اي عليس) ميراث زنت را از پدرش، طلب کنيد، پس ابوبکرس از پيامبرص نقل کرده که پيامبر ص فرمود؛ ما انبياء از خودمان ارث باقي نميگذاريم جز صدقه.

پس شما دو نفر (علي وعباسب) نظرتان اين بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار،پيمان شکن و خائن بود،و خدا می‌داند که او راست گفت، و تابع حق بود، پس چون ابوبکرس فوت کرد من ولي رسول اللهص و ولي ابوبکرس هستم، اما نظر شما درمورد من بود که من دروغگو، گناهکار، پيمان شکن و خائن هستم ولي خدا ميداند که من راست ميگفتم و درستکار و راشد و تابع حق بودم.

تا تو اي عباس! با اين علي آمدي و همه شما يک راي داشتيد و گفتيد مسئوليت و اراده مال فدک را به ما بده و گفتم اگر بخواهيد به شما ميدهم. اما به يک شرط!به شرط اينکه همانطور در آن دخل و تصرف کنيد که رسول اللهص ميکرد و با اين شرط مال را از من گرفتيد آيا اينطور نيست؟

عباس و علي گفتند بله!

عمر گفت پس حالا آمديد بين شما دو نفر داوري کنم نه والله به غير از اين شرط تا روز قيامت بين شما قضاوت نمی‌کنم اگر شما از اداره فدک عاجز هستيد پس آنرا به من برگردانيد»!.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

حالا اي مسلمانان!

آيا ديديد کار شيعه را که اول داستان را بريده و آخرش را هم بريده تا بحث علمي کند؟!!!.

حالا بياييم و شرح اين روايت را ببينيم!

حضرت عمرس از دعواي عباس و عليب و از روش آن دو درباره مسئله فدک و از رفتار عباس و عليب عصباني شدند و انسان در حالت غضب حرفهاي ميزند و کارهايي می‌کند که در حالت عادي نه می‌گويد و نه می‌کند!.

حضرت موسي÷ در حالت غضب، کلام الله را بر زمين کوبيد و مو و ريش يک پيغمبر ديگر را به ناحق کشيد و او را به زمين زد حالا بياييم از اين کوه بسازيم؟!.

آري شيعه هميشه هميگونه عمل می‌کند و خجالت هم نمی‌کشد.

حضرت عمرس عين حرفهاي عباسس را که خطاب به عليس گفته بود، تکرار کرد که نوعي کنايه است که شما از اول درباره اين مال، از اين حرفها ميزديد! در مورد من و ابوبکرس هم ميگفتيد! عصبانيت عمرس از اين بود که حالا که فدک را به شما دادم چرا دعوايتان پايان نمی‌يايد؟!.

توجه کنيد که عباس و عليب اين الفاظ به عمر نگفتند! بلکه حرف‌هاي عمر را در مجموع تاييد کردند يعني قبول کردند که نظر عمرس از اول هم درباره فدک درست بود.

اين به اين ميماند که من دوستي را نصحيت کنم که اين ماشين را نخر و او بخرد بعدش به پيش من بيايد و شکايت کند که ماشين اين و آن عيب را دارد و من به او بگويم تو از اول مرا خر و دروغگو تصور ميکردي؟ و نصيحت مرا قبول نکردي!.

و شيعه که نبايد از اين حرف اثبات کند که دوستم مرا خر و دروغگو ميداند او که نگفته اين زبان محاروه است، اما شيعه براي کوبيدن صحابهش هيچ فرصتي را از دست نمی‌دهد!.

اين اصطلاحات زبان است.

اما اگر يک يار پيامبرص، به فارسي بگويد: پايم لعزيد و زمين خوردم.

شيعه از لغزيدن نتيجه می‌گيرد که گناه کرد!!! و از زمين خوردن نتيجه می‌گيرد که اين يار پيامبر آدميزاد نيست عوض آنکه ميوه و غذا بخورد زمين را ميخورد!!!.

شيعه اگر خجالت می‌کشيد هرگز اين ايراد‌هاي بني اسرائيلي را مطرح نمی‌کرد.

و انگهي اگر واقعاً آنها عمر را دروغگو، گناهکار، پيمان شکن و خائن ميدانستند پس چرا براي قضاوت، به پيش او آمدند؟مگر نه اينکه قاضي بايد عادل و عالم و قادر و صادق و مورد قبول دو طرف(در اينجا حضرت علي و عباسش) باشد؟

ما پنهان نمی‌کنيم که در يک مرحله در ابتداء؛ فاطمه و علي و عباس با ابوبکرش درباره فدک مجادله کردند واستدلال ابوبکرس را نپذيرفتند اما خيلي زود به اشتباه خود پي بردند و ديدند ابوبکر و بعد از او عمرش، دارند به روش پيامبرص حکومت می‌کنند.

و عمرس، هنگاميکه اهل بيت گفتند: ما فدک را به روش رسول اللهص تقسيم می‌کنيم، مال را به آنها داد و ديگر از عمر چه می‌خواهيد؟

اما اهل البيت باز خودشان آمدند که باز اختلاف داريم بين ما قضاوت کن!!.

چيزي که شيعه از درک آن عاجز است و تا عينک غلو را از چشم خود برندارد همچنان از درک آن عاجز خواهد ماند اين است که علي و فاطمهب معصوم نبودند آيا نديديد در همين مجلس عباس عموي عليش چگونه با عصبانيت عليس را با کلماتي نا مناسب وصف می‌کند؟!!.

اصلاً عمرس کلمات را از عباسس عاريت گرفته که شما در بين خود که نه!! به ما هم همين برچسب‌ها را ميزديد! و در روايت بخاري ح 4033 آمده که حضرت عليس نيز عباس را سب کرد «فاستب علي وعباس» پس علي و عباس همديگر را دشنام دادند.

بعد اگر حديث را از ما نقل می‌کنيد خب عباس هم صريحاً به علي گفت دروغگو، گناهکار، پيمان شکن و خائن. و حضرت علي هم عموي خود را ناسزا گفت (که الفاظش در روايت ذکر نشده)

حالا ما مثل شما اين کلمات را دليل بگيريم که عباس عموي عليب بود و علي عباسب را آزار داد و پيامبرص فرمود که عمو جاي پدر است آيا پس نتيجه بگيريم که علي با آزار عباس مردي را که بمنزله پدرش بود را آزار داده و پس يعني رسول اللهص را آزار داده؟؟!!.

با اين روش باور نمی‌کنم که شيعه راه را پيدا کند!.

در ضمن خود حضرت عليس در مورد اين آيه: ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدۡقِ إِذۡ جَآءَهُۥٓۚ أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡكَٰفِرِينَ ٣٢ وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾ [الزمر: 32-33].‌

يعني: «چه كسی ستمگرتر از آن كسی كه بر خدا دروغ می‏بندد و راستی و حقيقت را كه (پيامبر) نزد او آورد، تكذيب می‏كند؟ آيا منزل و جايگاه كافران در دوزخ نخواهد بود؟ و كسی كه با راستی و صداقت آمد (منظور پيامبر ص)، و كسی كه او را تصديق داشته (منظور ابوبكر صديقس)، آنان همان پرهيزگاران واقعی هستند)».

ميفرمايد: «مراد از ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ رسول خداست و مراد از ﴿َصَدَّقَ بِهِۦ﴾ ابوبكر صدّيق است كه او را تصديق نمود»**[[363]](#footnote-363)**.

چگونه ممکن است خلاف سخن خود که در تفسير آيه قرآن عرض کرده حضرت صديق را کاذب بداند!( هذا بهتان عظيم)

و در مورد اين روايت چه ميگوييد؟: عروه بن‏عبداللّه از امام باقر درباره تذهيب شمشير با طلا پرسيد: آيا درست است؟ فرمود: هيچ اشكالی ندارد؛ زيرا ابوبكر صدّيقس، شمشيرش را با طلا تذهيب كرده بود.. عروهس می‏گويد: گفتم: تو می‏گويی: صديق؟! فرمود: آری! صدّيق! و هر كس به او صدّيق نگويد، سخن خدا را در دنيا و آخرت، تصديق نكرده است!»يا خدا در دنيا و آخرت سخنش را تصديق نميکند![[364]](#footnote-364).

و «بحرانی» نيز در تفسير خود از علی‏بن إبراهيم روايت كرده كه گفت: «پدرم برايم از چند نفر بازگو كرده كه آنها از أبی‏عبداللّه شنيده‏اند كه فرمود: زمانی كه رسول خداص با ابوبكر در غار بودند، به او گفت: ای ابوبكر! انگار من كشتی جعفر و يارانش را كه بر آب دريا روان است، می‏بينم! همچنين انصار را می‏بينم كه متواضعانه و با قلبی سرشار از محبّت، به استقبال ما می‏آيند و جلوی درب خانه‏شان چشم‏به راه ما هستند! أبوبكر گفت: و تو آنها را می‏بينی يا رسول اللّه؟! فرمود: آری! أبوبكر گفت: آنها را به من نيز نشان بده! پس پيامبرص بر چشمانش دست كشيد و آنها را ديد و سپس فرمود: به راستی كه تو صدّيق هستی»**[[365]](#footnote-365)**.

ميبينيم که هم محمدصو هم حضرت عليس و هم امام صادق÷و امام باقر÷، هر چهار نفر او را صديق ميدانستند!! چگونه ممکن است کسي بر خلاف سخن رسول اللهص ابوبکر صديقس را کذاب بداند؟؟!.

و اگر بگوييد: حضرت عليس ابوبکر و عمرب را به خاطر فدک دروغگو ميپنداشت... خود روايت شما را رسوا ميکند..

آنجا که آمده:آيا ميدانيد که رسول اللهص فرمود انبياء ارث نمی‌گذارند**[[366]](#footnote-366)**؟؟ گفتند: بله........ومن بين شما مانند عمل رسول اللهص عمل می‌کنم آيا اينطور نيست ؟گفتند بلي...

چرا سيدنا عليس او را تصديق کرد؟؟ آيا عمل رسول خداص بر اساس دروغ بود؟؟

اگر عليس در ابوبکرس اين صفات را می‌بينيد مشخص ميشود که علي معصوم نيست (که به حق هم نيست) وخطا می‌کند، زيرا ابوبکرس درمقابل طلب فاطمهل؛ به حديث صحيح استناد می‌کند که خيل عظيمي از اصحاب روايتش کردند ودر همين حديث هم حضرت علي و عباس آن روايت را تاييد ميکنند،پس دروغگو خواندن حضرت ابوبکرس آن هم در صورتي که خود آنها گواهي به صحت ادعايش ميدهند نوعي سر در گمي است که از صاحت پاک آن حضرتس به دور است.

ضمناً: چرا حرفهاي عباس در مورد عليب را نمی‌بيند ولي در همان حديث حرفهاي سوالي عمرس برعليه خودش را می‌بيند؟!يا تمام حديث را قبول کنيد يا ما را به حال خود مان بگذاريد!.

اميدارم اين شبهه را ديگر مطرح نکنيد و عرض خود نبريد و زحمت ما روا مداريد!.

شبهه: شراب خواري خليفه، دليل بر عدم كفائت:

طبق نظر عالمان اهل سنت، دادن دختر به كسی كه شارب خمر است جايز نيست شارب خمر نمی‌تواند با دختر مسلمان كفو باشد و كسی كه اين كار را انجام دهد، در حقيقت قطع رحم كرده است.

عبد الرزاق صنعانی كه استاد بخاری محسوب می‌شود در *المصنف* می‌نويسد:

عمر بن خطاب در سفر همراه مردی روزه دار بود؛ موقع افطار، مرد از مشك عمر كه در آن شراب بود و شتر آن را تكان داده بود نوشيد و مست شد! عمر او را حد زد! آن مرد گفت: من از مشك تو نوشيدم!.

عمر در پاسخ گفت: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم!

ابن عبد ربه در عقد الفريد می‌نويسد:

شعبی گفته است كه بيابانگردی، از مشك عمر نوشيد و مست شد؛ و عمر او را حد زد؛ و حد زدن او به خاطر مست شدن بود و نه به خاطر نوشيدن شراب!.

حال پرسش ما از برادران اهل سنت اين است اگر خليفه دوم شارب خمر نبوده، شراب در مشك او چه می‌كرده است؟ احتمالا چون اين شخص مشك خليفه را خالی كرده، بر او حد جاری شده است.

همان طور كه ملاحظه كرديد، ما اين روايات را از منابع اهل سنت نقل كرديم نه از منابع شيعه؛ لذا اين اهل سنت هستند كه بايد پاسخگوی اين مسائل باشند.

**جواب:**

قبل از سخن در مورد اين روايت بايد گفت: اين ماجرا از دو طريق نقل شده.

طريق اول: از طرف «سعيد بن ذی لعوة» می‌باشد که مجهول الحال است و امام بخاري در مورد خود و روايتش ميگويد: «سعيد بن ذی لعوة عن عمر في النبيذ يخالف الناس في حديثه، لا يعرف».

طريق دوم از سمت حسان بن مخارق است که او نيز مستور است و آلباني در موردش ميگويد: «حسان بن مخارق، فهو مستور لم يوثقه أحد غير ابن حبان».

گذشته از اين هر دو راوي نام آن شخص اعرابي را ذکر نکرده‌اند و اين نيز خود بر جرح روايت می‌افزايد.

و اما متن روايت:

بايد پرسيد: از کجاي اين روايت شراب خواري حضرت عمرس (خاکم به دهان) ثابت ميشود؟؟ حضرت عمرس خودشان شخصي را که مست شد! حد ميزند، آنوقت خودش شراب خوار است؟؟!!! آن هم عمري که به خاطر مست شدن، پسرش را آنقدر تازيانه ميزند که در زير آن بميرد؟؟**[[367]](#footnote-367)**.

خداوند ميفرمايد: ﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣﴾ [النور: 13].

«چرا نمي‌بايست آنان چهار شاهد حاضر را بياورند تا بر سخن ايشان گواهي دهند؟ اگر چنين گواهاني را حاضر نمي‌آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند».

پس اي دروغگو! کجاست آن 4 شاهد تو؟؟ آقاي مثلاً آيت الله!! اگر عمرس خودش شارب خمر بود!که آن مرد عرب، شاکي ميشد و استدلالي چون استدلال شما را ميکرد!

وانگهي در متن روايت، آن شربت را نبيذ**[[368]](#footnote-368)** گفته‌اند ولي آقاي قزويني با کمال پر رويي در ترجمه آن کلمه عاميانه شراب را به کار برده‌اند.

و اما نبيذ: از روايات صحيح ثابت است که خوردن نبيذ نه تنها حرام و مکروه نيست بلکه شربتي است که خود پيامبرص از آن نوشيده‌اند و همينطور ديگر صحابهش از جمله ابن عباسس. و ابن مسعود نيز آن را حلال دانسته است.

اما در اين حلت اختلافاتي وجود دارد و قول اجماع آن است که خوردن نبيذ حرام نيست ولي اگر اين خوردن به حدي باشد که باعث مست شدن باشد، آن وقت حد بر آن شخص جاري ميشود، همانطور که استفاده ترياک به اندازه نيازدارويي**[[369]](#footnote-369)** چون ضرري ندارد، اشکالي ندارد ولي اگر استفاده از آن به اندازه اي باشد که موجب زيانهايي بر بدن گردد حرام و گناه است.ولي در مورد خمر اينگونه نيست و ذره اي از آن حرام و مستوجب حد است، حتي اگر ذره اي از آن را با چيزي خلط کنند نيز حرام است. اين ادعاي ما شبيه سخن عالم شيعي، «شيخ محمد حسن نجفي» است که در جواهر الکلام**[[370]](#footnote-370)** ميگويد:

(به اختصار) در خمر کم و زيادش فرق نمي‌کند اگر يک جرعه از خمر هم بنوشد حد مي‌خورد اما در نبيذ اين جور نيست بايد سکرآور باشد به قدري بخورد که مست بشود تا حد واجب شود و ما ديروز عبارت مرحوم صدوق را كه قائل به تفصيل بود مطرح كرديم. و روايتي نيز به اين شکل نزد اهل تشيع موجود است: صحيحه‌ي ابي الصباح کناني**[[371]](#footnote-371)** عن ابي عبدالله÷ «از امام سوال کردم چه نظر می‌دهيد، اگر شارب نبيذ را دستگيرش کردند اما با خوردن نبيذ مست نشده بود. حكم چيست؟ (أيجلد قال لا) امام فرمود نه حد نمی‌خورد».

و دکتر سيد سابق در کتاب فقه السنة خود به نقل از بداية الـمجتهد ابن رشد اينگونه مينويسد:

و اتفاق كرده‌اند بر اينكه «نبيذ» خوردن مادامي‌ كه شدت طرب و مستي«خمر» در آن پديد نيايد حلال است چه پيامبرص فرموده است‌: «فانتبذوا» و كل مسكر حرام [از نبيذ استفاده ‌كنيد ولي هر چيزي ‌كه مست ‌كننده باشد حرام است‌]‌.

و ثابت شده است‌كه پيامبرص مي‌ساخت و آب ميوه مي‌گرفت و در روزهاي دوم و سوم آن را مي‌ريخت‌.

و درباره دو مسئله با هم اختلاف كرده‌اند، يكي در‌باره ظروفي‌كه درآنها «نبيذ» ساخته مي‌شود و بعمل مي‌آيد.و دوم درباره ساختن«نبيذ»از دو چيزمانند دو نوع خرماي «بسر‌« و «‌رطب‌« و «‌خرما» و «‌مويز»**[[372]](#footnote-372)**.

بعد از اين دو قول از دو عالم از دو فرقه، به جواب حضرت عمر توجه کنيد که در جواب جبهه‌گيري مرد عرب ميگويد:من تو را به خاطر مست شدن حد زدم. (نه به خاطر نبيذ خوردن)

پس اگر نبيذ حرام بود آن اعرابي جبهه نميگرفت و حضرت عمر چنين استدلال نميکرد.

ضمناً اگر نبيذ حکم خمر را داشت پس بايد کسي که از آن استفاده کند فاسق محسوب شود و سخنانش را ترک گفت ولي ميبنيم که يکي از بزرگترين راويان اهل تشيع نبيذ مينوشيده ولي نه تنها جرح نشده بلکه بر سر او هزاران مدحها می‌نهند.

اين راوي که ابو حمزه ثمالي، ثابت بن دينار باشد. در کتب رجال اهل تشيع از او به عنوان اجلٌاي اصحاب اماميه ياد شده. او کسي است که صدوق گواهي به عدالت او داده و نجاشي او را از بهترين اصحاب اماميه ميداند و از امام رضا÷ روايت ميکنند که او گفت: «أبو حمزة الثمالي في زمانه كلقمان في زمانه» «ابو حمزه ثمالي در زمانش مانند "لقمان" در زمان خودش است!!!». و همينطور از امام صادق÷ نقل ميکنند که گفت:«أبو حمزة في زمانه، مثل سلمان في زمانه» «ابو حمزه در زمانش مانند سلمان فارسي در زمان خودش است!» و اما همين شخصي که شخصيتي همچون زراره و هشام در نزد اهل تشيع است نبيذ مينوشيده و استفاده ميکرده است!!.

حال ميپرسيم اگر شما نبيذ را همچون خمر ميدانيد پس بايد ابوحمزه به علت فسق، جرح ميشد و نه اين همه مدح!!! چرا در سخن خود صادق نيستيد؟؟

شيخ طوسي در مورد نبيذ ميگويد:

«ولا بأس بشرب النبيذ غير الـمسكر، وهو أن ينقع التمر أو الزبيب ثم يشربه وهو حلو قبل أن يتغير»**[[373]](#footnote-373)**.

و اما رواياتي که حلال بودن نبيذ را ميرساند:

احمد از بكر بن عبداللَّه روايت نموده، كه اعرابي به ابن عباسبگفت: چرا آل معاويه شربت آب و عسل می‌دهند، و آل فلان شير می‌دهند، و شما شربت نبيذ می‌دهيد؟ آيا اين بر اثر بخل تان است، يا نيازمندی داريد؟ ابن عباسس پاسخ داد: نه ما بخيل هستيم و نه هم نيازمندی داريم، ولی پيامبر خداص روزی كه اسامه بن زيد نيز در عقبش سوار بود، آمد و نوشيدنی خواست و ما از اين - يعنی شربت نبيذ - به او داديم، و او از آن نوشيد و گفت: «خوب كرديد، اينطور بسازيد!»**[[374]](#footnote-374)**.

از جعفر بن تمام روايت است، كه گفت: مردی نزد ابن عباسب آمد و گفت: درباره اين آب كشمش كه برای مردم می‌دهيد چه فكر می‌كنی؟ آيا اين سنتی است، كه از آن پيروی می‌كنيد، يا اينكه اين را از شير و عسل بر خود آسانتر(ارزانتر) می‌بينيد؟ ابن عباس گفت: پيامبر خدا ص نزد عباس در حالی آمد كه وی به مردم نوشيدنی می‌داد، و گفت: «به من نوشيدنی بده، آن گاه عباسس كاسه‌های بزرگی از نبيذ را خواست، و كاسه ای از آن‌ها را برای رسول خدا ص داد و او نوشيد، و گفت: «خوب كرديد، اينطور بسازيد!» ابن عباس می‌گويد: بنابراين خوشم نمی‌آيد كه اين شربت نبيذ برايم به شربت عسل و شير تبديل شود، البته به خاطر قول رسول خدا ص،: «خوب كرديد اينطور بسازيد»**[[375]](#footnote-375)**.

در تفسير عياشی (از تفاسير شيعه) از ابی الصباح از امام صادق÷ نقل شده كه فرمود: من از آن جناب از" نبيذ" و" خمر" پرسيدم كه آيا هر دو به يك منزلت و هر دو حرامند؟ فرمود: نه، نبيذ به منزله خمر نيست، زيرا خدای تعالی خمر را حرام كرده چه كم باشد و چه زياد، كما اينكه ميته و خون و گوشت خوك كم و زيادش را حرام نموده، و رسول اللَّه ص از هر مشروبی مسكرش را تحريم كرده، و البته هر چه را كه رسول اللَّهص تحريم كند خدا تحريم كرده است**[[376]](#footnote-376)**.

پس همانطور که خوانديم خمر کم و زيادش حرام است ولي نبيذ تا به مستي نرسد مشکلي ندارد.

و مجلسي نيز در قسمتي از روايتي اينگونه مينويسد:

منافقي كه در مجلس حضور داشت، به امام رضا ÷ گفت: بعضی از شيعيان و دوستان شما نبيذ می‌نوشند؟! حضرت فرمود: بعضی از اصحاب رسول اللّه ص نيز چنين بودند**[[377]](#footnote-377)**.

نتيجه: صحت اين روايت در هاله اي از ابهام است و در صورت صحت نيز بايد گفت، ثابت نيست که حضرت عمر از آن نبيذ براي نوشيدن استفاده کرده آن هم در صورتي که محمدص آن را حرام ندانسته بلکه از آن نوشيده است. پس از اين روايت فقط و فقط کينه توزي اهل رفض مشهود است و لا غير.

ضمناً: ما نيز ميتوانيم جوابي شبيه به جواب آقاي قزويني به ايشان بدهيم، اينگونه که بگوييم:

اگر حضرت عمرسشارب خمر بود به هيچ وجه ممکن نبود، حضرت علي÷ دخترش رابه او بدهد، پس شکي نيست که آن حضرتس خلاف سنت و سيرت عمل نکرده‌اند و به همين دليل نيز حضرت علي÷ راضي به اين وصلت شده‌اند.

شبهه: بدعت‌گذار با دختر عفيفه، كفو نيست

طبق نظر عالمان اهل سنت، بدعت‌گذار در دين، با دختر مسلمان و عفيفه، كفو نيست و نمی‌تواند با او ازدواج كند.

از طرف ديگر، بدعت‌های خليفه دوم در كتاب‌های اهل سنت و حتی در صحيح بخاری و مسلم كه از صحيح‌ترين كتاب‌های اهل سنت پس از قرآن هستند، به صورت گسترده نقل شده است.

محمد بن اسماعيل بخاری در صحيح خود می‌نويسد:

از عبد الرحمن بن عبد‌القاری روايت شده است كه گفت: همراه با عمر در شبی از شب‌های ماه رمضان به مسجد رفتيم و مردم را ديديم كه به صورت پراكنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می‌خوانند!.

عمر گفت: به نظر من بايد اگر همه را پشت سر يك امام جمع كنيم شايسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن كعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

شبی ديگر با او به مسجد رفتيم؛ مردم همگی پشت سر يك نفر نماز می‌خواندند.

عمر گفت اين كار خوب بدعتی است! و عبادت در آخر شب، بهتر از اين است كه اول شب عبادت كرده و آخر شب بخوابند.

بدعت‌های كه خليفه دوم در اسلام بنيان‌گذار آن بوده، بيش از آن است كه در اين مختصر بگنجد، طالبين می‌توانند به كتاب [النص والإجتهاد](http://www.valiasr-aj.com/fa/page.php?frame=1&bank=maghalat&id=132) مراجعه كنند. مرحوم شرف الدين در اين كتاب موارد متعددی از بدعت‌های خلفا را از منابع اهل سنت نقل كرده است.

**جواب:**

سالهاي سال است که بزرگاني چون ابن تيميه و امام ذهبي و.. به اين شبهه زنگ زده شيعيان جواب گفته‌اند ولي به روي مبارک نياورده و باز هم طوطي وار آن را مطرح ميکنند.

مختصر جوابي که در مورد تراويح ميتوان عرضه کرد اين است که:

1-خود حضرت رسول اکرم ص اولين شخصي بوده‌اند که نماز تراويح را خوانده**[[378]](#footnote-378)** و کار کساني را که اينچنين کرده‌اند تاييد کرده است.

امام بخاري/ در صحيح خودشان حديث 2012 از ام المومنين عايشه نقل ميکند که فرمودند:

رسول خداص يک بار در نيمه‌هاي شب (رمضان) از خانه بيرون شد و در مسجد شروع به خواندن نماز کرد. گروهي از مردم به ايشان اقتدا کردند و با يکديگر در اين مورد سخن گفتند و شب بعد عده زيادي جمع شدند و پشت سر آن حضرتص نماز خواندند. و در شب سوم جمعيت زيادتري جمع شدند و در شب چهارم کار بجايي رسيد که نمازگزاران داخل مسجد جا نمی‌شدند ولي رسول خداص به مسجد نرفت تا اين که وقت نماز فجر رسيد. و بعد از نماز رو به مردم کرد و گفت: من از اين که شما جمع شده بوديد بي‌خبر نبودم ولي بيم آن می‌رفت که اين نماز بر شما فرض گردد و آن گاه نتوانيد از عهده‌ي آن برآييد. عائشهل می‌گويد: بعد از آن تا روزي که رسول خدا چشم از جهان فرو بست قضيه به همين منوال بود.(يعني نماز تراويح، با جماعت خوانده می‌شد و حکمش نسخ نشده بود).

و همچنين ابوذرس روايت کرده است که رسول خداص سه شب از شب‌هاي ليله القدر در ماه رمضان نماز نوافل را با ما با جماعت خوانده است**[[379]](#footnote-379)** و همچنين پيامبرص با ابن عباس نماز تهجد را با جماعت خوانده است**[[380]](#footnote-380)**.

و ابويعلی از جابربن عبداللَّهب روايت نموده، كه گفت: ابن بي كعبس نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای رسول خدا، امشب چيزی انجام دادم - البته در رمضان - پرسيد: «آن چيست ای ابی؟» گفت: زنانی در منزلم گفتند: نمی‌توانيم قرآن بخوانيم، بنابراين پشت سر تو نماز می‌گزاريم، افزود: بنابراين، برای شان هشت ركعت نماز خواندم و وتر هم به جای آوردم، پيامبر ص بدان رضايت نشان داد و چيزی نگفت**[[381]](#footnote-381)**.

پس ثابت شد که حضرت رسولص نماز تراويح را به جا آورده‌اند و همينطور بر عمل ابن ابي کعبس خورده نگرفته و نسبت به آن رضايت نشان دادند.

2- حضرت علي÷ جداي از اينکه پشت سر آنها نماز تراويح را ادا ميکردند، به همين شکل در مدت خلافت خودشان به آن پايبند بودند و آن را بر پا ميداشتند و از اسماعيل بن زياد روايت است كه گفت:

وقتي علي بن ابي طالبس در ماه رمضان بر مساجد عبور مي‌کرد که در آن‌ها چراغ روشن مي‌شد مي‌فرمود: الله سبحانه و تعالي قبر عمرس را روشن و نوراني گرداند همان‌گونه که مساجد ما را نوراني و روشن کرد»[[382]](#footnote-382).

و ابن شاهين از ابواسحاق همدانی روايت نموده، كه گفت: علی ابن بی طالبس در نخستين شب رمضان بيرون رفت: و ديد كه چراغ‌ها روشن است و می‌درخشد و كتاب خداوند تلاوت می‌شود، فرمود: ای ابن خطاب! خداوند در قبرت نور و روشنايی بياورد، چنانكه مساجد خداوند تعالی را به قرآن منور و روشن ساختی**[[383]](#footnote-383).**

و خطيب اين را در امالی خود از ابواسحاق همدانی، و ابن عساكر از اسماعيل بن زياد به معنای آن به اختصار، روايت كرده‌اند. چنانكه در منتخب الكنز (387/4) آمده است**[[384]](#footnote-384)**.

امام ذهبي نيز در منهج الاعتدال خود در اين مورد اينگونه مينويسد:

و اگر نماز تراويح بدعت بود هر آئينه علي آنرا در كوفه باطل ميكرد. بلكه از علي روايت شده كه گفت خدا قبر عمر را نوراني كند چنانچه مساجد ما را بر ما نوراني كرد. و از عبدالرحمن السلمي روايت شده كه علي قراء را در ماه رمضان طلبيد و امر كرد مردي از ايشان با مردم بيست ركعت نماز بخواند و علي وتر را با ايشان می‌خواند**[[385]](#footnote-385)** و از عرفجه ثقفي روايت شده كه علي بن ابي طالب به قيام ماه رمضان امر ميكرد و براي مردان امامي و براي زنان امامي قرار ميداد و من امام زنان بودم**[[386]](#footnote-386)**.

3- حتي در زمان خلافت اميرالمومنين عمرس قبل از اقدام حضرتس نماز تراويح به جماعت خوانده ميشد و اين از روايتي که آقاي قزويني به آن استناد ميکنند کاملاً مشهود است. چنانکه آقاي قزويني آن را اينگونه نقل کرده‌اند:

از عبد الرحمن بن عبد‌القاری روايت شده است كه گفت: همراه با عمر در شبی از شب‌های ماه رمضان به مسجد رفتيم و مردم را ديديم كه به صورت پراكنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می‌خوانندعمر گفت: به نظر من اگر همه را پشت سر يك امام جمع كنيم شايسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن كعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

ملاحظه کرديد که در همان موقع نيز عده اي از اصحاب نماز تراويح را به جماعت ميخواندند ولي فقط خدا ميداند که شيعه به کجا ميرود!.

شيعه از اين ناراحت است که حضرت عمر دو دستگي که بين اصحاب بوده را از بين برده و هر دو گروه (فرادا خوان و به جماعت خوان) را پشت سر يک امام گرد آورده و به آنها نظم بخشيده است!.

بعد از اين سه بند که گذشت بر خواننده آشکار ميشود که به جماعت خواندن نماز نافله از سيرت حضرت رسول ص ثابت است و سخن حضرت عمرس که اين نماز را بدعت حسنه اي خواندند به معني ضلالت و گمراهي نيست بلکه خود کلمه بدعت در زبان عرب به معني چيز نو و جديد است و حضرت عمرس نيز از نو عملي را استوار گردانيد که حضرت رسولص به خاطر ترس از فرض شدن آن عمل بر امتش آن را ادامه ندادند. و ضمناً هيچ کدام از اصحاب نيز با آن مخالفت نکردند و همه به آن عمل کردند.و در صحيح مسلم آمده است که رسول اللهص فرمودند:

«من سن في الإسلام سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها بعده من غير أن ينقص من أجورهم شیء».

«هركس در اسلام سنت حسنه‌اي زنده كند، پاداش آن و پاداش هركس به آن عمل كند، بدون اين‌كه چيزي از پاداششان كم شود، به او داده مي‌شود».

و اين موضوع در مورد نماز تراويح نيز صدق ميکند و ثواب و اجرش به مجدد آن، يعني سيدنا عمرس نيز ميرسد.

و البته گذشته از همه اين بحثها، مشهور است که حضرت رسولص فرموده‌اند:

«فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الـمهديين الراشدين تمسكوا بها»**[[387]](#footnote-387)**.

«پس بر شما است (عمل به) سنت من و سنت خلفاي راشدين المهديين».

«حذيفة س قال كنا جلوسا عند النبيص فقال إني لا أدري ما بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدی وأشار إلی أبي بكر وعمر»**[[388]](#footnote-388)**.

«از حذيفه بن يمان س روايت شده که گفت: نزد نبي ص نشسته بوديم که گفت: من نمی‌دانم که چقدر بين شما باقي مي‌مانم پس به اشخاصي که بعد از من می‌آيند اقتدا کنيد و اشاره کردبه ابي بکر و عمر».

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

آقاي قزويني ميگويد: حضرت عمرس بدعت گزار بود و به همين دليل هم کفو با سيده ام کلثوم نيست!.

ميگوييم: بله، حضرت عمرس بدعت گزار بود!! و از جمله بدعتهاي او نماز تراويح می‌باشد!، معصيتي كبري و کفري صريح و واضح!! بدعتي که سي شب رمضان را 600 رکعت نماز بگزارد و هزاران سجده کند! آيا ظلم و معصيتي بالاتر از اين همه نماز خواندن و اين همه سجده آوردن به درگاه خداوند وجود دارد؟؟؟! از همه بدتر اينکه حضرت عليس هم مجبور بودند همراه آنها آن همه نماز را بخواند و مرتکب اين معصيت کبري شوند! و همينطور در مدت خلافت خودشان مردم را به آن دعوت کنند!!.

و يکي ديگر از بدعتهاي او آن است که مردم را از عبادت عظيم!و خير بي‌حد! و ثواب لا منتهاي متعه نهي کرد، عبادت و خيري که با يك بار متعه كردن مرتبه امام حسين حاصل می‌شود و از دوبار درجه امام حسن و از سه بار مرتبه حضرت عليس و از چهار بار مرتبه حضرت رسولص!**[[389]](#footnote-389)** آيا بدعتي بزرگتر از اين وجود دارد که مسلمانان را از انجام اين کار پر فضيلت منع کنند؟ عملي که تا به آن حد سخت و دشوار بود که خود پيامبرص و ائمه در طول عمر مبارک خودشان حتي يکبار هم نتوانستند به آن عمل کنند!.

اين بود شمه‌اي از بدعتهاي حضرت عمرس که با انجام آنها باعث شد که مردم مرتکب گناه بسيار شوند!،خصوصاً در ماه رمضان که 600 رکعت نماز و 1220 بار سجده به درگاه خداوند بياورند و با اين سجده‌ها!(لابد)آتش جهنم را براي خود بخرند!(نعوذ بالله)

اما عجيب است که ايشان اشهد ان علياً ولي الله و سجده بر مهر و قمه زني و بر سر و مغر خود کوبيدن و.... را بدعت نميدانند ولي نماز تراويح که حضرت نبي اکرمص آل و اصحاب کرامش به آن عمل کردند را بدعت ميدانند.

تنها در مورد «اشهد ان علياً ولي الله» يک نکته را عرض ميکنم و آنهم قول عالم شيعي ا ست که صداي او از دست اين همه بدعت در آمده و ميگويد:

ابن بابويه قمي: مفوضه كه لعن و نفرين خداوند بر آنان شود، به وضع اخبار پرداخته و در اذان اين الفاظ «محمد وآل محمد خير البرية» (دو بار) و در بعضي روايات**،** «أشهد أن علياً ولي الله» (دو بار) را اضافه كرده‌اند. و بعضي از آنان بجاي «أشهد أن علياً ولي الله» «أشهد أن علياً اميرالـمومنين» (دو بار) را اضافه كرده‌اند**[[390]](#footnote-390)**.

و يا شهيد ثاني که ميگويد: «ولا يجوز اعتقاد شرعية غير هذه» الفصول فی الأذان والإقامة كالتشهد بالولاية لعلی»÷**[[391]](#footnote-391)**.

«جايز نيست که ما اعتقاد داشته باشيم به مشروعيت غير از اين فصول (منظور شهادتين است) در اذان و اقامة، از جمله:گواهي دادن به ولايت علي ÷!!».

فکر کنم همين مختصر براي رسوا شدن آقاي قزويني و هم تيمي‌هايشان کافي باشد و در مورد ديگر تهمتهايي که شيعيان مغرض به آن حضرتس وارد کرده و ميکنند، ميتوانيد به کتب بسياري که در جاي جاي آنها به اين شبهات پرداخته‌اند مراجعه کنيد و از جمله آن کتابها: کتاب سيماي صادق فاروق اعظم نوشته حاج عبدالله احمديان (فصل نوزدهم) است و همچنين کتاب نقدي بر سيري در صحيحين از عبدالغني شاهوزهي و همينطور منهج السنة شيخ الاسلام ابن تيميه و منهاج الاعتدال امام ذهبي و..

از همه اينها که بگزريم ما مجبور به جواب دادن به شبهات فوق نبوديم و ميتوانستيم به راحتي در اين مورد(کفو نبودن) بگوييم:

تمام ادله‌هاي شما بر باد است چونکه ازدواج آن دو براي ما عيان و اظهر من الشمس و ادله‌هاي شما بي‌پايه و سست است.چونکه اگر حضرت عمرس (نعوذ بالله) شراب خوار و يا بدعت گزار و.... بودند حضرت علي÷ هيچ وقت حاضر نميشد دختر و عزيزه خود و پاره تن حضرت فاطمهس را به ازدواج او در آورد. و بدون شک حضرت علي÷ حضرت عمرس را در شان خانواده خود ميدانسته که راضي به اين وصلت شده‌اند.

البته همانطور که در ابتداي کتاب گفتيم آقاي قزويني به اين روايت جعلي عمل ميکنند که ميگويد: هر چه موافق با اهل سنت بود را بگيريد که حق در آن است (فخذ بخلافه فإن الحق فيه**[[392]](#footnote-392)**) چنانچه از اما صادق÷ نقل کرده‌اند که در مورد دو روايت متضاد گفتند: آنها را با روايات عامه (اهل سنت) مطابقت دهيد، آنچه با روايات آنان مخالف بود به آن عمل كنيد»**[[393]](#footnote-393)**.

نکته: آقاي قزويني قصد داشتن با استفاده از بعضي روايات حضرت عمر س را بدعت گزار و شراب خوار و.... معرفي کند تا بگويد: غير ممکن است با اين اوصاف حضرت علي÷ حاضر شده باشد دخترش را به چنين شخصي بدهد!.

تعجب من از اين است که چطور آقاي قزويني اينهمه خود را به دردسر انداخته و يک راست نگفته اند: عمرس مادر ام کلثومل و همسر حضرت عليس را به قتل رسانده! پس غير ممکن است که حضرت عليس راضي به اين وصلت شود.

به راستي چرا اين موضوع را پيش نکشيدند؟؟ جواب خيلي واضح است چون آقاي قزويني ميداند که اگر اين موضوع را مطرح کنند ملت ميگويند: بحث هم سر همين است، يعني ما ميگوييم حضرت عمرس صدمه اي به حضرت فاطمهل وارد نکرده و يکي از دلايل ما هم همين ازدواج است. والعجب از خدع و مکر اهل رفض!.

شبهه:محور هشتم: ازدواج با تهديد و زورگويي:

در كتاب‌های شيعه نيز رواياتی در اين باب وجود دارد؛ اما با بررسی تك تك آن‌ها متوجه خواهيم شد كه اين روايات نه تنها روابط دوستانه ميان امير مؤمنان ÷ با عمر بن خطاب را ثابت نمی‌كند؛ بلكه نشان‌دهنده روابط زور مدارانه و رسيدن به اهداف از راه توسل به زور می‌باشد.

دو عالم از اهل سنت،طبراني و هيثمي مي‌نويسند: بعد از آن كه امام علي ÷ با عقيل، عباس و امام حسن مشورت كرد، عقيل مخالفت و به امام علي ÷ اعتراض كرد و گفت اگر اين كار را انجام دهي، چنين و چنان مي‌شود. امام علي ÷ به عباس فرمود:

«والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أحرجته إلی ما تری».

«به خدا سوگند! در سخن او خيري نبود÷ بلكه ترس از تازيانه عمر او را به آن‌چه مي‌بيني واداشته است».

و نيز هيثمي و طبراني نوشته‌اند كه وقتي عمر از مخالفت عقيل با خبر شد، گفت:

ويح عقيل، سفيه أحمق.

واي بر عقيل، او سفيه و احمق شده است**[[394]](#footnote-394)**.

**جواب:**

سه خيانت در مورد اين روايت انجام داده‌اند.

1- روايت را نصفه نقل کرده‌اند و با نقل کل روايت که در پايان خواهد آمد ايشان رسوا خواهند شد.

2- خواننده را به اشتباه انداخته‌اند. آنجا که ميگويند، حضرت عليس فرمود: بخدا در سخن او خيري نبود.

خواننده گمان ميبرد که در سخن حضرت عمرس خيري نبوده است، بلکه حقيقت ماجرا و روايت اينگونه است که اين سخن حضرت علي÷ در مورد سخنان برادرش است و اصلاً حضرت عمرس تکلم نکرده بودند که در مورد کلامش نظري داده شود.

3-در ترجمه متن نيز خيانتي کرده‌اند، آنجا که مينويسند: بلكه ترس از تازيانه عمر او را به آن‌چه مي‌بيني واداشته است.

ايشان کلمه "درة " را در اين قسمت به تازيانه معني کرده‌اند در صورتي که (درَّةَ عُمَرَ) به معني خير و خوبي عمر می‌باشد همانطور وقتي که ميگوييم: «لله درٌة»: خوبيهای او از خداست يا «لا درٌ درٌة»: خير او زياد نشود... درٌة را به خير و خوبي ترجمه ميکنيم و نه به تازيانه!!.

گذشته از معني کلمه"درٌة" از مضمون روايت نيز هيچ نشانه‌اي از جبر و زور بر نمی‌آيد. چونکه:

تمام اين حرفها در جلو همه (علي و عمر و عقيلش و..)گفته ميشد. پس اگر "درة" را به معني تازيانه بگيريم بسيار عجيب است کهس چنين سخني را بي‌جواب بگزارند!! و چطور ميشود از يک طرف ترس و جبر باشد و از يک طرف حضرت عليس علناً بگويد: من چون ميترسم راضي به اين ازدواج ميشوم؟!!.

و همينطور سخن حضرت عمرس خطاب به عقيل نيز به منزله شوخي و مزاح است زير ايشان قبل از اين سخن ميخندند و در حين خنده و خوشحالي ميگويند: عقيلس احمق وسفيه شده است

و اما متن روايت و رسوايي مدعي:

«أسلم مولی عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي‌طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقيلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقيل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمی في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضی يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أحرجته إلی ما تری أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله ص يقول: كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببی ونسبی. فضحك عمر وقال: ويح عقيل سفيه أحمق».

هيثمي گويد: رواه الطبراني ورجاله رجال الصحيح**[[395]](#footnote-395)**.

ترجمه: «اسلم غلام عمر ميگويد: عمرس علي س را فرا خواند، سپس علي به صفه آمد و عباس و عقيل و حسينش آن جا بودند پس علي با آنان (در مورد خواستگاري حضرت عمرس) مشورت کرد.عقيل خشمگين شد و (خطاب به برادرش حضرت عليس) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوري را در کارت ايجاد کرده، به خدا اگر انجام دهي چنين و چنان ميشود و هرچيزي قدر و اندازه خودش را دارد.

حضرت علي÷ رو به عباسس ميکنند و ميفرمايند: به خدا سوگند که آنچه عقيل ميگفت نصيحت نبود و بلکه اين صلاحيت و خير و خوبي (درٌه) عمر بود که باعث اين عمل شد و اين رغبتي نيست که تو (اي عقيل) نشان ميدهي.

بلکه عمرس به من خبر داد که پيامبرص فرمودند: هر سبب و نسبي روز قيامت از بين ميرود الا سبب و نسب من.

پس سيدنا عمر÷ خنديد و گفت: واي عقيل نادان و کم عقل است».

شبهه: كلينی در كتاب كافی اين روايات را نقل می‌كند:

1- هشام بن سالم از امام صادق ÷ نقل می‌كند كه آن حضرت فرمود: زمانی كه عمر بن الخطاب از امّ‌كلثوم خواستگاری كرد، اميرمؤمنان به او فرمود: امّ‌كلثوم خردسال است. امام صادق می‌فرمايد: عمر با عباس ملاقات كرد و به او گفت: من چگونه ام، آيا مشكلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زاده‌ات دخترش را خواستگاری كردم، دست رد بر سينه‌ام زد، قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم كرد، هيچ كرامتی را برای شما نمی‌گذارم؛ مگر اين كه آن را از بين ببرم، دو شاهد بر می‌انگيزم كه او سرقت كرده و دستش را قطع خواهم كرد. عباس به به نزد اميرمؤمنان ÷ آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست كرد كه تصميم در اين باره را بر عهده او نهد، حضرت امير نيز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.

**جواب:**

اولاً: بهبودي (محقق "الکافي") اين روايت را ضعيف ميداند**[[396]](#footnote-396)**.

دوماً: در روايات شيعي ماجرايي طولاني نقل شده که در کل متضاد اين ادعا است:

مجتهد شيعي، مولوي دلدار علي در عماد الاسلام می‌نويسد كه در كتب اماميه**[[397]](#footnote-397)** مروي است:

حق تعالي به پيغمبرص خود امر فرمود كه در مسجد نبوي دروازه‌هاي خانه‌هاي صحابهش هر قدر كه هستند همه بسته شوند، به جز دروازه خانه عليس. بعد از چند روز حضرت عباسس عم نبيص عرض كرد: يا رسول اللهص دعا كن كه دروازه خانه من در مسجد گشاده شود. آنحضرتص فرمود: اين امر ممكن نيست. حضرت عباسس عرض كرد كه براي ميزاب من دعا كن. اين درخواست حضرت عباسس باجابت رسيد و آنحضرتص بدست مبارك خود ميزاب حضرت عباسس را بر سقف خانه نصب كرد آن ميزاب تا سه سال در زمانه‌ي خلافت حضرت عمرس قائم بود روزي آب از آن ميزاب ميريخت که بر لباس حضرت عمرس ريخت! پس او امر كرد كه اين ميزاب از جاي خود بركنده شود و به نهايت غيظ و غضب گفت:

اگر كسي اين ميزاب را باز اينجا قائم كند گردنش را ميزنم!!. حضرت عباسس در آن وقت بيمار بود ليكن در همان حالت بر فرزندان خود تكيه كرده بخدمت حضرت عليس آمد و فرياد كرد كه مرا دو چشم بود يك رسول خداص و ديگري ذات تو. يك چشم من به حكم الهي رفت و يك باقي است. من نمی‌دانستم كه در حيات تو بر من اين چنين ظلم خواهد شد؟ حضرت عليس فرمود: اي عم بزرگوار به خانه خود به آرامي بنشين و ببين كه من چه‌ها می‌كنم!!.

«ثم نادد يا قنبر! علی بذي الفقار فتقلده ثم خرج إلي الـمسجد والناس حوله وقال: يا قنبر! اصعد ورد الـميزاب إلي مكانه فصعد قنبر فرده إلي موضعه وقال علی: وحق صاحب هذا القبر والـمنبر لئن قلعه قالع لأضربن عنقه وعنق الأمر له بذلك ولأصلبنهما في الشمس حتي ينفذ. فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فنهض ودخل الـمسجد ونظر إلی الـميزاب وهو في موضعه، فقال: لا يغضب أحد أبا الحسن فيما فعله وتكفر عنه عن اليمين فلما كان من الغداة مضی علی بن ابی طالب إلي عمه العباس فقال له: كيف أصبحت يا عم؟ قال: بأفضل النعم ما دمت لی يا ابن اخی. فقال له: يا عم! طب نفسك وقر عينا فوالله لو خاصمني أهل الارض في الـميزاب لخصمتهم ثم لقتلتهم بحول الله وقوته ولا ينالك ضيم ولا غيم. فقام العباس فقبل بين عينيه وقال: يا ابن اخی! ما خاب من آنت ناصره. فكان هذا فعل عمر بالعباس عم رسول اللهص وقد قال في غير موطن وصية منه في عمه إن عمی العباس بقية الآباء والأجداد فاحفظونی فيه، كل في كنفي وأنا في كنف عمی العباس، فمن آذاه فقد آذانی ومن عاداه فقد عادانی، فسلمه سلمی وحربه حربی».

ترجمه: «پس حضرت عليس ندا داد اي قنبر ذوالفقار را بياور. پس حضرت عليس ذوالفقار را حمائل ساخت و به مسجد رفت و مردمان گردا گرد او بودند و فرمود كه اي قنبر، بالاي سقف برو و ميزاب را بر جاي او قائم كن چنانچه قنبر بالا رفت و ميزاب را بر جاي او نصب كرد و حضرت امير فرمود: سوگند بحق صاحب اين قبر و منبر (يعني حضرت رسول) كه اگر اين ميزاب را كسي بركند ضرور بالضرور گردنش خواهم زد و در آفتاب خواهم انداخت تا اينكه معدوم گردد. اين خبر به عمر بن خطابس رسيد پس برخاست و در مسجد درآمد و ميزاب را ديد كه در جاي خود است گفت كه خير نيست كه ابوالحسن را كسي در غضب آرد**.**

پس چون صبح شد علي بن ابي طالبس بسوي عم خود عباسس رفت و با او گفت چگونه صبح كردي اي عم؟ حضرت عباسس گفت: در بزرگترين نعمتها صبح كردم اي برادرزاده‌ي من. حضرت عليس فرمود: اي عم خوش دل و خنك چشم باش. قسم بخدا اگر درباره‌ي اين ميزاب جميع مردمان روي زمين با من جنگ می‌نمودند من بر آنها غلبه می‌كردم و همه را بحول الله و قوته می‌كشتم و ترا هيچ رنج و غم نمی‌رسيد. پس حضرت عباسس برخاست و در ميان دو چشم حضرت امير بوسه داد وگفت: اي برادرزاده‌ي من، كسي كه مددگارش تو باشي او ناكام و نامراد نمی‌تواند شد.

پس اين بود فعل عمر با عباس عم رسول اللهص حال آنكه حضرت رسول در مواقع متعدده بطور وصيت در حق عم خود فرموده بود كه عم من عباسس از بقيه آبا واجداد من است لهذا در حق او خاطر مرا ملحوظ داريد. همه كسان در ظل من‌اند و من در ظل عم خود عباسس هستم، كسي كه او را ايذا داد مرا ايذا داد و كسي كه با اوعداوت كرد با من عداوت كرد، صلح با او صلح با من است و جنگ با او جنگ با من». و به تحقيق عمرس او را در سه مواقع ايذا داد كه آن هر سه مواقع ظاهر‌اند پوشيده نيستند از آن جمله قصه ميزاب است. واگر عمر از حضرت علي خائف نبود هرگز ميزاب را بر حال خود نميگزاشت. «وقد آذاه عمر في ثلث مواطن ظاهرة غير خفية منها قصة الـميزاب ولولا خوفه من علی ÷ لم يتركه علي حاله».

\*\*\*\*\*\*\*\*

وقتي در چنين ماجراي ساده اي حضرت عليس شمشير را از رو ميبندند و اينچنين خشم گرفته و طلب شمشير کرده و آماده جنگ با خلائق ميشوند! (البته طبق روايت کذب شيعه) بسيار بعيد است که در ماجراي به آن مهمي (تهديد خودش و عمويش) دست روي دست بگزارند و دختر عزيز خود را تسليم کنند! مگر در روايت بالا در مورد عموي خود نميگويد:هر که با او دشمني کند، با من دشمني کرده و مگر حضرت عمر را تهديد نميکند که اگر ميزاب را از جايش بکند( و خاطر عمويش را مکدر کند) او را خواهد کشت؟ و مگر شما نميگوييد که حضرت عمر از علي ميترسيد؟

چگونه زماني که حضرت عمر هر دوي آنها را تهديد ميکند آن هم به آن شدت، او دست روي دست ميگزارد و از آن عجيبتر دختر خود را تقديم او ميکند! ولي در ماجراي به آن کم اهميتي (ميزاب) آن همه غيض و غضب ميکنند و آنچنان تهديد و ارعاب مينمايند؟؟؟

همه اينها با ادعا و روايت شما در تضاد است. پس لطف کرده و موضع خود را مشخص کنيد.

باز هم در روايت ديگري كه مجلسي**[[398]](#footnote-398)** آورده چنين تناقضي پيداست: « ابووائل نقل می‌كند، روزی همراه عمر بن خطاب بودم، عمرس برگشت، ترسناك به عقب نگاه كرد.

گفتم: چرا ترسيدی ؟گفت: وای بر تو! مگر شير درنده، انسان بخشنده، شكافنده صفوف شجاعان و كوبنده طغيان گران و ستم پيشگان را نمی‌بينی ؟گفتم: او علی بن ابی طالب است.گفت:شما او را به خوبی نشناخته ای! نزديك بيا از شجاعت و قهرمانی علی برای تو بگويم، نزديك رفتم، گفت: -در جنگ احد، با پيامبرص پيمان بستيم كه فرار نكنيم و هر كس از ما فرار كند، او گمراه است و هر كدام از ما كشته شود، او شهيد است و پيامبرص سرپرست اوست. هنگامی كه آتش جنگ، شعله ور شد، هر دو لشكر به يكديگر هجوم بردند ناگهان! صد فرمانده دلاور، كه هر كدام صد نفر جنگجو در اختيار داشتند، دسته دسته به ما حمله كردند، به طوری كه توان جنگی را از دست داديم و با كمال آشفتگی از ميدان فرار كرديم. در ميان جنگ تنها ايشان ماند. ناگاه! علی را ديدم، كه مانند شير پنجه افكن، راه را بر ما بست، مقداری ماسه از زمين بر داشت به صورت ما پاشيد، چشمان همه ما از ماسه صدمه ديد، خشمگينانه فرياد زد! زشت و سياه باد، روی شما به كجا فرار می‌كنيد؟ آيا به سوی جهنم می‌گريزيد؟ما به ميدان برنگشتيم. بار ديگر بر ما حمله كرد و اين بار در دستش اسلحه بود كه از آن خون می‌چكيد! فرياد زد:- شما بيعت كرديد و بيعت را شكستيد، سوگند به خدا! شما سزاوارتر از كافران به كشته شدن هستيد.  
به چشم‌هايش نگاه كردم، گويی مانند دو مشعل زيتون بودند كه آتش از آن شعله می‌كشيد و يا شبيه، دو پياله پر از خون. يقين كردم به طرف ما می‌آيد و همه ما را می‌كشد! من از همه اصحاب زودتر به سويش شتافتم و گفتم:ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب‌ها در جنگ گاهی فرار می‌كنند و گاهی حمله می‌آورند، و حمله جديد، خسارت فرار را جبران می‌كند.گويا خود را كنترل كرد و چهره‌اش را از من برگردانيد. از آن وقت تاكنون همواره آن وحشتی كه آن روز از هيبت علی ÷ بر دلم نشسته، هرگز فراموش نكرده‌ام!».

اندكي بيانديشيد،كسي كه از حضرت عليس چنان می‌ترسيدكه به مجرد ديدنش حواس او باخته می‌شد، آيا چنين شخصي ميتواند دختر آن جناب را غصب كند و تخويف و تهديد نمايد؟**[[399]](#footnote-399)**.

سوماً: آيا کسي غير از ديوث را ميشناسيد که ناموسش را بدهد تا جانش و آبرو و يا منسب‌اش را از دست ندهد؟ آيا خود مدعي حاضر است دختر خود را قرباني کند؟ آن هم به دامادي کسي که دشمن خودش و از بداخلاقترين آدمها و در عين حال کافر و مرتد است(نعوذ بالله) ؟؟

آن هم زماني که طبق عقيده مسلمانان، ازدواج و همخوابي با چنين فردي(کافر و مرتد) همانند زناي واضح است!.

شما حضرت عمر را دشمن آل علي ميدانيد(ناصبي) و از امام صادق÷ نيز در مورد ازدواج با ناصبي سوال شد و او در جواب گفت:لا والله ما يحل**[[400]](#footnote-400)**.

پس بايد بدون شک گفت: حضرت علي (زبانم لال و نعوذ بالله از اين افترای شنيع رافضه) ديوث بوده! زيرا حاضر ميشود دخترش نعوذ بالله زنا کند و او دم نزند! آن هم به اين خاطر که او را تهديد کرده‌اند که دستش را قطع و مقام عمويش را از او ميگيرند!! اعوذ باالله من هذا الافتري

\* بالفرض، دختري که با سيدنا عمرس ازدواج کرده دختر فاطمه و حتي دختر حضرت عليس نبوده، بلکه يکي از فرزند خواندگان و تربيت شدگان دست وي بوده است، در اين صورت نيز موضوع به همان شکل است، زيرا او وصلت بين يک مسلمان و يک کافر را برقرار کرده است که به اجماع مسلمين حرام و همخوابي با او به مثابه زنا می‌باشد.

چهارماً: همانطور که قبلاً نيز گفتيم، مجلسي معترف است که: «تارة يروي أنه کان عن اختيار وإيثار» يعني: «گاهي روايت شده که اين ازدواج از روي اختيار و ايثار انجام گرفته است»!!**[[401]](#footnote-401)**.

پس اين اعتراف آقاي مجلسي نيز عکس اين روايت شماست.

پنجماً: شما در شبهه خود به صورت خنده داري عرضه داشتيد که اين ازدواج خلاف سنت نبوي است! (که جوابش گذشت) ما نيز به همان شيوه استدلال شما ميتوانيم بگوييم که:

اگر حضرت عليس حاضر شده دختر خود را تنها به دليل تهديد و تخويف به ازدواج شخصي کافر (نعوذ بالله) در آورد، اين با سنت نبوي کاملاً متضاد است و حضرت محمدص زماني که او را تهديد و ارعاب ميکردند او بدون کوچکترين تغيير موضع و عقب نيشيني ميفرمودند: «والله لو وضعوا الشمس في يمينی والقمر في يساری» بخدا اگر خورشيد را در دست راستم و ماه را در دست چپم بنهند زير بار نخواهم رفت.. چرا حضرت عليس نيز چنين نفرمودند؟؟ و زير بار رفتند؟

حضرت رسولص دو دختر خود را يکي پس از ديگري به ازدواج حضرت عثمان ذي النورين در آورده‌اند، شايد آقاي قزويني فکر ميکند حضرت محمد ص هم بعد از تهديد و ترعيب مجبور به رضايت به اين وصلت شدند؟ (العياذ بالله)

**ادامه شبهه و روايت بعدي:**

2- عبد الله بن سنان و معاوية بن عمار می‌گويند:‌ از امام صادق ÷ در باره زنی كه شوهرش مرد پرسيدم كه در كجا عده نگه‌دارد؟ حضرت فرمود: هر جا كه بخواهد می‌تواند عده‌اش را نگه دارد. سپس فرمود: هنگامی كه عمر مُرد، علي ÷ به نزد امّ‌كلثوم آمد و دست او را گرفت و به خانه خويش برد.

3. سليمان بن خالد می‌گويد: از امام صادق ÷ در باره زنی كه شوهرش مرده پرسيدم كه آيا در خانه شوهرش عده نگه دارد يا هر جا كه دلش خواست؟ امام ÷ فرمود: هر جا كه دلش می‌خواهد، سپس فرمود: هنگامی كه عمر از دنيا رفت، امام علي ÷ دست امّ‌كلثوم را گرفت و به خانه‌اش آورد.

جواب:[[402]](#footnote-402)

روايت اولي را دو محقق الکافي «مجلسي و بهبودي» به ترتيب موثق و صحيح دانسته اند! و روايت دوم را نيز هر دو محقق صحيح گفته‌ان[[403]](#footnote-403).

ولي من مانده‌ام که طرف بحث ما از کجاي اين روايت علامت غصب و اجبار را فهميدند؟؟

اگر بگويند: چونکه دست دخترش را گرفت و به خانه خود برد!.

ميگويم: سيد ماس، حضرت عمر، آنقدر قانع بود که از مال دنيا چيزي براي ورثه و همسر خود باقي نگذاشت**[[404]](#footnote-404)**. که همسرش به وسيله آن روزگار بگزراند و ضمناً دو فرزند صغير نيز داشت،حضرت علي÷نيز اين را دانسته و باري ديگر سرپرستي دختر خود را بر عهده ميگيرد.

در ثاني اين موضوع چيز عادي بود چونکه ام المومنين عايشه صديقهس نيز زماني که سيدنا طلحه÷ شهيد شدند دست خواهر خود را (ام کلثوم بنت صديقل) که در عقد سيدنا طلحه÷ بود، ميگيرد و با خود ميبرد و حتي در همان موقع با او به سفر حج ميرود.

ابن ابي‌شيبه در المصنف خود مينويسد:

«من رخص للمتوفی عنها زوجها أن تخرج».

«حدثنا أبو بكر قال نا جرير بن عبد الحميد عن منصور عن الحكم قال: نقل علي أم كلثوم حيث قتل عمر ونقلت عائشة أختها حين قتل طلحة»[[405]](#footnote-405).

پس به هيچ وجه از اين روايت اجبار و غيض مشاهده نميشود.

**ادامه شبهه و روايت بعدي:**

4. «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ÷ فِي تَزْوِيجِ أُمِّ كُلْثُومٍ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصِبْنَاه».

از امام صادق ÷ در باره ازدواج امّ‌كلثوم پرسيدند، حضرت فرمود: او ناموسی است كه از ما غصب كرده‌اند. (طبق يك معنی؛ اما طبق ترجمه ديگر، اصل ازدواج زير سؤال می‌رود؛ يعنی او زنی است كه به بهانه او ما را تحت فشار قرار می‌دهند؛ نكته قابل توجه اين است كه حضرت با وجود فصاحت تمام، نفرموده‌اند ذلك فرج غصب منا؛ بلكه خود را مغصوب معرفی كرده‌اند و فرموده‌اند غصبناه، و يا غصبنا عليه كه در مصادر ديگر شيعه و مصادر سنی به نقل از شيعه اين چنين آمده است، و معنی غصبنا، آن است كه ما مغصوب شديم و نه آن فرج)

**جواب:**

بگزاريد من آب پاکي را روي دست شما بريزم!.

روايت جعل شده با کمال بي‌شرمي ميگويد «ذلك "فرج**[[406]](#footnote-406)**" غصبناه..». يعني آن فرجي بود که غصب شد. آقاي قزويني فرج را به ناموس معني کرده تا به خيال خود خواننده را گول بزند! ولي همه ميدانند که معني کلمه فرج، همان آلت تناسلي زن می‌باشد و نقل کردن اين روايت از طرف آقاي قزويني، بي‌شرمي بي‌حد ايشان را می‌رساند که حاضرند از هر روايت کذبي به نفع خودشان استفاده کنند!.

آقاي قزويني چند خط را زياده گويي کرده‌اند تا به پندار خود اين حقيقت را بپوشانند.. از ايشان سوال دارم که اين جمله: «ما مغصوب شديم»!! که ايشان نوشته‌اند، چه معني دارد؟ روايت دروغين از طرف امام صادق÷ ميگويد: همانا آن شرمگاهي بود که از ما به زور گرفته شد. شما حرف اول و آخر چند خطتان هردو به يک معني است، گمان کنم خودتان هم نفهميديد که چه گفتيد.

در مورد اين وصلت، روايت ديگري نيز از امام صادق÷ نقل شده که طبق محتواي آن ميگويد: حضرت عمرس با ام کلثوم ازدواج نکرده بلکه با جنيه اي يهودي ازدواج کرده است. که ان شا الله تفصيل آن خواهد آمد.

حال بايد اين دو روايت را با هم قياس کرد و گفت: يا آن ام کلثومل دختر حضرت عليس بوده که از او غصب شده ويا جنيه اي بوده و غصبي در کار نبوده، ولي بدبختي آن است که آقاي قزويني به هردو روايت اشاره دارد و از خود نميپرسد: اگر ازدواج با جنيه انجام شده، چطور امام صادق ميگويد: آن فرجي بود که از ما غصب شد و اگر بگوييد: ازدواج با دختر حضرت علي بوده و لي به اجبار و تهديد، ميگوييم: پس قصه جنيه‌اي که عَلَم ميکنيد چيست؟؟ که به همين ترتيب يکي از اين دو داستان خود به خود باطل ميشود.

\* ثابت است که رسول اکرم ص (که بر کف پايش هزاران بوسه‌ها بايد زدن) دو دختر خود را يکي پس از ديگري به عقد سيدنا عثمان ذي النورين**[[407]](#footnote-407)**. در آورد، نميدانم، شايد اين دو دختر نيز (نعوذ بالله) دو فرجي بودند که از حضرت رسولص غصب شده‌اند؟؟!!.

آخر کلام اينکه اين روايت کذبي است که بهبودي «محقق الکافي» آن را ضعيف ميداند**[[408]](#footnote-408)**.

**ادامه شبهه:** اولاً: همان طور كه پيش از اين گذشت‌‌، از اين روايات استفاده نمی‌شود كه امّ‌كلثوم اشاره شده در اين روايات و ديگر روايات شيعيان، همان امّ‌كلثوم دختر امير مؤمنان ÷ از حضرت زهرا سلام الله عليها بوده يا امّ‌كلثوم دختر ابوبكر و يا امّ‌كلثوم از ديگر زنان امير مؤمنان ÷؛ بلكه هر سه احتمال وجود دارد.

**جواب:**

- همانطور که ثابت شد، حتي ماجراي خواستگاري از دختر ابوبکرس نيز جعلي است چه برسد به ازدواج، آن هم با دختر 3 يا 4 ساله!!.

گذشته از آن در روايت صحيحي که خودتان نقل کرديد،حضرت عليس دست آن دختر را ميگيرد و با خود به خانه خودش ميبرد. ولي ام کلثوم بنت ابوبکر صديقس در آن زمان همسر طلحه بن عبيدالله بوده و بعد از طلحه نيز تحت تکفل ام المومنين عايشه بوده است تا زماني که با عبد الرحمان بن عبد الله بن ابی ربيعة ازدواج نمود، پس غير ممکن است که اين ام کلثومل دختر ابوبکر صديقس باشد که توسط سيدنا علي÷ تربيت شده و شکي نيست که حضرت علي÷ فقط با يکي از همسران حضرت صديقس (اسما بنت عميس) ازدواج کرده است، که او دختري به اسم ام کلثوم نداشت. و تنها يک فرزند پسر (محمد) بود که حضرت علي آن را بزرگ کرد.

\*\* و اين ادعا که شايد! آن ام کلثوم، همسر حضرت عمرس از ديگر همسران حضرت علي س باشد!! بسيار بعيد و غير ممکنتر است چون:

**الف:** در سال 17 هجري(موقع خواستگاري) ديگر دختران حضرت عليس بسيار صغيره بودند و يا اصلاً به دنيا نيامده بودند!.

حضرت علي÷ بعد از فاطمه با:

1- امامه دختر ابي العاصس ازدواج کرد که از او تنها يک پسر (محمد الاوسط) به دنيا آمد. پس از او با.

2- خوله بنت جعفر بن قيسس ازدواج کرد که محمد بن حنفيهس که در سال 16 هجري[[409]](#footnote-409) به دنيا آمد از اوست،پس از او با

1. ام البنين ازدواج نمود که او چهار پسر به نامهاي: عباس، جعفر، عبدالله، عثمان(که در کربلا شهيد شدند)داشت و هيچ دختري نداشت!! بعد از آن نيز با
2. ليلي بنت مسعود ازدواج نمود که او نيز دو پسر به نامهاي: ابوبکر و عبدالله (يا عبيدالله) داشت که اينها نيز هر دو در کربلا شهيد شدند. بعد از او

5- ام حبيب موسوم به صهباء**[[410]](#footnote-410)** ازدواج ميکند که ايشان نيز پسري به نام عمر و دختري به نام **رقيه** به دنيا می‌آورند. بعد از آن با

6- اسما بنت عميسل (بعد از سال 14 ﻫ) ازدواج کرد که از او نيز دو پسر به نامهاي: يحيي و عون داشت.(و گفته شده پسر ديگري به اسم محمد الاوسط نيز از حضرت علي÷ داشته.. و الله اعلم)، حضرت عليس تا اينجا هيچ دختري به جز زينب و ام کلثوم و رقيه ندارد! بعد از وي با..... الخ

طبق گزارش فوق به جرات ميتوان گفت حضرت علي÷ در سال 17 هجري به جز ام کلثوم بنت فاطمه دختر ديگري با اين نام نداشته است و چه بسا تا آن تاريخ هيچ دختر ديگري به جز ام کلثوم و زينب نداشته باشد و رقيه نيز بعد از آن تاريخ به دنيا آمده باشد!.

و اگر فرض را بر اين بگيريم که حضرت علي÷ در سال 12هجري با ام حبيب(مادر رقيه بنت علي) ازدواج کرده و در سال 14 هجري (بعد از پسر ام حبيب) دخترش به دنيا بيايد، غير ممکن است که اميرالمومنين س به خواستگاري دختر 3 ساله رفته باشند و غير ممکن‌تر است که اين دختر سه ساله که در هنگام شهادت حضرت فاروقس 10 ساله ميشود داراي دو فرزند باشند! و از آن غير ممکن‌تر آن است که حضرت علي÷ با اين وصلت موافقت کند!.

**ب:** حضرت عمرس دليل خواستگاري از دختر حضرت علي÷ را فاميل شدن با خاندان نبوت اعلام ميکند، و ميخواستند فرزندي از آن خاندان داشته باشد و اين خويشاوندي به جز ازدواج با دختر فاطمه÷ به طريق ديگري ميسر نميشد. پس اين احتمال آقاي قزويني نشانه کوته فکري ايشان است.

**پ:** اتفاق علماي اهل سنت و اهل تشيع بر اين بوده که دختري که حضرت عمرس با او ازدواج کرده، ام کلثوم دختر فاطمه و حضرت عليس بوده است، همانطور که محمد باقر مجلسي در جواب شيخ مفيد ميگويد: «انکار شيخ مفيد – که خداي رحمتش کند – دربارة اصل واقعه (ازدواج خليفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که اين حادثه از طريق آنان (اهل سنّت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباري که (از طريق اماميه) گذشت انکار اين امر، شگفت است! و کليني به سند خود (سلسلة سند را می‌آورد) از ابو عبدالله صادقس گزارش نموده که گفت: چون عمرس وفات يافت عليس نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانة خود برد. و همانند اين روايت با سند ديگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق÷ نيز گزارش شده است»**[[411]](#footnote-411)**.

توجه کنيد که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمرس است و مجلسي نيز روايت فوق را دليل بر صحت اين ازدواج ميگيرد!!.

**ادامه شبهه:**

ثانياً: اهل سنت هرگز به اين روايات استدلال نخواهند كرد؛ زيرا با كنارهم قرار دادن اين روايات، حتی بر فرض وقوع اين ازدواج، هيچ خدمتی به حسن روابط بين امام علي÷ و عمر بن الخطاب نمی‌كند؛ بلكه سوء روابط را ثابت می‌كند؛ زيرا حد اكثر چيزی كه اين روايات ثابت می‌كنند، ازدواج با تهديد و ارعاب؛ آن‌هم با دختر خردسالی بوده است كه نه خودش به اين ازدواج راضی بوده و نه پدرش.

آيا چنين ازدواجی می‌تواند برای عمر بن خطاب فضيلت محسوب شود و آيا می‌تواند دلالت بر صميميت و دوستی ميان خليفه دوم و اميرمؤمنان داشته باشد؟

سيد مرتضی علم الهدی در اين باره می‌گويد:

اما در باره به ازدواج در آوردن امّ‌كلثوم،‌ برای عمر؛ ما در كتاب شافی پاسخ از اين مطلب را به صورت مفصل آورده و بيان كرده‌ايم كه آن حضرت، ازدواج عمر با دخترش را قبول ننمود، مگر پس از تهديد و تكرار اين درخواست و درگيری، پس از سخنی طولانی كه در روايات آمده است....

آنچه كه در ازدواج امّ‌كلثوم مورد توجه بايد قرار گيرد، اين است كه اين ازدواج از روی اختيار و ميل نبوده و پس از تكرار درخواست و زورگويی كه نزديك بود به درگيری آشكارا بيانجامد صورت گرفت....

و ضرورت حتی خوردن مردار و نوشيدن شراب را جايز می‌كند؛ چه رسد به چيزی كه كمتر از آن است.

**جواب**

درست است، اهل سنت به روايات که حتي خودتان گواهي به ضعف آن داده ايد استناد نخواهد کرد ولي روايتي که محقيقين شما آن را صحيح ميدانند را نميتوانيد انکار کنيد و شکر خدا ثابت شد که ادعاي تهديد و ارعاب چيزي به جز يک تهمت نيست.

و اما اينکه مدعي شديد،ام کلثوم به اين ازدواج راضي نبوده!!.

اولاً: حضرت محمدص (و در جايي حضرت عمرس) ميفرمايند: دختران خود را به اجبار به ازدواج کسي در نياوريد، زيرا آنچه شما دوست داريد آنها نيز دوست دارند**[[412]](#footnote-412)**.

دوماً: ما در هيچ قسمت از زندگي اين زن و شوهر سراغ نداريم که از يکديگر گله کرده باشند، بلکه ميبينيم آنها همراه يکديگر حج ميکردند و بعضي شبها با همديگر به کمک فقرا و نيازمندان ميشتافتند چنانچه نقل شده:

عمرس شبي در حال گشت زني در محله‌هاي مدينه نگاهش به خيمه‌اي افتاد که روز قبل آن را در آنجا نديده بود. نزديک رفت ديد، مردي بيرون خيمه نشسته و از داخل خيمه صداي ناله و فرياد زني به گوش می‌رسد. عمرس سلام کرد و مشخصات آن مرد را جويا شد.

گفت: اهل باديه هستم، به اينجا آمده ام تا از اميرالمومنين چيزي دريافت کنم. عمرس گفت: اين چه صدايي است که از داخل خيمه به گوش می‌رسد؟ مرد گفت: صداي زني است که در حال زايمان است. پرسيد: آيا او تنها است؟ گفت: بلي تنها است. آن گاه عمرس فوراً به منزل برگشت و به همسرش؛ ام کلثومل دختر عليس گفت: آيا حاضري در کار خيري که خدا فراهم نموده است شرکت نمايي؟

ام کلثوم عليها السلام گفت: چه کار خيري؟

عمرس گفت: زني از اهل باديه بدون داشتن دايه در حال زايمان است.

ام کلثومل گفت: با رضايت شما حاضر به کمک هستم.

آنگاه به او گفت: هر چه لازم است با خود بردار و خودش مقداري روغن و حبوبات در ديگي قرار داد و به راه افتاد. وقتي آن جا رسيدند به همسرش گفت: برو داخل خيمه و خودش بيرون خيمه در کنار آن مرد نشست و به او دستور داد تا آتش را روشن نمايد. و بعد از اين که آتش روشن شد، ديگ را روي آن گذاشت. پس از لحظاتي نوزاد به دنيا آمد.

ام کلثومل گفت: اي اميرالمومنين رفيق ات را به پسر بچه‌اي که خدا به او داده است مژده بده.وقتي آن مرد کلمه‌ي اميرالمومنين را شنيد، ترسيد و خود را عقب کشيد.

عمرس به او گفت: نترس و سرجايت بنشين و ديگ را از روي آتش برداشت و به همسرش داد و گفت: به آن زن غذا بده. وقتي آن زن سير شد، باقيمانده‌ي غذا را به مرد داد و گفت: واي برتو! غذا بخور که تمام شب را گرسنه و بيدار بوده‌اي. آنگاه به همسرش گفت: بيا برويم و به آن مرد گفت: فردا نزد ما بيا تا به تو چيزي بدهيم. روز بعد وقتي آن مرد به محضر اميرالمومنين رسيد به او عطايائي داد و براي نوزادش حقوقي تعيين کرد**[[413]](#footnote-413)**.

علامه ابن کثير/ مي‌فرمايد: «عمر بن‌خطابس ‌در زمان‌خلافتش ‌با ام‌كلثوم‌ل دختر علي‌ ابن ‌ابي‌طالبس ‌از فاطمهل ‌ازدواج ‌نمود، و او را بيش ‌از حدّ مورد احترام ‌قرار داد و چهل‌هزار درهم‌مهريه‌، براي ‌او مقرّر فرمود، بخاطر آنكه‌او از خاندان ‌پيامبرص بود»**[[414]](#footnote-414)**.

حاج ملا عبدالله احمديان مينويسد:حضرت عمرسبه خاطر احترام خاصي كه براي دختر فاطمه س و يكي از نواده‌هاي پيامبرص قائل بود در رفتار خود تغييرات زيادي به وجود آورد و در نهايت احترام و ابراز محبت با او رفتار می‌كرد**[[415]](#footnote-415)**. به گونه‌اي که در تاريخ چنين رفتار محبت آميزي از حضرت عمرس نسبت به ديگر همسرانش روايت نشده و بعد از ام کلثومل نيز با کسي ازدواج نکرد**[[416]](#footnote-416)**.

از همه جالبتر اين چند روايت زير است که نهايت مهر سيده ام کلثومل را نسبت به همسرش ثابت ميکند:

«عن سعد الجاري موسی عمر بن الخطاب أنه دعا أم كلثوم بنت علي بن أبي‌طالب وكانت تحته فوجدها تبكي، فقال: ما يبكيك؟ فقالت: يا أمير الـمؤمنين! هذا اليهودي تعني كعب الاحبار.

يقول: إنك علی باب من أبواب جهنم! فقال عمر: ما شاء الله! والله إني لارجو أن يكون ربي خلقني سعيدا! ثم أرسل إلی كعب فدعاه، فلمـا جاءه كعب قال: يا أمير الـمؤمنين! لا تعجل علي، والذي نفسي بيده لا ينسلخ ذو الحجة حتی تدخل الجنة: فقال عمر: أي شئ هذا مرة في الجنة ومرة في النار؟ فقال: يا أمير الـمؤمنين! والذي نفسي بيده! إنا لنجدك في كتاب الله علی باب من أبواب جهنم تمنع الناس أن يقعوا فيها، فإذا مت لم يزالوا يقتحمون فيها إلی يوم القيامة»[[417]](#footnote-417).

يعني: «سعد‌الجاري خدمتکار(و آزاد شده) حضرت عمرس مي‌گويد: عمربن خطابس وارد منزل همسرش ام‌کلثوم دختر علي‌بن ابيطالبس شد و او را گريان ديد!

از او سبب گريه‌اش را سؤال کرد؟

ام‌کلثوم گفت: کعب‌الأحبار در مورد تو گفت است که: عمر در جلو يکي از درهاي دوزخ قرار گرفته (اما چيزي به پايان عمر او باقي نمانده است).

عمر فاروقس به ام‌کلثوم گفت: هر چه خداوند بخواهد همان مي‌شود، اميدوارم که خداوند مرا سعادتمند (و اهل بهشت) آفريده باشد!.

پس از آن او کسي را به دنبال کعب‌الأحبار فرستاد، وقتي آمد به حضرت عمرس گفت: يا امير‌المؤمنين! در مورد من با شتاب داوري مکن! سوگند به خداوندي که جان من در اختيار اوست پيش از پايان ماه ذي‌الحجه به بهشت خواهي رفت.

عمر فاروقس به او گفت: اين چه حرفي است که تو مي‌زني؟! يک بار مرا به جهنم و بار ديگر به بهشت مي‌بري؟!.

کعب‌الأحبار گفت: يا امير‌المؤمنين! سوگند به خداوند درکتاب تورات در مورد تو خوانده‌ام که بر يکي از درهاي دوزخ ايستاده‌اي و از وارد شدن مردم به آن جلوگيري مي‌نمايي!! و چون بميری مردم تا روز قيامت همچنان كنار آن در ازدحام می‌كنند».

ابن سعد و ابن اثير و ابن عساکر حين نقل ماجراي شهادت حضرت عمرسمينويسند:

ابو عبيد غلام ابن عباسس نقل می‌كند كه ابن عباسس می‌گفته است همراه علی÷ بودم كه صدای گريستن بر عمرس را شنيديم. گويد: علی÷ برخاست و من هم برخاستم و وارد خانه ای شديم كه عمرس آن جا بستری بود.

علی÷ پرسيد: اين صداي(گريه براي)چيست؟ زنی به ايشان پاسخ داد كه طبيب به عمرس نبيذ داد از محل زخم بيرون آمد، بعد شير داد آن هم از محل زخم بيرون آمد و گفت خيال نمی‌كنم امروز را به شام برسانی هر كار كه داری انجام بده.

گويد: در اين هنگام ام كلثومل بانگ برداشت كه واعُمَراهْ...، افسوس و زنانی كه همراه ام كلثومل بودند، همگی همراه او گريستند چنانكه خانه به لرزه درآمد و سراپا گريه و شيون شد.... «وكان معها نسوة فبكين معها وارتج البيت بكاء»**[[418]](#footnote-418)**.

و نقل شده که پس از ضربت خوردن علي÷ دختر ايشان، ام‌کلثوم فرمود:

«مالی ولصلاة الغداة قتل زوجی عمر أمير الـمؤمنين صلاة الغداة وقتل أبی أمير الـمؤمنين صلاة الغداة».

يعني: «نماز صبح از من چه مي‌خواهد؟!؛ شوهرم، عمر اميرالمومنين هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم،اميرالمومنين نيز هنگام نماز صبح کشته شد»**[[419]](#footnote-419)**.

و در روايات آمده که حضرت علي÷ به خانه دختر و داماد خودشان سر ميزدند چنانکه ابن ابي الحديد مينويسد:

عمر‌بن خطابس قاصدي نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام‌کلثومل همسر او از حرکت قاصد آگاه شد چند ديناري داد و عطري خريد و آن را در دو شيشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هديه به همسر قيصر روم بدهد. هنگامي که قاصد برگشت، دو شيشه پر از جواهرات از طرف همسر قيصر آورد و به ام‌کلثوم داد و چون عمرس به خانه آمد و جواهرات را ديد، پرسيد اينها از کجا آمده است. ام‌کلثومل ماجرا را گفت و عمرس جواهرات را از او گرفت. ام‌کلثومل به اعتراض گفت: اين به عوض هديه من است. عمرس گفت: «بيني وبينك ‌ابوك‌، فقال‌علی‌ٌ÷: لك ‌منه ‌بقيمة ‌دينارك‌، والباقي ‌للمسلمين‌جملة‌ً، لان ‌بريد الـمسلمين‌ حمله‌» يعني: داور ميان من و تو، پدرت باشد.

علي÷ به سود عمرس داوري کرد و فرمود: به مقدار بهاي دينارهايي که عطر خريدي از اين جواهرات مال توست و بقيه مال مسلمانان است؛ زيرا قاصد آنان هديه تو را برد و اينها را آورد**[[420]](#footnote-420)**.

پس اگر دلخوري و تهديد وجود داشت، اين رفت و آمدها و اين اعتماد وجود نداشت.

و محمد بن حنفيه نيز به آنها سر ميزد:

«ابن الحنفية يقول دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثومك بنت علي فضمني وقال بالحلواء»**[[421]](#footnote-421)**.

ابن حنفيه (فرزند عليس) فرمود: «عمرس وارد شد در حالي که من نزد خواهرم ام‌کلثومل بنت علي÷ بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذيرايي کن».

و از روايات متعدد و بسياري ثابت است که حضرت علي÷حضرت ابوبکرس و عمرس را افضل ميدانسته و از 80 طريق از حضرت علي÷ نقل است که ميفرمود: هر کس مرا بر ابوبکرس و عمرس برتري دهد بر او حد مفتري اجرا ميکنم**[[422]](#footnote-422)**.

و ابن تيميه در منهاج السنة خود و ابالقاسم نصر بن الصباح البلخي در کتاب «النقض علي ابن الراوندي» مينويسند:

از شريک ابن عبدالله سؤال شد که: «کداميک افضل است، ابوبکر يا علي؟» و او جواب داد: ابوبکر. «شخص دوباره پرسيد: با اينکه شيعه هستي اين حرف را می‌زني؟ و او جواب داد: «آري. اگر اين را نگويم، شيعه نيستم!! بخدا سوگند که علي از اين منبر بالا رفته و گفت: «همانا بهترين افراد اين امت پس از رسول خداص ابوبکر و سپس عمر می‌باشند». پس آيا من حرف او را زير پا گذشته و او را دروغگو بخوانم؟ بخدا که او دروغگو نبود**[[423]](#footnote-423)**.

و در صحيح بخاري است که از محمد بن الحنفيه (پسر علي بن ابي طالب) روايت شده که گفت: به پدرم (علي بن ابي طالب) گفتم: بهترين مردم بعد از رسول اللهص چه کسي است؟ او گفت: ابوبکر. گفتم: بعد چه کسي است؟ او گفت: عمرس و ترسيدم که بعد از او عثمانش را بگويد پس گفتم: بعد از عمرش شما هستيد؟ او گفت: خير، من کسي نيستم مگر يکي از مسلمانان**[[424]](#footnote-424)**.

و در کتب اهل تشيع نيز اين روايات زياد به چشم ميخورند از جمله خطبه لله بلاد فلان است که حضرت علي ميفرمايد:

«لله بلاد فلان، فلقد قوّم الأود، وداوی العمد، وأقام السنة، وخلّف الفتنة؛ ذهب نقيّ الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها وسبق شرها.أدّی إلی الله طاعته، واتقاه بحقه، رحل وتركهم في طرق متشعبة، لا يهتدي بها الضال، ولا يستيقن الـمهتدی».

«رحمت خدا بر فلاني(حضرت عمرس) باد. او کژي را راست نمود، بيماري را مداوا کرد، سنّت را برپاداشت و فتنه بعد از او پديد آمد. او پاک بود و با اندکي عيب از دنيا رفت. از خير آن بهره مند شد و قبل از آن که شرّ فتنه دامن گير او شود، از جهان رخت بربست.

فرمان خدا را اطاعت نمود و به گونه شايسته‌اي تقواي الهي را رعايت کرد. از دنيا رحلت کرد و آنها - مسلمانان - را بر دو راهي گذاشت که گمراه رستگار نمی‌گردد، و رستگار مطمئن نمی‌شود».

اين روايت به صورت واضح عقيده حضرت علي÷ را بيان ميکند، و براي منصفان واضح است که حضرت عمر سنت را برپا داشته و مطيع فرمان خدا بوده است.

اينجا شايد شيعه بگويد: در متن خطبه «لله بلاد فلان» آمده و شما از کجا فهميديد که منظور حضرت عمرس است؟ ميگويم: ابن ابي الحديد که به اعتراف شيخ عباس قمي**[[425]](#footnote-425)** و خوانساري**[[426]](#footnote-426)** و آقا بزرگ طهراني**[[427]](#footnote-427)** از علماي اهل تشيع است و علامه ابن کثير نيز او ار شيعي غالي ميداند**[[428]](#footnote-428)**. ميگويد:

منظور از فلاني، در اين خطبه، عمر بن خطاب مي‌باشد؛ «وقد وجدت النسخة التي بخط الرضی أبی الحسن جامع (نهج البلاغة) وتحت (فلان) (عمر)» «من، نسخه‌ي خطي نهج‌البلاغه را كه به خط گردآوردنده‌ي آن يعني رضي ابي الحسن نوشته شده بود، ديدم كه ذيل كلمه‌ي فلاني، عمر نوشته بود».

ابن‌ابي‌الحديد، هم‌چنين مي‌گويد: «در اين‌باره از ابوجعفر يحيي بن ابي‌زيد علوي پرسيدم؛ او، نيز به من گفت: (منظور، عمر بن خطاب است.) گفتم: (آيا امكان دارد كه اميرالمؤمنين اين‌گونه از عمر، تعريف كنند؟) ابوجعفر گفت: (آري)»**[[429]](#footnote-429)**.

و ميثم بحراني در توجيه اين خطبه، مي‌نويسد:

«اين‌جا سؤالي براي شيعيان به‌وجود مي‌آيد كه اين‌گونه تعريف و تمجيد‌ها درباره‌ي ابوبكر و عمرب، با اجماع و عقيده‌ي ما در خطاكار بودنشان به‌خاطر غصب خلافت، در تعارض قرار دارد؛ از اين‌رو يا اين خطبه، اصلاً از گفته‌هاي امام نيست و يا اجماع ما بر كينه‌ورزي به ابوبكر و عمرب، نادرست مي‌باشد. وي، تقيه‌كاري امام را توجيه اين سؤال دانسته و نوشته است: «امام از آن جهت به تعريف از ابوبكر يا عمرب پرداخت كه مردم، خلافت ابوبكر و عمرب را درست مي‌پنداشتند؛ امام، اين كار را كرد تا از اين طريق، دل‌هاي مردم را به خود جلب نمايد (يعني باز هم همان تقيه = دروغ خوش نام!)»**[[430]](#footnote-430)**.

و همينطور دکتر علي شريعتي نيز اين خطبه را در حق حضرت عمرس ميداند**[[431]](#footnote-431)**.

پس به کوري چشم اهل رفض ثابت شد که آن زن و شوهر نسبت به هم مهر ميورزيدند و با هم خوشبخت و هميشه يار يکديگر بودند و پدر ام کلثوم و پدر زن حضرت عمرس نيز از اين وصلت راضي و خرسند بود.. پس بسوزد آنکه هميشه در حال سوختن است!.

شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با كافر نيز جايز است:

شيخ مفيد رضوان الله تعالی عليه در اين باره می‌گويد:

اين ازدواج، اگر صحيح باشد، دو توجيه دارد كه با مذهب شيعه در باره گمراهی افرادی كه پيش از اميرمؤمنان بودند سازگار است:

1. شرط ازدواج، اسلام ظاهری است كه شهادتين و نماز به سوی قبله و اقرار كردن به مجموعه شرايع است؛ اگر چه سزاوارتر است كه تنها با كسی كه مومن است، وصلت صورت گيرد و با كسی كه به ظاهر مسلمان است و گمراهی كه سبب خروج او از اسلام شود، ندارد، وصلت ننمود؛ اما هر زمان كه ضرورت اقتضا داشت كه با چنين گمراهی، به شرط تظاهر به اسلام، ازدواجی صورت گيرد، كراهت از بين رفته و اين كار جايز می‌شود؛ و كاری كه در زمان اختيار مستحب نبود، در زمان اضطرار، جايز می‌شود.

اميرمؤمنان در آن زمان، احتياج داشتند كه جان‌ها را حفظ كرده و نزديكی ايجاد كنند. و چنين ديد كه اگر همانند عمرس، در خواسته ای كه او مطرح كرده به اين عنوان كه با دختر عليس ازدواج كند، پافشاری نمايد (و دختر خويش را به او ندهد) اين مطلب فساد دينی و دنيوی خواهد داشت؛ و اگر اين كار را قبول كند، سبب صلاح دينی و دنيوی خواهد بود؛ به همين سبب بود كه خواسته او را برآورده كرد.

**جواب:**

اولاً شما که ميگويد: حضرت علي عالم الغيب بود پس حتي اگر حضرت عمر تظاهر به اسلام بکند (و در حقيقت کافر باشد، نعوذ بالله) حضرت علي از قلب او با خبر است و (به زعم شيعه) ميداند که او کافر است! (نعوذ بالله) پس به طريق اولي اين ازدواج و همخوابي در آن همانطور که گفتيم به مثابه زنا است که به هيچ وجه در شريعت مقدس اسلام جايي ندارد و البته شما اهل تشيع و سخن شيخ مفيد را داخل در اين شرعيت مقدس محسوب نکنيد و بهتر است آن را در شريعت عبدالله بن سبا داخل کنيد، گمان کنم هم وزن هم باشند!.

دوماً:از امام صادق÷ نقل است که فرمودند:

«ان الله فوض الی الـمومن كل شی ء الا اذلاله نفسه»**[[432]](#footnote-432)** (يا با اين کلمات= «ان الله فوض إلی الـمؤمن اموره كلها ولم يفوض إليه ان يكون ذليلا»)

«همانا خداوند هر امری را به مومن تفويض كرده اما ذليل كردن نفس خود را به او اجازه نداده است».

آيا من ميتوانم در اين مقام بپرسم: چرا حضرت عليس از دستور خدا سرپيچي کرد؟؟؟ چرا نفس خود را ذليل کرد و تن به اين ازدواج داد؟؟

عجيب است! اجماع اهل تشيع بر آن است که امام بايد شجاعترين مردم باشد**[[433]](#footnote-433)**، ميگوييم اين شجاعت کجاست؟؟

او که شير خدا بود چنين چيزي را بر خود پذيرفت ولي من که در مقابل ايشان بچه گربه اي هم نيستم اگر مرا بکُشند هم راضي به چنين وصلتي نميشوم، بخدا حيرانم از اين اقوال اهل تشيع که آن را به اسم اسلام تمام ميکنند! بايد گفت: «اعوذ بالله من الروافض الرجيم!!».

همه داستانهاي شيعه به همين شکل است، در جايي حضرت علي کتک ميخورد و طناب در گردن او را ميبرند و در جايي او را تهديد ميکنند که دستت را قطع ميکنيم و.... ولي در هيچ کدام از اين سوانح عکس العملي نشان نميدهند، (به زعم شيعه) زن و پسرش را ميکشن ولي او آخ نميگويد!، خلافت را از او ميگرند او دم نميزند! فدک را به او نميدهند باز هم سکوت ميکند!طناب در گردنش می‌اندازند و او ميگويد: «يا ابن ام إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني!!»**[[434]](#footnote-434)** حالا هم که او و عمويش را تهديد ميکنند او در عوض دخترش را دو دستي تقديم ميکند!!!.

اين همان عليس است که او را فاتح خيبر و اسد الله الغالب ميخوانند؟؟ پس چه شد آن همه شجاعت و قدرت؟ آن همه درايت چه شد؟؟ حتي نتوانست ناموس خود را نجات دهد؟؟ شاعر چه خوب سروده که ميگويد:

|  |  |
| --- | --- |
| در تکــــاپوي بهر اين مطلوب | همه غالب شدند و او مغلوب |
| با چنين وهم و ظن ز ناداني | اسد الله الغالبش خواني؟ |

عبدالرحمن جامي

**ادامه شبهه:**

2. ادعا كنيم كه ازدواج با گمراهی كه امامت را منكر شده و آن را حق كسی می‌داند كه مستحق آن نيست، حرام است؛ اما حتی طبق اين فرض نيز زمانی كه انسان بر جان و دين خويش بيمناك باشد، می‌تواند اين كار را انجام دهد؛ همانطور كه در زمان تقيه می‌تواند سخن شرك كه منافات با توحيد دارد، بر زبان آورد؛ و همانطور كه خوردن مردار و گوشت خوك در زمان ضرورت جايز است؛ با اينكه در زمان اختيار حرام بوده است.

اميرمؤمنان در اين زمان مضطر به قبول ازدواج امّ‌كلثوم با عمر شدند؛ زيرا او حضرت را تهديد كرده و به همين سبب اميرمؤمنان بر جان خويش و شيعيان بيمناك بودند؛ و به همين سبب از روی ضرورت، خواسته او را پذيرفتند؛ همانطور كه ضرورت سبب جواز گفتن سخنان شرك آلود می‌شود. خداوند در قرآن فرموده است «مگر افرادی كه (به خاطر ستم ديگران) مجبور به انجام كاری شده و قلب آن‌ها با ايمان، محكم شده باشد».

**جواب:**

در مورد گوشت مردار دليل از آيه قرآن داريم که ميگويد:

﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيم﴾ [المائدة: 3].

«و هركس دچار گرسنگی شود بی‏آنكه به گناه متمايل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی‌ترديد خدا آمرزنده مهربان است».

ولي جواز ازدواج در صورت اجبار در هيچ جاي قرآن وجود ندارد، نميدانم دليل حلت اين ازدواج آنها از کدام آيه است، شايد " کتاب الجفر آيه«x»!؟؟

ازدواج با مشرک و کافر و منافق و قاتل و بدعت گزار و.... که شما همه را در مورد حضرت عمر ميدانيد حرام است و اگر چنين ازدواجي صورت بگيرد، همخوابي در آن، زنا محسوب ميشود. ولي شيخ مفيد(و قزويني) زنا را هم رديف گوشت مردار و شراب خوردن ميدانند!.

خداوند ميفرمايد:

﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: 141]. «خداوند به هيچ وجه و هرگز براي ‌كافران نسبت به مومنان راه تسلطي(براي ازدواج و...) قرارنداده است».

و در سوره ممتحنة:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٖ فَٱمۡتَحِنُوهُنَّۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّۖ فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَلَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ [الـممتحنة: 10].

«ای كسانی كه ايمان آورده‏ايد چون زنان با ايمان مهاجر نزد شما آيند آنان را بيازماييد خدا به ايمان آنان داناتر است پس اگر آنان را باايمان تشخيص داديد ديگر ايشان را به سوی كافران بازنگردانيد نه آن زنان بر ايشان(کافران) حلالند و نه آن [مردان کافر] بر اين زنان حلال**»**.

پس از آيه قرآن حرام بودن ازدواج با کافر معلوم است ولي خداوند در پايان آيه نفرموده است. در اضطرار و يا وقتي شما را تهديد به کشتن و يا...(شايد دست قطع کردن) کردند براي شما اشکالي ندارد که رضايت دهيد دخترتان زنا کند! فان الله غفوراً رحيما!!!! شرم آور است که بنده اين خطوط را بنويسم و باعث تاسف است که در مورد چيز به اين واضحي بايد با کساني که آنها را مسلمان ميدانيم بحث کنيم و آيه قرآن را به کناري نهاده و گوش جان به سخنان شيخ مفيد و امثالهم بسپاريم!!.

مجيب شاهوزهي: جاري کردن کلمه‌ي کفر بر زبان در وقت اکراه، يک امر موقت و مسأله‌ي اعتقادي است و کاملاً می‌توان در عين اجراي کلمه‌ي کفر بر زبان، ايمان به خدا را در قلب پوشيده و به صورت محکم و بدون کم وکاست محفوظ نگهداشت و شرعاً با وجود تصديق قلبي به وحدانيت خداوند متعال، جاري کردن کلمه‌ي کفر بنابر ضرورت رخصت است. بنابراين، نمی‌توان اين اضطرار را با عمل ازدواج که از يک طرف، يک امر دائمي است و از اعمالي است که به جوارح و ظاهر تعلق دارد و از طرف ديگر، مسلمان به حفظ عفت و اجتناب از ازدواج با کافران و مشرکان دستور داده شده است، قياس کرد.

جاري کردن کلمه کفر بر زبان در وقت اکراه دال بر رضايت قلبي نيست، اما انجام يک عمل به طور دوام و هميشگي و اصرار بر آن و بدون ظاهر شدن هيچ گونه کدورت و جدال و نارضايتي در طول زندگي بين زوجين و خانواده‌ي طرفين و بلکه به جاي آن، ظهور الفت و محبت بين همديگر و رفت و آمد خانوادگي کاملاً به رضايت قلبي و محبت متقابل طرفين دلالت دارد. بنابراين، از اين ناحيه هم قياس عمل عليس با اجراي کلمه کفر بر زبان در وقت ضرورت کاملاً نادرست است.

با توجه به حرام بودن نکاح بين مسلمان و کافر در شريعت مقدس اسلام و عدم انقعاد نکاح در ميان زن و مرد، امکان ندارد که شير خدا و فاتح خيبر و صاحب ذوالفقارس مرعوب زور و قدرت و تهديدات عمرس بشود و دخترش را براي استفاده‌ي حرام حتي براي يک لحظه به او تحويل دهد، چه برسد براي هميشه، ظاهر است؛ در صورتي که عمرس کافر بوده است (معاذ بالله)، استفاده‌ي او از حضرت ام کلثومل زنا محسوب می‌شد (العياذ بالله) و هر با شعوري اين مطلب را خوب می‌فهمد و نيازي به تفهيم ما ندارد، هر چند مدعيان دروغين محبت اهل بيت آن را با تکلف فراوان طبق ميل خود جلوه بدهند**[[435]](#footnote-435)**.

خواننده خود قضاوت کند، آيا کسي حاضر ميشود ناموس و عزيزه خود را به يک شخص (زبانشان لال) مرتد و شراب خوار و بداخلاق و قاتل و..... خلاصه، يک ديو دو سر!!(به خيال شيعه!) بدهد؟ اصلاً ميگوييم: بر روي تو شمشير کشيده و بگويند: يا دخترت را بده يا دستت را قطع ميکنيم، شما کدام را انتخاب ميکنيد؟؟ ازدواج دخترتان با چنان آدمي يا دست خودتان؟؟ حالا بعد از جواب، اين وضعيت را در مورد حضرت عليس تصور کنيد، آيا اسد الله الغالب، فاتح خيبر و... چنين ننگي را بر خود ميپذيرد؟؟ آيا ميپذيرد خودش سالم بماند ولي دخترش زنا کند و نابود شود؟ آيا شريعتي وجود دارد که زنا را حلال بداند؟؟**[[436]](#footnote-436)**.

**ادامه شبهه (هذيان):**

و شيخ مفيد در كتاب المسائل العبكرية می‌نويسد:

ازدواج با گمراه، توسط انبيا به صورت عملی با گمراه ازدواج كرده و عده‌ای (از مومنين) را به ازدواج گمراهان در آورده و گاهی نيز به اين كار دعوت كرده‌اند؛ و گمراهی آنان سبب جلوگيری از اين ازدواج‌ها نشد؛ و نيز سبب نگشت كه انبيا آنان را دوست داشته باشند؛ و حتی دلالت بر اين مطلب نيز نمی‌كند! آيا نمی‌بينيد كه پيامبر دو دختر خويش را به ازدواج دو كافر، يعنی عتبة بن أبی لهب و أبوالعاص بن ربيع در آورد؛ اما اين كار منجر به گمراهی پيامبر يا هدايت آن دو نگرديد. و حتی ازدواج دو دختر پيامبر با آنها، سبب جلوگيری از بيزاری پيامبر از دين آن‌ها نگرديد.

خداوند نيز در قرآن از لوط ÷ خبر داده‌است كه فرمود: «ای قوم! اينان دختران من برای شما پاكيزه‌ترند!»؛ او دختران خويش را در معرض ازدواج با كفار قوم خويش قرار داد آنهم زمانی كه خداوند اذن در هلاك آن قوم داده بود! اما اين كار سبب دوستی بين لوط و قومش نشد، و سبب عدم دشمنی دينی قومش با او نگرديد.

رسول خدا ص ازدواج منافقين با زنان مومن را جايز دانست؛ و ازدواج مومنين با زنان منافق را نيز جايز دانست؛ اما اين كار سبب جدايی دينی دو گروه نمی‌شود!.

**جواب:**

گويا ايشان موضوع را خوب نفهميده‌اند زيرا شيعيان حضرت عمرس را گمراه نميدانند بلکه او را کافر و حتي از بدترين کفار ميدانند پس قياس اين دو با هم غير ممکن و غير قابل قبول است.

در مورد دختران پيامبرص نيز بايد گفت: ازدواج رقيه با عتبه(پسر عمويش) و ازدواج ام کلثومس با عتبيه (پسر عمويش) و همينطور ازدواج ابوالعاص با زينب همه قبل از اسلام و بعثت حضرت رسولص بوده يعني زماني که هيچ مسلماني وجود نداشته است. و البته بعد از بعثت هر سه دختر به شکلي از همسرانشان جدا شدند و فقط زينب بود که از ابوالعاص(پسر خاله‌اش) جدا شد ولي بعد از اينکه ابوالعاص اسلام آورد دوباره نزد وي برگشت و دو فرزند به نام‌هاي علي و امامه را براي او آورد.. گذشته از آن مگر ازدواجهاي دختران حضرت محمدص از روي اجبار و نعوذ بالله از روي تهديد و ارعاب بود؟؟!.

و اما در مورد سخن حضرت لوط ÷، بشنويم جوابشان را از مرجع تقليد اهل تشيع يعني آيت الله مکارم شيرازي که در مورد همين آيه ميگويد:

ديگر اينكه مگر ازدواج دختر با ايمانی مانند دختران لوط با كفار بي‌ايمان جائز بود كه چنين پيشنهادی را كرد؟! پاسخ اين سؤال را از دو راه گفته‌اند:

يكی اينكه در آئين لوط همانند آغاز اسلام تحريم چنين ازدواجی وجود نداشت، لذا پيامبرص دختر خود را " زينب" به ازدواج" ابی العاص" قبل از آنكه اسلام را بپذيرد در آورد، ولی بعدا اين حكم منسوخ گشت.

ديگر اينكه منظور" لوط" پيشنهاد ازدواج مشروط بود (مشروط به ايمان) يعنی اين دختران من است، بيائيد ايمان آوريد تا آنها را به ازدواج شما در آورم.

و از اينجا روشن می‌شود كه ايراد بر لوط پيامبرص كه چگونه دختران پاك خود را به جمعی از اوباش پيشنهاد كرد نادرست است زيرا پيشنهاد او مشروط و برای اثبات نهايت علاقه به هدايت آنها بود**[[437]](#footnote-437)**.

و همانطور که مکارم شيرازي گفتند در آن دوران ازدواج کافر با مسلمان حلال بوده است چنانکه حضرت لوط و حضرت نوح با زنان مشرکي ازدواج کردند و خداوند در مورد حضرت لوط ميفرمايد:

﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَقِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ ١٠﴾ [التحریم: 10].

«خدا برای كسانی كه كفر ورزيده‏اند آن نوح و آن لوط را مثل آورده [كه] هر دو در نكاح دو بنده از بندگان شايسته ما بودند و به آنها خيانت كردند و كاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل شوندگان داخل آتش شويد».

اما در شريعت اسلام همانطور که آيات نيز گواهي دادند، ازدواج با کافر حرام و همبستري در آن مانند زنا کردن است! پس قياس اين دو ازدواج با هم قياس باطلي است که بطلان آن اظهر من الشمس است.

و اما ازدواج منافقيني که پيامبرص آنها را جايز دانسته است، نميخواهم وارد اين موضوع شوم و همين بس که شما حضرت عمرس را کافر ميدانيد و به راستي کسي که حاضر شود دختر پيامبرص را مضروب و پسرش را بکشد، مسلمان است؟؟**[[438]](#footnote-438)**.

خنده دار است! قبل از اين به سخن سفيان و... استناد کرده ايد که ازدواج با منافق را جايز نداسنته‌اند و حال از مفيد بر عکس آن نقل ميکنيد؟؟ من مانده ام به کدام ساز شما بايد رقصيد؟؟ بدبختي اين است که خجالت هم نميکشيد! و اين همه حرفهاي مفت بخورد ملت ميدهيد.

شبهه: ازدواج اجباري عمر با عاتكه:

ازدواج با امّ‌كلثوم، نخستين ازدواج اجباری خليفه نيست؛ بلكه پيش از آن نيز اتفاق افتاده است كه ازدواج با عاتكه دختر زيد از نمونه‌های آن است.

محمد بن سعد در الطبقات الكبری می‌نويسد:

علي بن زيد می‌گويد: عاتكه دختر زيد، همسر عبد الله بن ابوبكر بود،‌ و عبد الله با او شرط كرده بود كه اگر او مُرد، شوهر نكند. عاتكه پس از مرگ عبد الله بدون شوهر مانده بود و هر كس از وی خواستگاری می‌‌كرد، نمی‌پذيرفت، عمر به كسی كه ولايت بر عاتكه داشت گفت كه برای من از او خواستگاری كن، آن زن عمر را نيز قبول نكرد. عمر به سرپرست او گفت: تو او را به همسری من دربياور. مراسم ازدواج انجام شد، عمر بر او وارد و با وی درگير شد تا سرانجام با زور با وی همبستر شد. هنگامی كه كارش تمام شد، عاتكه با اظهار نفرت چندين مرتبه گفت: اُف اُف**[[439]](#footnote-439)**... سپس عمر خارج شد و نزد وی بازنگشت تا آن كه عاتكه كنيزش را فرستاد و به عمر گفت: بيا من در اختيار تو هستم.

**جواب:**

1- اولاً سند آن منقطع**[[440]](#footnote-440)** و راويش مجروح است.

علی بن زيد بن عبد الله بن زهير بن عبد الله بن جدعان القرشی التيمی، أبو الحسن البصری المكفوف**[[441]](#footnote-441)**...

احمد بن عبدالله عجلي و ابوحاتم در مورد او گويند : شيعه است

أبو أحمد بن عدي گويد: در تشيع غلو ميکند.. يزيد بن زريع گويد: او رافضي است...

حماد بن زيد گويد: او احاديث را تغيير ميداد.. امام صادق÷ ميگويد:علي بن زيد ضعيف است. احمد بن حنبل/ ميگويد: ضعيف است، يحيي بن معين گويد: ضعيف در همه چيز و نسائي گويد: ضعيف است..

آيا به چنين شخصي ميتوان اعتماد کرد؟؟ کسي که هم شيعه غالي است و هم روايات را تغيير ميداد و همه او را ترک کرده‌اند، مورد اعتماد است؟

2- چگونه مردم از وقوع اين ماجرا با خبر شدند؟؟ مگر آنها نيز در حجله آنها حضور داشته اند؟؟ لعلکم تتفکرون؟؟ متاسفم براي کسي که اين داستانها را باور ميکند!!.

3- ابن سعد اينگونه مينويسد: عاتكهل دختر زيد بن عمرو بن نفيل كه همسر زبير بن عوّامس بود و مردم مدينه می‌گفتند هر كس می‌خواهد شهيد شود با عاتكه ازدواج كند كه او قبلاً همسر عبد الله بن ابو بكرب بود كه كشته شد، سپس همسر عمر بن خطابس شد كه او هم كشته شد و سپس همسر زبير شد كه او هم كشته شد....

و باز هم در تذکره عاتکه(همان آدرس قزويني) اينچنين مينويسد:

عاتكه دختر زيد بن عمرو بن نفيل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن كعب، مادرش ام كرز دختر حضرمی بن عمار بن مالك بن ربيعة بن لكيز بن مالك بن عوف است، عاتكه مسلمان شد و بيعت و هجرت كرد.

يزيد بن هارون از محمد بن عمرو از يحيی بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد كه می‌گفته است عاتكه همسر عبد الله پسر ابو بكرب صديق بود، عبد الله بخشی از اموال خود را برای عاتكه قرار داد به شرط آنكه عاتكه پس از مرگ عبد الله ازدواج نكند، قضا را عبد الله پيش از عاتكه درگذشت، عمر بن خطاب به عاتكه پيام فرستاد و گفت چرا آنچه را كه خداوند بر تو روا داشته است بر خود حرام و ناروا ساخته ای، آن مالی را كه از عبد الله گرفته ای به خويشانش برگردان و ازدواج كن، عاتكه چنان كرد، عمر از او خواستگاری كرد و به همسری گرفت..............

يزيد بن هارون، از محمد بن عمرو، از يحيی بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد كه می‌گفته است ربيعة بن امية پيش عمر بن خطابس آمد و گفت خواب ديدم كه ابو بكرس درگذشته است و تو پس از او زنده ای و به خلافت رسيده ای و به اين بانوی پارسای بريده از مردم پيام فرستاده و او را به همسری گرفته‌ای و او را به عنوان عروس به خانه ات آوردند و بر در خانه ات شتران تنومند با بار و بنه ايستاده‌اند، گويد آن زن عاتكهس دختر زيد بن عمرو بن نفيل بود كه همسر عبد الله پسر ابوبكرس بود و عبد اللهس روز جنگ طائف كشته شد، عبد الله بخشی از اموال خود را برای عاتكه قرار داده بود به شرطی كه پس از او شوهر نگيرد، عمرس در پاسخ ربيعة بن اميه گفت سنگ بر دهانت باد چنين نيست و خداوند ابو بكرس را زنده و ما را از او بهرهمند می‌دارد و راهی برای دسترسی به اين بانو نيست، چنان شد كه ابو بكر درگذشت و عمرس به جای او نشست و به عاتكهل پيام فرستاد كه چرا چيزی را كه خداوند بر تو روا داشته است بر خود ناروا می‌داری؟ مال را به صاحبانش برگردان و ازدواج كن، او چنان كرد و عمرس او را خواستگاری و با او ازدواج كرد.

و اما صحيحترين روايت آن است که ابن حجر عسقلاني آن را به نقل از ابن سعد اينگونه نقل ميکند:«وأخرج بن سعدٍ بسند حسن عن يحيی بن عبد الرحمن بن حاطب: كانت عاتكة تحب عبد الله بن أبي بكر فجعل لها طائفة من ماله علی ألا تتزوج بعده ومات فأرسل عمر إلی عاتكة أن قد حرمت ما أحل الله لك فردى إلی أهله الـمال الذي أخذته ففعلت فخطبها عمر فنكحها»**[[442]](#footnote-442)**.

و ابن سعد ميگويد: يزيد بن هارون، از يحيی بن سعيد، از ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عبد الله بن عبد الله بن عمرش ما را خبر داد كه می‌گفته است عاتكهل دختر زيد بن عمرو بن نفيل همسر عمر بن خطابس عمر را كه روزه داشت بوسيد و عمرس او را از اين كار منع نكرد.

معن بن عيسی، از مالك، از يحيی بن سعيد ما را خبر داد كه می‌گفته است عاتكه دختر زيد بن عمرو بن نفيل كه همسر عمر بن خطابس بود، سر عمرس را كه روزه داشت می‌بوسيد و عمرس او را منع نمی‌كرد.

و ابن عبدالبر در الاستيعاب مينويسد چون حضرت اميرالمومين، عمر فاروق شهيدس شدند، عاتکه گريه کرد و اينچنين سرود:

ثم قتل عنها عمر فقالت تبكيه:

|  |  |
| --- | --- |
| عين جودي بعبرة ونحيب | لا تملي علی الإمام النجيب |
| فجعتني الـمنون بالفارس الـمع | لم يوم الهياج والتثويب |
| قل لأهل الضراء والبؤس موتوا | قد سقته الـمنون كأس شعوب[[443]](#footnote-443) |

معني: **«**ای چشم با زاری گريه كن بر امام نجيب و هرگز خسته مباش. مرگ او مرا ماتم زده كرده. مرگ سوار دلير كه در كارزار دارای علامت است اشتهار داشت.

او پناه مردم بود. او حامی مردم از سختی روزگار و او باران و نعمت رهگذران و پناهندگان بود.

بثروتمندان و تهی دستان بگو. بميرند كه او جام مرگ كشنده را نوشيد».

و اين مرثيه بسيار مشهور است چنانکه ابن حجر عسقلاني در اين مورد ميگود: «ثم استشهد عمر فرثته بالأبيات الـمشهورة»**[[444]](#footnote-444)**.

و در روايتي[[445]](#footnote-445) درباره عمر چنين گفت:

|  |
| --- |
| فجعنی فيروز لادر دره بابيض تال للكتاب منيب |
| رؤف علی الادنی غليظ علی العدا اخی ثقة فی النائبات مجيب |
| متی ما يقل لا يكذب القول فعله سريع الی الخيرات غير قطوب |

يعنی: «فيروز(ابو لولوء مجوسي) كه خير نبيند و رستگار نشود مرا عزادار كرده بمرگ يك پرهيزگار و سفيد رو كه نزد خدا برگشته، او نسبت به نزديكان رؤف و مهربان و نسبت به دشمنان سخت گير و خشن بوده، مورد اعتماد و در مصائب و شدايد يار و مددگار است. اگر می‌گفت راست می‌گفت و هرگز در فعل و قول او دروغ نبود. او نسبت به نكوكاری و عمل خير هميشه شتاب می‌كرد و هرگز ترش روئی نمی‌نمود».

### اگر ازدواج به آن شکل صورت گرفته بود اين همه محبت به هيچ وجه قابل تصور نيست.پس در نتيجه اين دروغگويي قزويني و معاند بودن ايشان را ميرساند که به روشني آفتاب است.

شبهه: ازدواج اجباري حجاج بن يوسف با دختر حضرت زينبل

طبق نظر اهل سنت، حضرت زينب سلام الله عليها از عبد الله بن جعفر دختری داشت كه حجاج بن يوسف سقفی با اكراه با وی ازدوج كرد. ابن حزم اندلسی می‌نويسد:

زينب دختر علي از فاطمهل دختر رسول خدا ص با عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج كرد؛ و از او صاحب دختری شد كه حجاج بن يوسف با آن دختر ازدواج كرد!.

ابن أبی طيفور در بلاغات النساء، الآبی در نثر الدرر، زمخشری در ربيع الأبرار، و برخی ديگر از بزرگان اهل سنت نقل كرده‌اند:

هنگامی كه دختر عبد الله جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند، هنگامی كه به او نگاه كرد، ديد كه اشك‌های او بر گونه‌هايش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدايت چرا گريانی؟ گفت: از شرافتی كه خوار و حقير شد و از پستی كه بزرگی يافت.

آيا پس از آن همه ستم و جنايتی كه حجاج بن يوسف در باره خاندان پيامبر ص و بنی هاشم انجام داد، می‌توان به استناد اين ازدواج، تجاهل كرد كه روابط حجاج بن يوسف با اهل بيت پيامبرص دوستانه بوده و او مرتكب هيچ ستم و جنايتی نسبت به آن‌ها نشده است؟!.

**جواب:**

هر چند اين موضوع ربطي به بحث ندارد ولي چون ما خود را موظف بر جواب دادن شبهاتشان کرده ايم به اين نيز ميپردازيم و جواب مختصرش اين است:

اين دختر که از او نام ميبرند همان ام کلثوم بنت زينب است که در روايات اينچنين آمده:

دختر زينب كبریل، ام كلثوم،را معاويه بن ابی سفيانش در مقابل پرداخت دِين عبدالله بن جعفر، از وی خواستگاری كرد، ولی عبداللهس با بيان اين كه مرا اميری است كه بي‌اذن او كاری نكنم، اختيار دخترش را به حسين بن علی÷ واگذار كرد و حسين÷، با وجود اين كه مروان بن حكم، به دستور معاويه، با عده‌ای از مردم برای جلب رضايت حسين بن علی÷ بر در خانه او جمع شده بودند، با گرفتن وكالت از ام كلثومل، وی را به ازدواج قاسم بن محمدبن جعفردرآورد**[[446]](#footnote-446)**. پس از وفات قاسم، حجاج بن يوسف، امير مكه و مدينه، ام كلثومل را به ازدواج خود درآورد. گفته شده حجاج برای تحقير آل ابی طالب ام كلثومل را از عبدالله بن جعفرب كه در اين زمان فقير و محتاج شده بود، خواستگاری كرد**[[447]](#footnote-447)** و برای او 90 هزار دينار مهر قرار داد. اما خالدبن يزيد به اين خواستگاری اعتراض كرد و به عبدالملك بن مروان گفت: برای من قبيله ای دوست داشتنی‌تر از قبيله قريش وجود ندارد؛ چگونه اجازه می‌دهی حجاج بن يوسف كه غير قريشی و زير دست توست با بنی‌هاشم ازدواج كند. به درخواست خالد، عبدالملك به حجاج نامه نوشت و دستور داد ام كلثومل را طلاق دهد**[[448]](#footnote-448)**. سيد علي خان در درجات الرفيعه في طبقات الشيعه ص 175:بنابر تصريح تواريخ عبدالله بن جعفر دو ميليون درهم در پنهاني و پانصد هزار درهم آشکارا از حجاج گرفت که تمام آنرا حجاج پرداخت و عبداللهس دختر خود را به عراق براي حجاج گسيل داشت.

پس مشخص شد که ازدواج به خاطر وضعيت مالي عبدالله بن جعفرب بوده و هيچ اجباري از سوي کسي صورت نگرفته است. و اگر اجباري در اين موضوع مطرح باشد،اجبار عبدالله بن جعفرب بر دختر خودش است.(البته در صورت صحت اين روايات)

ولي قياس‌هاي آقاي قزويني واقعاً خنده دار است، چطور ممکن است حيدر کرار را با عبدالله بن جعفرب هم طراز قرار داد و گذشته از آن طبق اعتقاد ما اهل سنت حجاج بن يوسف ظالم بوده ولي کافر نبوده و ازدواج با دختر عبدالله بن جعفر نيز به همين طريق ازدواج شرعي محسوب ميشود ولي طبق عقيده شيعه ازدواج حضرت عمر(چنانکه گذشت) مساوي است با زنا کردن!!.

شبهه: ازدواج اجباري مصعب بن زبير با سكينه بنت الحسين عليهما السلام

سبط بن جوزی در تذكرة الخواص در باره فرزندان امام حسين ÷ می‌نويسد:

«وأما سكينة: فتزوجها مصعب بن الزبير فهلك عنها... وأول من تزوجها مصعب بن الزبير قهراً....».

«معصب بن زبير با سكينه ازدواج كرد و در حالی كه همسر او بود، از دنيا رفت. نخستين كسی كه با سكينه ازدواج كرد، معصب بود و اين ازدواج با اجبار صورت گرفت».

سبط بن الجوزي الحنفي، شمس الدين أبوالمظفر يوسف بن فرغلي بن عبد الله البغدادي، تذكرة الخواص، ص249 ـ 250، ناشر: مؤسسة أهل البيت ـ بيروت، 1401ﻫ ـ 1981م.

### جواب:

سخن سبط بن جوزي براي ما موثق نيست زيرا در مذهب او اختلاف وجود دارد و گفته شده به دين رافضيان مرده است.

ذهبي در شرح حال او ميگويد:

«روی عن جده وطائفة، وألف كتاب مرآة الزمان، فتراه يأتی فيه بمناكير الحكايات، وما أظنه بثقة فيما ينقله، بل يجنف ويجازف، ثم إنه ترفض.... قال الشيخ محيی الدين السوسی: لما بلغ جدی موت سبط ابن الجوزی قال: لا رحمه الله، كان رافضيا». «الله او را نيامرزد چون بر مذهب رافضي مر»

و همينطور امام ذهبي کتابي از او ديده که يقين بر شيعه بودن او کرده است چنانکه ميگويد: **«**ورأيت له مصنفا يدل علی تشيعه، وكان العامة يبالغون في التغالي في مجلسه»**[[449]](#footnote-449)**.

در عجبم که چگونه خجالت نميکشند وچنين چيزهايي را مطرح ميکنند، زيرا ثابت است که حجاج ظالم بود و اين نيز ثابت است که مصعب بن زبيربو همينطور عبدالله بين زبيرب (که هزاران درود بر روان پاکش باد) هر دو دشمن حجاج بوده‌اند و هر دو نيز مانند سيدنا حسين÷ در همين راه شهيد شدند، حال چرا بايد اين ازدواج اجباري باشد؟ شايد مصعب هم سيدنا حسين÷ را تهديد کرده بود که دستش را قطع ميکند؟؟

آقاي قزويني تنها به اين دو ازدواج که طبق ادعاي ايشان به زور صورت گرفته است اشاره کردند ما چند ازدواج ديگر را که بين اصحاب کرامش و يا فرزندانشان و خانواده حضرت علي÷ به قول آقاي قزويني به زور و غصباً صورت گرفته را نقل ميکنيم.

1- رمله دختر علي÷ در نکاح معاويه بن مروان بن حکم بود**[[450]](#footnote-450)**.

2- خديجه دختر علي÷ در نکاح عبدالرحمن بن عامر اموي بود**[[451]](#footnote-451)**.

### 3- ازدواج حسين‌بن علي‌بن ابي‌طالبب با ليلي يا آمنه دختر ابي‌مرّه.

شيخ عباس قمي[[452]](#footnote-452) مي‌گويد: يکي از همسران حسين÷ ليلي دختر ابي‌مره ‌بن عروه‌ بن مسعودس ثقفي است و مادرش ميمونه دختر ابوسفيان و او نيز مادر علي‌اکبر است. پس علي ‌اکبر از جهت پدرش هاشمي و از جهت مادرش ثقفي و اموي است.

شايد سيدنا حسين÷ نيز مجبور به اين ازدواج بوده و شمشير را بر مچ دست خود احساس ميکردند!!!!(پناه بر خدا)

4- سکينه دختر حسين÷در نکاح زيد بن عمرو بن عثمان ذي النورين÷ بود و بعد از وفات از او ارث برد**[[453]](#footnote-453)**.

5-نفيسه دختر زيد بن حسن بن عليس در نکاح وليد بن عبدالملک بن مروان بود**[[454]](#footnote-454)**.

6- و زيد بن حسن به همراه عموي خود حسين در کربلا بوده و زينب بنت حسن مثني نيز در نکاح وليد بن عبدالملک الأُموي بود**[[455]](#footnote-455)**.

7- و فاطمه بنت حسين در نکاح عبدالله بن عمرو بن عثمان بود و پسري به نام محمد براي او آورد[[456]](#footnote-456).

8- مورد ديگري که تمام تواريخ آورده اند: ازدواج حسين بن علي با حفصه دختر عبدالرحمن بن أبي بکر، نوة ابوبکر صديقس است که پس از شهادت امام حسين با عبدالله بن زبير(برادر مصعب) ازدواج کرد.

9- همچنين ام کلثوم دختر جعفر بن أبي طالب س همسر «أبان» پسر عثمان بن عفان بود**[[457]](#footnote-457)**.

10- همچنين نوة حسين بن علي س أم قاسم دختر حسن مثني، همسر نوة ديگر عثمان÷، مروان پسر أبان بن عثمان بود که او هم پسري به نام محمد به دنيا آورد**[[458]](#footnote-458)**.

11- و رقيه دختر سيدنا حسن÷ که در نکاح عمرو بن زبير بن العوامب بوده است**[[459]](#footnote-459)**.

آيا تمامي اين پيوندهاي خويشاوندي به زور و جبر و تهديد به دست قطع کردن! بوده است؟ شايد آقاي قزويني عقيده دارد: اهل بيت آنقدر ضعيف بوده‌اند که هر که خواسته با يک تهديد ساده و به راحتي ميتوانسته دختران آنها را به ازدواج خود در آورد و آنها هم هيچ کاري نتوانند بکنند. ولي ما اهل سنت بر اين عقيده نيستيم و نزد خدا برائت ميجوييم از اينکه بخواهيم چنين تهمتي به اهل بيت پيامبرص بزنيم!.

شبهه: روايت جنيه در كتاب‌هاي سني:

پيش از اين با استناد به روايات صحيح السندی از كتاب‌های اهل سنت، ثابت كرديم كه امير مؤمنان ÷، خليفه دوم را «فاجر، ستمگر، دروغگو، خيانتكار، گناهكار و پيمان شكن» می‌داند، و نيز ثابت كرديم كه اخلاق تند و خشونت ذاتی خليفه دوم، شراب خواری، بدعت‌گذاری او دليل‌های محكمی در كتاب‌های اهل سنت دارد.

همچنين رفتار خليفه دوم با فاطمه زهرا سلام الله عليها و به شهادت رساندن بانوی دو عالم مسأله‌ای ثابت شده است و روايات صحيح السندی در كتاب‌های اهل سنت دارد.

بنابراين، می‌گوييم حتی اگر چنين ازدواجی با تهديد و زورگويي‌های عمر اتفاق افتاده باشد، امكان ندارد كه امير مؤمنان اجازه داده باشد، دست خليفه دوم به ناموس رسول خدا برسد.

اهل سنت در قضيه زليخا و عزيز مصر و آسيه و فرعون اعتقاد دارند از آن جايی كه آسيه قرار است در بهشت همسر رسول خدا باشد، دست فرعون هيچگاه به آسيه نرسيده است؛ بلكه هر وقت كه فرعون قصد آسيه را كرده، خداوند جنيه‌ای را به صورت آسيه فرستاده است.

همچنين چون قرار بوده كه زليخا در آينده زن حضرت يوسف ÷ شود‌، هر وقت كه عزيز مصر می‌خواست با زليخا خلوت كند، خداوند جنيه‌ای را به صورت زليخا می‌فرستاده است.

عبد الرحمن صفوری در نزهة المجالس می‌نويسد:

گفته شده است كه زليخا از دختران پادشاهان بود و بين محل سكونت او با مصر، پانزده روز راه بود؛ شبی در خواب يوسف را ديده و مهر او در دلش نشست؛ و به همين سبب رنگ رخسارش تغيير يافت. پدرش از او علت اين تغيير رنگ را پرسيد؛ او در پاسخ گفت: در خواب چهره ای را ديدم كه از آن زيباتر را نديده ام؛ پدرش گفت: اگر بدانم كجاست، در پی او خواهم رفت.

سال بعد در خواب يوسف را ديد و به او گفت: قسم به حق كسی كه تو را آفريد، به من بگو كه هستي؟ در پاسخ گفت: من همسر تو خواهم بود؛ مبادا غير من را برگزينی!.

در همين حال از خواب بيدار شده و عقل از سرش رفته بود؛ به همين سبب پدرش او را به بند كشيد.

در سال سوم او را در خواب ديد و به او گفت: قسم به حق كسی كه تو را آفريد، به من بگو در كجايي؟ در پاسخ گفت: من در مصر هستم.

در همين حال از خواب بيدار شده و عقل او بازگشت؛ و اين مطلب را به پدرش خبر داد؛ پدرش بند را از او باز كرده و نامه ای به پادشاه مصر فرستاد كه من دختری دارم كه پادشاهان خواستگار او هستند؛ اما او دل به تو بسته است.

در پاسخ نوشت كه ما نيز خواستار او هستيم؛ پدر زليخا او را به همراه هزار كنيز و هزار برده و هزار شتر و هزار استر به مصر فرستاد؛ هنگامی كه به مصر رسيده و پادشاه مصر با او ازدواج كرد، گريه بسيار كرده و صورت خويش را پنهان نمود؛ و به خادم خويش گفت: اين آن كسی كه در خواب ديدم نيست! اما كنيز به او گفت: بايد صبر كنی!

هنگامی كه پادشاه زليخا را ديد، فريفته او شد؛ اما هر زمان می‌خواست با او بخوابد، خداوند جنيه ای را به صورت او در آورده و زليخا را برای يوسف نگاه داشت و هنگامی كه يوسف با زليخا ازدواج كرد، متوجه شد كه او باكره است!!!.

همانطور كه آسيه بنت مزاحم را از فرعون حفظ نمود؛ زيرا او از همسران پيامبر در بهشت خواهد بود.و طبق روايات اهل سنت، هر اتفاقی كه در امت‌های پيشين صورت پذيرفته باشد، در اين امت نيز اتفاق خواهد افتاد؛ بنابراين احتمال خداوند جنيه‌ای را به صورت امّ‌كلثوم برای خليفه فرستاده باشد؛ همان طور كه به جای آسيه و زليخا فرستاد!!!.

**جواب:**

دروغگويي از تک تک جملاتش می‌بارد و هيچ احدي تا به حال نگفته چنين ماجرايي را و به هيچ وجه عقيده اهل سنت اينگونه نيست و ايشان نيز تنها يک روايت بدون سند و بي‌اعتبار را براي دفاع از بي‌آبرويي خودشان عَلَم کرده‌اند و بچگي خود را به رخ ما ميکشند.

**اما دلايل بطلان اين ماجرا:**

1- اولاً اين کتاب يک کتاب ادبي است و نه فقهي و نه تاريخي و تفسير و...و اين روايت نيز هيچ سند و مدرکي ندارد.

2- ايشان اين ماجرا را به صورت حکايت نقل کرده‌اند. چنانکه اينگونه شروع ميکنند:حكاية: قيل كانت زليخا..

احتمالاً فردا، پس فردا آقاي قزويني از اشعار شاخدار شاهنامه فردوسي نيز عليه ما استفاده ميکند!!.

3- متن اين نوشته فوق به چند دليل با واقعيت در تضاد است.

الف:ثابت است که "عزيز مصر" با زليخا ازدواج کرد که او فرمانده ارتش مصر بود و به همين دليل نيز در قرآن از او به عنوان (امْرَأَةُ الْعَزِيزِ) = همسر عزيز مصر ياد شده و نه همسر پادشاه مصر، چنانکه در متن حکايت فوق اينچنين آمده: پدرش نامه اي به پادشاه مصر نوشت... پادشاه مصر با او ازدواج کرد(وتزوجها الملك)... هنگامي که پادشاه زليخا را ديد و....

اين علامت بطلان اين داستان است..وانگهي اين پادشاه مصر بود که از عزيز و زليخا باز خواست کرد در مورد ظلمي که در حق حضرت يوسف÷ روا داشتند. يعني فرعون از زليخا و همسرش باز خواست کرد.و نه اينکه فرعون(پادشاه مصر) همسر زليخا باشد.

ب: ثابت است وقتي که يوسف وارد مصر شد عزيز مصر بلافاصله او را خريد و آن هنگامي بود که چند سال قبل از آن عزيز مصر با زليخا ازدواج کرده بود، ولي در داستان بالا زماني که يوسف وارد مصر ميشود، زليخا هنوز ازدواج نکرده است!!.

1. شما ميگوييد: اهل سنت اعتقاد دارند: حوادثي که در امتهاي پيشين رخ داده دوباره تکرار خواهد شد.

هر چند اين موضوع خود جاي بحث دارد ولي ما آن را ميپذيريم و ميگوييم: آري حکايت فوق صحيح است و اين ماجراي جنيه نيز در تاريخ دوباره رخ داده است. چون در خود حکايت ميخوانيم که جنيه اي به شکل زليخا در آمده و به نزد عزيز مصر رفته و دهها سال بعد جنيه اي نيز به شکل آسيه در آمده بود و آن واقعه دوباره تکرار شده است پس ديگر نيازي نيست که احتمال دهيم اين واقعه براي بار سوم نيز رخ داده و جنيه‌اي از خود بسازيم!.

مثلاً: ماجراي قصد قرباني کردن حضرت اسماعيل÷ به دست پدرش،(حضرت ابراهيم) بسيار مشهور است و همينطور مشهور است که عبدالمطلب قصد داشت که فرزند خود و پدر حضرت محمدص يعني "عبدالله" را ذبح کند ولي طي ماجرايي به جاي فرزندش 100 شتر قرباني کرد**[[460]](#footnote-460)**. و به همين دليل نيز عبدالله را ذبيح لقب دادند.

**و اما اصل ماجرا:**

شايد خواننده کمي گيج شده و بپرسد:اصولاً اين ادعاي " جنيه" از کجا ظهور کرد و چرا قزويني و امثالهم به اين موضوع تکيه ميکنند؟؟

جواب آن است که غاليان مجهول الهويه‌اي از اهل تشيع چون اين ازدواج بر گرده آنها سنگين آمد دست به جعل روايتي عجيب و غريب زده‌اند تا عوام را فريب داده و چند صباحي از جواب دادن به سائلان فراغي حاصل کنند!.

اما متن روايت به شکل زير است:

«الصفار عن أبي بصير، عن جذعان بن نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن حموية بن إسماعيل، عن أبي عبدالله الربيبي، عن عمر بن اُذينه قال: قيل لأبي عبدالله÷: إن الناس يحتجون علينا ويقولون: إن أمير الـمؤمنين÷ زوج فلانا ابنته ام کلثوم وکان متکئا فجلس وقال:..... أرسل أمير الـمؤمنين÷ إلی جنية من أهل نجران يهودية يقال لها سحيفة بنت جريرية فأمرها فتمثلت في مثال ام کلثوم وحجبت الأبصار عن أم کلثوم و=بعث بها إلى الرجل، فلم تزل عنده حتى أنه استراب بها يوما فقال: ما في الأرض أهل بيت أسحر من بني‌هاشم. ثم أراد أن يظهر ذلك للناس فقتل وحوت الـميراث وانصرفت إد نجران أظهر أمير الـمؤمنين÷ أم الکلثوم»**[[461]](#footnote-461)**.

يعني: «صفار از ابي بصير از...... از عمر بن اذينه، روايت کرده است که گفت: به ابو عبدالله صادق÷ گفتم: مردم بر ضدّ ما دليل می‌آورند و می‌گويند: امير مؤمنان÷ دخترش ام کلثومل را به همسري فلان کس (عمر بن خطابس) در آورد. امام صادق که در اين هنگام تکيه زده بود نشست و گفت:.....و امير مؤمنان÷ به سوي زني از جنّي‌هاي نجران که او را سحيفه دختر جريريه می‌گفتند پيام فرستاد و امر کرد که بصورت ام کلثوم در آيد و ام کلثومل از نظرها پنهان شد و عليس آن زن جنّي را به سوي خليفه فرستاد و مدّتي نزد وي بود تا اينکه روزي خليفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روي زمين جادوگرتر از بني‌هاشم کسي نيست! سپس خواست تا اين امر را بر مردم آشکار کند ولي کشته شد و آن زن جنّي، ميراث او را گرفته به نجران بازگشت و امير مؤمنان÷ امّ کلثوم را آشکار ساخت»!.

احتمالاً جناب قزويني از نقل اين روايت شرمنده ميشدند و به همين علت نيز متن روايت را نقل نکردند تا عاقلان تصميم بر آن بگيرند.

و همانطور که در ابتدا گفتيم راويان اين روايت از جمله:جذعان بن نصر و محمّد بن مسعده و محمّد بن حمويه، هر سه مجهول هستند و گذشته از متن نامعقول روايت سند آن نيز مخدوش است.

و عاملي از اکابر معاصر شيعه در کتابش اين روايت را رد ميکند**[[462]](#footnote-462)**.

و همه ميدانند که در دين اسلام، استغاثه و کمک گرفتن از جنيان کفر است و حضرت رسولص ميگويد: «چنين شخصي وارد بهشت نميشود». و شيعيان بايد مواظب باشند که با نقل و استناد به اين روايات چه تهمتي به سيدنا علي÷ ميزنند.

گذشته از آن متولد شدن انساني از يک جن غير ممکن است و با هيچ منطقي (الا منطق غاليان) سازگار نيست.

در پايان نيز سخن شيخ عبدالحميد الخطي در اين مورد خالي از لطف نيست که ميگويد:

«وأما قولكم: إن شيطانة تتشكل للخليفة عمر بن الخطابس لتقوم مقام أم كلثوم، فهذا قول مضحك مبكٍ، لا يستحق أن يعنی به ولا يقام له، ولو تتبعنا مثل هذه الخرافات التي تنسج لَرَأَينا منها الشيء الكثير الذي يضحك ويبكي». اﻫ

ما هم نميدانيم که بخنديم يا بگرييم و فقط ميگوييم: فنسأل الله أن يثبت علينا عقولنا وإيماننا

و از الله ميخواهيم که عقل و ايمان ما را براي ما حفظ کند! (از شر اين خرافات)

آخرين شبهه:

آقاي قزويني بابي به عنوان: «بررسي روايات اهل تسنن» اختصاص داده‌است و در آن با تاويل و تفسير و خيانت قصد دارد روايت صحيح، صحيح بخاري را رد کند تا به خيال خودش روايتي نماند که اهل سنت براي اثبات اين ازدواج به آن تکيه کنند.

متن روايت از زهري از ثعلبه بن مالک اينگونه است:

عمر، لباس يا روسري‌هايی را بين زنان مدينه تقسيم می‌كرد، يكی از لباس‌های ارزشمند باقی مانده بود، گفتند اين سهم دختر پيامبر است كه نزد تو است. مقصود ام کلثوم دختر علي ÷ بود. عمر گفت: امّ‌سليط كه از زنان مدينه بود سزاوارتر است؛ زيرا او در روز احد مشك‌های پاره را وسله می‌زد و می‌دوخت.

نزديک به همين متن را ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه‌اش نقل کرده است**[[463]](#footnote-463)**.

ما نميخواهيم در اين قسمت از مقام زهري که آقاي قزويني او را مجروح ميداند دفاع کنيم زيرا مقام ايشان براي ما ثابت و بدون خدشه است ولي در جواب خيال و وهم آقاي قزويني چندين روايت صحيح را در مورد اين ازدواج نقل ميکنيم تا مشتي بر صورت منکرين اين ازدواج مبارک باشد.

1. «أسلم مولی عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقيلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقيل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمی في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضی يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أحرجته إلی ما تری أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله ص يقول: كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة   
     
   إلا سببي ونسبي. فضحك عمر وقال: ويح عقيل سفيه أحمق»**[[464]](#footnote-464)**.

هيثمي گويد: رواه الطبراني ورجاله رجال الصحيح.

ترجمه: «اسلم غلام عمرس ميگويد: عمرس علي س را فرا خواند،سپس عليس به صفه آمد و عباس و عقيل و حسينش آن جا بودند پس علي با آنان (در مورد خواستگاري حضرت عمرس) مشورت کرد.عقيل خشمگين شد و (خطاب به برادرش حضرت علي÷) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوري را در کارت ايجاد کرده، به خدا اگر انجام دهي چنين و چنان ميشود و هرچيزي قدر و اندازه خودش را دارد.

حضرت علي÷ رو به عباسس ميکنند و ميفرمايند: به خدا سوگند که آنچه عقيل ميگفت نصيحت نبود و بلکه اين صلاحيت و خير و خوبي (درٌه) عمرس بود که باعث اين عمل شد و اين رغبتي نيست که تو نشان ميدهي.

بلکه عمرس به من خبر داد که هر سبب و نسبي روز قيامت از بين ميرود الا سبب و نسب من.

پس سيدنا عمر÷ خنديد و گفت: واي عقيل نادان و کم عقل است».

2- رواياتي که در مورد فوت مادر و پسر هر دو در يک روز و عدم توارث در کتب فريقين نقل شده که به حد تواتر رسيده که جاي ترديدي در آن نيست. چنانکه در منابع حديثي**[[465]](#footnote-465)** فقهي**[[466]](#footnote-466)** و تاريخي **[[467]](#footnote-467)** و همينطور فتواي بعضي از علما بر اساس اين روايت بوده است**[[468]](#footnote-468)**.

3- روايت مربوط به عده آوردن سيده ام کلثوم است: که فريقين آن را نقل کرده‌اند**[[469]](#footnote-469)**. و فقهاي فريقين**[[470]](#footnote-470)** نيز به استناد اين روايت به جواز انتقال زن شوهر مرده از خانه شوهر به خانه خود يا پدرش فتوا داده‌اند.

4- رواياتي که در مورد مقدار مهرية اين ازدواج نقل شده که همه صحيح هستند و همينطور برخي از منابع فقهي و روايي فريقين نيز در مبحث مقدار صداق زوجه و جواز زياد بودن آن، به صداق تعيين شده از سوي عمر براي ام‌کلثوم استناد کرده‌اند**[[471]](#footnote-471)**.

5- هديه همسر قيصر روم؛ به نقل ابن ابي الحديد**[[472]](#footnote-472)** عمر‌بن خطابس قاصدي نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام‌کلثومل همسر او از حرکت قاصد آگاه شد ديناري چند داد و عطري خريد و آن را در دو شيشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هديه به همسر قيصر روم بدهد. هنگامي که قاصد برگشت، دو شيشه پر از جواهرات از طرف همسر قيصر آورد و به ام‌کلثومل داد و چون عمرس به خانه آمد و جواهرات را ديد، پرسيد اينها از کجا آمده است. ام‌کلثومل ماجرا را گفت و عمرس جواهرات را از او گرفت. ام‌کلثومل به اعتراض گفت: اين به عوض هديه من است. عمرس گفت: داور ميان من و تو پدرت باشد. علي÷ به سود عمرس داوري کرد و فرمود: به مقدار بهاي دينارهايي که عطر خريدي از اين جواهرات مال توست و بقيه مال مسلمانان است؛ زيرا قاصد آنان هديه تو را برد و اينها را آورد.

6- دفاع زيدبن ام‌کلثومل از جدش؛ در خبري آمده است که زيد پسر عمرس و ام‌کلثومل همراه هيأتي از مدينه به دمشق نزد معاويه رفت. معاويه او را کنار خود بر تخت نشاند و او را احترام کرد. بسر‌بن ارطاة که آنجا بود به علي÷ و جد زيد ناسزا گفت. زيد از اين عمل بر آشفت و با عصا بر سر بسر کوبيد و سر او را شکست. معاويه به زيد گفت: «سر شيخ و سيد شام را شکستي» و به بسر گفت: «در حضور او از علي÷ بد مي‌گويي، در حالي که علي÷ جد اوست» زيد پس از گفت‌وگو با معاويه به حالت قهر از مجلس معاويه بيرون رفت. مأمور معاويه به دنبال زيد رفت و او را قسم داد و باز گرداند و معاويه از عمر پدر زيد تعريف کرد**[[473]](#footnote-473)**.

7- در خبري آمده است که عمرس شبي در گشت‌و‌گذار خود به بيرون شهر مدينه رفت و در آنجا به چادري مويين برخورد که زني در آن در حال زاييدن بود و از بي‌چيزي شکايت مي‌کرد. عمر بي‌درنگ به خانه باز گشت و همراه با مقداري آرد و روغن به اتفاق همسرش ام‌کلثومل بنت فاطمه با وسايل لازم بدان جا بازگشت. ام‌کلثوم در وضع حمل به زن کمک کرد**[[474]](#footnote-474)**.

8- نيز نقل شده است که پس از ضربت خوردن امير مؤمنان علي÷ ام‌کلثوم مي‌گفت: «نماز صبح از من چه مي‌خواهد؛ شوهرم عمر اميرالمومنين هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم اميرالمومنين نيز هنگام نماز صبح کشته شد»**[[475]](#footnote-475)**.

9- روايتي نيز به اين مضمون نقل شده است:

«ابن الحنفية يقول دخل عمر بن الخطابب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال بالحلواء»**[[476]](#footnote-476)**.

ابن حنفيه (فرزند علي) فرمود: «عمرس وارد شد در حالي که من نزد خواهرم ام‌کلثوم بنت عليس بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذيرايي کن».

اخبار در اين مورد بسيار زياد هستند که براي هر شخص عاقل و با انصافي جايي براي ترديد باقي نميگزارد.

و ملا باقر مجلسي نيز در مرآة العقول خود و در باب تزويج ام کلثومل ميگويد: اما رواياتي که دلالت بر ازدواج عمرس و ام کلثوم÷ ميکند صحيح بوده و هيچ شکي در آن نيست!.

در اينجا تمامي شبهات آقاي قزويني جواب داده شد و خواننده خود به جاي قاضي نشسته و قضاوت کند که: چقدر اين ازدواج براي امثال قزويني گران تمام شده است که حاضرند اين همه براي آن مايه و وقت بگزارند تا به خيال خودشان شيعيان و سائلاني که در اين مورد تحقيق ميکنند را راضي کرده و آنها را ساکت کنند.

آنهايي که سالهاي سال در بي‌خبري قرار داشته‌اند، وقتي به آنها ميگوييم: عمرس داماد حضرت عليس و فاطمهل بوده، بهت زده ميشوند و دنبال جوابي براي اين ماجرا ميگردند و افرادي از آنها نيز جواب را آن دانسته‌اند که اصولاً مذهب تشيع بي‌اساس است و بين هيچ کدام از اصحاب کرامش خصوصاً بين سيدنا عمرس و سيدنا علي÷ هيچ گونه کدورت و رنجشي نبوده است. لذا وقتي به معزالدوله أحمد بن بويه که يکي از علماي رافضي بود و به صحابهش ناسزا ميگفت، گفته شد:

«أن علياً ÷ زوج ابنته أم كلثوم لعمر بن الخطاب فاستعظم ذلك وقال: ما علمت بهذا، وتصدق بأكثر ماله، وأعتق ممالكيه، ورد كثيراً من الـمظالم، وبكی حتی غشي عليه»**[[477]](#footnote-477)**.

«قطعاً علي÷ دخترش ام کلثومل را به عقد ازدواج عمرس درآورده، ايشان مسأله را بسيار مهم تلقي کرد و گفت: من اين را نفهميده‌ام! و بلا فاصله توبه کرد و قسمت عمده‏ي اموالش را صدقه داد و کنيزهايش را آزاد کرد، و بيشتر ستمها و مظالم را به صاحبان اصلي برگرداند و آن‌قدر گريست كه بيهوش شد»**[[478]](#footnote-478)**.چون مدّتي طولاني از عمرس خويش را در راه ضربه زدن به حيثيت و اعتبار آن بزرگواران پاك سيرت صرف کرد، بنابراين، به ‌اين جرم بزرگ خويش پي برد و علّت اين انحراف بزرگ او هم فريفته شدن به شبهه‌هاي رافضه بود**[[479]](#footnote-479)**.

اميدوارم ديگر شيعيان نيز بعد از درک اين واقعيت حق را در يابند و راه توبه را در پيش بگيرند و دست از سب و لعن بهترين خلايق خدا که همان اصحاب پيامبرص باشند، بردارند.

|  |  |
| --- | --- |
| مراد ما نصيحت بود و گفتيم | حوالت با خدا کرديم و رفتيم |

و آفرين بر شاعر زيبا سخن «خواجه فخر الدين» زنده دل که ميسرايد:

|  |  |
| --- | --- |
| ام کلثوم همان دخت علي بود | که عمر را چه اعلا همسري بود |
| نميداني بدان تو اي مسلــمان | که عمر هم دامـــــاد حيدري بود |

**آذر ماه سال 1388**

**التماس دعا**

مهم‌ترين مآخذ کتاب

1- قرآن کريم، سخن خداوند.

2- طبقات الکبري، محمد بن سعد (م230) دار صادر، بيروت، طبعة 1، 1968 م.

3- المصنف، ابوبکر ابن ابي شيبه(م235) دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

4- مصعب بن عبدالله الزبيری (م236) نسب قريش ص 82، دارالمعارف للطباعة و النشر.

5- مسند احمد، امام احمد بن حنبل (م241) دار صادر، بيروت، لبنان.

6- المنمق، محمدبن حبيب بغدادي(م245ق)خورشيد احمد فاروق، نسخة مخطوطة

7- كتاب المحبر، محمد بن حبيب (م245ق)چاپخانه: مطبعة الدائرة، 136.

8- المعارف ابن قتيبة (م276) منشورات الشريف الرضي، قم، ط1 1415ق.

9- انساب الاشراف، البلاذري (م279ق) ط ، دار الفکر، بيروت، 1996م.

10- تاريخ طبري، ابن جرير طبري(م310) مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت،طبعة 4، 1983م.

11- مستدرک علي الصحيحين، الحاکم نيشابوري (م405) اشراف:يوسف عبد الرحمن المرعشلي.

12- معرفة الصحابه ابن نعيم (م430)دار الوطن للنشر، الرياض،الأولی، 1998 م.

13- جمهرة انساب العرب، ابن‌حزم آندلسي(م456) دار الکتب العلمية، بيروت، ط1، 1403ق.

14- جوامع السيرة، ابن حزم آندلسي(م456) دار المعارف، مصر، ط1،1900م.

15- الاستيعاب في معرفة الاصحاب ابن عبدالبر (م463) دار الجيل،بيروت، ط1،1412.

16- تاريخ دمشق،ابن­عساکر (م571) تحقيق علي شيري، دارالفکر، بيروت، 1995م.

17- المغني ابن‌قدامه، عبدلله‌بن محمد الحنبلي(م620ق) دارالکتاب‌ العربي، ب يروت.

18- اسد الغابة في معرفة الصحابه، ابن اثير (م 630)دار الكتاب العربي، بيروت.

19- الكامل فی التاريخ، ابن‏اثير (م630) دار صادر - دار بيروت، 1966م.

20- تهذيب الاسماء، امام نووي(م676)تحقيق: مصطفي عبدالقادر عطا.

21- ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله الطبري(م694) مكتبة القدسی، القاهرة، 1356.

22- منهاج السنة النبوية، ابن تيميه(م728) مؤسسة قرطبة، ط1،1406.

23- نهاية الأرب في فنون الأدب، النويري(م733) دار الكتب العلمية، بيروت، ط1،2004م

24- تهذيب الكمال، يوسف المزی (م742) مؤسسه الرساله،ب يروت،ط4،1985م.

25- سير اعلام النبلاء,شمس‌الدين ذهبي (م748), موسسة الرسالة, بيروت, ط9, 1413ق

26- تاريخ الإسلام، شمس الدين ذهبي(م748)، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان، ط1، 1897م.

27- نظم درر السمطين، جمال الدين، الزرندي الحنفي (م750)ط1، 1958م.

28- الوافي بالوفيات، الصفدي (م764)، دار إحياء التراث، بيروت، 2000م.

29- البداية والنهايه، ابي الفداء ابن‏كثير (م774) بيروت، دار احياء التراث،ط1،1988م.

30- جوهرة في نسب الإمام علي وآله، البري(م.ق 7) مكتبة النوري،دمشق،ط1،1402.

31- امتاع الأسماع، مقريزي(م845) دار الكتب العلمية، بيروت، ط1،1999م.

32- الاصابه، ابن‏حجرعسقلاني(م852) بيروت، دارالكتب العلميه، ط1،1415.

33- تهذيب التهذيب، ابن‏حجر (م852) دارالفكر، بيروت، لبنان، ط1، 1984م.

34- سبل الهدی والرشاد، الصالحي الشامي (م942) دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة 1،1414.

منابع اهل تشيع

1- سيرة ابن إسحاق، محمد بن إسحاق بن يسار (م151) معهد الدراسات والأبحاث للتعريف

2- تاريخ اليعقوبي، يعقوبي(م284) دار صادر، بيروت، لبنان.

3- مناقب الإمام أميرالمؤمنين÷محمد بن سليمان الكوفي(حيات300)، مجمع إحياء الثقافة اسلاميه، قم.

4- كتاب الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفي (م314) دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، ط1،1411

5- الکافي کليني(م329) دار الكتب الإسلامية، طهران، ط5، 1363.6- فضائل أمير المؤمنين÷ابن عقدة الكوفي (م333) تحقيق: عبد الرزاق محمد حسين فيض الدين.

7- الهداية الكبری، حسين بن‏حمدان خصيبی (م334ق) بيروت، مؤسسه البلاغ، ط1، 1411 ق.

8- التنبيه والإشراف، المسعودي(م345) دار صعب، بيروت.

9- مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني(م356) منشورات الـمكتبة الحيدرية ومطبعتها، النجف، ط2،1965م.

10- شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي(م363) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط2،1414.

11- علل الشرايع، صدوق (م381) منشورات الـمكتبة الحيدرية ومطبعتها، النجف،1966م.

12- معاني الأخبار، صدوق (م381) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، 1338ش.

13- الأمالي، الصدوق(م381) مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، ط1، 1417.

14- عيون أخبار الرضا، صدوق(م381) مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت،1984م.

15- الارشاد، شيخ المفيد(م413) دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ط2،1993م

16- رسائل، سيدالمرتضي (م436ق) دارالقرآن، قم، 1405ق.

17- تهذيب الاحکام، طوسي (م460)، دار الكتب الإسلامية، طهران، ط3، 1364ش.

18- روضة الواعظين، فتال نيشابوري(م508) منشورات الشريف الرضي، قم.

19- احتجاج، ابي منصور طبرسي(م548) دار النعمان للطباعة والنشر، النجف،1966م.

20- تاج المواليد في مواليد الائمه و وفاتيهم، طبرسي(م548) مكتب المرعشي، قم،1406.

21- اعلام الوري باعلام الهدي،ا لفضل ‌بن الحسن طبرسي(م548ق) موسسه آل‌البيت، قم، ط1،1417ق.

22- مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب (م588) المكتبة الحيدرية، النجف،1956م.

23- العمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار، ابن البطريق(م600) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم،1407.

24- الفخري في انساب الطالبين، القاضي النسابة اسماعيل المروزي (م614) مکتبة النجفي، قم، ط1، 1409‌ق.

25- رجال الطوسي(م460)مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط1،1415.

26- شرح نهج البلاغه،ابن ابي الحديد(م656) دار الكتب العلمية – بيروت، ط1،1998م.

27- اللهوف في قتلی الطفوف، ابن‏طاووس(م664) نوار الهدی، قم،ط1،1417.

28- الدر النظيم، إبن حاتم عاملي(م664) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم.

29- كشف الغمه، ابن أبي الفتح الإربلي (م693ق) بيروت، دار الاضواء، ط2،1985.

30- المجدي في انساب الطالبيين، العلوي النسابه(م709)، مکتبة الـمرعشي، قم، ط1،1409.

31- الاصيلي في انساب الطالبيين، ابن طقطقي(م709)مکتبة المرعشي، قم، ط1،1378.

32- المستجاد من الإرشاد، حلي(م726)، مكتب المرعشي، قم،1406.

33- رجال ابن داوود حلي (م740) منشورات مطبعة الحيدرية، النجف،1972م.

34- عمدة الطالب، ابن عنبه (م828) منشورات الـمطبعة الحيدرية، نجف، ط2،1961م.

35- مسالک الافهام، الشهيد الثاني(م966) مؤسسة الـمعارف الإسلامية، قم، ط1،1413.

36-الوافي، الفيض الكاشاني(م1091)، مكتبة علي بن أبي طالب، أصفهان، ط1،1406.

37- وسائل الشيعه(آل بيت) حر عاملي (م1104)، مؤسسة آل البيت، قم، ط2،1414.

38- فصول المهمه حر عاملي (1104) مؤسسة معارف إسلامي إمام رضا÷ ط1، 1376

39- مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني (م1107) مؤسسة المعارف الإسلامية، قم،ط1،1413.

40- الدرجات الرفيعة، سيد علي خان مدني(م1120) منشورات مكتبة بصيرتي، قم،1397

41- کشف اللثام الفاضل الهندي بهاء‌الدين محمدبن الحسن الاصفهاني(م1173ق) مکتبة المرعشي، قم، 1405ق.

42- نقد الرجال تفرشي(م،ق11) مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم،ط1،1418 43- مستند الشيعة (ط­ج)، النراقي(م1245) موسسه آل البيت، قم،ط1، 1419.

44- جواهر الکلام، جواهري نجفي(م1266) دار الكتب الإسلامية، تهران،ط2،1365.

45- مستدرک الوسائل، نوري (م1320) مؤسسة آل البيت؛ لإحياء التراث، بيروت، ط1محققه، 1987م.

46- الأنوار العلوية، جعفر النقدي (م1370) مكتبة الحيدرية، نجف،ط2،1962م.

47- اعيان الشيعة، سيد محسن امين(م1371) دار التعارف للمطبوعات، بيروت،1983م.

48- الغدير، اميني (م1392)دار الكتاب العربي، بيروت،ط4،1977م.

49- مستدرك سفينة البحار، علي النمازي الشاهرودي(م1405) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم،1418.

50- مستدركات علم رجال الحديث، علي النمازي الشاهرودي (م1405)، چاپخانه: حيدري، طهران.

51- شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل المرعشی (م1411)منشورات مكتبة المرعشي، قم، ط1،1417.

52- معجم رجال حديث، خويي(م1411)، ط5، 1992 م.

53- اعلام النساء، علي محمدعلي، الدارالاسلامية، بيروت، ط3،1992م.

54- هجوم علي بيت فاطمه، عبد الزهراء مهدي(معاصر) ط1، 1421.

55- موسوعة الإمام علي بن أبي‌طالب، محمد الريشهري (معاصر) دار الحديث للطباعة والنشر،ط2، 1425.

56- قاموس الرجال، محمد تقي تستري(معاصر)، موسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط1،1419.

57- اسرار الفاطميه، محمد فاضل المسعودي (معاصر) چاپخانه امير، قم، ط2،2000 م.

58- نهج السعادة شيخ محمودي(معاصر) مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت.

1. - چه بسا تا چند سال دیگر بر خورشید نیز لکه سیاهی پیدا کنند!!.. [↑](#footnote-ref-1)
2. - الوافی المقدمة، ص 9. و مانند این شکایت در تهذیب الاحکام طوسی، ج1 ص 2، اساس الاصول لکهنوی ص 51 و مستدرک الوسائل نوری، الذریعه آقا بزرگ طهرانی. [↑](#footnote-ref-2)
3. - علل الشرایع شیخ صدوق ج2 ص 531 ؛و عیون أخبار الرضا ج 2 ص249؛ تهذیب الاحکام شیخ طوسی ج 6 ص 295 ؛ وسائل الشیعه حر عاملی ج 27 ص 116 و فصول المهمة حر عاملی ص 575. [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل الشیعه حر عاملی ج 27 ص 118؛ الفصول المهمة حر عاملی ص 577. [↑](#footnote-ref-4)
5. - البته بهبودی دو تا از آنها را ضعیف دانسته که مجبور به قبول آنیم چون: جرح مقدم است بر تعدیل. [↑](#footnote-ref-5)
6. - در اینجا از ناصر حسین الهندی نیز نام برده که او از معاصرشیعه است و البته به شبهاتی که آقای قزوینی به تبعیت از ایشان علم کرده‌اند جواب خواهیم داد. ان شا الله [↑](#footnote-ref-6)
7. - دهکده‌ای نزدیک بغداد. [↑](#footnote-ref-7)
8. - المسائل العكبریة،شیخ مفید ص61، دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت. [↑](#footnote-ref-8)
9. - بحار الأنوار، ج 42، ص 109. [↑](#footnote-ref-9)
10. - مرآة العقول 3، ص 449، 448، باب "تزویج ام کلثوم"، چاپ قدیم تهران. [↑](#footnote-ref-10)
11. - بحار الأنوار، ج 42، ص 107. [↑](#footnote-ref-11)
12. - السیدالمرتضی(م436ق)، رسائل ج3، ص150، تحقیق سید احمد الحسینی، اعداد سیدمهدی الرجای دارالقرآن، قم، 1405ق. [↑](#footnote-ref-12)
13. - الامالی شیخ المفید،ج1، ص354؛، و العمدة ابن البطریق ص 30 ؛ مستدرك سفینة البحار ج 4 ص 313 علی النمازی الشاهرودی؛ قاموس الرجال ج12 ص 216 محمد تقی تستری؛ اعیان الشیعه محسن امین ج 1 ص 326 ؛ الفصول المهمه فی معرفة الائمه ابن صباغ، حاشیه ج 1 ص 647 ،\_ دار الحدیث للطباعة والنشر ؛ محدث قمی در نفس المهموم ص 431 ؛بحار الانوار ج42 ص 74. [↑](#footnote-ref-13)
14. - علل الشرایع، إبن‏بابویه، ص‏186-185، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسى نیز در كتابش جلاءالعیون آورده است. [↑](#footnote-ref-14)
15. - شرح إحقاق الحق مرعشی، ج 30 ص 172. [↑](#footnote-ref-15)
16. - رجوع کنید:شرح إحقاق الحق، ج 8 ص 289. [↑](#footnote-ref-16)
17. - روضة الواعظین،فتال نیشابوری ص 152، منشورات الرضی قم. [↑](#footnote-ref-17)
18. - اعلام النساء علی محمدعلی، صص238 ـ 247. [↑](#footnote-ref-18)
19. - ماجرای جنیه بس جالب و خنده دار است که شیعیان برای رد ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم از آن استفاده میکنندو ما در اواخر کتاب به آن پرداخته‌ایم. [↑](#footnote-ref-19)
20. - علمایی که در این مورد از نظر آنها استفاده میشود، اکثراً آنهایی هستند که جناب قزوینی در شبهه ای به نام" آیا عمر از ام كلثوم فرزندی داشته است؟" از آنها استفاده کرده است!!. [↑](#footnote-ref-20)
21. - نهایة الأرب فی فنون الأدب النویری، ج 18، ص 142. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الوافی بالوفیات الصفدی، ج 1، ص 79. [↑](#footnote-ref-22)
23. - جوامع السیرة ابن حزم ص40 \_ دار المعارف – مصر. [↑](#footnote-ref-23)
24. - سنن الكبرى البیهقی ج 7، ص 70، دار الفکر. [↑](#footnote-ref-24)
25. - ذخائر العقبی محب الدین طبری ص 167. [↑](#footnote-ref-25)
26. - ذخائر العقبی، در مورد رقیه گفته شده: ورقیة ماتت قبل أن تبلغ الحلم، والله أعلم.. إمتاع الأسماع/ مقریزی ج5ص 371 \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-26)
27. - تجرید اسماء الصحابه، ج2، ص273 ؛ الکوکب الدری، الاسنوی شافعی ج 2، ص 213 و مصادر بحار الانوار، ابن علی فضل بن حسن طبرسی. [↑](#footnote-ref-27)
28. - مصعب بن عبدالله الزبیرى، نسب قریش ص 82. (دارالمعارف للطباعه و النشر)،. [↑](#footnote-ref-28)
29. ### - المجدى فى انساب الطالبیین ص. 279، ابن الحسن على بن محمد العمرى.

    [↑](#footnote-ref-29)
30. -طبقات الکبری ابن سعد ج8 ص 465 و موسوعة الإمام علی بن أبی طالب ج1 ص 122،محمد الریشهری شیعی. [↑](#footnote-ref-30)
31. -تهذیب الاسماء امام نووی ج1 ص 362. [↑](#footnote-ref-31)
32. - سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی ص 224، العصامی. [↑](#footnote-ref-32)
33. - بلاذرى، انساب الاشراف ص271 و ابن اثیر در اسد الغابة. [↑](#footnote-ref-33)
34. - رحلة ابن بطوطه، بیروت، ص117. [↑](#footnote-ref-34)
35. - اعیان الشیعه سید محسن امین ج 7، ص 140 \_ بیروت [↑](#footnote-ref-35)
36. -العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، الحلی ص241، مكتبة المرعشى ـ قم، ط1، 1408 ﻫ. [↑](#footnote-ref-36)
37. - الارشاد شیخ المفید، ج1، ص354؛ اعلام الوری باعلام الهدی طبرسی ص203. [↑](#footnote-ref-37)
38. - شرح إحقاق الحق المرعشی، ج 25 پاورقی ص 360. [↑](#footnote-ref-38)
39. - رسائل السیدالمرتضی، ج3، ص150. [↑](#footnote-ref-39)
40. - سبل الهدى والرشاد فی سیرة خیر العباد الصالحی الشامی، ج 11 ص 307. [↑](#footnote-ref-40)
41. - سبل الهدی ج4 ص 220. [↑](#footnote-ref-41)
42. - سبل الهدی ج11 ص50 و 51. [↑](#footnote-ref-42)
43. - تفسیر در المنثور ج 3 ص 33، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان [↑](#footnote-ref-43)
44. - مثلاً: ابن ‌سعدج8، ص463؛ الذریة الطاهرة دولابی، ص113ـ118، دار السلفیه؛ المجدی فی انساب الطالبیین العلوی، ص11 ؛ بلاذری ج2، ص411؛ الارشاد الشیخ المفید ج1، ص354؛ جمهرة انساب العرب ابن‌حزم، ص37 ؛ طبری ج4، ص118؛ تاریخ الیعقوبی، ج2، ص213 ؛مروج الذهب المسعودی ج3، ص63؛ المنمق محمدبن حبیب، ص426؛ بخاری؛ تاریخ دمشق ابن­عساکر، ج3، ص179 و مناقب الإمام أمیر المؤمنین، محمد بن سلیمان الكوفی - ج 2 - ص 48 و... منابع دیگر. [↑](#footnote-ref-44)
45. - مناقب الإمام أمیر المؤمنین ؛ محمد بن سلیمان الكوفی، ج 2، پاورقى ص 272. [↑](#footnote-ref-45)
46. - معانی الأخبار الشیخ الصدوق، ص 106 .. با سندی صحیح. [↑](#footnote-ref-46)
47. - معانی الأخبار الشیخ الصدوق، ص 106 و 107 .. با سندی محکم. [↑](#footnote-ref-47)
48. - سیرة ابن إسحاق، ج 5 - ص 231. [↑](#footnote-ref-48)
49. ـ الهدایة الكبرى، حسین بن‏حمدان خصیبى (م334ق) ص163 \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-49)
50. -اسرار الفاطمیه محمد فاضل المسعودی ص334، باب لحظات عمرها الأخیرة. [↑](#footnote-ref-50)
51. - البحار الانوار، ج 43 ص 179 و اسرار الفاطمیه ص335، باب التشییع والدفن. [↑](#footnote-ref-51)
52. -در جواب این ادعا روایات بسیاری موجود بود.. که چند روایتی که گذشت قطره‌ای از دریا محسوب میشود. [↑](#footnote-ref-52)
53. - بحارالانوار، ج30، ص290. [↑](#footnote-ref-53)
54. - معجم رجال الحدیث خوئی ج 15 ص 165. [↑](#footnote-ref-54)
55. -برای تفصیل بیشتر به کتب رجال، از جمله تهذیب الکمال شیخ مزی مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سنن الكبرى للبیهقى ج7، ص70؛ تاریخ دمشق ابن‏عساكر، ج3، ص179 و ج69، ص176؛ تهذیب الكمال المزى ج20، ص479؛ تهذیب التهذیب ابن‏حجر،ج7، ص295؛ التنبیه و الاشراف مسعودى، ص258؛ البدایة و النهایه ابن‏كثیر، ج5، ص314 و ج7، ص367؛ كشف الغمه اربلى ج2، ص68؛ انساب الاشراف بلاذرى، ج2، ص411؛ تاریخ طبرى، ج5، ص153؛ الكامل فى التاریخ ابن‏اثیر، ج2، ص440؛ اسدالغابه ابن‏اثیر، ج5، ص70؛، ارشاد شیخ مفید، ج1، ص355؛ تاریخ یعقوبى ج2، ص213؛ تاج‏الموالید طبرسى، ص ؛23 الاصابه ابن‏حجر. [↑](#footnote-ref-56)
57. - الشیعة وأهل البیت 141. طبقات ج 8 ص 465.. و انظر: الأخوة و الأخوات دارقطنی ص 29 رقم15. و الإصابة ابن حجر رقم 508. [↑](#footnote-ref-57)
58. - البته در تاریخ موجود هست که شخصی نام خود را بر فرزندش بگزارد ولی بسیار قلیل است. [↑](#footnote-ref-58)
59. - رجوع شود به قاموس الرجال ص 96 ج 8. ذخائر العقبی ج 1 ص117 و امتاع الاسماع المقریزی ج5 ص 370 [↑](#footnote-ref-59)
60. - احتجاج طبرسی ج2 ص 29 و الاخلاق الحسینیه ص 54، جعفربیاتی. [↑](#footnote-ref-60)
61. - الأمالی الشیخ المفید، ص 321. [↑](#footnote-ref-61)
62. -كتاب الفتوح أحمد بن أعثم الكوفی متوفی 314، ج 5 ص 121. [↑](#footnote-ref-62)
63. - الفتوح ابن اعثم ج 5 پاورقى (1) ص 121. [↑](#footnote-ref-63)
64. - لهوف، ابن‏طاووس ص 50 [↑](#footnote-ref-64)
65. - ینابیع المودّة ج3 ص 79 (دار الأسوة للطباعة والنشر) و احقاق الحق ج 11 ص633 [↑](#footnote-ref-65)
66. - منتخب طریحى ص440. [↑](#footnote-ref-66)
67. - بحارالانوار، ج45، ص47. [↑](#footnote-ref-67)
68. - الدمعة الساكبه، ج4، ص336. [↑](#footnote-ref-68)
69. - الدمعة الساكبه، ج4، ص351؛ معالى السبطین، ج2، ص22؛ ذریعة النجاه، ص139. [↑](#footnote-ref-69)
70. - لهوف ابن طاووس، ص49. [↑](#footnote-ref-70)
71. - تا چهار ام کلثوم نیز ذکر شده که دو تن از آنها اسمشان ام کلثوم و دو تن دیگر کنیه آنها ام کلثوم بوده ولی به نظر صحیح نمی‌آید.. والله اعلم!. [↑](#footnote-ref-71)
72. - مراجعه شود به الکامل ابن اثیر ج 3 ص 395 و اعیان الشیعة ج3، ص484ـ485. [↑](#footnote-ref-72)
73. - تاریخ موالید الائمه(تاج الموالید) طبرسی، ص15؛ تاریخ مدینه دمشق، ج70، ص35. [↑](#footnote-ref-73)
74. - كشف‏الغمه، ج2، ص69 ـ 68. [↑](#footnote-ref-74)
75. - موسوعة الامام علی‌بن ابی‌طالب، ج1، ص126؛ اعلام النساء ص238؛ سیر اعلام النبلاء الذهبی ج­3، ص500. [↑](#footnote-ref-75)
76. - سیر اعلام النبلاء الذهبی، ، ج­3، ص500 ؛ بدایه و النهایة ابن کثیر ج5ص 330 و سیرة النبویه ابن کثیر. [↑](#footnote-ref-76)
77. - الإیثار بمعرفة رواة الآثار ابن حجر عسقلانی ج 1 ص 211، دار الكتب العلمیة، بیروت. [↑](#footnote-ref-77)
78. - ابن ‌اسحاق ج5، ص231، دمشق ؛ سیر اعلام النبلاء ج5 ص500. [↑](#footnote-ref-78)
79. - الرحمانی الهمدانی، احمد، فاطمة زهراء شادمانی دل پیامبر، ترجمه سید حسین افتخارزاده، بی‌­تا، بی­جا، 1373ش، ص918؛ القزوینی السید محمد کاظم، فاطمة الزهراء من المهد الی اللحد، دارالانصار، بی­‌جا، 1422ق، ص169ـ170. [↑](#footnote-ref-79)
80. - علل الشرایع، إبن ‏بابویه، ص‏186-185، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسى نیز در كتابش جلاءالعیون آورده است. [↑](#footnote-ref-80)
81. - بحار الأنوار مجلسی، ج 79 ص 27. [↑](#footnote-ref-81)
82. - السیدة زینب فی تاریخ الاسلام الغروی، الشیخ محمدهادی شیعی(معاصر)، ص18. [↑](#footnote-ref-82)
83. - مناقب الإمام أمیر المؤمنین ج 2 ص 71؛ شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی ج2 ص 291 و ص430؛ و روضة الواعظین فتال نیشابوری ص 135 ؛تاریخ دمشق ابن عساکر ج 42 ص 555 ؛ كشف الغمة ج2 ص 62؛ الأنوار البهیة، عباس قمی ص 75 (موسسه نشر اسلامی)؛الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، سید علی خان مدنی ص 118؛ شرح احقاق الحق مرعشی ج 18 ص 249 ؛نهج السعادة شیخ محمودی ج 7 ص 100 ؛ کنز العمال متقی هندی ج 13 ص195 ح36583؛ نظم درر السمطین الزرندی الحنفی ص 137 و... [↑](#footnote-ref-83)
84. - امامه بنت ابی العاص و لیلی بنت مسعود و اسما بنت عمیس و ام البنین .. نگا: الفصول المهمة فی معرفة الأئمة ابن صباغ ج1 ص 648 \_ دار الحدیث للطباعة والنشر. [↑](#footnote-ref-84)
85. - بدایه و النهایه ج7 ص 327 و 328 و الوجیز المفید ص 70 و تراجم الشهدا ص 26 و جزء حدیثی ص125. [↑](#footnote-ref-85)
86. - انساب الاشراف ج2، ص299ـ300 و ج3، ص98 ؛ الإصابة ج6 ص 7 رقم 7780؛ اعلام الزرکلی ج6 ص 69.. در مورد شهادت محمد بن جعفر و عون بن جعفر، همسر دوم و سوم ام کلثوم در بحث "ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد"مفصلاً صحبت خواهد شد. [↑](#footnote-ref-86)
87. - تاریخ طبری ج 4 ص 112 [↑](#footnote-ref-87)
88. - بحار الانوار مجلسی ج 42 ص 276 به اختصار. [↑](#footnote-ref-88)
89. - بحارالانوار مجلسی ج42 ص289. [↑](#footnote-ref-89)
90. - بحارالانوار ج42 ص293. [↑](#footnote-ref-90)
91. - بحارالانوارج42 ص 294. [↑](#footnote-ref-91)
92. - طبقات الکبری ابن سعد ج3 ص 38 و انساب الاشراف، مقتل امیرالمومنین علی ابن ابیطالب. [↑](#footnote-ref-92)
93. - الاستیعاب ابن عبدالبر ج3 ص 1132 ؛ بحار الانوار مجلسی ج 44 ص 299؛ جوهرة فی نسب الإمام علی وآله، البری ص 123؛ اعیان الشیعه ج3 ص 488 ؛ و شرح احقاق الحق مرعشی؛ اسد الغابة ابن اثیر ج 4 ص 39 ؛ تهذب الکمال المزی ج20 ص489؛ الوافی بالوفیات صفدی ج21 ص 182 و سبل الهدی صالحی شامی ج11 ص 307 و تاریخ الخلفا سیوطی؛ و نهایة الأرب فی فنون الأدب نویری و... [↑](#footnote-ref-93)
94. - سیر اعلام النبلاء ج 38 ص 20؛ لسان المیزان ابن حجر ج1 ص 218، بیروت، لبنان،1971م. [↑](#footnote-ref-94)
95. -تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج9 ص 324 رقم 606؛ تهذیب الکمال المزی ج 26 ص 180-181. [↑](#footnote-ref-95)
96. - مصعب بن عبدالله الزبیرى، نسب قریش ص 82. دارالمعارف للطباعه و النشر. [↑](#footnote-ref-96)
97. -رجوع شود به: تهذیب الاسماء امام نووی ج1 ص362/ انساب الاشراف ج1 ص 67 و 68 و همچنین جمهرة أنساب العرب ابن حزم ؛ نسب قریش مصعب زبیری در باب ولد جعفر بن ابی طالب. [↑](#footnote-ref-97)
98. - سفرنامه حج، میرزا على‏خان امین الدوله صدراعظم، مقدمه كتاب، ص 3. [↑](#footnote-ref-98)
99. - الامالی شیخ المفید، ج1، ص354؛ اعلام الوری طبرسی، ص203 [↑](#footnote-ref-99)
100. - العمدة ابن البطریق ص 30 – 31 [↑](#footnote-ref-100)
101. ـ کشف الغمه،ج2 ص67 ؛ الامالی شیخ مفید، حاشیه ص 322. [↑](#footnote-ref-101)
102. ـ تاج ‏الموالید طبرسی، ص18 و 32؛ بحارالانوارمجلسی، ج42، ص74 و 89؛ العمده ابن البطریق ص 29 ؛ عمده الطالب، ص29 ؛ المستجاد من الإرشاد، حلی ص 139 \_ قم. [↑](#footnote-ref-102)
103. - اعیان الشیعه ج1 ص 327. [↑](#footnote-ref-103)
104. - اعیان الشیعه، ج 7، ص 136 و 137. [↑](#footnote-ref-104)
105. - أعیان الشیعة ج 5 ص 17. [↑](#footnote-ref-105)
106. - تاریخ مدینة دمشق، ج2، ص309 ـ 310. [↑](#footnote-ref-106)
107. - تاریخ مدینة دمشق، ج69، ص174 به بعد. [↑](#footnote-ref-107)
108. - الامالی صدوق، مجلس سی‌ و یکم، ص 232؛ روضة الواعظین ص‌192 ؛ و بحارالانوار، ج 45، ص 140. [↑](#footnote-ref-108)
109. - کامل الزیارات ابن قولویه قمی، ص 84 مؤسسة نشر الفقاهة؛ الکافی کلینی، ج 4، ص 571- 572؛ تهذیب الاحکام طوسی،، ج 6، ص 35- 36 و ابن شهر آشوب، ج 4، ص 85. [↑](#footnote-ref-109)
110. - تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی،ص 265، 266؛ اعیان الشیعه، ج 1، ص 626،627 و همو، لواعج الاشجان، ص 247- 250؛ محمد امین امینی، ج 6، ص321، 337. [↑](#footnote-ref-110)
111. - تاریخ مدینة دمشق، ج2، ص309 ـ 310. [↑](#footnote-ref-111)
112. -ابن بطوطه میگوید: و علیه مسجد کبیر و حوله مساکن و .../ رحلة ابن بطوطه، بیروت، ص117. و بر آن قبر مسجد بزرگی ساخته‌اند.... این از گمراهی اهل تشیع است زیرا با این کار لعنت پیامبرص را برای خود میخرند، محمدص فرمودند: «**لعنة الله على الیهود والنصارى اتخذوا قبور أنبیائهم مساجد**» (صحیحین وص وسائل الشیعه ج3ص235 و من لایحضره،بحار الانوار و..) [↑](#footnote-ref-112)
113. - به نقل از زینب الكبرى، للنقدی ص22 و 29. و از قول شیخ نقدی ص 16-17 و مراجعه شود به فضائل زینب. سید احمد موسوی [↑](#footnote-ref-113)
114. - قصه کربلا، ص 405 ؛ تنقیح المقال، ج 2، ص 24 و72 و 79 و ج3 ص 72؛ الکامل ابن اثیر، ج 4، ص 88 ؛نفس المهموم، ص 456؛ العقدالفریه، ج 4، ص 171 ؛مقاتل الطالبیین، ص 119؛ ریاحین الشریعه، ج 3،ص15 و 307و 308 و 317 و ج4ص 225 و 255؛ابصارالعین، ص 130 ... بعضی از علما سه دختر دیگر حضرت علی؛ به نامهای رقیه (3ساله) و ام هانی و صفیه را نیز جزء اسرا نام برده‌اند و الله اعلم. [↑](#footnote-ref-114)
115. - الأمالى، طوسى، ج‏1، ص‏107. [↑](#footnote-ref-115)
116. - الأمالى، شیخ طوسى، ج‏1، ص‏107- جلاءالعیون، مجلسى، ص‏242-235 [↑](#footnote-ref-116)
117. -بحار الانوار، ج 43 صص 172 و 183 و 187. [↑](#footnote-ref-117)
118. - حیاة الحیوان الكبرى، دمیری ص 482، دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان، 2003 م [↑](#footnote-ref-118)
119. - الشیخ المفید،ج1، ص354؛ و العمدة ابن البطریق ص 30 ؛ مستدرك سفینة البحار ج 4 ص 313؛ بحار الانوار ج42 ص74؛ مستدركات علم رجال الحدیث ج8 ص559؛ قاموس الرجال ج12 ص 216 ؛اعیان الشیعه ج 1 ص 326؛ الفصول المهمه فی معرفة الائمه ابن صباغ حاشیه ج 1 ص 647،\_ دار الحدیث للطباعة والنشر؛ محدث قمی در نفس المهموم ص 431. [↑](#footnote-ref-119)
120. - تهذیب الاحکام الطوسی ، ج9، ص362؛ وسائل الشیعه الحر العاملی، ج26، ص314؛ سنن الدارمی، ج2، ص379؛ مستدرک الحاکم، ج4، ص346 **«هذا حدیث اسناده صحیح وفیه فوائد منها**» السنن الدار­قطنی، ج4، ص40 دارالکتب اسلامیه؛ سنن الکبری بیهقی، ج6، ص222 و المصنف ابن ابی شیبه ج4 ص 133. [↑](#footnote-ref-120)
121. - مسالک الافهام الشهید الثانی ، ج13، ص270؛ جواهر الکلام،جواهری ، ج39، ص308؛ ، کشف اللثام الفاضل الهندی ج2، ص312، مکتبة المرعشی، قم؛ المدونة الکبری الامام مالک‌ ج3، ص385، مطبعة السعادة مصر؛ المغنی ابن‌قدامة، عبدلله‌بن محمد الحنبلی ج7، ص187، دارالکتاب‌ العربی، بیروت ؛الشرح الکبیر ابن‌قدامه عبدالرحمن ج7، ص156،دارالکتاب العربی، بیروت. [↑](#footnote-ref-121)
122. - المنمق، البغدادی ص310. [↑](#footnote-ref-122)
123. - منابع فقهی شماره قبل؛ ریاض المسائل (ط ق حجریه) الطباطبایی، ج2، ص380؛ مستند الشیعة (ط­ج)، النراقی ج19، ص452، موسسه آل البیت، قم، 1419ق، و منابع دیگر... [↑](#footnote-ref-123)
124. -المستدرك على الصحیحین للحاكم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص ح 8009. [↑](#footnote-ref-124)
125. - ح 37515 کنز العمال. [↑](#footnote-ref-125)
126. - سنن الکبری بیهقی ج7 ص64 و 114 [↑](#footnote-ref-126)
127. -سنن الکبری امام بیهقی ج 6 ص 222 [↑](#footnote-ref-127)
128. - بحار الأنوار، ج 42، ص 109. [↑](#footnote-ref-128)
129. - کنز العمال متقی هندی ج 13 ص 623 ح 37584 // صحیح البخاری ج5 ص 36// سبل الهدی و الرشاد ج4 ص 220 و ابن اثیر در جامع الاصول فی احادیث الرسول همچنین المنتظم لابن جوزی و ریاض النضره محب الطبری و... [↑](#footnote-ref-129)
130. - تاریخ دمشق ابن‌عساکر، ج19، ص484 / سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج 6، ص2 (شبیه آن). [↑](#footnote-ref-130)
131. - الیعقوبی، ج2، ص149؛ طبری، ج3، ص168؛ الکامل ابن اثیر، ج2، ص537. [↑](#footnote-ref-131)
132. - حدیث ابن عباس: أخرجه الطبرانى (11/243، رقم 11621). حدیث عمر: أخرجه الطبرانى فى الأوسط (5/376، رقم 5606)، والبیهقى (7/64، رقم 13172)، والضیاء (1/197، رقم 101)، وقال: إسناده حسن . وأخرجه أیضًا: الطبرانى(3/45، رقم 2634)، وأبو نعیم (7/314)، وقال: غریب. والدیلمى (3/255، رقم 4755) .حدیث المسور: أخرجه الطبرانى(20/27، رقم 33).به نقل از جامع الاحادیث سیوطی/ش 15633 و مورد اتفاق شیعه و سنی است. [↑](#footnote-ref-132)
133. - ابن اسحاق، ج5، ص231ـ233؛ البدایة والنهایة، ج7، ص157 و دیگر منابع یاد شده در متن. [↑](#footnote-ref-133)
134. - المغنى ابن قدامة ج 6 ص 491، **مكتبة الجمهوریة، القاهرة** .. [↑](#footnote-ref-134)
135. - تهذیب الاسما نووی ج 3 ص 263. [↑](#footnote-ref-135)
136. - فاطمه همان رقیه دختر حضرت عمر و سیده ام کلثوم است به گواهی ابن قتیبه. [↑](#footnote-ref-136)
137. - تهذیب الأسماء ج2 ص 5. [↑](#footnote-ref-137)
138. - تهذیب الاسماء امام نووی ج 3 ص 250. [↑](#footnote-ref-138)
139. - تهذیب الاسماء امام نووی ج1 ص 276. [↑](#footnote-ref-139)
140. - شرح إحقاق الحق ج 3 شرح ص 315 [↑](#footnote-ref-140)
141. - تاریخ الطبری ج 2 ص 616. [↑](#footnote-ref-141)
142. - الطبقات الكبرى ابن سعد ج3 ص 210. [↑](#footnote-ref-142)
143. -المنتظم ابن جوزی. [↑](#footnote-ref-143)
144. - تاریح الاسلام ذهبی. [↑](#footnote-ref-144)
145. -الاصابه ابن حجر ج8 ص80 رقم 11029. [↑](#footnote-ref-145)
146. -الاستیعاب ابن عبدالبر ج2 ص417 رقم 590. [↑](#footnote-ref-146)
147. - مغانى الأخیار فى شرح أسامى رجال معانى الآثار بدرالدین العینی رقم 4306. [↑](#footnote-ref-147)
148. - جوامع السیره ابن حزم ج1 ص 130 [↑](#footnote-ref-148)
149. - سبل الهدی والرشاد ج11 ص 251. [↑](#footnote-ref-149)
150. - سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، العصامی. [↑](#footnote-ref-150)
151. - قال أبو عمر: خبیب بن إساف هذا تزوج حبیبة بنت خارجة بن زید بن أبی زهیر بعد أن توفی عنها أبو بكر الصدیق. طبقات الکبری ابن سعد ج8 ص 360 ؛ استیعاب فی معرفة اصحاب،تذکره حبیبه بنت خارجه ج4 ص1807 رقم3287 و همچنین تذکره خبیب بن اساف؛ اسد الغابة ابن اثیر؛ الوافی بالوفیات و الجوهرة فی نسب للبری. [↑](#footnote-ref-151)
152. - امتاع الأسماع مقریزی ج11 ص 345؛ الإستیعاب ابن عبدالبر؛ اسد الغابة ابن اثیر؛ و روض الانف و... [↑](#footnote-ref-152)
153. - در این قسمت از کتاب هجوم علی بیت فاطمه، نوشته عبد الزهراء مهدی چاپ اول سال 1421 استفاده میکنم.که ایشان روایات این افسانه را در کتابش گرد آورده تا رحلت را به شهادت تبدیل کند. [↑](#footnote-ref-153)
154. - هجوم علی بیت فاطمه ص126. [↑](#footnote-ref-154)
155. - الاحتجاج طبرسی ص 414 . [↑](#footnote-ref-155)
156. - الهجوم على بیت فاطمة ؛ ص127 / عبدالزهرا! مهدی .. میتوانید با مراجعه به این کتاب به همه این تناقضات دسترسی داشته باشید. [↑](#footnote-ref-156)
157. - همان ص 126. [↑](#footnote-ref-157)
158. - همان ص126. [↑](#footnote-ref-158)
159. - كتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص568، انتشارات هادى‏ ـ قم‏ [↑](#footnote-ref-159)
160. - الاحتجاج ص 107 [↑](#footnote-ref-160)
161. - معلوم نیست اعضاء آن گروه که ها بودند و چگونه در آن اتاق کوچک جا شدند آن هم در صورتی که حضرت فاطمه حضور داشتند! [↑](#footnote-ref-161)
162. - تاریخ‌ الیعقوبی‌: ج‌2، ص‌ 126. دار صادر - بیروت - لبنان [↑](#footnote-ref-162)
163. - انساب الاشراف بلاذری ص 323 [↑](#footnote-ref-163)
164. - رجوع شود به ذخائر العقبی ج 1 ص117 و امتاع الاسماع المقریزی ج5 ص 370 و اعلام الزرکلی دمشقی ج6 ص 69 و ریاض النضره فی مناقب عشره ذکر دختران حضرت علی؛ ص 298 .. ابن اسحاق نیز همین را گفته ولی عون را بر محمد مقدم داشته و از عبدالله نامی نبرده. و از معاصر رجوع شود به کتاب الفتنة فی عهد الخلفاء الراشدین رضی الله عنهم ص 36 و قاموس الرجال الشیخ محمد تقی التستری - ج 12 - ص 217، این هم از معاصر شیعه بود آقای قزوینی هم از معاصر است!.. [↑](#footnote-ref-164)
165. - بلاذری، ج2، ص299ـ300 و ج3، ص98؛ الإصابة ج6 ص 7؛ اعلام زرکلی ج6 ص 69. [↑](#footnote-ref-165)
166. - لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب ،ابن ‌فندق ج1، ص361 و 396 مکتبه المرعشی النجفی، قم. [↑](#footnote-ref-166)
167. -، لباب الانساب ابن ‌فندق ج1، ص361 و 396. [↑](#footnote-ref-167)
168. - الغدیر امینی ج9 ص 368. [↑](#footnote-ref-168)
169. - معجم رجال حدیث خویی ج 16 ص 166. [↑](#footnote-ref-169)
170. - فضائل أمیر المؤمنین ؛ ابن عقدة الكوفی ص 96. [↑](#footnote-ref-170)
171. - رجال ابن داوود حلی ص 167.. البته در حاشیه تصحیح شده. [↑](#footnote-ref-171)
172. - نقد الرجال تفرشی ج 4ص158؛ طرائف المقال البروجردی ج 2 ص107 مكتبة المرعشی، قم؛ معجم رجال حدیث خویی ج16ص166 و محمد علی اردبیلی نیز به این اشتباه اشاره میکنددر جامع الرواة ج2 ص83 مكتبة المرعشی، قم، ایران. [↑](#footnote-ref-172)
173. - الزرکلی ج6 ص 69. [↑](#footnote-ref-173)
174. - البدایه و النهایه ج 7 ص 248. [↑](#footnote-ref-174)
175. - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 ص8. [↑](#footnote-ref-175)
176. - بحار الانوار ج 32 ص 85. [↑](#footnote-ref-176)
177. - رجال الطوسی ص 48 و همچنین رجال ابن داوود ص 167. [↑](#footnote-ref-177)
178. - الدر النظیم العاملی ص 340 ؛ الأنوار العلویة جعفر النقدی ص 459 ؛موسوعة الإمام علی بن أبی‌طالب محمد الریشهری ج 5 ص 140 و 147 و 165؛ و محمد ریشهری به نقل از کتب مناقب ابن آشوب ج 3 ص151 و بحار الانوار مجلسی ج 32 صص 84 و 56 و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج14 ص8. [↑](#footnote-ref-178)
179. - عمدة الطالب ابن عنبة، ص 36. [↑](#footnote-ref-179)
180. - الاصابة ابن‌حجر، ج6، ص7. و ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب مقاتل الطالبین به نقل از نصر بن مزاحم شهادت محمد بن جعفر را در جنگ صفین به دست عبیدالله بن عمر دانسته. [↑](#footnote-ref-180)
181. - فتوح الشام واقدی ج2 ص 308 \_ دار الجیل. [↑](#footnote-ref-181)
182. - امتاع الاسماع مقریزی، ج5، ص370. [↑](#footnote-ref-182)
183. - الاستیعاب ج 3 ص 1367 ؛ الاعلام خیرالدین الزرکلی ج6 ص 69 ؛ أسد الغابة ابن اثیر ج2 ص 481.. و التحفة اللطیفة سخاوی ج 2 ص139 و تاریخ الإسلام ذهبی ج 3 ص355 .. البته ذهبی در همین کتاب طبق نظرات دیگران ازدواج با هر سه برادر را و عون قبل از محمد را نیز نقل کرده که صحیح نیست. [↑](#footnote-ref-183)
184. -الاصابه فی معرفة الصحابه ج 6 ص 7. [↑](#footnote-ref-184)
185. - قاموس الرجال شیخ محمد تقی تستری ج 9 صص 159 و 160. [↑](#footnote-ref-185)
186. - الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعة، ص185؛ شیخ محمد تقی التستری نیز در کتابش چنین بحثی، قاموس الرجال ج 9 ص 159 - 160 و او شهادت در شوشتر را باطل میداند. [↑](#footnote-ref-186)
187. - شرح الأخبار القاضی النعمان المغربی، ج 3 - پاورقى ص 198 [↑](#footnote-ref-187)
188. - عمدة الطالب ابن عنبه ص 37 [↑](#footnote-ref-188)
189. - الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة ص 184 [↑](#footnote-ref-189)
190. - العقیلة والفواطم حاج حسین الشاكری(معاصر) ص 75، چاپخانه ستاره [↑](#footnote-ref-190)
191. -نقد الرجال تفرشی ج 3 ص 382 [↑](#footnote-ref-191)
192. - مستدركات علم رجال الحدیث شیخ علی النمازی ج6 ص142 [↑](#footnote-ref-192)
193. -ذخائر العقبی محب طبری ص 117. [↑](#footnote-ref-193)
194. -ریاض النضره فی مناقب عشره، محب طبری .. ذکر دختران حضرت علی؛ ص 298 [↑](#footnote-ref-194)
195. - امتاع الاسماع المقریزی، ج5، ص370 [↑](#footnote-ref-195)
196. - قاموس الرجال، محمد تقی التستری، ج 12 ص 217 [↑](#footnote-ref-196)
197. - الشیعة وأهل البیت 141. طبقات ج 8 ص465.. و انظر: الأخوة و الأخوات الدارقطنی ص 29 رقم 15. و الإصابةابن حجر رقم 508 [↑](#footnote-ref-197)
198. -البته تعدادی از علما نیز او را ثقه دانسته‌اند ولی در علم رجال همیشه جرح مقدم است بر تعدیل و در صف منتقدان او یحیی بن معین وجود دارد که امام صادق؛ در موردش میفرماید: او عالمترین شخص به علم رجال است و همینطور امام احمد و بخاری و ابن مبارک و.... هم جزء مخالفان او هستند و او را ترک کرده و همانطور که گفتیم،بعضی او را دروغگو میدانند. [↑](#footnote-ref-198)
199. - در مورد او مراجعه کنید به سیر اعلام النبلاء امام ذهبی ج 19 ص 83. [↑](#footnote-ref-199)
200. - تهذیب التهذیب ابن حجر، ج9 ص 157 – 159 ؛ و تهذیب الکمال المزی ج 25 ص 247 – 252. [↑](#footnote-ref-200)
201. - ابن اسحاق، ج5، ص231ـ 233؛ نیز نک، السیرة النبویة ابن کثیر ج4، ص582، 611\_ دارالمعرفة، بیروت، 1396ق، و منابع دیگر..= [↑](#footnote-ref-201)
202. - چون خود حضرت علی؛ در روایت دیگری فرموده بود: او را برای پسر برادرم(جعفر)میخواهم. [↑](#footnote-ref-202)
203. - اگر تاریخ تولد حضرت فاطمه را طبق سلیقه شیعه در سال 5 بعد از بعثت بدانیم سن هنگام ازدواج ایشان 7 یا 8سال میشود. [↑](#footnote-ref-203)
204. - که گفتیم ایشون فقط روایتی مردود را نقل کرده‌اند و از آن روایت چنان برداشت نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-204)
205. - تاریخ‏الخمیس، ج1، ص278، و ذخائرالعقبی، ص52. [↑](#footnote-ref-205)
206. - تاریخ‏الخمیس، ج1، ص278، و ذخائرالعقبی، ص52. [↑](#footnote-ref-206)
207. - از جمله مقتل‏الحسین، خوارزمی، ج1، ص83، و تاریخ‏الخمیس، ج1، ص278، و ذخائر العقبی، ص52. [↑](#footnote-ref-207)
208. - مشکل الآثار، طحاوی، ج1، ص47. [↑](#footnote-ref-208)
209. -تاریخ‏ الخمیس، ج1، ص277، و ذخائرالعقبی، ص52 و مقاتل‏الطالبیین، ص48. [↑](#footnote-ref-209)
210. - مقتل‏الحسین، خوارزمی، ج1، ص83. [↑](#footnote-ref-210)
211. - از جمله: تاریخ‏الخمیس، ج1، ص277، و ذخائرالعقبی، ص52، و بحارالانوار، ج43، ص8 . [↑](#footnote-ref-211)
212. -ـ اقبال ‏الاعمال، ج3، ص162، نشر مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. [↑](#footnote-ref-212)
213. - مسارّ الشیعه، ص54، نشر کنگره جهانی بزرگداشت هزارمین سال وفات شیخ مفید. [↑](#footnote-ref-213)
214. ـ بحارالانوار، ج43، ص9. [↑](#footnote-ref-214)
215. ـ همان. [↑](#footnote-ref-215)
216. - منتهی‏الآمال، ج1، ص168، باب دوم. [↑](#footnote-ref-216)
217. - بحارالانوار، ج43، ص6 ـ 10. [↑](#footnote-ref-217)
218. ـ تاریخ‏الائمه، ضمن مجموعه نفیسه، ص 6، نشر بصیرتی. [↑](#footnote-ref-218)
219. - تاج ‏الموالید، ضمن مجموعه نفیسه، ص97. [↑](#footnote-ref-219)
220. - توضیح ‏المقاصد، ضمن مجموعه نفیسه، ص526. [↑](#footnote-ref-220)
221. - حیاة الحیوان الكبرى دمیری ص 482،دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان، 2003 م [↑](#footnote-ref-221)
222. - مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج4 صص 283 و 284، دار الكتب العلمیة - بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-222)
223. - مستدرك الوسائل النوری - ج 15 - ص 70 و ایشان به نقل از دعائم الاسلام ج2 ص 222 ح 827 و بحار الانوار مجلسی ج 3 ص 349 مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 20. [↑](#footnote-ref-223)
224. - جامع أحادیث الشیعة، البروجردی ج 21 - ص 198 ؛ بحار الانوار ج 43 ص 144؛ الكافی ج 5 ص 378؛ وسائل الشیعة ج 21 ص 241. [↑](#footnote-ref-224)
225. - التنبیه والإشراف المسعودی ص 251 – 252 .. ناشر: دار صعب - بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-225)
226. - سنن الكبرى،بیهقی، ج 7، ص 70، دار الفکر. [↑](#footnote-ref-226)
227. - نهایة الأرب فی فنون الأدب، نویری ج 18، ص 142 \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-227)
228. - الوافی بالوفیات صفدی، ج 1، ص 79، \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-228)
229. - البدایه و النهایه ج 5 ص 330. [↑](#footnote-ref-229)
230. - البته همانطور که گفتم اختلافات در مورد فرزندان حضرت زینب بسیار زیاد است و این قول نیز به نظر بنده از همه صحیحتر بود والله اعلم بالصواب. [↑](#footnote-ref-230)
231. - طبقات الکبری ابن سعد ج8 ص 465. [↑](#footnote-ref-231)
232. - تهذیب الاسماء امام نووی ج1 ص 362. [↑](#footnote-ref-232)
233. - در بین علمای شیعه (و سنی) در این مورد اختلاف بسیار بالاست!! تا حدی که بعضی (شیخ مفید) فرزندان پسر و دختر حضرت علی را 17 نوشته‌اند و بعضی(مسعودی) 25 تن و بعضی تا 33 فرزند هم پیش رفته‌اند!!. [↑](#footnote-ref-233)
234. - مروج الذهب المسعودی، ج3 ص63ـ64. [↑](#footnote-ref-234)
235. - البدء والتاریخ، البلخی، ج2، ص145ـ146، دارالکتب العلمیة،بیروت، 1997م،. [↑](#footnote-ref-235)
236. - المعارف ابن قتیبه ص210ـ211 . [↑](#footnote-ref-236)
237. - الارشاد شیخ المفید، ج1، ص354. [↑](#footnote-ref-237)
238. - المجدی فی انساب الطالبیین العلوی النسابه، ص11. [↑](#footnote-ref-238)
239. - تاریخ الیعقوبی، ج2، ص213. [↑](#footnote-ref-239)
240. - تاریخ طبری، ج4، ص11. [↑](#footnote-ref-240)
241. - تذکرة الخواص سبط ‌بن الجوزی ص57 قم،1376ش. [↑](#footnote-ref-241)
242. - انساب الاشراف البلاذری، ج2، ص411ـ414. [↑](#footnote-ref-242)
243. - الاصیلی فی انساب الطالبیین ابن طقطقی ص59ـ60. ابن طقطقی معتقد است حضرت علی ع سه دختر به نام ام کلثوم داشته است!. [↑](#footnote-ref-243)
244. - تاریخ دمشق ابن عساكر، ج 19 ص 482. [↑](#footnote-ref-244)
245. - اخبار عمر به نقل ابن الجوزی، ج1، ص346 و ج2، ص166.و تاریخ بغداد [↑](#footnote-ref-245)
246. - اخبار عمر به نقل ابن الجوزی، ج1، ص346 و ج2، ص166. [↑](#footnote-ref-246)
247. ـ عبقریات، عقاد، ص497. [↑](#footnote-ref-247)
248. - الاصابه و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص394.به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان. [↑](#footnote-ref-248)
249. - بدایة و النهایة ج7 ص 139 البته در ادامه مینویسد: وقال الواقدی: هی أم كلثوم بنت جرول فولدت له عبید الله وزیدا الاصغر. که گفتیم واقدی شخصی غیر ثقه و متروک هستند. [↑](#footnote-ref-249)
250. - المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج امام النووی ج5 ص 205. [↑](#footnote-ref-250)
251. - سیرت ابن اسحاق . [↑](#footnote-ref-251)
252. - الإصابة فی معرفة الصحابة ج4 ص141 رقم 4826. [↑](#footnote-ref-252)
253. - تهذیب سیرت ابن هشام، عبد السلام هارون، ذکر مسیر الی خیبر. [↑](#footnote-ref-253)
254. - المعارف ابن قتیبه در ذکر فرزندان حضرت عمر س.. [↑](#footnote-ref-254)
255. - تهذیب الاسماء امام نووی، ج2 ص5. [↑](#footnote-ref-255)
256. - الکامل ابن اثیر ج3 ص53. [↑](#footnote-ref-256)
257. - سیمای صادق فاروق اعظم،حاج عبدالله احمدیان؛ با این سند: الاصابه و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص394. [↑](#footnote-ref-257)
258. - حاج عبدالله احمدیان در سیمای صادق فاروق اعظم میگوید:حضرت عمرسبه علت حبی که نسبت به برادرش زید داشت فرزند ام کلثوم بنت علی را زید اکبر نامید. و الله اعلم. [↑](#footnote-ref-258)
259. - الفخری فی انساب الطالبین المروزی ص245 ـ247 [↑](#footnote-ref-259)
260. - العمدة ابن البطریق ص 30 – 31. [↑](#footnote-ref-260)
261. - مستدركات علم رجال الحدیث ج8 ص559. [↑](#footnote-ref-261)
262. - قاموس الرجال محمد تقی تستری ج 12 ص 216. [↑](#footnote-ref-262)
263. - إعلام الورى بأعلام الهدى الطبرسی ج 1 - ص 397. [↑](#footnote-ref-263)
264. - التنبیه والإشراف المسعودی، ص 251 – 252 .. دار صعب - بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-264)
265. - خواننده این را به حساب بنده نگزارد زیرا این موضوع مشهور و معروف است و میتوانید به دعائم الإسلام قاضی نعمان ج 2 ص 192 و مستدرک وسائل میرزا نوری ج 14 ص 294 رجوع کنید. [↑](#footnote-ref-265)
266. - الاستیعاب، ج 4، ص 1956 ؛ أسد الغابة، ج 7، ص 425. [↑](#footnote-ref-266)
267. - الغیبة طوسی ص74. [↑](#footnote-ref-267)
268. - الارشاد شیخ مفید ص354. [↑](#footnote-ref-268)
269. - اعلام الوری طبرسی ص380. [↑](#footnote-ref-269)
270. - المقالات و الفرق اشعری قمی ص 102. [↑](#footnote-ref-270)
271. - اصول كافی ج1 كتاب الحجة ص505. [↑](#footnote-ref-271)
272. - حدائق، ج 3 ص 391. [↑](#footnote-ref-272)
273. -طهارت، شیخ انصاری ص 282 ، المقصد الرابع فی غسل الاموات. [↑](#footnote-ref-273)
274. -مصباح الفقیه، کتاب طهارت ص 358. [↑](#footnote-ref-274)
275. -التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج8 ص 142. [↑](#footnote-ref-275)
276. -بحارالانوار، ج 50 ص 12 ؛ شرح احقاق الحق مرعشی ج 19 ص 586 [↑](#footnote-ref-276)
277. - تهذیب الکمال المزی. [↑](#footnote-ref-277)
278. - عیون الاخبار رضا شیخ صدوق ج1 ص95 - 96 [↑](#footnote-ref-278)
279. - مصباح الانوار، ج251/2 [↑](#footnote-ref-279)
280. - حیاة الحیوان الكبرى،دمیری ص 482،دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان، 2003 م. [↑](#footnote-ref-280)
281. - این شبهه را از مقاله‌ای از مقالات آقای قزوینی استخراج کرده‌ایم، چون مقاله‌ای که در حال نقد آن هستیم این شبهه را بیش از حد طولانی نوشته بود. [↑](#footnote-ref-281)
282. - از این قبیل روایات دروغ و زشت در کتب شیعه بي‌نهایت موجود است که چون خلاف ادب است نمتوانیم آن را نقل کنیم!.. شما میتوانید به کتاب اهل بیت از خود دفاع میکنند (ترجمه لله ثم تاریخ) باب توهین به پیامبرص و امیرالمومنین و فاطمهب و حسن و حسینب و ... مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-282)
283. - اصول کافی کلینی ج1 ص 237 ؛ علل الشرائع،شیخ صدوق ج1 ص 167؛ بحار الانوار ج17 ص 405 و.. [↑](#footnote-ref-283)
284. - رجوع شود به: مغانى الأخیار فى شرح أسامى رجال بدر الدین العینى رقم 2213 ؛ و تهذیب التهذیب ج 10 ص 36-37 و تهذیب الکمال المزی [↑](#footnote-ref-284)
285. - فیض القدیر شرح جامع الصغیر مناوی ج 4 ص 554 ح 5834، دار الكتب العلمیة – بیروت. [↑](#footnote-ref-285)
286. - فیض القدیر شرح جامع الصغیر مناوی ج 5 ص 27 ح 6309 . [↑](#footnote-ref-286)
287. - حاشیة رد المحتار ابن عابدین ج 2 ص 215 \_ دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-287)
288. - الوسائل الشیعه ج 20 ص 38. [↑](#footnote-ref-288)
289. - الحدائق الناضرة،محقق البحرانی(م1186) ج23ص154،نشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم. [↑](#footnote-ref-289)
290. - ذخائر العقبى ص 168 ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 12 ص 106. [↑](#footnote-ref-290)
291. - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 31. [↑](#footnote-ref-291)
292. - هیثمی در «مجمع الزوائد»، به شماره 15208 می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و راویانش ثقه‌اند. [↑](#footnote-ref-292)
293. - الاحتجاج الطبرسی ج 1 - پاورقى ص 171، بحار الانوار ج 43 ص 120،مستدرک سفینة البحار ج4 ص 336 و با تفاوت اندکی در متن: مدینة المعاجز بحرانی ج4 ص443 \_ قم و.... [↑](#footnote-ref-293)
294. - بخاری در جاهای مختلفی این حدیث را ذكر فرموده است مثلا در مناقب الانصار، باب تزویج النبی عایشه وقدومها المدینة به شماره 3895 این حدیث را بیان داشته است. [↑](#footnote-ref-294)
295. \_ بخاری باب و کان عرشه علی الماء ج 4، ص 388 شماره 7420. [↑](#footnote-ref-295)
296. - این قسمت را از کتاب استاد ابراهیم محمدی به نام"عیانات" نقل میکنیم. [↑](#footnote-ref-296)
297. - الأمالى، شیخ طوسى، ج‏1، ص‏38. [↑](#footnote-ref-297)
298. - جلاءالعیون، مجلسى، ج‏1، ص‏176-169، چاپ تهران - مناقب، إبن‏شهرآشوب مازندرانى، ج‏2، ص‏20، تحت عنوان «تزویج فاطمه با على»، چاپ هند. [↑](#footnote-ref-298)
299. - مناقب، خوارزمى، ص‏252-251- كشف الغمة أربلى، ج‏1، ص‏358، چاپ تبریز، جلاءالعیون، مجلسى، ج‏1، ص‏184- بحارالأنوار، ج‏1، ص‏39-38 [↑](#footnote-ref-299)
300. ‏- كشف‏الغمة، ج‏1، ص‏349-348- بحارالأنوار، ج‏1، ص‏48-47 [↑](#footnote-ref-300)
301. - جلاءالعیون مجلسى، فصل تزویج امیرالمؤمنین و فاطمه، ص‏104-103- بحارالأنوار، ج‏43، ص‏93 و130-119- الأمالى، ج‏1، ص‏39- كشف الغمة، ج‏1، ص‏471-359تا484- مناقب، خوارزمى، فصل‏20، ص‏253-252 [↑](#footnote-ref-301)
302. - النهایة ج 2 ص 240 ؛ کنز العمال ح 37587 و همچنین در إمتاع الأسماع المقریزى ج 5 ص 369 [↑](#footnote-ref-302)
303. - سیرت ابن اسحاق و مصنف عبد الرزاق ح 10354. [↑](#footnote-ref-303)
304. - تفسیر در المنثور ج 3 ص 33، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان. [↑](#footnote-ref-304)
305. - علل الشرایع، إبن‏بابویه، ص‏186-185، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسى نیز در كتابش جلاءالعیون آورده است. [↑](#footnote-ref-305)
306. - طبقات ج 3 ص 266 ؛ تاریخ المدینة لابن شبة ج2 ص 654 و 655 ؛ سمط النجوم ص 463 ؛ ریاض النضره ص 199 و 200 ؛ تاریخ طبری ج 3 ص 269 – 271 ؛ تاریخ الإسلام ذهبی ج3 ص 247؛ امتاع الاسما المقریزی ج 6 ص 219 انساب الاشراف ج 3 ص 449؛ نسب قریش مصعب زبیری ص 115 ؛ بدایه و النهایه و از معاصر: حقبه من تاریخ عثمان خمیس ص 88 دار النشر: مكتبة الإمام البخاری [↑](#footnote-ref-306)
307. - عبقریه عمر، محمود عقاد، ص684. [↑](#footnote-ref-307)
308. - الجزء المتمم لطبقات ابن سعد رقم 132. [↑](#footnote-ref-308)
309. - تهذیب الكمال المزی ج 5 ص 299 [↑](#footnote-ref-309)
310. - تاریخ الطبری ج2 ص564 دار الكتب العلمیة - بیروت [↑](#footnote-ref-310)
311. - تاریخ دمشق ج70 ص 225 و همینطور در ج 34 ص 271. [↑](#footnote-ref-311)
312. - تهذیب الکمال المزی ج17 ص 40. [↑](#footnote-ref-312)
313. - معرفة الصحابه ابن نعیم ج 1 ص 54 ح 210. [↑](#footnote-ref-313)
314. - در بعضی روایات اشاره شده که یزید بن معاویه هم به خواستگاریش آمد ولی او به خالد بن سعید جواب مثبت داد. [↑](#footnote-ref-314)
315. - واقعه مرج الصفر در سال 14 هجری و در خلافت امیر المومنین عمرسرخ داد. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور ج 8 ص 329. [↑](#footnote-ref-315)
316. - عبقریه، عمر، محمود عقاد، ص684. [↑](#footnote-ref-316)
317. - اسد الغابة ابن اثیر ج 1 ص 223 و معرفة الصحابة ابن نعیم ج 2 ص 762. [↑](#footnote-ref-317)
318. - تاریخ خلیفه [↑](#footnote-ref-318)
319. - و ابن عساکر در تاریخ دمشق ج 21 ص 221. [↑](#footnote-ref-319)
320. - سمط النجوم شیخ عصامی، ذکر اولاد حضرت عثمان. [↑](#footnote-ref-320)
321. - الکامل ابن اثیر ج3 صص 185 \_ 186. [↑](#footnote-ref-321)
322. - الإصابة ج 8 صص 277، 278 رقم 11613 [↑](#footnote-ref-322)
323. - الغارات، ج‏1، ص‏210 تحقیق سید جلال الدین الحسینی الأرموی المحدث؛ ناسخ التواریخ، میرزا تقى سپهر، ج‏3، كتاب 2، ص‏241، چاپ ایران ؛ الدرجات الرفیعة، سید على‏خان شوشترى، ص‏336- ؛ إبن‏أبى‏الحدید در شرح نهج‏البلاغة و شیخ مجلسى در مجمع‏البحار خود، با كمى تفاوت: «**أمیرین صالحین عملا بالكتاب والسنة وأحسنا السیرة ولم یعدوا السنة ثم توفاهما اللّه عزوجل**» آورده‏اند.. و در وقعة الصفین، ص‏201– القاهرة، چنین آمده است: **«أحسنا السیرة وعدلا فى الأمة»؛** «آن دو رفتار نیكو داشته و در بین امّت، عدالت كردند».. [↑](#footnote-ref-323)
324. - منهاج السنة النبویة ج 7 ص 135/ ابن تیمیه /محقق:د. محمد رشاد سالم/ناشر:مؤسسة قرطبة [↑](#footnote-ref-324)
325. - در هر قبیله بیش و کم و خوب و زشت هست .. مرغی کلاغ لاشخور و دیگری هماست، پروین اعتصامی [↑](#footnote-ref-325)
326. - ابن ابی الدنیا در کتاب المملوکین. [↑](#footnote-ref-326)
327. - و در منثوره 5/161. [↑](#footnote-ref-327)
328. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-328)
329. - ابن حبان (3/45، رقم 768) . أخرجه أبو داود (3/317، رقم 3643)، والحاكم (1/165، رقم 299) . أخرجه أحمد (2/252، رقم 7421)، ومسلم (4/2074، رقم 2699)، و أبو داود (4/287، رقم 4946)، و الترمذى (5/195، رقم 2945)، وابن ماجه (1/82، رقم 225)، وابن حبان (2/292، رقم 534) .به نقل از جامع الاحادیث/رقم 20487 و 20013 و 24066. [↑](#footnote-ref-329)
330. - سنن ابو داود ح5116. [↑](#footnote-ref-330)
331. - مسند امام احمد ج 5 ص158. [↑](#footnote-ref-331)
332. - تاریخ المدینة، ج2، ص 769، كنز العمال، ج15، ص 716، ح 42857 . [↑](#footnote-ref-332)
333. - تهذیب الکمال المزی ج 33 ص 109 رقم 7241 .. و تهذیب التهذیب ابن حجر ج 12 ص29. [↑](#footnote-ref-333)
334. - إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل آلبانی ج 6 ص266 \_ المكتب الإسلامی \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-334)
335. - مجمع الزوائد هیثمی ج4 ص 317 ح 7446 و حسین سلیم اسد نیز میگوید:اسنادش ضعیف است = مسند أبی‌یعلى ج 4 ص72 ح 2094 \_ دار المأمون للتراث – دمشق. [↑](#footnote-ref-335)
336. - معرفة التذكرة، ابن طاهر مقدسی ح 969\_ طبعة مؤسسة الكتب الثقافیة. [↑](#footnote-ref-336)
337. - الموضوعات و الكامل فی ضعفاء الرجال، الجرجانی ج6 ص418، دار الفكر، بیروت. [↑](#footnote-ref-337)
338. - موسوعة الامام علی‌بن ابی‌طالب، ج1 ص126؛ اعلام النساء، ص238؛ سیر اعلام النبلاء ج­3 ص500. [↑](#footnote-ref-338)
339. - تاریخ‏الخمیس، ج1، ص277، و ذخائرالعقبی، ص52 و مقاتل ‏الطالبیین، ص48. مشکل الآثار، طحاوی، ج1، ص47... البته بعضی نیز 12 سال قبل از بعثت (تاریخ‏الخمیس، ج1، ص278، و ذخائرالعقبی، ص52.) و بعضی 7 سال را نیز ذکر کرده‌اند(همان). [↑](#footnote-ref-339)
340. - ابن ابی‏الثلج بغدادی، م (تاریخ‏الائمه، ضمن مجموعه نفیسه، ص 6، نشر بصیرتی.)، کلینی ؛ محمد بن‏جریر طبری امامی، صاحب کتاب «دلائل الامامة»، ابن‏شهر آشوب در کتاب «المناقب»،طبرسی در «تاج‏الموالید(ضمن مجموعه نفیسه، ص97.)» و شیخ بهایی در «توضیح المقاصد»می‏توان نام برد. البته بعضی از علمای اهل سنت نیز سال 5 بعد از بعثت را ذکر کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-340)
341. - حدیث حذیفة: أخرجه أحمد (5/382، رقم 23293)، والترمذى (5/609، رقم 3662)، وابن ماجه (1/37، رقم 97) . و أخرجه أیضاً: البزار (7/248، رقم 2827)، والطبرانى فى الأوسط (4/140، رقم 3816)، والحاكم (3/79، رقم 4454)، والبیهقى (5/212، رقم 9836) . وابن عساكر (5/14) .حدیث أنس: أخرجه ابن عساكر (44/233) .حدیث ابن مسعود: أخرجه ابن عساكر (30/228) . وأخرجه أیضاً: الطبرانى فى الأوسط (7/168، رقم 7177) . به نقل از جامع الاحادیث سیوطی .. این روایت از طرق متعدد نقل شده که هیچ شکی در صحتش باقی نمیگزارد. [↑](#footnote-ref-341)
342. - و نقل شده که آن حضرتص فرمود:به سنت من و سنت خلفای هدایت شده و هدایت کننده بعد از من عمل کنید... بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، الحافظ نور الدین الهیثمی ح 55، ترمذی آن را حسن صحیح و ابن حبان آن را صحیح میداند. [↑](#footnote-ref-342)
343. - کمی قبلتر حضرات شیعه میگویند: خود حضرت عمر با ازدواجی که اختلاف سنی در آن باشد مخالف بوده ولی خودش چنین ازدواجی کرده و این آیه را نشان میدهند!. [↑](#footnote-ref-343)
344. - البته اگر تاریخ تولد وی را طبق سلیقه شیعه،سال پنج بعد از بعثت بدانیم. [↑](#footnote-ref-344)
345. - هیثمی در «مجمع الزوائد»، به شماره 15208 می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و راویانش ثقه‌اند. [↑](#footnote-ref-345)
346. - الكافی کلینی ج 5 ص 378 و وسائل الشیعة حر عاملی ج 21 ص 241. [↑](#footnote-ref-346)
347. - مستدرک حاکم ح 5629؛ تاریخ دمشق ج 25 ص 97 و ج 70 ص 198؛ و کنز العمال ح 36592 و در بعضی کتب نیز به صورت گذرا به این خواستگاریها اشاره شده: الاصابه ج 8 ص 354 رقم 11888 و الاستیعاب ج 4 ص 1924 رقم4118 و اسد الغابة ج 3 ص 426. [↑](#footnote-ref-347)
348. - البته اگر در این مورد بخواهیم مطلب بنویسیم و قصد متهم کردن سیدنا علی را داشته باشیم(نعوذ بالله) قرائن زیادی در روایات شیعه موجود است که البته به جز زندیق و رافضی به آن جمله روایات متوسل نمیشود. [↑](#footnote-ref-348)
349. - أنساب الأشراف ج 3 ص 260؛ عیون الأخبار ابن قتیبة ج 1 ص 379. [↑](#footnote-ref-349)
350. - الإستیعاب ج 4 ص 1924 رقم4118 و أسد الغابة ج 3 ص 426. [↑](#footnote-ref-350)
351. - الإصابة فی معرفة الصحابة ج 8 ص 354 رقم 11888. [↑](#footnote-ref-351)
352. - صحیح بخارى، شرح فتح البارى، كتاب أحادیث الأنبیاء، باب بینما امرأة ترضع ابنها، حدیث شماره 3483. [↑](#footnote-ref-352)
353. - سنن ابن ماجه، ج 1، ص 639 ح1986، بَاب ضَرْبِ النِّسَاءِ، دار الفكر، بیروت [↑](#footnote-ref-353)
354. - مسند إمام احمد ج 1، ص 20 و همینطور در کتاب مختصر كتاب الوتر المقریزی ص50، مكتبة المنار، الأردن،الزرقاء. [↑](#footnote-ref-354)
355. - النافلة فی الأحادیث الضعیفة والباطلة أبو إسحاق الحوینی، ص 6، دار الصحابة للتراث. [↑](#footnote-ref-355)
356. - مستدرك سفینة البحار ج 6 ص 57؛ الامالی طوسی ج 1 ص 683 ؛ الاحتجاج طبرسی ج 1 ص 145 ؛ مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 50 ؛ بحار الانوار ج 43 ص 148 ؛ الدر النظیم ابن حاتم عاملی ص 478 ؛ بیت الأحزان عباس قمی ص 150 [↑](#footnote-ref-356)
357. - الكافی ج 5 ص 378؛ وسائل الشیعة ج 21 ص 241 و بحار الأنوار مجلسی ج 43 ص 144 [↑](#footnote-ref-357)
358. - کشف الغمة ج 1 ص 148 ؛ شرح إحقاق الحق مرعشی ج 15 ص 338؛ مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ج 5 ص 386 و فضائل الصحابة احمد بن حنبل ح 1304 [↑](#footnote-ref-358)
359. - كشف الغمة الإربلی ج 1 ص148 ؛فضائل أمیر المؤمنین ؛ ابن عقده کوفی پاورقی(1) ص 24 ؛ و مسند امام احمد ج 5 ص 26 ؛ مجمع الزوائد هیثمی ج 9 ص 101 ؛ تاریح دمشق ابن عساکر ج 42 ص 126 ؛ فتح الملك،المغربی ص 66 \_ مكتبة الإمام أمیر المؤمنین علی ؛ العامة – اصفهان. [↑](#footnote-ref-359)
360. - سنن الترمذی (باب مناقب ابوبکر صدیقس) ج5 ص 268 .. \_ بیروت \_ لبنان [↑](#footnote-ref-360)
361. - سنن ابن ماجه، لأبی‌عبد الله محمد بن یزید الربعی، کتاب فضائل أصحاب رَسُول اللَّه ص، باب فَضْلُ عُمَرَ. [↑](#footnote-ref-361)
362. - جواب برگرفته از سایت اسلام تکس با کمی اضافه. [↑](#footnote-ref-362)
363. - تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسى، ذیل همان آیه. و همچنین تفسیر آلوسی و تفسیر البحر و تفسیر رازی و در المنثور و ثعالبی و... و نه تنها حضرت علی؛ بلکه ابوالعالیه و کلبی و جماعت مفسرین بر این عقیده هستند. [↑](#footnote-ref-363)
364. - كشف الغمة فى معرفة الأئمة، ج‏2، ص‏147. [↑](#footnote-ref-364)
365. - البرهان، بحرانى، ج‏2، ص‏125. [↑](#footnote-ref-365)
366. - این روایت «**ما ترکناه صدقه**» در کتب شیعه هم ذکر شده،: در كتاب كافى از امام باقر ؛روایت شده است: «**قال رسول الله**ص**: فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم لیلة البدر، وإن العلماء ورثة الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما، ولكن أورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر**»» .رسول خداص فرمود: برترى عالم به عابد، همچون برترى ماه بر سایر ستاره‏هاى شب بدر است، و همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و پیامبران هرگز نه دینارى و نه درهمى از خود به ارث نمى‏گذارند، بلكه علم را بر جاى مى‏گذارند. پس هركس از آن گرفت، استفاده فراوانى برده است/ اصول كافى، كلینى، ج‏1، ص‏34، كتاب فضل العلم، باب ثواب العالم المتعلم». و از امام صادق؛ روایت شده: «**إن العلماء ورثة الأنبیاء، وذاك أن الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما، وإنما أورثوا أحادیث من أحادیثهم**» »همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و اینكه آنها، هرگز درهم و دینار را بر جاى نمى‏گذارند، بلكه احادیثى از احادیث خود را به ارث وامى‏گذارند«.. کافی، ج‏1، ص‏32، باب صفة العلم وفضله و فضل العلماء. و خمینی در مورد این حدیث میگوید: (الحدیث صحیح) و حتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحدیث/ الحكومه الإسلامیه للإمام الخمینی ص (93).پس اگر حضرت ابوبکرسنسبت به روایت ما ترکناه صدقه دروغ گفته باشد. امام باقر و امام صادقإ ؛ هم دروغگو هستند (نعوذ بالله)! [↑](#footnote-ref-366)
367. - البته بعضی با استدلال به چندی از روایات معتقدند که پسرش در زیر تازیانه نمرد و بعد از آن ماجرا چندی زنده بود و بعضی هم به کل ماجرای تازیانه را نفی میکنند و میگویند: تنها سیلی بر صورت فرزندش زده و بس چونکه قبلاً حد او جاری شده بود!! .. و الله اعلم [↑](#footnote-ref-367)
368. - " نبیذ" عبارت ازاین بوده كه مقدارى خرما یا كشمش را در ظرفى كه مقدارى آب در آن بود مى ریختند و چند روزى مى گذاشتند، و سپس مى نوشیدند گرچه رسماً شراب نبود، ولى بر اثر گرمى هوا مواد قندى آن تبدیل به الكل خفیفى مى شد (تفسیر نمونه مکارم شیرازی) [↑](#footnote-ref-368)
369. - مانند داروی استامینوفن کدئین که بسیار رایج و مشهور است.و همینطور فنتانیل که نوعی مسکن است!. [↑](#footnote-ref-369)
370. - جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی، جلد 41 ص 450 به بعد .انتشارات اسلامیه تهران. [↑](#footnote-ref-370)
371. - وسائل الشیعه الحر العاملی، ج28، ص224، باب 4 از ابواب حد مسکر، ج4. [↑](#footnote-ref-371)
372. - بسر: غوره خرما / رطب: خرمای تازه / تمر: خرما /مویز: انگور خشك شده [↑](#footnote-ref-372)
373. - النهایة طوسی ص 592 /ناشر: انتشارات قدس محمدی - قم [↑](#footnote-ref-373)
374. - ابن کثیر با دو سند صحیح آن را روایت کرده است / بدایة والنهایه ج5 ص 211 [↑](#footnote-ref-374)
375. - طبقات ابن سعد ج4 ص 25 – 26 البته در این روایت ضعف مشاهده میشود. [↑](#footnote-ref-375)
376. - تفسیر عیاشى ج 1 ص 340 ح 184. به نقل از تفسیر المیزان. [↑](#footnote-ref-376)
377. - بحارالا نوار ج 27،ح 12. [↑](#footnote-ref-377)
378. - المغنی ابن قدامه، ج 2 ص 166. [↑](#footnote-ref-378)
379. - ابوداود حدیث 1375 باب قیام شهر رمضان، ص 214 و الترمذی، حدیث 806، باب ماجاء فی قیام شهر رمضان و قال هذا حدیث حسن، ص 197 و نسائی حدیث 1605 باب قیام شهر رمضان، ص 265 و ابن ماجه حدیث 1327 باب ما جاء فی قیام شهر رمضان، ص 235. [↑](#footnote-ref-379)
380. - بخاری، ج 1، ص 95، کتاب الاذان، باب **یقوم عن یمین الامام بحذائه**. [↑](#footnote-ref-380)
381. - هیثمى (74/2) مى گوید: این را ابویعلى و طبرانى به مانند آن در الأوسط روایت نموده‌اند، و اسناد آن حسن است. [↑](#footnote-ref-381)
382. - تاریخ دمشق ج44 ص 280؛اسد الغابة ج1 ص 828. [↑](#footnote-ref-382)
383. - این چنین در الكنز (284/4) آمده است. [↑](#footnote-ref-383)
384. - به نقل از حیات الصحابه [↑](#footnote-ref-384)
385. - سنن الکبری بیهقی ج 2 ص 496 [↑](#footnote-ref-385)
386. - سنن الکبری بیهقی ج 2 ص 494 ناشر:دار الفکر و در کنز العمال ح 23478 [↑](#footnote-ref-386)
387. - سنن ابو داوود ح 3991، مسند امام احمد ح 16522 و.. [↑](#footnote-ref-387)
388. - سنن ترمذی ح 3596 ؛ سنن ابن ماجه ح 94 ؛ فضائل الصحابه امام احمد ح 478 با سند صحیح. [↑](#footnote-ref-388)
389. - کسی نیست به آنها بگوید: اگر کسی 5 بار متعه کرد چه مقامی به او تعلق میگیرد؟؟ شاید مقام خدایی!! (نعوذ بالله) [↑](#footnote-ref-389)
390. - من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی ج1 ص 290 باب فی الأذان و الإقامه و ثواب الموذنین چاپ دار الأضواء بیروت و به ج1 ص 188 چاپ تهران مراجعه كنید. [↑](#footnote-ref-390)
391. - شرح اللمعة شهید الثانی، ج 1 ص 573، تحقیق:سید محمد کلانتر،منشورات جامعة النجف الدینیة [↑](#footnote-ref-391)
392. - علل الشرایع شیخ صدوق ج2 ص 531 ،و عیون أخبار الرضا 2/249 و تهذیب الاحکام شیخ طوسی ج 6 ص 295 و وسائل الشیعه حر عاملی ج 27 ص 116 / و فصول المهمه حر عاملی ص 575. [↑](#footnote-ref-392)
393. - وسائل الشیعه حر عاملی ج 27 ص 118 الفصول المهمة حر عاملی ص 577. [↑](#footnote-ref-393)
394. - آقای قزوینی این بندی که جوابش خواهد گذشت را از این مقاله حذف کرده‌اند، و ما آن را از مقاله دیگر ایشان نقل کرده ایم... ظاهراً خودشان به پوچی آن پی بردند . [↑](#footnote-ref-394)
395. - مجمع الزوائد هیثمی ج 4 ص 271، دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان ؛ و المعجم الكبیر طبرانی ج 3 ص44 ح2633، دار إحیاء التراث العربی. [↑](#footnote-ref-395)
396. - الكافی تحقیق المجلسی والبهبودی هدیة الدمشقیة/ باب تزویج ام کلثوم حدیث شماره 2.. البته مجلسی این روایت را حسن قرار داده است، ولی همیشه جرح مقدم است بر تعدیل!.. [↑](#footnote-ref-396)
397. - از جمله بحار الانوار مجلسی ج30 ص 363 – 366؛ انوار العلویه جعفر النقدی ص 58؛ مستدرک سفینة البحار علی النمازی ج 7 ص 74 – 75؛ و مجمع النورین ابوالحسن المرندی ص 250-251. [↑](#footnote-ref-397)
398. - حیات القلوب مطبوعه لكهنو ص 347 و همچنین بحار، ج 2، ص 52 - ج 41، ص 73. [↑](#footnote-ref-398)
399. - باز هم میگویم که این از روایت کذب شیعه معلوم است و عقیده ما این نیست// از بس شیعه در سو استفاده کردن و قیچی کردن اقوال بي‌شرم است .. مجبورم که هر بار عقیده خود را باز گو کنم!.. [↑](#footnote-ref-399)
400. - وسائل الشیعة ج7 ص424 ؛ الفروع من الكافی ج 3 ص350 [↑](#footnote-ref-400)
401. - بحار الأنوار، ج 42 ص 107 [↑](#footnote-ref-401)
402. - شعبی نقل میکند: حضرت علی؛ 7 شب بعد از شهادت امیر المومنین دختر خود را به خانه خود برد. [↑](#footnote-ref-402)
403. - الكافی تحقیق المجلسی والبهبودی، باب **الـمتوفى عنها زوجها الـمدخول بها أین تعتد وما یجب علیها**، روایت شماره 1 و 2. [↑](#footnote-ref-403)
404. - سعد بن ابی وقاصس می‌گوید: به خدا سوگند که عمر بن خطابس از نظر سابقه‌ی هجرت بر ما برتری نداشت فقط برتری او به خاطر بي‌رغبتی‌اش به دنیا بود. ؛ ابن ابی شیبه ج8، ص149، تاریخ دمشق ج52 ص244 و هرگاه كسی به او می‌گفت: چرا تا این اندازه خود را از خوشی‌های زندگی محروم كرده‌ای؟ و این همه مشقت و رنج‌ها را تحمل می‌كنی؟» در جواب می‌گفت: «ااگر یك ذره از راه دو یار م(محمدص و ابوبکرس) منحرف شوم در آخرت به جایی می‌رسم كه آنها در آنجا نیستند!؛ اخبار عمرس، ص302، ابن الجوزی، ص125.. لازم به ذکر است که آن حضرت نه تنها مالی در دنیا نداشت بلکه بدهی هم داشت که پسرش را مامور پرداخت آنها کرد و او نیز پرداخت. و چنانکه ابن سعد ج3 ص 353 نقل میکند: وقتی حضرت عمر س ضربت خورد، بردگانش را نیز آزاد کرد. [↑](#footnote-ref-404)
405. - المصنف ابن ابی شیبه ج4 ص 133 \_ بیروت [↑](#footnote-ref-405)
406. - فرج= آلت تناسلی زن ... در این مورد به هر فرهنگ لغتی که دوست داشتید مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-406)
407. - عبدالله بن عمر بن أبان الجعفی در مورد لقب سیدنا عثمانس گفته است: دائیم، حسین الجَعفی به من گفت: پسرم، آیا می‌دانی چرا به عثمان، "ذی النورین" (=دارای دو نور) می‌گفتند؟ من گفتم: نه نمی‌دانم، او گفت: زیرا تنها عثمان است که از خلقت آدم تا روز قیامت با دو دختر یک پیامبر ازدواج کرده است. (سنن البیهقی) که بنا به قول دکتر عاطف لماضه خبری حسن است. و از نزال بن سبره نقل است که چون در مورد عثمانس از علیس پرسیدند او پاسخ داد: او مردی است که فرشتگان او را «ذوالنورین» خوانند. همین که رسول خداص دو دختر خویش را به عقد او در آورد ثابت می‌کند که عثمانس از اهل بهشت است. العقیدة فی اهل البیت بین الإفراط و التفریط، ص227. د. سلیمان بن سالم بن رجاء سحیمی،چاپ اول 1420ﻫ. [↑](#footnote-ref-407)
408. - الكافی تحقیق المجلسی والبهبودی، باب تزویج ام کلثوم حدیث شماره 1.. و مجلسی این روایت را حسن قرار داده‌است، ولی باز میگویم:همیشه جرح مقدم است بر تعدیل!. [↑](#footnote-ref-408)
409. - مشهور است که محمد بن حنیفه میگفت: سال هشتاد و یكم در آمد، من شصت و پنج سال دارم،و از سن پدرم گذشته ام.... 16=65-81 !!. [↑](#footnote-ref-409)
410. - «أم‏حبیب بنت ربیعة» - در جنگ عین‏التمر، به فرماندهى خالدبن‏ولید به اسارت گرفته شده بود، و حضرت صدیقس آنرا به على؛ هدیه داد . عمدةالطالب فى أنساب آل أبى‏طالب، إبن‏عنبة، ص‏361، چاپ نجف و الإرشاد شیخ مفید، ص‏186 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. [↑](#footnote-ref-410)
411. - بحار الأنوار، ج 42، ص 109و. [↑](#footnote-ref-411)
412. - از حضرت عمرس با این کلمات: «**لا تكرهوا فتیاتكم على الرجل القبیح فإنه یحببن ما تحبون**». سنن سعید بن منصور ح811 [↑](#footnote-ref-412)
413. - البدایه والنهایه ج 7 ص153 ؛ابن الجوزی، ص73 و سامرات، ج2، ص49 و عقد الفرید، ص98، الریاض النضره، ج2، ص56 و اخبار عمر، ص375. [↑](#footnote-ref-413)
414. - و به حق به سخن خود عمل کرد که فرمود: هیچ کس بیشتر از من او را تکریم نخواهد کرد. [↑](#footnote-ref-414)
415. - ابن سعد، ج1، ص190 ؛ ابن اثیر، ج3، ص27 ؛ طبری، ج5، ص17، اخبار عمر، ص397. تاریخ دمشق و انساب الاشراف ... [↑](#footnote-ref-415)
416. - عبقریه، عمر، محمود عقاد، ص684.به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان [↑](#footnote-ref-416)
417. - طبقات الکبری ابن سعد ج3 ص332 ؛انساب الاشراف بلاذری "باب نسب بنی عدی بن کعب "؛ تاریخ الخلفا سیوطی(فصل فی نبذ من أخباره وقضایاه) ؛فتح الباری ابن حجر و کنز العمال و... [↑](#footnote-ref-417)
418. - طبقات الکبری ج3 ص 352 ؛ تاریخ دمشق ج 44 ص 426 ؛ اسدالغابه، ج4، ص76. [↑](#footnote-ref-418)
419. - بدایه و النهایه ج8، ص14. [↑](#footnote-ref-419)
420. - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج19، ص351 [↑](#footnote-ref-420)
421. - تاریخ دمشق ج 54 ص 331 ؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج 7 ص 122 و همینطور تاریخ الاسلام ذهبی ج6 ص 184 و کنز العمال ح 37515. [↑](#footnote-ref-421)
422. - مجموع الفتاوی 35/184-185. [↑](#footnote-ref-422)
423. - منهاج السنه ج1 ص 13. [↑](#footnote-ref-423)
424. - صحیح بخاری ح 3395. [↑](#footnote-ref-424)
425. - الکنی و الالقاب عباس قمی ج1 ص 185. [↑](#footnote-ref-425)
426. - روضات الجنات خوانساری ج5 ص 20 – 21. [↑](#footnote-ref-426)
427. - الذریعة الی تصانیف الشیعه، آغا بزرك الطهرانی ج 41 ص158 [↑](#footnote-ref-427)
428. - البدایة والنهایة ج 13 ص233 و همینطور الیان سرکیس در معجم المطبوعات او ار از اکابر شیعه میداند و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون او را شیعه معرفی میکند. [↑](#footnote-ref-428)
429. - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج12، ص 3- 4. [↑](#footnote-ref-429)
430. - نهج‌البلاغه، به‌شرح ابن میثم بحرانی، ج4، ص98 چاپ تهران. [↑](#footnote-ref-430)
431. - تشیع علوی و تشیع صفوی . دكتر علی شریعتی چاپ دوم 1378 انتشارات چاپخش تهران، ص85- 86 و البته در بعضی از نسخ نیز لله در عمر آمده است و در بعضی نیز لله بلاء فلان که در هر صورت مطلب تغییر نمیکند و نتیجه همان میشود. [↑](#footnote-ref-431)
432. - تهذیب الاحکام طوسی ج6 ص 179 ؛ وسائل الشیعه ج 16 ص 156 ؛ بحار الانوار ج64 ص 72؛ مشکاة الانوار طبرسی ص 174\_ دار الحدیث ؛ میزان الحكمه ج 3، ص 1957 \_ دار الحدیث و..... [↑](#footnote-ref-432)
433. - از جمله شیخ مفید درالاقتصاد و مجلسی در بحار الانوار و طوسی در تلخیص الشافی و انوار النعمانیه نعمة الله جزائری و شیخ صدوق در اکمال الدین و..... چنین میگویند. [↑](#footnote-ref-433)
434. - احتجاج طبرسی ج1 ص 111 \_ نجف. [↑](#footnote-ref-434)
435. - فرار از واقعیت تا کی/مجیب شاهوزهی. [↑](#footnote-ref-435)
436. - البته به جز شریعت اهل تشیع که زنا را به اسم صیغه، متعه و یا ازدواج موقت حلال میسازد!. [↑](#footnote-ref-436)
437. - تفسیر نمونه: بدون شك دختران لوط تعداد محدودى بودند، و آن جمعیت افراد زیادى، ولى هدف لوط این بود كه به آنها اتمام حجت كند و همینطور به تفسیر المیزان علامه طباطبایی مراجعه کنید که شبهات را در این زمینه جواب گفته است. [↑](#footnote-ref-437)
438. - البته باز هم میگویم: این که گفتم طبق عقیده شیعه است. [↑](#footnote-ref-438)
439. - با عرض معذرت!: اینجا عمر میگوید: اف اف نه عاتکه ... چون در روایت آمده: و سپس(عمرس) از خانه بیرون شد در نتیجه او بود که قبل از این سخن میگفت!! محض اطلاع بود. [↑](#footnote-ref-439)
440. - رجوع به کنز العمال ج 13 ص 608 ح 37607 و جامع الاحادیث سیوطی ج 25 ص 500 ح 28438. [↑](#footnote-ref-440)
441. - تهذیب الکمال المزی ج20 ص 437 -438 راوی شماره 4070 و سیر اعلام النبلاء ذهبی ج 9 ص 240 به بعد [↑](#footnote-ref-441)
442. - الاصابه ابن حجر عسقلانی ج8 ص 228 رقم 11452 [↑](#footnote-ref-442)
443. - الاستیعاب ابن عبدالبر، تذکره عاتکه بنت زید و به طور کلی عاتکه 5 مرثیه در رثای حضرت فاروق سروده است. و شمه‌ای از همه آنها به این شکل است: «**عِصْمَةٌ الناسِ وَالـمُعینُ عَلی الّدَهِر ْوَغَیثُ الـمُنْتابِ والـمَحْروبِ «قُلْ لِاَهْلِ الضَرّاءِ والَبْئُوسِ مُوتُوا قَدْ سَقَتْهُ الـمَنُونُ كَأسَ شُعُوبِ» «رَئُوفٌ عَلُی الأدْنی غَلیظُ عَلی العَدی اَخـی ثِقَةٍ فـی النائِباتِ مُنیبِ» «مَتی ما یقُلْ لا یكْذِبُ اللهُ، قَوْلَهُ سَریـعٌ اِلی الخَیراتِ غَیرُ قَطُوبِ» «جَسَدٌ لُفِّفَ فـی اَكْفانِه رَحْمَةُ اللهِ عَلی ذاكَ الجَسَدِ**»». عبقریات، عقاد، ص673. [↑](#footnote-ref-443)
444. - الاصابه ابن حجر ج8 ص 228 رقم 11452 [↑](#footnote-ref-444)
445. - مستدرک حاکم ج3 ص 95 ح4500 ؛ تاریخ مدینه، ابن شبة النمیری ج3 ص 948 ؛ الکامل ابن اثیر ج3 ص 61 ؛ بدایه و النهایة ج 7 ص 158 و انساب الاشراف بلاذری و الجوهرة فی نسب للبری [↑](#footnote-ref-445)
446. - نسب قریش مصعب بن عبدالله الزبیرى، ص83، دارالمعارف للطباعه و النشر. [↑](#footnote-ref-446)
447. - مروج الذهب مسعودى ج 1، ص 171،ترجمه ابو القاسم پاینده، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، ط5. [↑](#footnote-ref-447)
448. - عقدالفرید ابن عبدربه آندلسی ج 7 ص 132، دار الكتب العلمیه، بیروت،ط1. [↑](#footnote-ref-448)
449. - سیر اعلام النبلاء ذهبی در تذکره سبط بن جوزی ج 43 ص 326 . [↑](#footnote-ref-449)
450. - الارشاد شیخ مفید، ص 186، اعلام لوری طبرسی، ص 203. [↑](#footnote-ref-450)
451. - الاعلام طبرسی، ص 67 و الارشاد شیخ مفید، ص 68 [↑](#footnote-ref-451)
452. - منتهی الآمال ص 653-654 [↑](#footnote-ref-452)
453. - نسب قریش،ج 4، ص 120 و المعارف ص 94 وجمهرة انساب العرب، ج 1، ص 860. و طبقات ابن‌سعد، ج 6، ص 349. [↑](#footnote-ref-453)
454. - الطالب فی انساب ابی‌طالب، ص 70 و طبقات ابن سعد، ج 5، ص 234. [↑](#footnote-ref-454)
455. - جمهرة انساب العرب. [↑](#footnote-ref-455)
456. - حمله رسله الالام الاوّلون، ص 11؛ مقاتل الطالبین أبوالفرج إصفهانی، ص123 ؛ ناسخ التواریخ، میرزا تقی خان سپهر، ج6، ص534 ؛ نسب قریش، ج4، ص114 ؛ المعارف، ص93 ؛ طبقات، ابن سعد ج8، ص348. [↑](#footnote-ref-456)
457. - المعارف ابن قتیبه دینوری، ص86. [↑](#footnote-ref-457)
458. - نسب قریش ج2، ص53 ؛ جمهرة انساب ج1، ص85 ؛ کتاب المحبر، بغدادی، ص438. [↑](#footnote-ref-458)
459. -منتهی الآمال و تراجم النساء حائری. [↑](#footnote-ref-459)
460. - برای تفصیل ماجرا به تاریخ طبری و سیرت ابن هشام و دیگر کتب سیرت و تاریخ رجوع کنید. [↑](#footnote-ref-460)
461. - الخرائج و الجرائح قطب راوندی ج 2 ص 825 ح 39 ؛ الأنوار النعمانیة ج1 ص38 48؛ بحار الأنوار ج 42، ص 88 ؛ مدینة المعاجز ح828 و العوالم ج 11 ص1006 و للمعة البیضاء تبریزی انصاری ص 281 ؛ شیخ جعفر نقدی در کتاب الانوار العلویة ص 436 به این روایت استناد کرده است! [↑](#footnote-ref-461)
462. - الانتصار عاملی ج6 ص459 [↑](#footnote-ref-462)
463. - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج12 ص 76 \_77 [↑](#footnote-ref-463)
464. - مجمع الزوائد هیثمی ج4 ص271 و المعجم الكبیر طبرانی ج3 ص44 [↑](#footnote-ref-464)
465. - تهذیب الاحکام الطوسی ج9، ص362؛ الحر العاملی، ج26، ص314؛ سنن الدارمی ج2، ص379 مستدرک حاکم ج4، صص 345\_346 (**هذا حدیث اسناده صحیح وفیه فوائد منها**)؛ سنن الدار­قطنی ج4، ص40؛سنن کبری البیهقی، ج6، ص222. [↑](#footnote-ref-465)
466. - مسالک الافهام شهید ثانی، ج13، ص270؛ جواهر الکلام ج39 ص308؛ کشف اللثام بهاء‌الدین محمدبن الحسن الاصفهانی ج2، ص312 ؛ المدونة الکبری امام مالک‌ ج3 ص385، ؛ مغنی ابن‌قدامه ج7 ص187، عبدلله‌بن محمد الحنبلی(م620ق) ؛ الشرح الکبیر ج7ص156،عبدالرحمن ابن‌قدامه. [↑](#footnote-ref-466)
467. - المنمق، البغدادی ص310. [↑](#footnote-ref-467)
468. - منابع فقهی شماره قبل؛ ریاض المسائل (ط ق حجریه) الطباطبایی، ج2، ص380؛ مستند الشیعة (ط­ج)، ج19، ص452 و منابع دیگر. [↑](#footnote-ref-468)
469. - الکلینی ج6 ص115؛ تهذیب الاحکام الطوسی ج8 ص161؛ الاستبصار الطوسی ج3 ص352؛ النوری ج15 ص365؛ مجلسی ج101 ص191؛ البیهقی ج7 ص436؛ الصنعانی ج7 ص30؛ المتقی الهندی ج­9 ص694. [↑](#footnote-ref-469)
470. - البحرانی ج25 ص528؛ کتاب الام امام الشافعی ج7 ص182، دار الفکر؛ السرخسی ج6 ص36. [↑](#footnote-ref-470)
471. - الحر العاملی، ج15، ص19؛ البیهقی، ج7، ص233؛ المغنی ابن‌قدامه ج8، ص5؛ الشرح الکبیر ابن‌قدامه ج8، ص5. و در بسیاری از منابع تراجم و تاریخی این مطلب آمده است. [↑](#footnote-ref-471)
472. - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج19، ص351. [↑](#footnote-ref-472)
473. - تاریخ دمشق ابن‌عساکر ج19، ص484؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج3، ص502. [↑](#footnote-ref-473)
474. - البدایة والنهایة ج7، ص153. [↑](#footnote-ref-474)
475. - بدایة و النهایة ج8، ص14. [↑](#footnote-ref-475)
476. -تاریخ دمشق ج 54 ص 331 و سیر اعلام النبلاء ذهبی ج 7 ص 122 و همینطور تاریخ الاسلام ذهبی ج6 ص 184 و کنز العمال متقی هندی ح 37515. [↑](#footnote-ref-476)
477. - المنتظم ابن الجوزى ج 7 صص 38\_ 39 [↑](#footnote-ref-477)
478. - المنتظم ابن الجوزى ج 7 صص 38\_ 39 [↑](#footnote-ref-478)
479. - مذهب الشیعة ج 2 ص937. [↑](#footnote-ref-479)